لاهوری، عبدالحمید، ـ۱۰۶۵ق.
بادشاهنامه: در احوال ابوالمظفرشهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه/ تصنیف عبدالحمید لاهوری؛ وتصحیح کبیرالدین احمد و عبدالرحیم .--- کلکته: آشیاتک سوسیتی بنگاله، ۱۸۶۷-۱۸۷۲=۱۲۴۶-۱۲۵۱.

۳ج.

سلسله انتشارات: Bibliotheca Indica: Collection of Oriental Works.

عنوان به انگلیسی: Badshahnamah.

عنوان دیگر: پادشاهنامه.

(ادامه روی برگهٔ بعد)

۷۰-۸۷

۱۹۰۷

جلد اول

بادشاهنامه

تصنیف

ملا عبد الحمید لاهوری المتوفی سنه ۱۰۶۵ هجریه

در

احوال ابو المظفر شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه

باهتمام

اشیاتک سوسیتی بنگاله

و تصحیح

مولوی کبیرالدین احمد و مولوی عبد الرحیم متعلقین

مدرسهٔ کلکته

در

کالج پریس چاپ شد

کلکته سنه ۱۸۶۷ ع

فهرست جلد اول بادشاه نامه

حصهٔ اول

حصهٔ دوم

تم الفهرس

بسم الله الرحمن الرحيم

نگارين كلامي كه گزارش آن دامن سامعه را جواهر آگين كند
و نگارش آن جيب نامه را عنبرين سپاس والا اساس آفرينندهٔ
آسمان و زمين است - رنگين مقالي كه ديباجهٔ صحيفهٔ دانش و سر
لوح صفحهٔ بينش سزد ستايش بيقياس دارندهٔ مكان و مكين -
قيومي كه سايه بان آسمان را بي طناب و اساطين بر افراخت - و بساط
زمين را بي يار و ياور گسترده محل سكون و آرام ساخت - صانعي
كه همگي مصنوعات بمضمون هدايت مشحون (و ان من شي الا
يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم) بزبان حال و لسان مقال
حمدگذار ذات مقدس و ثنا پرداز وجود منزه اويند - منشيي كه خامهٔ
ارادتش بمداد ليالي و بياض ايام سجلي بر وحدت ذات و كثرت
صفات نگاشت - قادري كه نيرنگ سازي قدرت او گونا گون آفريدگان
را بي دستياري از نشيب جاي نيستي بر فراز گاه هستي بر آورد -
مقدري كه شگفت پردازي تقدير او پيوند جان آسماني را با جسم
زميني مصدر امور عجيبه و مظهر آثار غريبه نمود - حكيمي كه حكمت

بالغهٔ او بایجاد لغات مختلفه و احداث السنهٔ متنوعه تا هر کس
انچه خواهد ادا نماید توانائی گزارش مقاصد بخشید - منعمی که ابر
انعامش بر دور و نزدیک باران است و فیض فضلش بر دوست
و دشمن ریزان - لطیفی که از غایت لطف وکرم انبیا و رسل را که
رهنمایان دین و پیشوایان اهل یقین‌اند بر انگیخت - تا بمناسبت
تجرد از پیشگاه الوهیت که عقل دور بین و وهم تیز رو در نوردیدن
ساحت ادراک آن عاجز اند استفاده نموده بعلاقهٔ تعلق بر بنی نوع
افاضه نمایند - و چون اظهار صفات کمال آن ذات بی همتا که عقول
عالیه بسان اذهان سافله در بیدای عظمت وجلال او هایم و واله
اند مقدور بشر نه - و نعمت عامش قسطاس شمار بر نتابد - و رحمت
تامش بمقیاس تخمین در نیاید - لاجرم حمد او جز اعتراف بعجز
و تسویر از ادای آن نتواند بود - و شکر او جز اقرار بقصور وتقصیر در
گذارش این نباشد - هرگاه تجرد نهادان آسمانی را دست ادراک از
دامن هودج کبریای او کوتاه باشد محبوسان تنگنای زمین را چه
یارای دم زدن از ستایش والای اوست - خردی که از بدایع
مکنونات تن که اثاث البیت اوست چنانچه باید آگاه نباشد از مدارج
کمالات ذات بی شبه و نمون که در مضمار شناسائی آن اشهب
دانش لنگ است و راهش فرسنگ در فرهنگ چگونه کامیاب
دانائی شود - زهی دادار بی نیاز سپاسی را که نه در خور عتبهٔ سمای
اوست منتج مزید نعمت ساخت - و نیایشی را که نه سزای
حضرت علیای او مثمر فزونیٔ قربت - اینست کردگار بنده نواز که
بجزای نعمتی چنان وافر بشکری چنین قاصر خرسند است -

و به ازای قربتی چنان شایسته به نیایشی چنین نارسا رضامند •
صلوات سامیات و تحف تسلیمات نامیات که رایحهٔ آن عرصهٔ
پهناور خاک را بسان طبلهٔ عطار عنبرین گرداند - و نکهت آن حقهٔ
خضرای آسمان را چون ناف آهوی چین مشک آگین - نثار ارواح
انبیا خصوصا ذات مطهر و شخص مقدس فلک خورشید هدایت -
خورشید فلک ولایت - همای اوج جلالت - اوج همای رسالت -
گره کشای کار فرو بستگان - مرهم بند ناسور دل خستگان - زمینیٔ
آسمان پیما - آسمانیٔ زمین گرا - مهتر اصفیا - بهتر انبیا -
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که ثمرهٔ دوحه آفرینش -
و دوحهٔ ثمرهٔ دانش و بینش است - و مفتاح مغلاق باب نبوت -
و مصباح کارگاه فتوت - • بیت •

انبیـــا گرچـــه محـــتشم بودند • هریکی صفر این رقم بودند
گرچه پیشند و بیش ازین چه غمست • پیش صفر بیشی رقم است

و نفایس ثنا و لطایف درود بر اهل بیت طهارت که دراریٔ فلک
رسالت اند ولالیٔ صدف ولایت - سیما قرتی عین الرسول - و بضعتی
کبد البتول - و بر اصحاب و احباب که بحدیث (اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم) نجوم آسمان هدایت و رجوم شیاطین غوایت
اند - خصوصا خلفای اربعه که چهار رکن کعبهٔ دین اند و چار
عنصر شخص یقین - متواتر و متوالی باد •

بر متفحصان اسرار - و متتبعان آثار - پوشیده نیست که نور الانوار -
و عالم الخفایا و الاسرار - که بعنایت بی غایت افتادگان را از خاک
مذلت بردارد - و ذلیلان را بر فراز عزت بر آرد - آدم خاکی را نسخهٔ

جامعۀ تجرد و تجسم گردانیده پایۀ اعتبار بر افزود - و بزبان گویا
ودل دانا امتیاز بخشیده بجامعیت کمال و کمال جامعیت
برمسند خلافت متمکن ساخت - وفرشتگان را با بار نامۀ عصمت
بسجود انداخت - و چون اجل موعود او رسید و امر معهودش
منصرم شد برخی از اولاد امجادش به نیروی حکمت و شجاعت
بار خلافت کبری و صغری که ازان به نبوت و ازین بسلطنت
گذارش دهند متحمل شده در رهنمونیء پرستش خالق بیچون
و حسن معاشرت با خلایق گونا گون تیغ زبان و ا گرفته زبان تیغ
بکار داشته موجب سرانجام اسباب معاش و معاد گشتند - و در
چندی که توانائي این دو بار گران نبود این دو خطب خطیر
ازهم جدائی گزید - و حاملان خلافت کبری بانبیا و رسل معبّر
شدند - ومتحملان خلافت صغری بسلاطین و ملوک - وچون نوبت
ظهور اکمل کاینات - و افضل موجودات - و بروز فضایل و کمالات
ذات قدسی سمات • ع •

آن بیش از آفرینش و کم از آفریدگار

که مجمع خلافتین بود رسید - ازانجا که وجود همه سودش غایت
ایجاد موجودات بود مرتبۀ خلافت کبری باوج کمال مرتقی گردید -
و جهاني از دریابار عنایتش که بسان عنایت دریا بار عام است
به دلی اهتدا بر آمود - و بآفتاب ظهورش که مانند ظهور آفتاب
تام است از ظلمات کفر و ضلال رهائي یافت - و چون بناکامیء
زمینیان و کامیابیء آسمانیان ازین خاکدان فانی بنزهتگاه جاوداني
انتقال فرمود بعادت مستمرۀ الهی که هر کمالی مستعقب زوالي

است خلافت کبری راه انقطاع پیمود - و بیمن صحبت آن ذات
ذات الکمالات اعباء هدایت را که ثمرۀ خلافت کبری است
با ریاست عباد وسیاست بلاد خلفاي اربعه بدوش همت
برداشتند - و همگي نیت حق گزین و طویت صدق آئین بر اعلای
کلمة الله گماشتند - و آنچه در زمان صدق نشان صدیق از اقامت
امور مسلمین خصوصا قتل اهل ردة - و در روزگار حق آثار فاروق
از عدالت و داد گستري و ظالم گدازي و مظلوم پروری و گشایش
بلاد اهل عناد و فروبستن درهای فتنه و فساد - و در ایام سعادت
انتظام ذو النورین از فتح امصار و تجهیز عساکر اسلام شعار - ودر آوان
شجاعت عنوان حیدر کرار از کشتن کنداوران باطل گرا - و خستن
دلاوران عداوت آما - بروی کار آمده از کثرت اشتهار و فرط انتشار
محتاج نگارش نیست - و چون کار از خلافت بسلطنت محض
و مملکت صرف افتاد و مدار سلاطین بر دراز دستی - و ظلم
پرستي - و فرو گذاشتن حقوق معبود و عباد - و اندوختن لذات
جسمانی بی بنیاد - شد - چنانچه در تاریخ نامها بتفصیلی
گذارش یافته که نگارش آن جز فرسودن زبان خامه - و خراشیدن
روی نامه - فایدۀ دیگر ندهد - و از مسمای سلطنت جز اسمي
و از حقیقت فرمان دهی جز رسمي - نماند - و لوازم این امر
عظیم - و مراسم این شان جسیم - مختل گشت - و عدالت
و سویت که میزان انتظام اسباب معاش و معیار التیام مواد معاد
است مهمل - باقتضای حکم و مصالح ارادت کاملۀ ایزدی - و
مشیت شاملۀ سرمدی - بران رفت که دعایم این مرتبت جلیل-

و قوایم این منزلت جمیل - باز سر بر افرازد - و ازان رو که شایستگی این کار گران اعتبار در فرات ذوات السعادات فرمان گذاران این دودمان قدسی نژاد - خصوصا ذات ملکی ملکات فرازندهٔ رایات جلال - برازندهٔ اورنگ اقبال - ناهج مناهج جهانکشائی - بانی مبانیء عالم آرائي - قطب دایرهٔ عظمت - مرکز محیط ابهت - خدیو هفت کشور - فرمان فرمای بحر و بر - سلطان المشرقین و خاقان المغربین - مالک الخافقین - ثالث القطبین - معین الدنیا و الدین - غیاث الاسلام والمسلمین - مورد عنایات ایزد منان - حضرت امیر تیمور صاحب قران - که بتائید ایزدي سی و پنج ساله برتخت اقبال جلوس نمودند - و به تیسیر سرمدی انچه از بلاد و امصار همت آسمانئ رفعتش در عرض سی وچهار سال بر کشود تا انقراض عالم زینت افزای تاریخنامها خواهد بود - چنانچه باید یافته آمد - مبانیء این بنای عالی باسم سامیء این گروه والا شکوه بلندی گرای شد - و چون استعداد این کار بزرگ - و قابلیت این شان سترگ - در نفس نفیس - و شخص قدیس - مقنن قوانین جهانباني - مدون دواوین کشورستاني - سرمایهٔ عدالت و نصفت - پیرایهٔ رحمت و رافت - مطلع انوار خلافت الهی - منبع اسرار ظل اللهی - مفخر معالي و مکارم - مرجع اعالی و اکارم - مجدد مایهٔ عاشره - مکسر فئة اکاسره - پایه افزای همت بلندان - نشیب انداز خود پسندان - ایزدی مکنت عرش مکان - گردون شوکت قدرتوان - روشن دل مهر تنویر - مهر افسر - سپهر سریر - آسمانی از رفعت دریک افسر - جهانی از خرد دریک سر - بسیار

بخش کم پذیر - زود عفو دیر گیر - نظام ملک و دولت - قوام شرع و ملت - صفاوهٔ امتزاج ادوار و اکوان - نقاوه مزاج عناصر و ارکان - غرض اصلی از اختلاف لیالی و ایام - مقصد کلّی از ایتلاف عناصر و اجرام - منبع معارف حِکَم - منشاء محاسن شیم - فروغ بخش گوهر آدم - مظهر اسرار اسم اعظم - رحمت اعم آفریدگار - سایهٔ اتم پروردگار - دوربین دشوار پسند - صواب گزین حق پیوند - عنوان جریدهٔ قدر و قضا - سالك منهج تسلیم و رضا - فهرست کرایم اخلاق - ملجای اعاظم آفاق - بر افروزندهٔ چراغ بینائي - بر افرازندهٔ پایهٔ دانائي - مفتاح کنوز آسماني - کشاف سرایر معانی - رافع الویهٔ تحقیق - ناصب اعلام تدقیق - چهره کشای اسرار تقید و اطلاق - داناي رموز انفس و آفاق - زبانش با خلق و دلش با حق - ذاتش در کسوت تقید مطلق - ظاهرش با زمینیان دمساز - باطنش با آسمانیان همراز - صورت روح و روح صورت - معنی جان و جان معنی - اسوهٔ بر افروزندگان چراغ سبل - قدوهٔ نوردندگان راه نظام کل - مظهر عظایم کرامات - منشاء شرایف آیات - آب گوهر بختیاري - جوهر شمشیر جهانداري - رمحش رایت فیروزي - تیغش آیت بهروزي - رایش روی آینهٔ مصالح جمهور - رویش آینهٔ روي صوالح امور - گاه بخشش ابر نیسان - هنگام کوشش هزبر ژیان - در بزم همه دست - در رزم همه دل - تاج از سر عرش گرایش در مباهات - تخت ازپای فرقدان سایش در ثبات - پایهٔ تختش برگردن شیر گردون - گاو چرخش زیر پایهٔ گردون - تاجداران بخدمت گذاریش ارزومند - خدمت گزارانش بتاجداري نا خرسند - همتش ملک سلیمان بپای

موري نستاند - عدالتش دل موري بسليماني نرنجاند - عزم شتاب آئينش چون ثنايش جهان پيما - حزم درنگ گزينش چون عهدش پابرجا - بعطفهٔ عناني جهاني مسخر گرداند - بنهضت ركابي سلطاني فرمان بر - شرفات قصر جلال بي زوالش سر بآسمان بر افراخته - اقبال بي همالش بگلگونهٔ دوام رخ برافروخته - بتوجهات پادشاهانه اش قاعدهٔ موافقت دين و دولت استوار - و بتدبيرات ملكانه اش رابطهٔ ملك و ملت پايدار - اوراق افلاك از صحيفهٔ مكارمش جزوي - خط استوا از صفحهٔ مفاخرش سطري - پادشاهي را با دوام آگاهي انباز ساخته - تجرد را بتعلق دمساز گردانيده - جبينش در عالم افروزي خورشيد ظلمت زدا - دستش در جود گستري يد بيضا - نسيم كرمش اشجار مهرگان زده را بجوهر ثمين آبستن كند - ابر افضالش از شورستان مهر گيا برویاند - در زمانش اختر آمال روي وبال نه بيند - در آوانش زنگ نا اميدي بر آينهٔ اماني نه نشيند - بساط جاه بسيطش فراخناي شش جهت را در گرفته - صداي پنج نوبت جهانكشايش گوش هفت فلك باز كرده - داد گستري كه تا رايات عدل آياتش بر بساط زمين بر افراشته - هژبر جان شكر چون شير علم بخوردن باد در ساخته - و باد خزان در احياي اموات نبات خاصيت دم مسيح بر روي روز انداخته - فتنهٔ بيدار كه زمانه را آشوب خانه ساخته بود سر ببالين خواب گذاشته سبب امن و آرام عالميان است - روزگار جفا كار كه جهاني را به بي آرامي انداخته بود در سلك بندگانش منسلك گشته هوا خواه جهانيان - گوي بي سر و بن چرخ در خم چوگان او - ابلق سركش زمانه زير ران او - رونق عبادت

و رواج معابد بجائي رسانيده كه در ميكدهاي عربدهٔ مستي تكبير خدا پرستي است - و عوض نعرهٔ ميخواران مناجات شب زنده داران . دختر رز كه پرده از رخ برانداخته در كوچه و بازار جلوه گر بود از خمخانه عدم سر بر نمي آرد - دستي كه شام را بمعانقهٔ بنت العنب ببام ميرسانيد جز سبحه گرداني كاري ديگر ندارد • بيت •

انكه زو هست در سر افرازي • ملك تركي و ملت تازي

ابو المظفر شهاب الدين محمد صاحب قرآن ثاني شاه جهان بادشاه غازي كه همواره جباه خواقين گردون اقتدار بسجود عتبهٔ عليهٔ او معفر باد - و شفاه سلاطين والا مقدار بتقبيل سدهٔ سنيهٔ او مجدر - چنانچه شايد جلوهٔ ظهور داد - كوس اين دولت سامي باسم گرامي او بلند آوازه شد - و اوراق اين سعادت نامه بنام نامي او در شيرازه •

گذارش باعث نگارش اين نگارين نامه

• ازانجا كه درين حضرت آسمان رتبت نيك بسيجي عام است . و خير سگالي تام - در خاطر قدسي مآثر پرتو افگند كه چنانچه سوانح نگاران باستاني صحيفهٔ هر قرني بذكر محامد خاقاني تزئين نموده گوش و گردن روزگار را بفرايد مناقب او مخلد و مقلد ساخته اند - اگر تدبيرات صايبه و افكار ثاقبه كه براي استقامت فرمان روائي از قريحهٔ صواب اندوز اين نيازمند درگاه بي نياز حقيقي بروي كار آمده - و مقدمات بيداري و مقالات هوشياري كه بجهت استدامت اورنگ آرائي از فكر دانش افروز اين مستمند كارساز تحقيقي جلوهٔ ظهور يافته - بتحرير در آيد - هم موجب انتشار

محامد جليلهٔ اين دولت بلند صولت - و اشتهار مكارم نبيلهٔ اين سلطنت والا مرتبت گردد - وهم لالئ دريا بار ملك داري و درارئ سماي فرمان گذاري را دستور العمل جهانباني باشد - و هم ديگر سلاطين سعادت آئين را قانون ملك راني - و چون براى اين كار والا آثار طرز گران از اكبر نامه كه درتلفيق مضامين نو آئين - وتنسيق عبارات دل نشين - بطراز رنگيني و تازگي مطرز است - پسند خاطر دشوار پسند خديو دانش نواز دانا پرور افتاد. جست و جوى كسي كه باين طريقهٔ انيقه مقاصد را ترتيب دهد - و مطالب را تهذيب نمودند - تا آنكه بفحواى • بيت •

هرانكو مهيا بود دولتى را • اگر او نجويد بجويدش دولت

بوسيلهٔ بعضى از ملتزمان بساط تقرب بعرض اشرف اقدس رسيد كه عبد الحميد لاهوري المولد و المنشاء كه دل رميده را از اختلاط اين و آن - و خاطر شوريده را از ارتباط فلان و بهمان - وا پرداخته در معمورهٔ پتنه بزاويهٔ تنهائي - وپيغولهٔ بى نوائي - درساخته است - روش سخن پردازي و طراز انشا طرازئ شيخ ابو الفضل نيك فرا گرفته - اگر نگارش معالي و مكارم اين دولت والا - و گذارش محامد ومآثر اين سلطنت دست بالا - بدو باز گذاشته آيد - هر آئينه اين تاليف منيف - و اين تصنيف شريف - بنهجى كه در خاطر دور بين صواب گزين مركوز است نگاشته شود - ازانجا كه روزگارم خجسته بود - وناكامي رخت از غمخانه ام بربسته - منشور سعادت گنجور كه نقوش معنبر و سطور منور آن به انامل فيض شوامل جهانداري تحرير وتحبير يافته بود - و هركلمهٔ آن سواد ديدهٔ بينا و سويداى دل دانا براى

طلب اين گمنام بناظم آن صوبه عز صدور يافت - بعد از رسيدن آن مثال دولت تمثال • بيت •

بعزم خدمت شه جستم از جاى • بپاى باد گشتم راه پيماى
همه ره سجده ميكردم قلم وار • بتارك راه ميرفتم چو پركار

و چون بر در بارگاه فلك دستگاه كه مبتغاى اماني است - و ملتقاى سعادات جاوداني - رسيدم - بعرض رسيد كه آن مريد و غلام نو خريد بر عتبهٔ فلك رتبه منتظر دريافت دولت بار است - بحكم معلى قرين بخت مسعود و روزگار محمود درون در شده • بيت •

عرصهٔ ديدم چون جان و جواني بخوشي
شادى افزاى چو جان و چو جواني غم كاه

و بسعادت زمين بوس رسيدم چون گويم كه آسمان را در آغوش كشيدم - • بيت •

نيك بنگر چه مرد نادانم • كاسمان را زمين همي خوانم

ازانجا باشارهٔ مقدس به پيشگاه قوايم اورنگ جهانباني بردند • ع •

بخت آنجا بمن و پايهٔ من كرد نگاه

و پس ازانكه از مشاهدهٔ طلعت خورشيد آساي مشتري سيما - و استماع محاورهٔ گوش افروز دلكشا - ديده را نور و دل را سرور در گرفت - حكم اقدس بنگارش مفاخر و مآثر اين دولت معلى بشرف صدور رسيد - اگرچه بحكم واجب الاتباع اين امر نبيل و شان جليل كه نه در خور دانائي و توانائي اين قليل البضاعت ضئيل الاستطاعت بود پذيرفته آمد - اما دل دور بين زبان ملامت كشود - و خاطر انجام گزين راه ملامت نمود - كه اين

جسارت نکند مگر رنجور رنج نادانی - یا گنجور گنج معانی - شکر مر خدا را که ازین رنج تندرستی است - و رضا مر قضا را که ازین گنج تهی دستی - درین قدسی محفل که مجمع فضلای اعجاز آثار و فصحای عطارد کار است از تو چه آید - که تحسین را شاید - و چه برآید - که بنظر درآید - • بیت •

لب دریا و آنکه قطرهٔ آب • رخ خورشید و آنکه کرمک شبتاب

درین اثنا همت صواب اندیش که بیمن فرمان پذیری خاقان دانش نواز رو آورده از در خیر خواهی در آمده گذارش نمود - که کشایش هر دشوار در بند اشارهٔ پادشاه فلک گاه است - و نمایش هر کار در گرو رضای خدیو سلیمان جاه - زمانه بخواهش او کار گزار است - و چرخ بفرمان او در گیر و دار • بیت •

کار نه این گنبذ گردان کند • هرچه کند همت مردان کند

عقیدت راسخ ذریعهٔ وصول این امنیت است - و ارادت صادق وسیلهٔ حصول این نیت - اگر بعد از تحصیل این کام و تیسیر این مرام - از امداد بخت موافق - و اسعاد روزگار مساعد - شهنشاه کام بخش بچشم عنایت نظر فرماید - و بگوش رعایت اصغا نماید - چرخ سرکش غاشیهٔ خدمت گذاریت بر دوش کشد - و روزگار جفاکار حلقهٔ پیش کاریت در گوش - لاجرم بتحریر این نامهٔ نامی که باسم سامی پادشاه نامه موسوم گردید پرداخت •

چون نگارش زایچهٔ ذات (۱) مقدس که منبی است از دلایل

(۱ ن) ولادت

فیروزی و کامروائی - و شواهد بهروزی و جهان کشائی - و امارات مطابقت تدبیرات این مظهر فیوض نامتناهی با تقدیرات آلهی - و آیات آنکه آستان عرش مکانش قبله گاه پادشاهان و پناه جای حق آگاهان گردد - ناگزیر مقام بود - بفضایل دستگاه ملا علاء الملک تونی که از فن نجوم و دیگر علوم منقوله و معقوله نصیبهٔ وافی دارد و از پیشگاه نوازش پادشاه دانش نواز بخطاب فاضل خانی و خدمت میرسامانی سرفراز است فرمان شد که زایچهٔ گرامیٔ ولادت را باتفاق منجمان یونانی و هندوستانی که بادراک دولت حضور سعادت اندوز اند استنباط نموده رقم پذیر گرداند - او بامر اقدس این تذکرهٔ برکات آسمانی و تبصرهٔ سعادات جاودانی نگارش نمود - و نگارندهٔ مفاخر و معالیٔ این دولت بلند مرتبت داخل این رقیمهٔ کریمه ساخت •

مطوع نیر اعظم و طلوع سعد اکبر یعنی ولادت با سعادت خاقان هفت اقلیم خدیو تخت و دیهیم نظام بخش کارخانهٔ ایجاد که بحکمت کامله و قدرت شامله مشاطهٔ انجم و افلاک را واسطهٔ التیام و ازدواج اضداد گردانیده - و کیفیت متوسطهٔ مزاج را مشیمهٔ قابلهٔ امشاج موالید و مرکبات ساخته گونا گون نقوش بدیعه و صور عجیبه از پردهٔ تواریٔ عدم بصحرای ترائی وجود آورده است - صلاح معاش و معاد معشر بشر را که از تربیت آبای علوی و امهات سفلی بتشریف (و لقد کرمنا بنی آدم) مشرف است بوجود مسعود انبیا و ملوک منوط و مربوط ساخته حفظ نظام کل را در هر دور صاحب ناموسی موید بوحی

و الهام و آیات و معجزات بر انگیخت تا باقتضای ایام و مصالح انام شریعتی خاص و طریقتی مخصوص گردانیده بدواعی استیناس و زواجر روع و باس خلائق را دعوت کند - و وظایف عبادات و احکام عادات را بنحوی که مودي بصلاح معاش و معاد بود تعیین نماید - و محافظت قواعد شریعت را در هر قرن پادشاهی صاحب شوکت بعرصهٔ وجود آورده بخلعت خلافت قامت اورا برار است - و در اقامت امر و نهي و حل و عقد دست اورا قوي ساخته فرمان پذیریش را در کلام اعجاز نظام (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) به اطاعت خویش و صاحب شریعت قرین گردانید - تا احکام شرع بشکوه و شوکت او نافذ و اوامر و نواهیِ شارع بصولت و هیبت او دایر باشند - چه استقامت مصالح دین بی شکوه و شوکت پادشاهان متعسر است - و نشستن آتش فتنه بی شمشیر آبدار ایشان - قال الله تعالی شانه (لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه باس شدید و منافع للناس)

* بیت *

مکن خیال که بی نورِ شمعِ شرعِ رسل
بعقل خویش کسی ره برد بکوی نجات
اگر نه هیبت سلطان کند حمایت ملک
درین جهان ندهد کس نشان امن و ثبات

مصدّق این سیاق و مصداق این سباق است - ولادت سرور انبیا - دُر درج اصفیا -

* بیت *

چراغ افروز چشم اهل بینش * طراز کارگاه آفرینش

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم نزدیک تبدل قسمت عظمی و انتقال انتها بالف سابع قریب بآغاز دور قمر - و تولد پادشاه اسلام - قبلهٔ انام - بر ازندهٔ اورنگ خلافت آلهي - فرازندهٔ دیهیم ظل اللهي - خورشید سپهر معدلت طرازي - ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثاني شاه جهان پادشاه غازي - مقارن انتقال انتها بالف ثامن و تبدل قسمت عظمی و انتهای دور قمر چه همچنان در آغاز که سابقهٔ عنایت ازلی مقتضیِ تاسیس اساس شریعت - و تمهید قواعد دین و ملت - و اقامت مراسم دعوت و حجت - و ارتفاع اعلام ارشاد و هدایت بود - کوکب ولادت سرور انبیا - صدر نشین بارگاه اصطفی - خورشید سپهر رسالت - ماه فلک جلالت - مشتریِ برج سعادت - قطب سماي سیادت - بافق ام القری در ماه ربیع الاول موافق نیسان ماه رومي سال هشتصد و هشتاد و دو اسکندري از مطلع ارادت سبحاني - و مشرق عنایت یزداني - طالع گردید - و بفروغ انوار سعادت دیدهٔ جهانیان روشن ساخت - و به پرتو اشعهٔ هدایت عرصهٔ جهان از ظلمت ضلالت وا پرداخت *

* بیت *

نبي اتانا بعد باس و فترة * من الدین والاوثان فی الارض تعبد
فارسله ضوءا منیرا و هادیا * یلوح کما لاح الصقیل المهند

در انجام که حکمت بالغه اقتضا نمود که اساس شریعت بتازگي تشئید یابد - و قواعد ملک و ملت از سر نو تجدید - عرصهٔ روزگار بعدل و داد آراسته شود - و تخم ظلم و ستم از ساحت سرا بوستان گیتي برانداخته پیشگاه هستي را ببسط بساط امن و امان زیب و

زینت افزاید - و کارگاه دیني را بنقش و نگار عدل و احسان رواج و رونق - ضوابط و قواعد پسندیده بروی کار آید - و وضع زمانه از لباس اندراس براید - بر طبق حدیث (ان الله یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد لها دینها) بر سر مائة عاشرہ در شب پنجشنبه که شب سلخ شهر ربیع الاول سنة الف من الهجرة که باصطلاح اهل تنجیم که شب موخر تابع روز انکارند شب بیست و پنجم بود اردي ماه آلهي و باعتبار شرع و عرف که شب مقدم تابع روز دارند شب بیست و ششم دی از شهور سال سي وششم جلوس مجدد مراسم دولت - محدد حدود سلطنت - برافرازندۀ لوای جهانباني - بر افروزندۀ شمع کامراني - آفتاب سپهر جلال - سپهر آفتاب اقبال - رونق افزای دیهیم و گاه - پادشاه آسمان جاه - جلال الدین محمد اکبر بادشاه در دار السلطنت لاهور که از اعاظم بلاد اقلیم ثالث است و طولش از جزایر خالدات یکصد و نه درجه و بیست دقیقه عرضش از خط استوا سي و یک درجه و پنجاه دقیقه بعد از گذشتن پنج ساعت و چارده دقیقه و بیست ثانیه از اول شب مذکور مقارن خروج الشعاع که مقتضی وقوع سهم الغیب است در طالع و دلیل روشنی ضمیر - و حسن تدبیر - و متانت راي - و رجاحت عقل وصفای نفس - و قوت حدس و ازین است که آنچه بر زبان حقیقت گذار گذرد بوقوع آید طلیعۀ طلعت پادشاه فلک بارگاه داد گر عدل گستر بطالع میزان از افق ولادت و مشرق سعادت طلوع نمود و شروق انوار مولد همایونش دیدۀ آباي علوي و امهات سفلي ضیا آگین ساخت و فروغ طلعت مبارکش بروجنات کاینات پرتو سعادت

انداخت ببرکت قدوم میمنت لزومش سر افتخار زمینیان بآسمان رسید و طنطنۀ کوس بشارت از ایوان کیوان گذشت • بیت •

ز نور طلعت این دُرّی سپهر کرم
چو بوستان ارم شد ریاض جان خورم

از فر جبین خجسته اش چون خورشید پیدا - که بر سپهر سریر سلطنت هرچه زودتر آفتابی شود گیتي افروز - و از امارات طالع مسعودش چون صبح هویدا - که شب تار عالم عنقریب از طلوع نیر دولتش روزی گردد خرم تر از عید و نو روز • • بیت •

في المهد ینطق عن سعادة جده • اثر النجابة ساطع البرهان
ان الهلال اذا رایت نموه • ایقنت منه البدر فی اللمعان

صورت زایچۀ مسعود که کارنامۀ ادوار - و هیکل بازوی ثابت و سیار - است - باخبار راصدان وقت ولادت - و مترصدان طلوع آفتاب برج سعادت - و تصحیح نمودارات مقررہ معتبرہ - و شهادت دلایل و امارات ظاهرہ - ایراد دلایل سعادت - و تعداد امارات و شواهد میمنت - طالع خجسته اش درین وقت که بمفاد (ماکان و اجبا علی الفلک الدوار اوفی و انجز) اوضاع فلکي ایفای وعد - و سعود آسماني انجاز عهد - نموده - و مبادي عالیۀ مقالید امر و نهي و حل و عقد بقبضۀ اقتدارش داده - و امهات سافله مادۀ بحروکان را بارمغان در کنارش نهاده - آستان فلک نشانش بوسه جاي اکاسرۀ روزگار - و سجده گاه جبابرۀ هر دیار - گردیده - و سرادقات جاه و جلالش - و شادروان شوکت و اقبالش - عرصۀ ربع مسکون را فرا گرفته - اگرچه در ظاهر از مقولۀ تحصیل حاصل است

و لیس یصح في الاذهان شیء • اذا احتاج النهار الی دلیل

لیکن بجهت آنکه جهانیان بدانند که مساعی جمیله و مآثر جلیلهٔ این پادشاه سلیمان جاه در کار ملک و ملت - و نظام دین و دولت - بمعاضدت عنایات یزدانیست - نه بموافقت تدبیرات انسانی - وقضایای عظیمه - و وقایع جسیمه - که بفر دولت روز افزونش صورت انجام یافته بمساعدت تائیدات آسماني است - نه نیروي تجربات زمیني - و اتفاقات زماني - برخی از دلایل و شواهد سعادت این زایچهٔ خجسته - و انموذجی از احکام این طالع فرخنده - سمت نگارش می یابد - تا همکنان کیفیت ارتباط عالم عناصر و افلاک در یابند - و سیاحان عالم بالا را غرض از تکاپوی و جست و جوي شناخته صفحهٔ ضمیر را بتصویر (ذلک تقدیر العزیز العلیم) بر آرایند - و زبان بیان را بتقریر (ربنا ماخلقت هذا باطلا) بر کشایند - چون در رفع مبانیِ شریعت - و وضع قواعد سلطنت - وجود مسعود این پادشاه گردون بارگاه نایب ذات اقدس پیغمبر اخر الزمان - و ثانیِ پادشاه آسمان توان حضرت صاحبقران - آمده - نقشبندان کارگاه اختراع طالع خجسته اش برج میزان نگاشته اند - خانه زهره شرف زحل موافق طالع خاتم الانبیا - مطابق عاشر طالع صاحب قران کشور کشا - صاحب طالع زهره کوکب اسلام صاحب عاشر قمر صاحب دور مستولي بر طالع کوکب زحل و زهره هردو ناظر بطالع زحل درعاشر با صاحب طالع متناظر صاحب طالع درخانهٔ سعد اکبر با صاحب خانه در یکخانه تا بنیروی موافقت طالع مراسم شریعت سید المرسلین را احیا نماید - و اساس دولت صاحبقران را تجدید -

بطلمیوس گوید (العمل في تقلد الرجل من اهل بیت الملک علی مشاکلة مولده لهیئة الفلک في الوقت الذی قام فیه ذلک الملک) بودن زحل در عاشر طالع و شمس و عطارد در رابع و زهره در ثالث که جهات مشاکلت با طالع صاحب قران است مقتضیِ آنست - که چنانچه آنحضرت بعلو قدر و رفعت منزلت بر سلاطین روزگار و خواقین کامگار غالب وفایق آمده - و صورت هر مراد که بکلک امید بر لوح اندیشه کشیده - بر حسب دلخواهش بوصول پیوسته - و هنگام طلوع آفتاب سلطنت در مقام اصلي ظهور نموده - و همانجا را مقر سریر سلطنت و پادشاهي گردانیده - وآن مملکت را در زیب و زینت و رونق و معموري و عظمت از سائر بلاد عالم گذرانیده - این بادشاه جهان پناه را این مراتب (طابق النعل بالنعل و القذة بالقذة) محصل و میسر گردد - و نهال آمالش مثمر انجای سعادات شود - و نقش هر مراد که بر صفحهٔ ضمیر کشد بی توقف باحسن صور و ایسر وجوه بر منصهٔ ظهور جلوه گر آید - سبحان الله گمان نمي‌افتد که در هیچ وقت اهل احکام بر درستیِ قواعد خویش این چنین دلیلی بدین یافته باشند - و این قسم شاهدي مشاهده نموده - هرکرا دریمعني شبهه بوده باشد واقعات و حالات این پادشاه را که این سپاس نامهٔ نعم ایزدي حامل آنست مطالعه نماید - و صورت یقین را مشاهده - • شعر •

خذ ما تراه و دع شیئا سمعت به
في طلعة الشمس ما یغنیك عن زحل

بودن طالع خجسته وتد طالع سال قران علویین که قبل از ولادت

همایون در ماه ربیع الاخر سنه نهصد و نود و یك در بست و دو
درجه و پانزده دقیقهٔ برج حوت اتفاق افتاد بافق دار السلطنت
لاهور که مکان تولد است و طلوع کوکب ولادت در سال نهم مقارن
وصول تیسیر طالع بخره قران که وقت ظهور معظم اثر قران است
برهانی قاطع و دلیلی ساطع برآنکه صاحبقران ذات اقدس وشخص
مقدس این پادشاه فلک بارگاه باشد ـ بطلمیوس گوید (انظر الی
موضع القران الاصغر من طالع السنة التی یکون فیها فمقدار مایکون
بینه و بین البروج یکون سنین الی اعظم ما یکون بینه) و قران
قوسي که قران اکبر است استعداد و شایستگی قبول خلعت خلافت
را صورت تمامی دهد ـ و قران اسدی طالع عالم را مطرح اشعهٔ سعود
گردانیده تخت دولت و مسند خلافت را بوجود مسعودش بیاراید ـ
و عرصهٔ جهان را از خار تعرض اهل فساد و عناد به پیراید ـ و نهال
امال خلایق را برشحات سحاب عدل و احسان بپرورد ـ و کشت زار
امانی خاص و عام را بقطرات غمام انعام سر سبز و شاداب گرداند ـ
و در مدت قران حوتي رایت اقبالش افراخته گردد ـ و ابواب فتوحات
بر روي روزگارش کشاده ـ ملوک اقالیم گردن طاعت بطوق اطاعتش
در اورند ـ و سرکشان صاحب تاج و دیهیم عنان اختیار بقبضهٔ اقتدارش
سپارند ـ بودن طالع فرخنده وتد طالع وقت قران قوسي و بودن طالع
سال قران اسدي که قران جلوس همایون است برج حوت بافق
دار السلطنت لاهور و وقوع سهم السعادة طالع سال مذکور بر درجهٔ
عاشر ولادت و بودن برج حوت برج قران مقدم بر ولادت و طالع
جلوس میمنت مانوس و وقوع جلوس در سال معظم تاثیر قران

و موافقت طالع سال قران حوتي با طالع اشرف و وقوع قران قریب
بدرجهٔ سابع و بودن طالع از اوتاد طالع وقت قران نوید میدهد که سایهٔ
چتر فلك فرسایش اکثر اقالیم عالم را فرو گیرد ـ مقالید بیشتر ممالك
ربع مسکون بقبضهٔ اختیارش درآید ـ انوار مرحمتش بسان آفتاب
جهانتاب بر مشرق و مغرب تابد ـ و در بسیط بلاد بساط عدل و داد
بگسترد ـ سلاطین اطراف غاشیهٔ هوا خواهیش بر دوش ارادت نهند ـ
وخواقین اکناف حلقهٔ اخلاصش در گوش اطاعت کشند ـ بودن طالع
جلوس که از مبادیی معتبر و امهات و اصول مقرره ست برج قران
مقدم بر ولادت طالع سال قران دولت موضع قران ایام خلافت
از نوادر اتفاقات و غرایب واقعات است ـ و عقل دوربین را از درک
دقایق آن نظر کوتاه ـ همانا فلک کج رفتار براستي گرائیده این نقش
بدیع بروی کار آورده ـ یا قاید اقبال به نیروی بخت بیدار باین وضع
نادر رهنمائی کرده ـ آری (اذا اراد الله امرا قدر اسبابه و یسّر ادواته
و اتاح له الدواعی و اماط دونه العوایق و العوادی) هر گاه مشیت
الهی بتمشیت کاری تعلق گیرد اسباب ان سلسله وار دست در
یکدیگر دهد و مواد و ادوات ان زنجیره بند بعرصه ظهور اید ـ و کثرت
هیلاج و تعدد کدخدا درین زایچه سعادت انتماچه قمر و شمس و
جز و مقدم و درجه طالع صلاحیت هیلاجیت دارد چنانچه زهره
و مریخ و زحل شایستگي کد خدائي دلیل است بر درازی عمر
و طول حیات و امتداد ایام دولت و جهانبانی ـ و استدامت روزگار
خلافت و کشور ستاني ـ و شمول صحت و قوت طبیعت و اعتدال
مزاج و استقامت طبع و جودت ذهن و حدت فهم و ذکاء و حواس

و قوی - صاحب کتاب الاصول گوید (کثرة الهیلاجات و قوتها و نظر بعضها الی بعض تدل علی طول عمر المولود و قوة حیاته و صحته و ذکائه و فطنته و جودة ذهنه) بودن موضع نیر اعظم درجهٔ پنجم برج میزان بزعم احکامیان پذیرش کوکب زهره قاسم اولش کوکب زحل که در طالع اقدس یکي صاحب طالع و دیگری دلیل دولت است دلیلی ست قوی برانکه ذات مطهر این پادشاه دین پرور مظهر آثار بزرگ و مآثر سترگ گردد که سالها ذکر آن بر السنه و افواه جاري و قرنها صیت آن بر صفحهٔ روزگار ساري باشد و بر حکم راویان نامور و فرمان دهان بزرگ قدر غالب و مستولي باشد و جبابرهٔ دهر و قیاصرهٔ عصر و سروران انجا و گردنکشان ارجا را بلطف و عنف مطیع و منقاد گرداند و روز بروز قوایم سلطنت و عظمتش ارتفاع یابد و قواعد جاه و شوکتش استحکام پذیرد پنجهٔ قهرش دست متغلبان را تاب دهد و آوازه پاسش زهرهٔ متمردان را آب سازد بودن برج طالع مبارک برج منتهای الوف بعقیدهٔ اسلامیان و بودن برج اسد که برج منتهاي الوف است بزعم احکامیان برج قران دولت دلیل است برانکه دست تقلب روزگار از دامن این دولت خداداد راسخ بنیاد کوتاه باشد و تا انقراض زمان اهل جهان را این درگاه آسمان جاه قرنا بعد قرن ملجاء و پناه ایزد تعالی و تقدس کافهٔ اهل اسلام را از میامن نصفت و عدالت این خاقان ممالک ستان تا چرخ را مدار و ارض را قرار باشد متمتع و برخوردار دارد بالنبي وآله الاطهار و اصحابه الابرار •

کشف استار این نهانخانهٔ اسرار - و شرح رموز این کار نامهٔ

ادوار - خاطري میخواهد آتش نهاد - آب نژاد - از آلایش تفرقه دور از بند تعلق آزاد - تا بلطافت جوهر بمبادی مفارقه تواند پیوست - و بصفاي طبع پذیراي صور منطبعهٔ الواح افلاک تواند گشت - افسرده طبع خاک‌نشین حصار علایق‌را آرزوی وصول بآنمقام خیال خام است - و پژمرده خاطر بادپیمای بادیهٔ عوایق را هوس حصول آن‌مرام از اندیشهٔ ناتمام - پس‌همان به که ازین وادی درگذرد و اقتضای مصلحت را مترصد بوده شرح آثار و خصوصیاتي که درین مرآة حق نما مشاهده میکند بمساعدهٔ رقت حواله نماید و بدستور معهود و رسم مرسوم مراکز بیوت دوازده گانه و نبذی از احکام آن بر نگارد •

خانهٔ اول - مرکز این خانه بنمودارات مقرره دقیقهٔ چهاردهم‌است از درجهٔ دوم ازبرج میزان که خانهٔ زهره و شرف زحل و هبوط شمس و وبال مریخ است حد زحل وجه قمر دریجان زهره اردجان عطارد اثني عشریه ونه بهروهفت بهر زهره درجهٔ منیره مذکرصاحب مثلثه عطارد بشرکت زحل ومشتري مستولي بر درجهٔ طالع زحل و زهره استدلال ازین‌خانهٔ خداوندش و نیرین و سهم الحیوة وسهم‌الهیلاج و سهم السعادة و سهم الغیب و هیلاج وکدخدا و ارباب مثلثات طالع نیرین براحوال تن و جان و کیفیت عمر و زندگاني و چگونگي قوای جسماني و نفساني نمایند بودن سهم الغیب و سهم الهیلاج در طالع محفوف باشعه سعدین و انوار نیرین بودن سهم الحیوة در حوت در تدبیر سعد اکبر و تعدد هیلاج و کدخدا و بودن صاحب طالع در خانه سعداکبر و قوت ارباب مثلثات طالع و نیر نوبت دلیل است

بر طول عمر و زندگانی و امتداد ایام عیش و کامرانی و خوبیء صورت و نیکوئی سیرت و حسن ترکیب و تناسب اعضا و حدت فهم وجودت ذهن و قوت حدس و صدق وعد و وفای عهد و رجاحت عقل و سماحت طبع و روشنیء ضمیر و راستیء اندیشه بودن همه کواکب ناظر بطالع دلیل است برآنکه ذات اقدس بصفت جامعیت موصوف بوده مظهر صفات جمال وجلال - ومجمع جلائل نعوت کمال - باشد حلمش با سیاست قرین - تواضعش با مهابت همنشین - غضبش با رحمت توام - صولتش با رافت همدم - از عطیهٔ نیراعظم بعلو مکان - و رفعت شان - وکمال خرد و دانش - وعقل و بینش - و نهایت شکوه و شوکت - و غایت اقتدار و عظمت - متفرد باشد - و از مآثر کواکب علویه بحلم ز حیا و وقار - وکتمان اسرار - و زهد و عدل و عفاف وسخاوت و بلندیء همت و علو فطرت و سعی در کار عمارت و امر بمعروف و نهی از منکر و رعایت ابرار - و قهر اشرار - وشجاعت وجلادت و سطوت وصولت موصوف و از مزاج کواکب سفلیه بنظافت و ظرافت و لطافت طبع وخوشخوئی و عیش جوئی وتحمل تجمل و مردمت و شفقت و رموز دانی - و نکته سنجی - و دینداری وحق طلبی - وسخن گوئی - وحاضر جوابی - و دوراندیشی و کار شناسی - وکشف اسرار - و رفع استار - وبذل مال - و عموم عطا و نوال - معروف باشد - کارهای خطیر بعقل قوی و رای متین سرانجام دهد و در رتق و فتق امور بمشیر و وزیر محتاج نباشد - ومهمات ملکی ومالی را بنفس نفیس صورت پذیر گرداند - و عقدهای دین و دولت بسرانگشت خرد بکشاید - و ارباب فضل و دانش - و اصحاب عقل و بینش - را تربیت نماید - وعالم را

بزیور عدل و داد بیاراید - و قوانین پسندیده وضوابط شایسته بارشاد عقل دور بین بروی کار آورد - ضمیر خورشید نظیرش مرآة صور غیبیه - و مجیء معالی کونیه - بوده هرچه در پیشگاه خاطر ملکوت ناظرش پرتو ظهور افگند - موافق واقع و نفس الامر باشد - چون زحل در عاشر است مستولی بر طالع و سهم الغیب محفوف بانظار کواکب و زحل با صاحب طالع متناظر و عطارد در خانهٔ زحل دلیل است برآنکه در احداث عمارات عالیه وابنیهٔ رفیعه که مهندس روزگار را تمثال آن در آئینهٔ ضمیر نگذشته باشد معمار همتش دست صنعت بکشاید و حاصل بحر و کان را صرف آن نموده بانواع خوشحالی و خرمی دران روزگار گذراند ●

خانهٔ دوم - مرکز این خانه بطریق مراکز محققه یک درجه و بیست و هشت دقیقه است از برج عقرب که خانهٔ مریخ و هبوط قمر و وبال زهره است حد و وجه و دریجان و اردجان و اثنی عشریه و هفت بهر مریخ و نه بهر قمر درجهٔ قیمه مذکر صاحب مثلثه مریخ بشرکت زهره و قمر مستولی کوکب قمر این خانه منسوب است بمال و معاش و اعوان و انصار ازین خانه وخداوندش و سهم السعادة و خداوندش و مشتری و سهم المال و خداوندش و خداوند مثلثه نیر نوبت و مثلثه خانهٔ مال و مثلثه مشتری و سهم السعادة برین امور استدلال نمایند بودن مریخ قابل تدبیر عطارد که مستولی بر سهم السعادة است و نظر شمس که خداوند بیت الرجا است بمریخ و بودن سهم الملك و السلطان در بیت المال دلیل است برآنکه این پادشاه روشن دل بحسن تدبیر وضرب

شمشیر ذخیرهٔ بحر و کان و اندوختهٔ سلاطین جهان را مالک و متصرف شود - و رقبه گردن کشان دوران را بربقه خراج پذیري و باج گزاري اورده خزاین موفوره و ذخایر غیر محصوره که محاسب عقل از حصر و احصای آن عاجز و قاصر آید بحوزهٔ تصرف و تملک در اورد - بودن سهم المال در خانهٔ زهره و درجهٔ شرف قمر مستولي برو قمر و قوت ارباب مثلثات نیر نوبت و مشتری سهم السعادت و بیت المال دلیل است بر وفور اسباب زیب و زینت - و افراط مواد عیش و عشرت - و وصول پیشکشهاي لایق - و تحفهاي موافق - از اطراف و اکناف عالم بپایه سریر اعلی - و رسیدن نوادر هر دیار - و طرایف بلدان و امصار - بدرگاه معلی - اتصال شمس و عطارد و زهره بمریخ و بودن کوکب زحل در عاشر طالع قابل تدبیر مریخ دلیل است برآنکه مطمح نظر کیمیا اثر در جمع خزاین و اقتنای ذخایر رواج و رونق امور سلطنت و توسعهٔ دایرهٔ ملک و دولت - ونظام و نسق کار لشکر جهانگشا - و حفظ و حراست اطراف ممالک از نکایت اعدا - و اقضاء حوائج زیر دستان - و اسعاف مطالب حاجتمندان - و افاضت خیرات و مبرات باشد - و دست دریا نوال را همواره بداد و دهش کشاده دارد - و اسباب معیشت و فراغت جهانیان را آماده - صیت بر و احسانش و آوازهٔ جود و امتنانش بر مسرع جهان پیمای صبا مسابقت جوید - و از پیک دریا نورد شمال گوی سرعت رباید - اموال فراوان و نقد و جنس بیکران در مسالک رضاي ایزدي صرف نماید - و در احراز مثوبات و ادخار خیرات سعی بلیغ و جد نجیح نماید - و قضای حوایج را غنیمتي

بزرگ و فوزی سترگ شناخته بضاعت سفر آخرت و زاد راه معاد سازد - بودن صاحب بیت الاعوان و انصار که مریخ است در خانهٔ خود قوي حال دلیل است برآنکه سپاه گران و لشکر بیکران چون حرکات گردون بي نهایت و چون ذرات آفتاب فزون از حد و غایت با عدت بسیار و اہبت بیشمار در ظلال رایات نصرت آیاتش که مطالع طوالع آفتاب سعادت و اقبال و مشارق شوارق ماه جاه و جلال است مجتمع شوند و بمظاهرت بخت بیدارش و معاضدت شمشیر آبدارش بساط اہبت ولاة زمان و سلاطین نافذ فرمان را در نوردند و قلاع و حصونی که از غایت رفعت سر شرفاتش بآسمان ساید - و کرهٔ زمین از فراز فصلش کمتر از ذره نماید - مفتوح و مسخر گردانند - اتصال زهره بمریخ و مقابله با طالع دلیل است برآنکه همت والا بر رعایت و ترتیب اعوان و انصار معطوف و مصروف باشد و ایشان بیشتر از پایهٔ استعداد و استیهال مورد مراحم و عواطف پادشاهانه گردند و باندازهٔ تربیت و رعایت و عطوفت و مرحمت مصدر خدمتی شایسته که موقع قبول یابد و در پایهٔ سریر خلافت مستحسن و پسندیده آید نشوند و هفوات و زلات را عفو و صفح از مکارم اخلاق پادشاهی امیدوار باشند •

خانهٔ سیوم - مرکز این خانه یکدرجه و سي و چهار دقیقه است از برج قوس که خانه مشتري و وبال عطارد و هبوط راس و شرف ذنب است حد و دریجان و اثنی عشریه و هفت بهر مشتري وجه عطارد اردجان قمر نه بهر مریخ درجه نیرهٔ مذکر صاحب مثلثه مشتري بشرکت آفتاب و زحل مستولي کوکب

مشتري - این خانه منسوب است به برادران و خواهران و خویشان و دوستان و نزدیک ازین خانه و خداوندش و سهم الاخوة و خداوندش و شمس و قمر و زحل و مشتري و مریخ و زهره و عطارد بر منسوبات این خانه استدلال نمایند - شمس و زحل دلیل برادران مهتر - عطارد دلیل برادران کهتر - و مشتری و مریخ دلیل برادران و خواهران میانه - بودن شمس و زحل به تربیع طالع و مریخ بمقابله و عطارد مختفی به تسدیس مریخ دلیل است برآنکه برادران از نادانی وکوتاه بینی در مقام یکجهتي و ارادت نباشند - و نشوهٔ غرور شوکت و حشمت راه سعادت و صواب از دیدهٔ بصیرت آنها بپوشاند - و سودای محال اندیشه تسلط و استقلال بخاطر راه دهند - غافل ازانکه برگزیدهٔ درگاه ذوالجلال را نکال و وبال بدسگالان طراز آستین اقبال است - و ادبار و نکونساري بد اندیشان و بی اخلاصان تمیمهٔ بازوی جاه و جلال - لاجرم بوخامت عاقبت و سوء خاتمه که نتیجهٔ سوء نیت و قبح سریرت است گرفتار آیند - واز هنگام ظهور صبح دولت تا طلوع آفتاب خلافت بچاه نیستی و هاویهٔ هلاکت فرو روند و بر صفحهٔ روزگار از انها اثری نماند • بیت •

هر که سر بر قدم او بارادت ننهاد

تیغ بیداد فلک داد سرش را برباد

بودن قمر و زهره ناظر بطالع تثلیث و تسدس دلیل ست برانکه خواهرانرا پیرایه صحبت زیب وزینت روزگار باشد و بعنایات ومراحم سرافراز باشند و در ظل دولت ابد طراز آسوده خاطر و فارغبال روزگار بسر آورند - وقوع سعدین درین خانه دلیل است برانکه مخلصان

و دوستان بر بساط یکرنگی و جانسپاری بوده در مراسم دولتخواهي ثابت قدم باشند و از نوازش و مراحم پادشاهي بهره مند گردند و بمراتب بلند و درجات و الاقایز شوند - وقوع صاحب طالع درین خانه با صاحب خانه دلیل ست برانکه خاطر ملکوت ناظر بسفرهای نزدیک مایل و راغب باشد و نقل و حرکت بسیار روی دهد و مسرت فزاي خاطر اقدس و متضمن فواید و منافع باشد •

خانه چهارم - مرکز این خانه یکدرجه و بیست دقیقه است از برج جدی که خانه زحل و شرف مریخ و هبوط مشتري و وبال قمر است حد عطارد وجه مشتري دربجان و اثنی عشریه و نه بهر و هفت بهر زحل اردجان شمس صاحب مثلثه قمر بشرکت زهره و مریخ مستولي مریخ و زحل ازین خانه و خداوندش و شمس و زحل و زهره و قمر و قابل تدبیر خداوند خانه و صاحب بیت او استدلال برحال پدر و مادر و ملک و ضیاع و عقار و عواقب امور و انجام کارها نمایند - بودن زحل در عاشر محاسد راس با زهره متناظر قابل تدبیر مریخ و بودن مریخ قابل تدبیر آفتاب دلیل است برانکه مقدم اقبال توامش بر دودمان معلي و اروع والا و مبارک و فرخنده باشد و بواسطهٔ ذات اقدسش افتاب شکوه و شوکت خاندان جلال آشیان اعلی حضرت صاحب قران باوج شرف رسد و از فروغ پرتوش عرصهٔ جهان روشن گردد - و از حضرت جد نامدار سپهر اقتدارش برابطهٔ وجود مسعود و راهنمائی قاید اقبالش دولت و مملکت بحضرت والد ماجد عالیمقدار خورشید اشتهارش انتقال نماید - و ازانحضرت به نیروی شمشیر و لطف

بمقتضای (قد رجع الحق الی اهله) در مرکز اصلی و مکان طبعی قرار گیرد و ممالک بسیار و قلاع بیشمار بتازگی بحیز تسخیر در آید و با ملک موروثی منضم گردد و قرنها و سالها در تحت تصرف بندگان درگاهش باشد - بودن سهم عواقب الامور محفوف باشعهٔ سعدین قریب بمطرح نور مشتری و بودن قمر که صاحب بیت کوکب عاقبت است متصل بمشتری ناقل نور آفتاب دلیل است برآنکه عاقبت کارها بر وفق ارادهٔ مدعی باشد و همت و توجه بر هر کار که مصروف شود موافق خواهش بحصول انجامد و آخر هر امر بهتر از اول باشد و لطایف غیبی در اموری که مرکوز خاطر ملکوت ناظر باشد بر منصهٔ ظهور جلوه گر اید و هر امر صعب و کار دشوار که پیش آید در ضمن آن لطیفه باشد و بر وفق اراده صورت حصول یابد و ازان مسرت و خوشحالی روی نماید •

خانهٔ پنجم - مرکز این خانه یک درجه و دو دقیقه است از برج دلو که خانهٔ زحل و وبال آفتاب است حد عطارد وجه زهره دریجان و اردجان و هفت بهر و اثنی عشریه زحل نه بهر زهره صاحب مثلثه عطارد بشرکت زحل و مشتری مستولی کوکب عطارد این خانه منسوب است بفرزندان و تحف و هدایا و اخبار و رسل و ذخایر اسلاف و شادی و نشاط ازین خانه و خداوندش و مستولی بر این خانه و از سهم الولد و خداوندش و آفتاب و زهره و ارباب مثلثات این خانه و از کوکبی که درین خانه باشد استدلال بر احوال منسوبات این خانه نمایند - بودن سهم الولد در برج حوت در حد زهره و تدبیر علویین و بودن قمر درین

خانه متصل بمشتری دلیل است بر تعدد اولاد و احفاد و رضا جوئی اخلاص خوئی برخوردار فرمان بردار شایسته بایسته و مزید عنایت و کمال توجه اقدس برعایت و تربیت آنها و رسیدن آنها بمیامن تاثیر تربیت و وساطت رضا جوئی و اخلاص و ارادت بمراتب بلند و درجات ارجمند - بودن صاحب پنجم در عاشر محاسد راس با صاحب طالع متناظر دلیل است برآنکه فرزندان عالی مقدار از پرتو التفات و عنایت اقدس و نظر محبت و عطوفت مقدس بهره مند و کامیاب باشند و بعلو قدر و مرتبه و ارتفاع شان و رتبه امتیاز یافته پیوسته کمر خدمت بسته پی سپر طریق قویم اخلاص و مطاوعت و ارادت بوده شخص خلافت را قوة الظهر و بازوی سلطنت را سر پنجهٔ لطف و مهر باشند نظر مریخ و زحل مقتضی آنست که فرزندان عالیمقدار از خواندین بزرگوار پرهیزگار عالی تبار شریف النسب جلیل الحسب بعرصهٔ وجود آیند - و بودن قمر و عطارد به تثلیث طالع و زحل قابل تدبیر مریخ دلیل است برانکه تحف و هدایای بسیار و نفایس و ظرایف هر دیار بعضی بر سبیل پیشکش و ارمغان و برخی برسم باج و خراج بخزانهٔ عامره عاید گردد - و نظر زهره بزحل دلیل است برآنکه طبیعت مبارک باستماع اصوات خوش و نغمات دلکش مایل و راغب باشد و در اکثر اوقات بوصول اخبار ساره از اطراف و ورود رسولان اکناف خاطر ملکوت ناظر قرین بهجت و شادمانی باشد •

خانهٔ ششم - مرکز این خانه دقیقه پنجاه و نهم برج حوت است که خانهٔ مشتری و شرف زهره و وبال و هبوط عطارد است حد

و اردجان زهره وجه زحل دریجان و هفت بهر و اثنی عشریه مشتری نه بهر قمر صاحب مثلثه مریخ بشرکت زهره و قمر مستولی کوکب مشتري و زهره درجه قیمه مذکر - این خانه منسوب است بحشم و خدم و امراض و علل و عبید و اما - ازین خانه و خداوندش و مستولي و سهم المرض و سهم العبید و خداوند هریک و ارباب مثلثات و قمر و کوکبي که درین خانه باشد براحوال منسوبات این خانه استدلال نمایند - بودن سعدین مستولي برین خانه و نظر تسدیس شمس و عطارد دلیل است بر قوت طبع و اعتدال مزاج و استدامت صحت و استمرار عافیت و سلامت قوی و اعضا از علل و آفات و عاهات - بودن صاحب طالع در خانهٔ مشتري و بودن مشتري در خانهٔ خود قوي حال دلیل است آنکه اگر احیانا عارضهٔ پیرامون ذات اقدس گردد بی شایبهٔ امتداد بصحت مبدل شود و عمدهٔ اسباب حفظ صحت و ازالهٔ مرض سلوک اقدس باشد بر طبق قوانین حکمت و استیلا و قوت مدبرهٔ طبیعت و حسن تدبیر و اصابت رای و قوت حدس مقدس - بودن سهم العبید در طالع در تدبیر مشتری و بودن مشتري که صاحب خانه ششم است به تسدیس طالع دلیل است بر بسیاری غلامان وفادار و خدمتگاران جانسپار که بحسن اخلاص و یکجهتی مصدر خدمات پسندیده و ترددات شایسته شوند - و امور عظیمه و مهمات جسیمه را کفایت نمایند - و از مراحم و الطاف بیکران پادشاهي نوازش و تربیت یابند - و بجمعیت خاطر و فراغ بال روزگار گذرانند - تشریق صاحب سادس و قبول تدبیر قمر دلیل است بر کثرت خیل

و حشم و وفور عبید و خدم و توجه خاطر اقدس برعایت مردم معروف و مشهور و صروف اوقات فرخنده ساعات در کار سپاه منصور •

خانهٔ هفتم - مرکز این خانه یکدرجه و چهارده دقیقه است از برج حمل که خانهٔ مریخ و شرف آفتاب و وبال زهره و هبوط زحل است حد مشتری وجه و دریجان و اردجان و هفت بهر و نه بهر و اثنی عشریهٔ مریخ درجه قیمه مذکر خداوند مثلثه مشتری بشرکت شمس و زحل مستولي مریخ و آفتاب - این خانه منسوب است بازواج و شرکا و اضداد و خصما ازین خانه و خداوندش و مستولي و سهم التزویج و خداوندش و سهم العبید و خداوندش و ارباب مثلثات و زهره و قمر و کوکبی که درین خانه باشد بر احوال منسوبات این خانه استدلال نمایند - بودن مستولي برین خانه مریخ و آفتاب و سهم التزویج درین خانه و نظر صاحب طالع و قمر و ارباب مثلثات این خانه باین خانه دلیل است برآنکه مخدرات حریم عصمت عفایف بزرگ منش خجسته کردار پاکیزه روزگار باشند از خانواده عز و شرف بآداب خدمتگاري آراسته - دل بر لوازم رضا جوئی گذاشته - از نیکو خدمتي کامیاب دولت - و از پاک اعتقادي بهره مند سعادت دنیا وآخرت - بودن مریخ به تربیع زحل دلیل است برآنکه از وقوع قضیه نا گزیر بعضی حزن عظیم بخاطر مبارک راه یابد و اندره بی اندازه بگرد ضمیر منیر در آید بودن مریخ درین خانهٔ مقابل طالع در تربیع زحل دلیل است برآنکه بدسگالان و خصمان از منسوبات مریخ بوده باشند و چون زهره و مشتري و دیگر کواکب باین خانه ناظراند ذات اقدس از شر و مکر و غدر این

طایفه محفوظ و محروس باشد واین گروه اظهار دوستی و موافقت را وقایهٔ جان و مال ساخته از بارقهٔ قهر و سطوت امان یابند و باقتباس انوار وفاق سلامت مانند - صاحب کتاب ظفر نامه در احکام طالع پادشه مغفور مبرور میرزا شاهرخ میگوید مریخ خنجر گذار شمشیر دار در وتد سابع که مقابل طالع است و شریک خانه و منازع تیغ انتقام بزهر قهر آب داده تا هرکه پای از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده سر مقابله و معارضه برارد بی توقف جوهر روح بدست قابض ارواح سپارد هرکه درینمعنی شکی بخاطر آرد هم در آینهٔ حال خود صورة یقین مشاهده نماید •

خانهٔ هشتم - مرکز این خانه یکدرجه و بیست و هشت دقیقه است از برج ثور که خانهٔ زهره و شرف قمر و وبال مریخ است حد و دریجان و هفت بهر و اثنی عشریهٔ زهره وجه عطارد اردجان قمر نه بهر زحل درجه قیمه مذکر خداوند مثلثه قمر بشرکت زهره و مریخ مستولی کوکب این خانه منسوب است بخوف و خطر و بیم و هراس و اسباب آن و مال میراث ازین خانه و خداوندش و از مستولی و از سهم الخوف و از سهم الارث و خداوند هر سهم و از کوکبی که درین خانه باشد استدلال برحال منسوبات این خانه نمایند بودن قمر و شمس ناظر باین خانه و اتصال قمر بمشتري و خلو این خانه از نحوس دلیل است بر عدم خوف و خطر و وصول بعمر طبیعي و استیفای عطایای کدخداها بودن صاحب این خانه زهره با سعد اکبر در یک خانه دلیل است بر حسن عاقبت و فرح بعد از شدت و انتهای آوان اندوه و تعب بزمان شادی و طرب بودن سهم المال

درین خانه دلیل است برانکه از قسم میراث اسباب و اشیائي بیحد و نهایت بخزانهٔ عامره عاید گردد و در کار ملک و دولت صرف شود چراکه زهره با زحل متناظر است •

خانهٔ نهم - مرکز این خانه یکدرجه و سی و چهار دقیقه است از برج جوزا که خانهٔ عطارد و شرف راس و وبال مشتری است حد و دریجان و هفت بهر و اثنی عشریهٔ عطارد وجه مشتری اردجان شمس نه بهر زهره درجهٔ نحس مونث خداوند مثلثه عطارد بشرکت زحل و مشتري مستولی کوکب عطارد و مشتری این خانه منسوب است بدین و مذهب و ملت و علم و حکمت و سفر دور و رویا و زهد و تقوی از جواهر این خانه و خداوندش و مستولی و قابل تدبیر خداوند خانه و از قمر و مریخ و عطارد و مشتری و سهم العلم و سهم السفر و خداوندان این سهام بر منسوبات این خانه استدلال نمایند بودن مشتری و عطارد که کوکب علم و دین است ناظر باین خانه و وقوع سهم العلم در تدبیر قمر دلیل است برانکه ذات اقدس را حفظ مراسم دین و رواج شرع سید المرسلین پیش نهاد همت باشد و در فصل قضایا از جادهٔ شریعت غرا تجاوز جایز ندارد و بکمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست و پاکیزکي عقیدت وصفای نیت و دینداري و شریعت پروري سرامد ملوک و سلاطین روی زمین باشد و در عنفوان جوانی و ریعان شباب که مجال وساوس شیطانی است و میدان هواجس جسمانی توفیق توبه و انابت یابد و دست رد بر روی منکرات و مناهی نهد و معازف و ملاهی را پشت پای زده تحری رضاي یزدانی را بر

تتبع هوای نفسانی تقدیم نماید بودن عطارد و قمر ناظر باین خانه دلیل است بر توجه خاطر ملوک ناظر به تحقیق مسایل و قضایا و غور و توغل در ادراک حقایق اشیا و رغبت بعلوم اوایل و معقولات و تدقیق در مقامات شرعیه و منقولات بودن خداوند خانه زحل و بودن زهره و مشتری ناظر بخانهٔ نهم دلیل است بر دقت طبع و قوت فکر و صفای ضمیر و روشنی رای و حسن تدبیر و ادراک غوامض بعقل ثابت و ابداع صنائع و بدایع برای و سنجیدگی در سخن و شیرینی در کلام بودن عطارد و مشتری ناظر باین خانه دلیل است بر دیدن خوابهای درست و موافق در اکثر اوقات و ظاهر شدن تعبیر ان بزودی باحسن صور و بهترین وجوه بودن مریخ و قمر ناظر بطالع و تاسع و بودن قمر مدبر سهم السفر و وقوع صاحب طالع در بیت زایل و مریخ در وتد دلیل است بر وقوع اسفار بعیده و اشتمال آن بر فواید و منافع عدیده بودن مریخ قابل تدبیر عطارد مقتضی آنست که اغلب باعث و محرک سفر قلع و قمع ارباب بغی و عناد و تسخیر ممالک و فتح قلاع و بلاد باشد و بامداد تائیدات آسمانی در طلب هر مراد که رخش همت جولان دهد پیکر مطلوب دواسبه باستقبالش شتابد و در تحصیل هر غرض که سالک طریقی گردد شاهد مقصود امتثالش نماید •

خانهٔ دهم - مرکز این خانه یکدرجه و بیست دقیقه از برج سرطان که خانه قمر و شرف مشتری و وبال زحل و هبوط مریخ است حد مریخ وجه زهره اردجان زحل دریجان و هفت بهروفه بهر و اثنی

عشر قیمه مذکر خداوند مثلثه مریخ بشرکت زهره و قمر مستولی کوکب مریخ این خانه منسوب است بجاه و دولت و حشمت و سلطنت و ریاست و شکوه و شوکت و عظمت و شغل و عمل از جوهر این خانه و خداوندش و قابل تدبیرش و از مستولی و از سهم الملک و سهم العمل و خداوند هریک و از شمس و قمر و زهره و مریخ و کوکب منیر و زحل و مشتری و کوکبی که درین خانه استدلال نمایند بودن زحل که صاحب شرق طالع است در عاشر محاسد راس و اتصال خداوند عاشر بمشتری و بودن مریخ قابل تدبیر آفتاب و استیلای آن بر عاشر و احتفاف شمس و قمر بکواکب دلیل است برانکه چون منشور دولتش بطغرای جهان آرای و انتباه الملك موشح گردد و ماهچه چتر فلک فرسایش بر بسیط زمین و زمان سایهٔ گستر شود و بفروغ رای جهان‌کشایش ساحت ملک و دولت منور گردد منظور علو همتش تقویت دین مبین و نصب العین سمو فطرتش احکام شریعت سید المرسلین باشد عرصه جهان در عهد دولت روز افزونش رشک روضهٔ رضوان و ساحت ربع مسکون در ایام خلافت همایونش مهد امن و امان گردد بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم باشد و خرمی هنگام سلطنتش مانند هنگامه خرمی دور از غم از رشحات غمام عدل و احسانش گلشن مملکت همچون بهشت از فیض سلسبیل ناضر و بارور و از قطرات نیسان سحاب بر و امتنانش نهال اقبال طوبی وار از رشحات آب کوثر سرسبز و تازه و تر همگی همتش بر افاضهٔ خیرات و اشاعت مبرات مصروف تمامی عزیمتش بر تعظیم سادات و علما و تکریم

مشایخ و صلحا معطوف احتفاف شمس و قمر بکواکب و بودن راس بر درجه ممر شعری یمانی و سهم الظفر در عاشر دلیلی است قوی برانکه پایهٔ قدر رفعتش باقصی مدارج کمال ترقی نماید و سلاطین صاحب تمکین بدرگاه جهان پناهش ملتجی شوند پرتو شهرتش عالم گیر گردد و صیت عظمتش بکرهٔ اثیر رسد دست حوادث از دامن دولتش کوتاه باشد و اعتان سپهر نشانش گردن کشان را مامن و پناه مواد جاه و جلالش پیوسته در افزایش و اسباب شوکت و اقبالش همواره مصون از کمی و کاهش و هرچند ایام عمر مبارکش بیفزاید موجبات ازدیاد شکوه و شوکتش پیشتر شود و دایرهٔ مملکتش وسیعتر و چون سن مبارکش از مرحله شست شمسي بگذرد لطایف غیبی بر روی کار آید و ابواب فتوحات بر روی روزگارش کشاده گردد و رایت استعلا و اقتدار بر افرازد و چهره فتح و ظفر در آینهٔ مراد مشاهده کند و اعدا و بدسگالان را مقهور و مغلوب گردانیده بفراغ بال با کمال تمکن و استقلال بر تخت دولت بعیش و شاد کامی روزگار گذراند •

خانهٔ یازدهم - مرکز این خانه یکدرجه و دو دقیقه است از برج اسد که خانه آفتاب و وبال زحل است حد مشتری وجه زحل دریجان و هفت بهر و دوازده بهر آفتاب اردجان زهره نه بهر مریخ درجه نیره سعد مذکر خداوند مثلثه مشتری بشرکت شمس و زحل مستولی مشتري این خانه منسوب است بامید و رجا و اصدقا و اسباب زینت و موجبات سعادت و امرا و ارکان دولت از جوهر این خانه و خداوندش و قابل تدبیر خداوندش و از مستولی

و سهم الرجا و سهم الاصدقا و خداوندان سهام و زهره و مشتری بر احوال منسوبات این خانه استدلال نمایند بودن قابل تدبیر شمس مریخ و قابل تدبیر زهره و زحل و بودن شمس و مریخ و زحل در اوتاد دلیل است برانکه مورد نظر التفات و عنایت اقدس پیشتر ارباب صلاح و خداوندان خاندانهاي قدیم باشند و پایهٔ قدر و شان این گروه بیفزاید و کامیاب حصول مطالب و مارب گشته بدرجات بلند و مراتب عالیه فایز گردند و چون این کواکب بمقابله و تربیع طالع اند بقدر حق تربیت و مرحمت مصدر خدمات پسندیده نشوند و آینه خاطر جمعی بغبار بی اخلاصی و زنگ نفاق مکدر باشد بودن مستولی مشتری در تسدیس طالع و تثلیث حادی عشر و بودن سهم العقل و النطق در حادی عشر دلیل است برانکه ورزا و نواب دولت ابد طراز بحلیهٔ فضل و دانش آراسته بوده در کار ها از روی عقل خوض مینموده باشند و نفس الامر و واقع را ملحوظ داشته قطع و فصل مهمات ملکی و رتق و فتق امور مالی بارشاد عقل دوربین اقدس و دلالت فکر متین مقدس انجام دهند و در وضع ضوابط و قوانین و رفع شبهات و کشف مشکلات از مشکوة خاطر ملکوت ناظر اقتباس نمایند بودن صاحب طالع به تسدیس طالع و به تثلیث حادی عشر دلیل است بر فراوانی اسباب زینت و وفور موجبات شکوه و شوکت و حصول مرادات و متمنیات بر وفق اراده و دلخواه •

خانهٔ دوازدهم - مرکز این خانه پنجاه و نه دقیقه است از برج سنبله که خانهٔ شرف عطارد و هبوط زهره و وبال مشتری

است حد و دریجان و اثنی عشریه و هفت بهر عطارد وجه شمس اردجان مشتری نه بهر زحل درجه قبمه مونث خداوند مثلثه قمر بشرکت زهره و مریخ مستولی عطارد این خانه منسوب است باعدا و دواب و خوف و هراس خانه و خداوندش و قابل تدبیر و خداوندش و سهم الاعدا و دیگر سهام و خداوندان سهام نخستین بر احوال منسوبات این خانه استدلال نماید بودن عطارد مختفی و سهم الاعدا در جدی در تدبیر زحل و نظر سعدین بطالع و این خانه و مقابله مریخ با طالع از وتد دلیل است بر بسیاری اعدا و گرفتار شدن انها بوبال و نکال و شقارت و نکبت و سوء خاتمه و خسران دنیا و آخرت و فراغ خاطر اقدس از نکابت و مکایدت آنها بودن آفتاب ناظر باین خانه از تثلیث مقتضی آنست که شخص مقدس در مواقع خوف و خطر چون کوه استوار باشد و در معارکی که مرد را قدم ثبات از جای رود از روی پردلی عنان تمکن و وقار از دست ندهد و بعروه وثقی توکل متمسک بوده غبار وهم و هراس در نزل بر آینهٔ خاطر ملکوت ناظرش نه نشیند بودن مریخ در وتد قوی حال در برج ملکی قابل تدبیر آفتاب و عطارد و بودن سهم السعادة درین خانه دلیل است بر فراهم آمدن دواب بسیار و چهار پایان بیشمار به خصوص فیلان کوه پیکر آسمان حرکت و اسپان قوی هیکل قمر سرعت و انعام بی‌نهایت ازین جنس باهل سلاح و مهتران سپاه و اعوان و انصار •

راقم این کلمات که حصول اسباب سعادت و فتح ابواب دولت وابسته بعنایت مسبب الاسباب و ارادهٔ مفتح الابواب میداند و آبای

علوی و امهات سفلی را در کارخانهٔ تقدیر و نگار خانهٔ تصویر واله و حیران و عاجز و سرگردان می شناسد چون مستبعد ندید که اسرار حکمت الهی وجود بعضي اشیا را مربوط بظهور بعضي اسباب ساخته باشد چنانچه طراوت بساتین و ازهار و لطافت ریاحین و انوار را بحسن طلعت بهار و لطف اعتدال لیل و نهار باز بسته اندکی از مآثر و مفاخر این پادشاه عالیمقدار سپهر اقتدار که بعین الیقین مشاهده نموده بقدر فطرت ناقص خود بر شواهد و دلایل این طالع خجسته منطبق گردانید و برای رفع استبعاد بر سبیل اشهاد بر لوح بیان نگاشت و شرح احوال آینده را سال بسال چون وقتی وسیع وخاطری فارغ می خواست فروگذاشت و سخن را بر دعا ختم نمود • نظم •

تا بود مقدور گردون سعد و نحس و خیر و شر
تا بود مجبور سرد و گرم گیتي شیخ و شاب
پایهٔ قدرش مباد از گردش گردون فرود
عالم جاهش مباد از آفت گیتي خراب
نفس پاکش همچو ذات عقل ایمن از فساد
سال عمرش همچو دور چرخ بیرون از حساب

ذکر ابای کرام و اسلاف عظام خلیفه زمین و زمان

چون مفاخر و مآثر خاقان بحر و بر - فرمان فرمای هفت کشور - موسس اساس جهان بانی - مشید ارکان گیتی ستانی - پادشاه عرش سریر - شهنشاه ممالك گیر - رافع رایات عدل و احسان - خافض اعلام جور و طغیان - حضرت صاحب قران را ملا شرف الدین علی

یزدي در ظفر نامه و ملا عبد الله هاتفی در تیمور نامه و دیگر ارباب تاریخ در مصنفات خویش به تفصیل نگاشته اند - و احوال میمنت اشتمال قهرمان قدوسي نژاد - حکم ران قدسي نهاد - پایه افزای قوایم اورنگ شوکت و حشمت - گره کشاي معاقد سلطنت و عظمت - حضرت فردوس مکاني ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازي در واقعات بابري که آن حضرت بزبان ترکي بخط خجسته نمط نگارش فرموده اند و سوای جزوي چند مبین حال چند ساله که از میان افتاده در کتابخانهٔ پادشاهی موجود است رقم پذیرفته - و اخبار و آثار ناصب اعلام شوکت - رافع الویهٔ ابهت - چمن پیراي دین و دنیا - گلشن آرای صورت و معنی - حضرت جنت آشیاني نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازي - و خداوند فرو فرهنگ - خدیو دانش و هنگ - فروغ بخش ایوان جلال - فلک رخش والا اقبال - حضرت عرش آشیاني جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازي بشرح و بسط در اکبر نامه گذارش یافته - و سوانح و وقایع فرازندهٔ مهاد کامگاري - برازنده سریر بختیاري - چراغ خاندان مجد وعلا - شمس دودمان عز و اعتلا - حضرت جنت مکاني نورالدین محمد جهانگیر پادشاه در جهانگیر نامه مزبور گشته - و مکارم و محاسن دیگر نیاکان عظیم الشان - و اجداد رفیع المکان این پناه دوران - قبلهٔ گیهان - تا جناب نبوت مآب ابو البشر علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در کتب مبسوطهٔ تاریخ مرقوم گردیده خامهٔ بدایع نگار وقایع گذار ذکر آنرا تحصیل حاصل دانسته متعرض نمیگردد - و بتنمیق تاریخ ولادت و جلوس بر تخت فرمان دهي

و ارتحال و مدت زندگاني و سلطنت حضرت صاحبقران - و اخلاف گرامي آن افتخار زمین و زمان - که در سلسلهٔ نسبت سامي این زینت افزای اورنگ و دیهیم - فرمان فرمای هفت اقلیم - واقع اند مي پردازد - تا متتبعان اخبار بر مجملی از احوال این برگزیدگان الهي اطلاع حاصل نمایند •

سلطان اعظم خاقان معظم مالک الخافقین ثالث القطبین
قطب الدنیا و الدین حضرت امیر تیمور صاحبقران
اسکنه الله في بحبوحة الجنان •

آن والا شکوه عالیقدر شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سال هفصد و سي و ششم بطالع جدي در ظاهر خطهٔ کش که بشهر سبز شهرت دارد و از بلاد توران است و یک منزل سمرقند در انجمن وجود قدم سعادت توام نهاده جهان افروز گشتند - و روز چهار شنبه دوازدهم ماه مبارک رمضان سال هفصد و هفتاد و یکم که عمر گرامي بسي و پنج سال و هفده روز رسیده بود در شهر بلخ افسر فرماندهي و اکلیل کشور کشائي بر سر نهاده اورنگ جهانباني را آسماني پایه ساختند - و بیمن تائید ایزد بی همال - و نیروي دولت و اقبال - از ابتدای جلوس بر تخت کامراني تا انتهاي ایام زندگاني که سی و پنج سال و یازده ماه و پنج روز بود فتوحات عظیم و تسخیرات جسیم که ناسخ کارنامهای پیشینیان و ماحی بار نامهاي باستانیان است بروي کار آوردند - و مملکت ماوراء النهر و بدخشان و خوارزم و ترکستان و زابلستان و کابلستان و هندوستان تا دارالملک دهلی و خراسان و عراق عرب و عراق عجم وفارس و مازندران وگیلان و کرمان و طبرستان

و جرجان و دیاربکر و آذربایجان و کردستان و خوزستان و مصر و شام و روم و دیگر بلاد و امصار و بحار و اقطار که نگارش تفصیل آنرا نامهٔ جداگانه باید بل خامهٔ فرسوده زبان از عهده گذارش آن بر نیاید مسخر ساخته اند - و رقبهٔ فرمان روایان جهان در ربقهٔ اطاعت کشیدة اند - و بر منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر قدسیه خطبهٔ فرمان فرمائي بنام نامی آنحضرت خوانده شد - از بدو ایجاد عالم تا حال هیچ یکی از سلاطین روي زمین در شوکت و جاه و مکنت و دستگاه و شگرفي طالع ملک پیر و نیرنگی اقبال جهانگشا بدین پایه نرسیده - و چشم روز گار چندین بادشاهی ندیده - و گوش زمانه مثل این فرمان روائي نشنیده - شب چهار شنبه هفدهم ماه شعبان سال هشتصد و هفتم در اثنای آنکه آن خاقان گیتي ستان به تسخیر ممالک خطا متوجه بودند در موضع انزار که از سمرقند تا انجا هفتاد و شش فرسخ است رخش حیات بفسحت سرای جهان باقي تاختند - نعش عرش پایهٔ آن حضرت بشکوهي که شایستهٔ آن خدیو نشاتین باشد بسمرقند رسانیده جسد اطهر آن بزرگ دین و دنیا را بر وفق سنت سنیهٔ خیر الانام علیه و علی آله و صحبه الصلوة و السلام در گنبذي که آن حضرت مضجع مقدس خود قرار داده بودند دفن نمودند - مدت عمر هفتاد سال و یازده ماه و بیست و دو روز بود - در تاریخ ضبط سنین احوال آن عالم آرا گفته اند • رباعی •

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود
در هفتصد و سي و شش آمد بوجود

در هفصد و هفتاد و یکی کرد جلوس
در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

([۲] آن شرف گوهر آدم نظام بخش عالم را چهار پسر بود - نخستین جهانگیر میرزا - آن والا نسب در حیات آن حضرت بست مرحله از عمر نور دیده در هفت صد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمودند - دوم عمر شیخ میرزا - آن رفیع منزلت نیز در زندگي پدر رفیع قدر در ربیع الاول سنه هفتصد و نود و شش در سن چهل سالگی شربت شهادت چشیدند - سوم میرزا میران شاه - تاریخ ولادت و ارتحال آن گرامي نژاد نگاشته می آید - چهارم شاهرخ میرزا - و آن عالي مرتبت بعد از پدر بزرگوار چهل و سه سال و چهار ماه در ممالک مفتوحهٔ صاحب قران ظفر قرین سیواي روم و هندوستان حکم رانی نمودند و در شهر ذی الحجه سال هشت صد و پنجاهم بعد از زندگي هفتاد و دو سال راه بقا پیمودند) •

میرزا میران شاه

خلف الصدق حضرت صاحب قران ظفر قرین اند در هفصد و شصت و نهم قدم در ملک هستي نهاده بعد از شنقار شدن حضرت صاحبقران ابا بکر میرزا مهین پور انجناب (*) خطبه و سکه را بنام پدر والا قدر زینت داده چندی مهمات ملکي سرانجام نمود - در بیست و چهارم ذي القعده هشتصد و دهم از وحشت

(۲ ن) این عبارت فقط در نسخهٔ [ک] بوده است •
(*) آنجناب یعني میرزا میران شاه •

آباد این جهان بدار الانس جنان شتافته اند مدت حیات آن عالي درجات چهل و یکسال بود •

سلطان محمد میرزا

فرزند دولت پیوند میران شاه اند - با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند می بوده اند و در زمان سلطنت میرزا شاه رخ ازین سپنجي سرا بدار البقا رحلت فرموده اند چون تاریخ ولادت و ارتحال آن حضرت در تواریخ معتبره بنظر در نیامده بنابرین نگاشته نشد •

سلطان ابوسعید میرزا

بن سلطان محمد میرزا - در سنه هشتصد و سي باشاعت انوار وجود تمام سود جهان را فروغ آمود گردانیدند و در سن بیست و پنج سالگي بر اورنگ سلطنت جلوس نمودند و هژده سال فرمان روائي کرده بیست و پنجم رجب هشتصد و هفتاد و سیوم بفردوس برین خرامیدند مدت زندگاني سامي چهل و سه سال بود •

عمر شیخ میرزا

پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا اند تولد آن والا نژاد در سال هشت صد و ششم در سمرقند بوقوع آمد و بعد (۲) از والد ماجد در اندجان که دار الملک ولایت فرغانه است اورنگ آراي سلطنت گشتند و روز دو شنبه چهارم رمضان سنه هشت صد و نود و نه در اخسیکت از نشأ تعلق دل بر گرفته سفر عالم تجرد

(۲ ن) و بعد از والد ماجد ولایت فرغانه وخجند و اوراتیه که اصل نامش استروشنه است در تصرف داشتند و روز دو شنبه الخ

بر گزیدند زمان زندگي آن بلند قدر سي و نه سال بود •

حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني

ظهیر الدین محمد با بر پادشاه غازي

آن حضرت ششم ماه محرم سال هشتصد و هشتاد و هشتم بفر هستي بسیط روی زمین را رشک بهشت برین ساختند و روز سه شنبه پنجم رمضان سال هشتصد و نود و نهم که سن مبارک به یازده سال و هفت ماه و بیست و نه روز رسیده بود در خطهٔ دلکشای اندجان رونق افزاي سریر جهانباني گشتند و یازده سال در ماوراء النهر حکم ران بودند و با سلاطین چغتاي و اوزبک نبردهای عظیم نمودند پس ازان بیست و یک سال و دو ماه و سه روز در کابل و قندهار و بدخشان و غزنین و توابع و مضافات این دیار بفرمان دهي پرداختند و درین میدان پنج نوبت بقصد کشایش بهندوستان آمده اند نوبت پنجم روز جمعه هشتم رجب سال نهصد و سی و دوم در ظاهر قصبهٔ پانی پته با سلطان ابراهیم ولد سلطان سکندر بن سلطان بهلول لودي که صد هزار سوار افغان و هزار فیل جنگي همراه داشت با انکه در رکاب فیروزي از نوکر و نوکر نوکر و سوداگر و جز ان همگي دوازده هزار کس بود محاربه نموده غنیم را کشته لوای فتح و ظفر بر افراشته هندوستان بهشت نشان را ((۶) دیوای دکهن وگجرات و بنگاله) مسخر ساخته اند ((۷) بعد ازین

(۶ ن) فقط در نسخه (ک) (۷ ن) ازین جا تا صفحه ۶۲ سطر ۱۱ عبارتي که چاپ شد فقط در نسخه (ک) بوده است •

فیروزی عالم افروز به یازده ماه و پنج روز با رانا سنکای کافر که از نخوت فزونی مکنت و غرور و انبوهی جمعیت باهنگ پیکار و داعیهٔ کارزار تا خانوه (کالوه) آمده بود نبرد مرد آزما و جهاد حیرت افزا فرموده بصرصر حملهای کوه شکن خلافت پیشگان شقاوت فن را مثل مور و ملخ پراگنده ساختند و جمعیت آن جمع مغرور را بسان هبات منثور بباد داده اساس هستی آن ادبار پژوهان را با خاک برابر گردانیدند چنانچه فتحنامهٔ که در واقعات بابری رقم یافته و درین شاهنشاه نامهٔ فتح ایزدی نقل می یابد تا جویندگان سوانح را بر حقیقت حال اگهی پدید آید و ژرف نگهان دور بین را سرمایه معرفت الهی بدست افتد ازان بازگوید •

نقل فتحنامه

الحمد لله الذی صدق وعده - و نصر عبده - و اعز جنده - و هزم الاحزاب وحده - ولا شي بعده - یا من رفع دعایم الاسلام بنصر اولیایه الراشدین - و وضع قوایم الاصنام یقهر اعدایه الماردین - فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین - و صلی الله علی خیر خلقه محمد سید الغزاة و المجاهدین - و علی اله و اصحابه الهدات الی یوم الدین - تواتر نعمای سبحانی باعث تکاثر شکر و ثنای یزدانیست - و تکاثر شکر و ثنای یزدانی مورث تواتر نعمای سبحانی - بر هر نعمتی شکری مرتب است - و هر شکری را نعمتی از عقب - ادای لوازم شکر از قدرت بشر متجاوز است - و اهل اقتدار از استیفای مراسم آن عاجز - علی الخصوص

شکری که در مقابل نعمتی لازم آید که نه در دنیا دولتی ازان عظیم تر باشد و نه در عقبی سعادتی ازان جسیم تر نماید - وایمعنی جز نصرت بر اقویای کفار و استیلا بر اغبیای فجار که (اولئک هم الکفرة الفجرة) در شان امثال ایشان ناز لست نخواهد بود - و در نظر بصیرت ارباب الباب احسن ازان سعادتی نخواهد نمود - المنة لله که ان سعادت عظمی و موهبت کبری که من المهد الی هذا العهد مطلوب اصلی و مقصود حقیقی ضمیر خیر اندیش و رای صواب کیش بود درین ایام خجسته فرجام از مکمن عواطف حضرت ملک علام روی نمود - فتاح بی منت و فیاض بی علت مجددا بمفتاح فتح ابواب فیض بر چهرهٔ آمال نواب نصرت مال ما کشود - اسامی نامی افواج با ابتهاج ما در دفتر غزات گرامی مثبت گردید - و لوای اسلام به امداد لشکریان ظفر انجام ما باوج رفعت و ارتقا رسید - کیفیت صدور این سعادت و ظهور این دولت انکه چون اشعهٔ سیوف سپاه اسلام پناه ما ممالک هند را بلمعات انوار فتح و ظفر منور ساخت - و چنانچه در فتح نامهای سابق سمت تحریر یافته - ایادی توفیق رایات ظفر آیات ما را در ممالک دهلی و اگره و جونپور و خرید(؟) و بهار وغیر ذلك بر افراخت - اکثر طوایف اقوام از اصحاب کفر و ارباب اسلام اطاعت و انقیاد نواب فرخنده فرجام ما را اختیار نموده طریق عبودیت را بقدم صدق و اخلاص پیمودند - اما سنکای کافر که در سوابق ایام دم از اطاعت نواب خجسته انجام ما میزد اکنون بمضمون (ابی و استکبر و کان من الکافرین) عمل نموده شیطان صفت سر کشید - وقاید لشکر دوران و سر خیل سپاه مهجوران گشته باعث اجتماع طوایف

گردید - که بعضي طوق لعنت زنار در گردن و برخي خار محنت ارتداد در دامن داشتند - و استیلاي ان کافر لعین (خذله الله في یوم الدین) در ولایت هند بمرتبهٔ بود که پیش از طلوع افتاب دولت پادشاهي و قبل از سطوع نیرخلافت شاهنشاهي با انکه راجها و رایان بزرگ نهادکه در مقابلهٔ اطاعت فرمانش بودند - و حاکمان و پیشوایان متصف به ارتداد که درین محاربه در عنانش بودند بزرگي خود را منظور نداشته در هیچ قتالي متابعت بل موافقت وي نکردند - و در هیچ مسافرت طریق مصاحبت و مرافقت او نسپردند - تمامي سلاطین رفیع این خطهٔ وسیع چون سلطان دهلي و سلطان گجرات و سلطان مندو و غیرهم از مقاومت ان بد سیر بي موافقت کفار دیگر عاجز بوده‌اند و بلطایف الحیل مدارا ومواسا می نموده‌اند - لوای کفر در قریب دویست شهر از بلاد اسلام افراخته بود - و تخریب مساجد و معابد نموده عیال و اطفال مومنان ان مدن و امصار را اسیر ساخته - و قوت وی از قرار واقع بجائی رسیده‌که نظر بقاعدهٔ مستمرهٔ هند که یک لک ولایت را صد سوار و کروری را ده هزار سوار اعتبار میکنند بلاد مسخرهٔ آن سر خیل کفره بده کرور رسیده که جای یك لک سوار باشد - و درین ایام بسي از کفار نامی که هرگز در هیچ معرکه یکی ازایشان امدادش نه‌نموده‌اند بنابر عداوت عسکر اسلامی برلشکر شقاوت اثروی افزودند - چنانچه ده حاکم به استقلال که هریك چون دود دعوی سرکشي مي نمودند و در قطری از اقطار قاید جمعی از کفار بودند - مانند اغلال و سلاسل بدان کافر فاجر متصل گشتند و ان عشرهٔ کفره‌که بر نقیض عشرهٔ مبشره لوای شقاوت فزاي

(فبشرهم بعذاب الیم) مي افراشتند توابع و عساکر بسیار و پرگنات وسیع الاقطار داشتند - چنانچه صلاح الدین سي هزار سوار را ولایت داشت - وراول اُدیسنگه باکری دوازده هزار سوار و میدني رای دوازده هزار سوار و حسن خان میواتي دوازده هزار سوار و تارنیمل (۲) ایدری چهار هزار سوار و نرپت هادا هفت هزار سوار و ستردی کهیچي شش هزار سوار و بیرمدی چهار هزار سوار و نرسنگه دیو چهار هزار سوار و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت و پرگنه نداشت اما ده هزار سوار تخمینا بامیدواری سرداري جمع کرده بود - که مجموعهٔ جمیعت آن مهجوران وادیِ سلامت و امنیت نظربقاعدهٔ پرگنه و ولایت دولک (؟) و یک هزار باشد - القصه آن کافرمغرور باطن کور ظاهردلها باقساوت کفار سیاه روزگار که ظلمات بعضها فوق بعض بایکدیگر موافق ساخته در مقام مخالفت و محاربهٔ اهل اسلام و هدم اساس شریعت سید الانام علیه الصلواة و السلام در آمد - مجاهدان عساکر پادشاهي مانند قضای الهي برسر آن دجال اعور آمده قضیهٔ (اذا جاء القضاعمي البصر) رامنظور نظر بصیرت اصحاب سیرت‌گرد انیدند و کریمهٔ (من جاهد فانما یجاهد لنفسه) را ملحوظ داشته فرمان واجب الاذعان (جاهد الکفار و المنافقین) را بامضا رسانیدند روز شنبه سیزدهم شهر جمادی الثاني سنه ۹۳۳ که (بارک الله في سبتکم) نشان مبارکیِ آن روز است در نواحیِ موضع کانوه (*) ازمضافات

(۲ ن) در واقعات بابری بارمل ایدری نوسته *

(*) الصحیح خانوه - شف صفحه ۴۸ *

بیانه حوالیِ کوهی که ده کروهیِ اعدای دین بود مضرب خیام نصرت انجام لشکر اسلام گردید - چون کوکبه و دبدبهٔ موکب اسلام بگوش اعدای دین و کافران لعین رسید مخالفان ملت محمدی که مانند اصحاب فیل درپی انهدام کعبهٔ اهل اسلام بوند فیلان کوه پیکر عفریت منظر را اعتضاد خود ساختند - و همه متفق و یکدل گشته لشکر شقاوت اثر خود را فوجها پرداختند • مثنوي •

به آن فیلها هندوان ذلیل • شده غره مانند اصحاب فیل
چو شام اجل جمله مکروه و شوم • سیه تر زشب بیشتر از نجوم
همه همچو آتش ولیکن چو دود • کشیده سر از کین بچرخ کبود
چو مور آمد انداز یمین و یسار • سوار و پیاده هزاران هزار

و بعزم مقاتله و کارزار متوجه اردوی نصرت شعار شدند - غزاة عسکر اسلامي که اشجار ریاض شجاعت اند صنوبر صفت صفها کشیدند - و نوک خود صنوبر هیات آفتاب شعاع را چون مجاهدان فی الله باوج ارتفاع رسانیدند - صفي چون سد سکندر آهن خام و مانند طریق شریعت باستقامت و استحکام مبین قوت متانتش (کانهم بنیان مرصوص) و فلاح و فیروزي بمقتضای (اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون) به اهالي ان صف مخصوص

دران رخنه ني از طباع وهیم • چو رای شهنشاه و دین قویم
علمهای او عرش فرسا همه • الفهای انا فتحنا همه

رعایت حزم را مرعي داشته بطریق غزاة روم جهت پناه تفکچیان و رعد اندازان که در پیش سپاه بودند صفي از ارابه ترتیب نموده یا یک دیگر بزنجیر اتصال داده شد - القصه جیوش اسلام چنان انتظام

و استحکامي پدید آورد که عقل پیر و چرخ اثیر مدبر و مرتبش را آفرین کرد - و درین ترتیب و انتظام و تشدید و استحکام مقرب الحضرة السلطانی اعتماد الدولة الخاقانی نظام الدین علی خلیفه داد سعی و اجتهاد داد - و همه تدبیراتش موافق تقدیر و جمله سرداریها و کارگزاریهای او پسندیدهٔ رای منیر افتاد - مقر عزت پادشاهی در غول مقرر گشت - و بر دست راست برادر عزیز ارشد ارجمند سعادت یار المختص بعواطف الملک المستعان حسین تیمور سلطان و فرزند اعز ارشد ارجمند منظور انظار حضرت الله سلیمان شاه وجناب هدایت ماب ولایت انتساب خواجه دوست خاوند و معتمد السلطنة العلیه و موتمن العتبة السنیه مقرب خاص و زبدهٔ اصحاب اختصاص یونس علي و عمدة الخواص کامل الاخلاص شاه منصور برلاس و عمدة الخواص زبدهٔ اصحاب اختصاص درویش محمد ساریان و عمدة الخواص صادق الاخلاص عبد الله کتابدار و دوست ایشیک آقا درمحال خود قرار گرفتند - و بر دست چپ غول سلطنت ماب خلافت انتساب سلطان علاء الدین عالم خان بن سلطان بهلول لودي و مقرب الحضرة السلطانی مشار الیه و دستور اعاظم الصدور بین الانام ملاذ الجمهور موید الاسلام شیخ زین خوافی و عمدة الخواص کامل الاخلاص محب علي ولد مقرب الحضرة السلطاني مشار الیه و عمدة الخواص تردی بیگ برادر قوچ بیگ مرحوم مبرور و شیرافگن ولد قوچ بیگ مرحوم مذکور و عمدة الاعاظم والاعیان خان معظم آرایش خان و دستور اعاظم الوزرا بین الامم خواجه حسین و جماعهٔ دیوانیان عظام هریك در موضعی

مقرر ایستادند و در برانغار فرزند اعزارشد ارجمند سعادتیار کامگار منظور انظار عنایت حضرت افریدگار اختر برج سلطنت و کامکاری مهر سپهر خلافت و شهریاري الممدوح بلسان العبد و الحر معز السلطنة و الخلافة محمد همایون بهادر متمکن گشته - به یمین سعادت قرین آن عزیز فرزند جناب سلطنت مآب المختص بعواطف الملك الدیان قاسم حسین سلطان و عمدة الخواص احمد یوسف اوغلاقچی ومعتمد الملک کامل الاخلاص هندو بیگ قوچین ومعتمد الملک صادق الاخلاص خسرو کوکلتاش و معتمد الملک قوام بیگ اردو شاه و عمدة الخواص کامل العقیدة و الاخلاص ولی خازن و قراقوزی و عمدة الخواص پیر قلی سیستاني و عمدة الوزرا بین الامم خواجه بهلول بدخشی و معتمد الخواص عبد الشکور و عمدة الاعیان سلیمان آقا ایلچیء عراق و حسین ایلچیء سیستان مقررگشته بر یسار ظفر دثار فرزند کامگار مشار الیه عالیجناب سیادت مآب مرتضوی انتساب میرهمه و عمدة الخواص کامل الاخلاص محمدي کوکلتاش و خواجگی اسد جاندار تعین یافتند - و در برانغار از امرای هند عمدة الملک خانخانان دلاور خان و عمدة الاعیان ملک داد کررانی و عمدة الاعیان شیخ المشایخ شیخ گورن هریک در مقامی که فرمان شده بود ایستادند و در جرانغار عساکر اسلام شعار عالي جاه نقابت پناه رفعت دستگاه افتخار آل طه و یس سید مهدی خواجه و برادر اعز ارشد کامگار منظور انظار عنایت حضرت افریدگار محمد سلطان میرزا و سلطنت مآب خلافت انتساب عادل سلطان بن مهدی سلطان و معتمد کامل الاخلاص عبد العزیز میر اخور و معتمد الملک

صادق الاخلاص محمد علی جنگجنگ و عمدة الخواص کامل الاخلاص قتلق قدم قراول و شاه حسین بارکی مغول غانچی و جان بیگ اتکه صف کشیدند و درین جانب از امرای هند نتیجة السلاطین جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین مذکور و عمدة الاعیان علیخان شیخزادهٔ فرملی و عمدة الاعیان نظام خان بیانه تعین شده بودند - و جهت تولغمه معتمد الخواص تردیک و ملک قاسم برادر بابا قشقه با جمعی از فرقهٔ مغل در جانب برانغار و معتمد الخواص مومن اتکه و رستم ترکمان با شلیغ با جماعتی از تابینان خاصه در جرانغار نامزد شدند - و عمدة الخواص کامل الاخلاص زبدهٔ اصحاب اختصاص سلطان محمد بخشي اعیان و ارکان غزاة اسلام را در مواضع و محال مقررهٔ ایشان داشته خود باستماع احکام ما مستعد بود - و تواچیان و یساولان را باطراف و جوانب ارسال میگردانید و احکام مطاعه را در ضبط و ربط سپاه و سپاهي بسلاطین عظام و امرای کرام و سائر غزاة ذوی الاحترام میرسانید - و چون ارکان لشکر قایم گشته هرکس بجای خود شتافت فرمان واجب الاذعان لازم الامتثال شرف اصدار یافت که هیچکس بی حکم از محال خود حرکت ننماید - و بی رخصت دست بمحاربه نکشاید - و از روز مذکور تخمینا یکپاس و دوگهری گذشته بود که فریقین متقابلین متقارب یکدیگر گشته بنیاد مقاتله و کارزار شد - قلبین عسکرین مانند نور و ظلمت در برابر یکدیگر ایستاده در برانغار و جرانغا چنان عظیم قتالي واقع شد که زلزله در زمین و ولوله در سپهر برین افتاد - جرانغار کفار شقاوت اثار بجانب برانغار

میمنت دثار عساکر اسلام شعار متوجه گشته بر سر خسرو کوکلتاش
و ملک قاسم بابا قشقه حمله آوردند - برادر اعز ارشد حسین تیمور
سلطان حسب فرمان بکومک ایشان رفته مردانه قتالی آغاز
نهاده و کفار را از جا برداشته قریب بعقب قلب ایشان رسانید
و جلدو بنام آن عزیز برادر شد و نادر العصر مصطفی رومی از غول
فرزند اعز ارشد کامکار منظور انظار حضرت افریدگار المختص
بعواطف الملک الذي یشاء و یامر محمد همایون بهادر
ارابها را پیش آورده صفوف سپه را به تفک و ضرب زن مانند
قلوب شان منکسر گردانید - و در عین محاربه سلطنت ماب قاسم حسین
سلطان و عمدة الخواص احمد یوسف و قوام بیگ فرمان یافته
بامداد ایشان شتافتند - و چون زمان زمان افواج اهل کفر و طغیان
متعاقب و متواتر بامداد مردم خود می آمدند - ما نیز معتمد
الملك هندو بیگ قوچین را و از عقب او عمدة الخواص محمدي
کوکلتاش و خواجگی اسد و بعد ازان معتمد السلطنة العلیه موتمن
العتبة السنیه مقرب خاص زبدهٔ اصحاب اختصاص یونس علی
و عمدة الخواص کامل الاخلاص شاه منصور برلاس و عمدة الخواص
صادق العقیدة عبد الله کتاب دار و از پی ایشان عمدة الخواص
دوست ایشبک آقا و محمد خلیل آخته بیگي بکومک فرستادیم
و برانغار کفره بکرات مرات حملها برجانب جرانغار لشکر اسلام آوردند
و خود را بغزاة ذوی النجات رسانیدند و هر نوبت غازیان عظام
بعضي را بزخم سهام ظفر فرجام بدار البوار (یصلونها و بئس القرار)
فرستاده برخي را برگردانیدند - و معتمد الخواص مومن اتکه و رستم

ترکمان بجانب عقب سپاه ظلمت دستگاه با کفار شقاوت پناه توجه
نمودند - و معتمد الخواص ملا محمود و علي اتکه باشلیق نوکران مقرب
الحضرت السلطانی اعتماد الدولة الخاقاني نظام الدین علی خلیفه
را بکومک مشار الیه فرستادیم - و برادر اعز ارشد محمد سلطان میرزا
و سلطنت ماب عادل سلطان و معتمدي الملک عبد العزیز میرآخور
و قتلق قدم قراول و محمد علی جنجک و شاه حسین یارکي مغول
غانجي دست بمحاربه کشاده پاي محکم کردند - و دستور اعاظم الوزرا
بین الامم خواجه حسین را با جماعهٔ دیوانیان بکومك ایشان فرستادیم
همه اهل جهاد در غایت جد و اجتهاد راغب مقاتله آمده آیهٔ کریمهٔ
(قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین) را منظور داشتند و عزیمت
جانفشانی کرده لوای جان ستاني افراشتند - و چون محاربه و مقاتله
دیر کشید - و بتطویل انجامید - فرمان واجب الاذعان بنفاذ رسید که
از تابینان خاصهٔ پادشاهی جوانان جنگی و هزبران بیشهٔ یکرنگي که در
پس ارابه مانند شیر در زنجیر بودند - از راست و چپ غول بیرون آیند
و جای تفکچیان درمیان گذارند - و از هردو جانب کارزار نمایند - از
پس ارابه مانند طلوع طلیعهٔ صبح صادق از تتق افق بیرون تاختند
و خون شفق گون کفار نا میمون را در معرکه میدان که نظیر سپهر
گردان بود ریخته بسیاري از سرهای شرکشان را ستاره صفت از فلك
وجود محو ساختند - و نادر العصر استاد علي قلي که با توابع خود
در پیش غول ایستاده بود مردانگیها کرده سنگهای عظیم القدر که چون
در پلهٔ میزان اعمالش نهند صاحبش (فاما من ثقلت موازینه فهو
في عیشة راضیة) نام برآرد - و اگر بر کوه راسخ و جبل شامخ اندازند

(کالعهن المنفوش) از پا در آرد - بجانب حصار آهنی دثار صف کفار انداخت - و بانداختن سنگ و ضرب زن و تفک بسیاری از ابنیهٔ اجسام کفار را منهدم ساخت - تفک اندازان پادشاهي حسب الفرمان از ارابه بمیان معرکه آمده هریک از ایشان بسیاری از کفار را زهر ممات چشانیدند - و پیاده درمحل مخاطرهٔ عظیم در آمده نام خود را درمیان شیران بیشهٔ مردی و دلیران معرکهٔ جوانمردی ظاهر گردانیدند - ومقارن اینحالت فرمان حضرت خاقانی به پیش راندن ارابهاي غول بنفاذ رسید - و نفس نفیس پادشاهي فتح ودولت از یمین اقبال و نصرت از یسار بجانب سپاه کفار متحرک گردید و از اطراف و جوانب عساکر ظفر مناقب اینمعني را مشاهده نموده تمامي بحر ذخار سپاه نصرت شعار تموج عظیم بر آورد و شجاعت همه نهنگان آن بحر را از قوة بفعل در آورده ظلام غبار غمام کردار چون سحاب مظلم در تمامي معرکه متراکم گشت - و بریق لمعات سیوف دلاوران دران جنگ خونریز از لمعان برق در گذشت تهییج گرد روی خورشید را چون پشت آئینه از نور عاري کرد - و ضارب بمضروب و غالب بمغلوب آمیخته سمت امتیاز از نظر متواري شد - ساحر زمانه چنان شبی در نظر آورد که سیاره دران غیر تیر نبود و کواکب ثوابتش جز مواکب ثابت الاقدام نمی نمود

• مثنوي •

فرو رفت و بر رفت روز نبرد • نم خون بماهي و بر ماه گرد
زسم ستوران دران پهن دشت • زمین شش شد و آسمان گشت هشت

مجاهدان غازي که در عین سراندازي و جانبازي بودند از هاتف غیبي نوید (ولاتهنوا ولا تحزنوا و انتم الاعلون) می شنودند - و ازمنهی

لاریبی مژدهٔ (نصر من الله و فتح قریب و بشر المومنین) استماع می نمودند - چنان بشوق محاربه میکردند که از قدسیان ملا اعلی ندای تحسین بدیشان میرسید - و ملایک مقرب پروانه صفت برگرد سر ایشان میگردید - و ما بین الصلوتین نایرهٔ قتال چنان اشتعال یافت که مشاعل آن علم بر افلاک می افراشت - و میمنه و میسرهٔ لشکر اسلام میسره ومیمنهٔ کفار نافرجام را باقلب شان در یک محل مجتمع گردانید - و چون اثار غالبیت مجاهدان نامي و ارتفاع لوای اسلامي ظاهر شدن گرفت ساعتی آن کفار لعین و اشرار بي دین در حال خود متحیر ماندند و آخر دلها از جان برکنده بر جانب راس و چپ غول حمله آوردند - در جانب چپ بیشتر هجوم کرده خود را نزدیک رسانیدند - اما غزات شجاعت سمات ثمرهٔ ثواب را منظور داشته نهال نیزه در زمین سینهٔ هریك نشاندند - و همه را چون بخت سیاه ایشان بر گردانیدند - قرین این حال نسایم نصرت و اقبال برچمن دولت نواب خجسته مآل ماوزید - و مژدهٔ (انا فتحنالک فتحا مبینا) رسانید - شاهد فتح که جمال عالم آرایش بطرهٔ (و ینصرک الله نصرا عزیزا) مزین گشته بنقاب استقبال درستر اختفا بود یاری نموده قرین حال گردید - هندوان باطل حال خود را مشکل دانسته (کالعهن المنفوش) متفرق شدند و (کالفراش المبثوث) متلاشي گشتند بسیاری کشته درمعرکه افتادند وکثیري از سر خود درگذشته سر در بیابان آوارگي نهادند و طعمهٔ زاغ و زغن گردیدند و از کشته پشته ها افراخته شد و از سرها منارها پرداخته گردید حسنخان میواتي بضرب تفنگ در سلک اموات درآمد همچنین

پیشتری از سرکشان ضلالت نشانرا که سرآمد آن قوم بودند تیر و تفک رسیده روز حیات سرآمد - از جمله راول اُدي سنگه مذکور که والیِ ولایت دونگر پور بود و دوازده هزار سوار داشته و راي چندر بهان چوهان که چهار هزار سوار داشته و مانکچند چوهان ودلپت رای که صاحب چهار هزار سوار بوده وکنکو و کرم سنگه و دونگرسی که سه هزار سوار داشته و جمعي دیگر که هریک از ایشان سرخیل بزرگ گروهي و سردار قاطبهٔ ذي شوکت و شکوهی بودند راه دوزخ پیمودند و ازین دار وحل بدرک الاسفل انتقال نمودند و راه دارالحرب از زخمیان در راه نامرده مانند جهنم پرشد - ودرک الاسفل از منافقان جان بمالک دوزخ سپرده مملو گردید - از عساکر اسلامي هرکس بهرجانب که شتافتی در هر گامی خود کامي را کشته یافتي - و اردوي نامي از عقب منهزمان هرچند کوچ نمودی هیچ قدمي از فرسوده محتشمي خالي نیافتي •

• مثنوی •

همه هندوان گشته خوار و ذلیل • بسنگ وتفک همچو اصحاب فیل
ز تنها بسی کوهها شد عیان • بهر کوه زان چشمهٔ خون روان
ز سهم سهام صف پر شکوه • گرازان گریزان بهر دشت و کوه

ولوا علی ادبارهم نفورا - وکان امر الله قدرا مقدورا - فحمد الله السمیع العلیم - و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم •

شرح ارتحال آن حضرت انکه — از اتفاقات عارضهٔ تپ بر مزاج اعتدال امتزاج حضرت جنت آشیاني (•)

(•) جنت آشیانی یعني همایون بادشاه •

که در سنبل تیول خویش کامیاب عیش و عشرت بودند طاری شد و به امتداد کشید - آن حضرت از استماع این خبر وحشت اثر بیقرار گشته از فرط عطوفت فرمان دادند که بدار الملک دهلی رسیده از آنجا بکشتي روانهٔ پیشگاه سعادت شوند - تا در حضور اشرف طبیبان حاذق که در پای تخت اند بمعالجه پردازند - اتفاقا بعداز رسیدن حضرت جنت آشیاني باستان رافت هرچند اندیشه در معالجات بکار رفت و تدبیرات بروی کار آمد در ازالهٔ بیماری سودمند نیفتاد - روزی انطرف دریای جون به اتفاق دانایان عصر فکری در معالجه داشتند میر ابو البقا که از اعاظم افاضل آن روزگار بود بعرض معلی رسانید که از دانشوران پیشین چنین رسیده که هرگاه اطبای صوری از علاج امثال این رنجوری عاجز آیند چارهٔ کار انست که گزیده ترین اشیا تصدق نموده تندرستی از جناب صمدیت مسالت نمایند - ان جهان کرم فرمودند که بهترین چیز ها نزد همایون منم - و همایون از سرم گرامي تر و شریفتر چیزي ندارد - خود را فداي او میسازم ایزد جهان بخش قبول کناد سعادت اندوزان حضور معروض داشتند که این حرف چرا بر زبان اقدس رود ایشان بعنایت الهی صحت عاجل یافته در سایهٔ دولت حضرت بعمر طبیعي خواهند رسید - غرض پیشینان انست که از مال دنیوي گزین چیزی تصدق باید نمود پس ان الماس بیبها که بعد از کشته شدن ابراهیم افغان بدست افتاده بود و به ایشان مرحمت شده و هشت مثقال وزن دارد تصدق باید کرد جواب دادند که مال دنیا چه واقع دارد و عوض

همایون چه تواند شد خود را فدای او میکنم که کار برو سخت شده و طاقت ازان گذشته که بی طاقتی او توانم دید و این همه رنج اورا توانم تاب آورد انگاه بخلوت سرا در شده و بمناجات دانای نهان و اشکار پرداخته و شغل خاص این طبقهٔ علیه بجا آورده - سه بارگرد سر حضرت جنت آشیانی گشتند چون تیر دعوت بهدف اجابت رسیده بود اثر گرانی در طبع کریم یافته فرمودند برداشتیم و فی الفور حرارت غریبه عارض قدسی پیکر آنحضرت شد و در عنصر حضرت جنت آشیانی خفت پدید آمد و در اندک فرصت صحت کامل روی نمود و ذات فیض سمات آنحضرت زمان زمان گران ترمی شد تا آنکه اختلاف مزاج تزائید وتضاعف گرفت وعلامات رحلت وانتقال هویدا گشت) و ششم جمادی الاول سال نهصد و سی و هفتم از چار باغی که در دار الخلافت اگره برلب آب جون سر سبز کرده ان بهار اقبال بود بگلگشت ریاض رضوان توجه فرمودند نعش اقدس را بدار الملک کابل برده جسد مقدس را در گذر گاه کابل مدفون گردانیدند مدت زندگانی چهل و نه سال و چهار ماه و یکروز بود و زمان سلطنت سی و هفت سال و هشت ماه و دو روز سی و دو سال و ده ماه وسه روز پیش از تسخیر هندستان بهشت نشان ازانجمله ده سال و چهار ماه در ماواء النهر لیکن درین مدت از سلطنت جز نامی نبود و پیوسته بجنگ و جدل میگذشت و بیست و دو سال و شش ماه و سه روز درکابل و غزنین و قندهار و بدخشان و چار سال و نه ماه و بیست و نه روز با فرمان روائی کابل و قندهار و بدخشان و غزنین و هندوستان باستقلال

و استبداد داد معدلت پروری و نصفت گستری و ملک آرائی و فتنه پیرائی داده و اطفای نوایر بغی و عناد و اعلای معالم غزو وجهاد نموده ساحت بستان سرای این مملکت وسیع را از خس و خاشاک وجود تباه کیشان فساد اندیش پاک گردانید •

حضرت جنت آشیانی نصیرالدین

محمد همایون بادشاه غازی

آن حضرت شب سه شنبه چهاردهم ذی القعده سال نهصد و سیزدهم در ارک دار الملک کابل زینت بخش هستی گشتند و نهم جمادی الاولی سنه نهصد و سی هفت (•) (در بست و چهار سالگی در دارالخلافت اگره تخت جهانداری را بجلوس سعادت بلند پایه گردانیدند و اوایل جمادی الاولی نهصد و چهل و یک بقایه

(•) ازین جا تا صفحهٔ ۶۷ سطر ۳ عبارتی که ثبت می شود این عبارت فقط در نسخهٔ [ک] بود و در دیگر نسخ بعوض آن عبارت مندرجهٔ ذیل بوده است •

(که عمر گرامی به بست و سه سال و شش ماه قمری و پنج روز رسیده بود در دار الخلافت اگره تخت جهانداری را بجلوس سعادت مانوس بلند پایه گردانیدند و روز یکشنبه سیزدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و شصت و سه در دار الملک دهلی از عبرت جای دنیا بنزهت سرای عقبی توجه نمودند - ایام حیات آن رضوان مرتبت چهل و سه سال و چهار ماه قمری و ده روز بود و مدت سلطنت بست و پنج سال و دو ماه قمری و پنج روز) •

اقبال وهدایت دولت بساعت مسعود پای عزیمت در رکاب شوکت نهاده عنان پیکران همت از دار الخلافت باراده تسخیر مالوه وگجرات معطوف داشته سلطان بهادر که سیوم رمضان این سال قلعه جونپور از راجپوتان رانا اودیسنگه گرفته بود ازانجانب بقصد محاربه بسمت موکب عالی روان شد و در همین ماه نواحی مندسور از مضافات صوبه مالوه تلاقی عسکرین دست داد از شکرفي اقبال هشتم شوال این سال بی اشتعال نایره جدال و قتال سلطان بهادر شب هنگام راه گریز بجانب مندو پیش گرفت و فراوان خیول و اسباب و اموال بدست لشکر اقبال افتاد انحضرت بتعاقب پرداخته متوجه مندو گشتند و سلطان پس از تحصن چند روزه چون قلعه مندو انفتاح پذیرفت بکام ناکامي بقلعه چانپانیر که بهترین قلاع گجراتست رفت و ازانجا بکنبایت و ازان بدیت (؟) شتافت و انحضرت عنان از تعاقب باز نمی کشیدند چنانچه بهادران رزم جو تادیب تکامشي نموده با فراوان غنایم بکنبایت که مخیم اقبال بود معاودت نمودند بتائیدات آسماني در سال نهصد و چهل و دوم فتح ولایت مالوه و ولایت گجرات نمود و در سنه نهصد و چهل و پنج کشایش بنگاله چهره کشا گشت دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت بحسب سرنوشت عین الکمالی رسید و تا پنج سال پنج ماه و پانزده روز در فکر تدارک گذشته گذشت بعد از انقضای مدت مذکور روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخری سنه نهصد و پنجاه و دو قندهار از میرزا عسکری که به نیابت میرزا کامران به تنظیم و تنسیق آن می پرداخت اشراع فرمودند و شب چهار شنبه دوازدهم رمضان

سال مزبور شهر کرامت بهر کابل را از میرزا کامران که درانجا بود گرفتند - و اوایل نهصد و پنجاه و سه روی همت بصوب بدخشان که میرزا سلیمان بحکومت آن اشتغال داشت و سر از فرمان برداري پیچیده بود و اندیشهٔ سروری درد سرش میداد آورده آن را برکشودند و اواسط ذی الحجه نهصد و شصت و یک از کابل بصوب هندوستان بهشت نشان توجه فرمودند - و دویم ربیع الثاني سال نهصد و شصت و دو دار السلطنت لاهور را بقدوم انور فروغ آسماني بخشیدند و ازان مصر جامع نهضت فرموده هفتم رجب این سال سرهند را بپرتو ماهچهٔ عالم آرا نور آگین ساختند - دوم شعبان این سال درظاهر سرهند با سکندر سور داماد شیر خان که اصل نامش احمد است و از جانب سلیمان خان حکومت پنجاب داشت و بعد از سپری شدن روزگارش مدعی فرمان روائی شد و خویش را سکندر نام نهاد و ازسند تا دریای گنگ بتصرف در آورده جنگ صف نموده بود فتح کردند - و روز یکشنبه چهارم رمضان این سال بدار الملک دهلي تشریف آوردند و در انجا روز یکشنبه سیزدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و شصت و سه از عبرت جای دنیا به نزهت سرای عقبی خرامش نمودند - روضه منورهٔ آنحضرت بحکم حضرت عرش آشیانی در دار الملک مزبور برکنار دریای جون برافراخته شد ایام حیات آن رضوان مرتبت چهل و نه سال و چهار ماه قمري و ده روز بود از ولادت تا جلوس بیست و سه سال و شش ماه و پنج روز از اورنگ نشینی تا شنقار شدن بیست و پنج سال و دو ماه قمری و پنج روز ازان میان از روز تخت آرائی که نه سال هشتماه

یک روز با سلطنت رانیء کابل و غزنی و قندهار و بدخشان فرمان فرمای هندوستان بهشت نشان بودند - بعد ازان تا پانزده سال و بیست و پنج روز بسنوح برخی سوانح دست تصرف از ممالک هندوستان کوتاه بود - و از جملهٔ این مدت قریب نه سال و هشتماه ولایت غزني و قندهار و بدخشان متصرف بودند پس از معاودت هندوستان نیز فرمان فرمائي نمودند ٭

حضرت عرش آشیانی جلال الدین
محمد اکبر بادشاه غازي ٭

آنحضرت شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نهم در حینیکه شمس در اول درجهٔ عقرب بود در حصار امرکوت بدولت و اقبال از مطلع جاه و جلال طلوع نموده بسیط هفت طبق خاکرا چون نه طارم افلاک نور اگین گردانیدند - و قریب نصف النهار جمعه دویم شهر ربیع الثاني سال نهصد و شصت و سیوم هنگامی که شمس در دهم درجهٔ حوت بود و عمر گرامی به سیزده سال و چار ماه شمسي و هژده روز که سیزده سال و هشتماه قمری و بیست و هشت روز باشد تخت دولت را در کلانور از مضافات لاهور بجلوس مقدس رفعت آسماني و زینت عرش سلیماني داند - و شب چهار شنبه دوازدهم جمادی الاخری سنه هزار و چهارده مطابق دویم آبان در دار الخلافت اکره از شور شکدهٔ دل افکار جهان بمرغزار جنان رحلت فرمودند مدت عمر آن والا شکوه شصت و سه سال شمسی و یکروز بود که شصت و چهار سال و یازده ماه قمری و هفت روز باشد و مدت فرمان فرمائی چهل و نه سال و هفتماه شمسي و سیزده روز

که پنجاه و یکسال و دو ماه قمري و نه روز میشود - آنحضرت را به اعلی حضرت خاقاني صاحبقران ثاني تعلق تمامی بود - همواره در کنف عاطفت تربیت میفرمودند) شرح این اجمال آنکه چون ولادت با سعادت گیهان خدیو زینت افزای عالم هستي گردید حضرت عرش آشیانئ روز ششم از میلاد سعادت بنیاد بمنزل حضرت جنت مکانی تشریف برده فرمودند که خواهش مقدس آنست که تازه نهال بوستان عظمت را بفرزندي پرورش نمائیم - و درحجرهٔ شفقت خویش ترشیح فرمایم و گیتی خداوند را بدولتخانهٔ والا آورده بمهین حلیلهٔ خویش حجاه نشین رفعت واعتلا پرده گزین مجد و علا - درهٔ دریاي کامگاري - قرهٔ باصرهٔ بختیاری - منتقبهٔ نقاب ابهت - محتجبهٔ حجاب عظمت - خدیجة الزماني رقیه سلطان بیگم بنت هندال میرزا بن حضرت فردوس مکانی سپرده برگزاردند که مارا از بطن شما فرزندی نیست این دلبند سعادت مند بخت بیدار اقبال آثار فرزند ما و فرزند شما است در آغوش رافت و کنار عطوفت خویش حضانت نمایند - و آن فروغ بخش شبستان سلطنت گیتیء خدیو را از مهد صبی تا عهد تمیز بلطف ترشیح پرورش نمودند - و اعلی حضرت دراندوختن سعادت خدمت جد امجد کوشیده تا نفس واپسین آن علئین مکان جدائی نگزیدند چنانچه هنگام احتضار آن اسمان اقتدار حضرت جنت مکانی (۲)
(بسبب مخالفت خسرو که درون قلعه دار الخلافت اگره بود و

(۲ ن) فقط در نسخهٔ [ک]

بمدد خان اعظم و راجه مان سنگه با حضرت جنت مکاني که بیرون قلعه مذکور بودند راه منازعت پیمود چنانچه تفصیل ان در جهانگیر نامه مسطور است) والدهٔ ماجدهٔ اعلی حضرت را فرستاده هرچند آن گوهر افسر خلافت را بتاکید تمام طلب فرمودند و پیغام دادند که در چنین وقت بودن آن فرزند درانجا مناسب نمی نماید نظر بر عنایتی که حضرت عرش آشیاني را برین نور پرورد الهي بود دست از خدمت گزاري باز نداشته والدهٔ معظمه را رخصت نموده بر گذاردند که تا رمقی از زندگی آنحضرت باقیست خود را از خدمت باز نمیدارم - درین اثنا حضرت جنت مکاني تشریف آوردند و بعد از ملازمت حضرت عرش آشیاني دست اعلي حضرت گرفته بدولتخانهٔ خود همراه بردند - اعلی حضرت از ششم روز ولادت تا این زمان در ملازمت حضرت عرش آشیاني بودند - و ازین تاریخ التزام خدمت حضرت جنت مکاني نمودند اکثري بزبان مقدس خدیو اقبال میرود که این سه بادشاه گردون عظمت را حقوق بسیاري است نخست خاقان کبیر حضرت صاحب قران عالم گیر که تسخیر ممالک جهان خصوصا هندوستان بهشت نشان نموده اند و قانون ملک گیری درمیان آورده رهنمون اخلاف سعادت پیوند گشته - دوم حضرت گیتی ستان بابر بادشاه که از ولایت بهندوستان آمده بضرب شمشیر جهان پیرا آن را مسخر ساخته - سیوم حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه که ولایت هندوستان در عهد فرمان روائي آن بادشاه جم جاه از خار فتنه پیراسته شد و بوستان امن و امان شد و حصون دشوار کشا تسخیر

پذیرفت و گردن کشان روزگار غاشیهٔ انقیاد بر دوش گرفتند ٭

حضرت جنت مکاني نور الدین محمد جهانگیر پادشاه

ان حضرت بعد انقضای هفت گهری از روز چهار شنبه هفدهم ربیع الاول سال نهصد و هفتاد و هفتم مطابق هژدهم شهریور سنه چهارده اکبر شاهی در دار السرور فتحپور سیکری متولد شدند - و پس از سپري شدن یک ساعت نجومی از روز پنجشنبه بیستم جمادی الاخری سنه هزار و چهارده هجری موافق دهم آبان سال پنجاهم اکبر شاهي که عمر گرامی سي و شش سال و یک ماه شمسي و بیست و سه روز بود که سي و هفت سال و سه ماه قمری و سه روز باشد در دار الخلافة آگره سریر دولت را بلند پایگي بخشیدند - و بیست و دو سال شمسي و شش روز که بیست و دو سال و هشت ماه قمري و نه روز مي شود بعیش و کامراني و طرب و شادماني گذرانیدند - در آخرین تشریف آن حضرت بکشمیر عارضهٔ ضیق النفس بران حضرت اشتداد پذیرفت و ضعف بکمال رسید - و از اختلال قوی و فقدان اشتها علامات ارتحال و قرب زمان انتقال بران حضرت ظاهر شد - چنانچه هنگام انصراف بدار السلطنت لاهور فرمودند معلوم نیست که تا چند حیات مستعار وفا کند - و در راجور مرض طغیان نمود - و تا رسیدن بمنزل بس متغیر گشت - و روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه هزار و سي و هفت هجری مطابق پانزدهم آبان درحینیکه عمر گرامي به پنجاه و هشت سال و یک ماه شمسي و بیست و نه روز که پنجاه و نه سال و یازده ماه قمری و دوازده روز باشد رسیده بود

در همین منزل همای روح پاک آنحضرت ازین نشیمن خاک پرواز نمود - و چون شهریار که از بس نا قابلی و بی جوهری بناشدنی معروف است و در السنه و افواه بهمین نام مذکور پیش از نهضت موکب مسعود آنحضرت باد براورده بود - و مژه و آبرو بباد داده و بدین سبب روی ملازمت قبله و مربی و رخ نمودن باهل روزگار نداشت - و بمبالغه و ابرام تمام رخصت حاصل نموده پیشتر بلاهور شتافته بود که روزی چند درانجا بمعالجه و مداوای خویش پردازد نور محل که مصدر چندین فتنه و فساد شده عالمی را شورانیده بود بخیال محال آنکه زمام حکم رانی بدستور زمان حضرت جنت مکانی در کف اختیار و قبضهٔ اقتدار خویش داشته باشد بناشدنی نوشت که جمعیتی فراهم آورده بزودی بشتابد - یمین الدوله آصف خان بارادت خان که در همه حال دم یکجهتی و موافقت میزد برگزارد که چون موکب منصور خدیو اقبال خلیفه باستعجال از دار الخلافة اگره دور واقع شد و تا وصول رایت جاه و جلال بآن شهر کرامت بهر عالمی پامال فتنه و آشوب میگردد و بدست آوردن بادشاهزاده های عالیمقدار محمد دارا شکوه و محمد شاه شجاع و محمد اورنگ زیب که در حرم نزد نور محل می باشند بالفعل متعذر است - صواب آنکه روزی چند بلاقی پسر خسرو را که اولا بسعی نور محل نزد ناشدنی می بود و هنگام رخصت او از کشمیر بلاهور حضرت جنت مکانی ازو گرفته بارادتخان حواله نموده بودند بنابر مصلحت بسلطنت که جز اسمي بیش نخواهد بود برداشته اطفاء نایرهٔ آشوب نمایم - ومتوجه استیصال ناشدنی گشته شاهراه دولت را از خس و خار وجود نابکار

او بپردازیم - ثانی الحال دفع این بلادت سرشت با سهل وجهی میسر است ارادتخان با یمین الدوله همداستان شد - وآن نهال بی حاصل بوستان دولت را که قامت خلقتش از خلعت قابلیت و جوهر ذاتی عاری بود و کرامت منظرش تصدیق کلام الظاهر عنوان الباطن مینمود در لباس سلطنت لباسی درآوردند - و فورا اورا سوار کرده با جمعی از موافقان و دولتخواهان که اعتماد تمام بر قول و فعل ایشان بود روانهٔ منزل پیش گشتند - و مقرر ساختند که نور محل یک منزل از عقب میآمده باشد - و در همین روز یمین الدوله بنارسی هندو را بمواعید عنایات بادشاهی امیدوار ساخته مقرر نمود که در مسارعت و استعجال بر صبا و شمال مشی گرفته خود را بخدمت سراسر سعادت برساند - و چون وقت بنگاشتن عرضه داشت وشرح احوال وفا نمیکرد مهر خود راجهت اعتماد باو داد که بنظر اقدس در آورده وقایع را بتفصیل بعرض مقدس رساند - ومعروض دارد که وقت گنجائی توقف ندارد و درنگ بر نیابد بر سبیل تعجیل متوجه دار الخلافة آگره گردند - و پس از بر آمدن لشکر از کوهستان و رسیدن به بهنبر آن قدوهٔ خوانین بلند مکان خواجه ابو الحسن را که یك منزل پیش ره مینوردید و بدین جهت یک روز پیشتر به بهنبر رسیده بود با جمعی از امرا و اعیان در استیصال ناشدنی با خود متفق ساخت - و نظر بر مصلحت دولت نور محل را که آن والا شان ازو آمن نبود از محل پادشاهی بمنزل خود آورده نگاه داشت - و هرسه پادشاهزادهای کامگار را ازو گرفت - و چون بلاقی را بسلطنت برداشته بود نگاهداشتن این سه جوان بخت نزد خویش مناسب ندانسته

خدمت این درازی سمای خلافت را بصادق خان که ابن عمش بود و همشیرهٔ مکرمهٔ اش در حبالهٔ نکاح او مقرر نمود - ناشدنی بعد از اطلاع برین وقایع از تهي دستی نقد عقل و شعور ابواب خزاین لاهور کشاده بنگاه داشت لشکر و سامان جمعیت پرداخت - ودرعرض دو هفته قریب هفتاد لک روپیهٔ نقد بی موقع و بی‌جا بمردم بی سر و پا داد - چنانچه بعد از استیصال آن بد مال و استقرار این دولت ابد اتصال که متصدیان مهمات سرکار خاصهٔ شریفه بجهت آنکه خام‌طمعان روزگار عبرت گیرند و من بعد احدی بی وجه معقول بر اخذ مال پادشاهی جرأت ننمایند در صدد مطالبهٔ آن در آمدند و در هرجا هرکرا یافتند مواخذه نموده انچه از دفاتر بنام او بر آمد باز خواست کردند - مبلغ چهل و پنج لک روپیه داخل خزانهٔ عامره شد - و قریب بیست و پنج لک ان بشامت وخیم العاقبه از میان رفت - القصه او بعد از تضیع مال و دادن مناصب و خطابهای نا مناسب بنوکران بی نام و نشان خویش قریب پانزده هزار سوار از مردم قدیم و جدید فراهم آورده افواج مرتب ساخت - اگرچه اولیای دولت بواسطهٔ تنگي و صعوبت راه کشمیر اکثر مردم را بجایگیرها رخصت نموده بودند - و درین وقت همگي جمیعتی که با یمین الدوله همراه بود به هزار سوار نمي رسید - و درمیان انمردم نیز جیبه مفقود بود چه قور خانه و کارخانجات زاید را در لاهور گذاشته جریده رفته بودند اما یمین الدوله همت بر دفع مخالفان گماشته به ترتیب افواج و تسویهٔ صفوف پرداخت بلاقی را بر یک فیل و طهمورث وهوشنگ پسران شاهزاده دانیال را بر فیل دیگر

سوار کرده خود با اینان و موسویخان ومیر عبد الهادی و میرخلیل الله پسران میر میران یزدی و خانلر خلف ذو الفقارخان قراماتلوکه بتازگی از ایران آمده دولت بندگی حضرت جنت مکاني یافته بود در قول جای گرفت - هراول خواجهٔ ابو الحسن با راجه جگت سنگه ولد راجهٔ باسو و اله وردیخان و مخلص خان و جمعی دیگر از بهادران عرصهٔ شهامت مقرر شد - برانغار از ارادتخان و شرف الدین حسین ولد یوسف نیکنام و مروت خان ترکمان و میرزا شجاع ولد میرزا شاه رخ و فخر الدین احمد و ملا مرشد و گروهی دیگر از منصبداران و تمامی احدیانی که در سفر کشمیر همراه بودند قرار یافت - و در جرانغار صادق خان با خان زمان و شاه نواز خان ومیر جمله و معتمد خان و جمعی دیگر از بندهاي رزمجو معین گشت واین فوج بفروجود بادشاهزادهای عالیمقدار محمد دارا شکوه ومحمد شاه شجاع ومحمد اورنگ زیب که بر یک حوضهٔ فیل چون سه گوهر بیک درج وسه اختر دریک برج جاي داشتند زینت یافت - والتمش شایسته خان با شیر خواجه و سید هزبر خان و خواص خان و سید جعفر و سید عالم بارهه و منصبداران جلو که داروغگئ انها باو بود و فریقی از راجپوتیه مقرر کردند - و روز یکشنبه یازدهم ربیع الاول سال مستور ناشدنی جمیعت پراگندهٔ خود را به اسلحهٔ قور خانهٔ پادشاهی و امرا مسلح کرده بایسنغر خلف شاهزاده دانیال را که حوالهٔ خواجه ابو الحسن بود و در روز واقعه حضرت جنت مکانی فرار نموده نزد او بلاهور رفته سردار این لشکر ادبار ساخته و سلطان سپهسالار نامیده بمقابله ومقاتله تعین نمود - و خود با جمعي بصواب

دید زنش که او و مادرش ماده و آمادهٔ فساد بودند از عقب بر آمده
بعد از عبور از دریای راوی افضل خان که در زمان حضرت جنت
مکانی خدمت میرسامانی داشت درین جهت با کارخانجات
پادشاهی پیشتر بلاهور شتافته و درین هنگام ظاهرش با ناشدنی بود
و لهذا وکیل و مدار علیه جمیع مهماتش گشته و باطنش فدائی
اعلی حضرت از راه دولتخواهی خدیو فشاتین بر گذارد که رفتن
بذات خویش لایق دولت و مناسب حال نیست تا رسیدن خبر
لشکر توقف ناگزیر است - و چون در سه کروهی لاهور کنار رود یک
تلاقی فریقین شد بمجرد مواجهه بی آنکه هنگامهٔ ستیز و آویز گرم
شود و تفنگی کشاد یابد یا تیری از خانهٔ کمان بیرون اید جمعیت
پریشان ناشدنی راه فرار پیش گرفت - آن ادبار سرشت از استماع
خبر هزیمت بایسنغرو پراگنده شدن لشکر نکبت اثر خویش معاودت
نموده بدولتخانهٔ پادشاهی که پس از ارتحال حضرت جنت مکانی
از منزل خود بآنجا آمده بود در خزید - سالار سپاه فیروزی شایسته
خان خلف خویش و ارادت خان و افضل خان - که همان روز از
شهر بر آمده با آن اصف دوران ملاقات نموده بود بدرون حصار
فرستاد ایشان داخل قلعه شده بضبط کارخانجات پرداختند - و فیروز خان
و خدمت خان که از خواجه سرایان معتمد حضرت جنت مکانی
بودند درون محل پادشاهي رفته ناشدنی را با زوجهٔ فتنه سگال او از خانهٔ
که دران پنهان شده بود بر آوردند - و در محلی محفوظ حبس نمودند
روز دیگر یمین الدوله و سایر دولتخواهان بشهر در آمدند - و دیدهٔ
ناشدني را میل کشیدند تا دیگر میل سلطنت ننماید - و نگاه بدان

سو نکند و یمین الدوله عرضه داشتی مشتمل بر کیفیت حال و
بشارت این فتح و التماس عجلت در توجه بدار الخلافة بخدمت
پادشاه سلیمان جاه فرستاد - و بنارسی که خبر شنقار شدن حضرت
جنت مکاني برده بود ببال استعجال پرواز نموده - و در عرض بیست
روز مسافت بعیده را طی کرده روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول
این سال بخیر رسید - و از راه بمنزل مهابتخان که باندک روزی
پیش ازو شرف تقبیل بساط خلافت یافته بود رفت - و با او ببارگاه
عالم پناه شتافته حقیقت واقعه را بموقف عرض رسانید - و مهر
یمین الدوله را بنظر انور در آورد - بمنجمانی که شرف اندوز حضور
سراسر نور بودند فرمان شد که ساعتی جهت توجه موکب جلال
بصوب دار الخلافة اختیار کنند - و چون از خانجهان لودی ناظم
دکهن عرضه داشتی نرسید مقرر نمودند که موکب اقبال از راه
گجرات بدار الخلافة رکضت فرماید - و روز پنجشنبه بیست و سیوم
ربیع الاول مطابق دهم آذر درساعتی که مختار فن نجوم بود
از حیز نهضت فرمودند - منشور عنایت گنجور مشتمل بر وصول
بنارسي و رسانیدن اخبار توجه موکب کیهان نورد از راه
احمد آباد بصوب دار الخلافة بیمین الدوله ارسال داشتند - و جان نثار
خان را که از بندهای مزاج دان و فدویان جان فشان بود بطغرای
غرای ابهت محتوی بر انواع لطف و عنایت و بحال داشتن منصب
و جاگیر و صوبه داری دکن بدستور سابق نزد خانجهان لودي
رخصت دادند - تا نوید عواطف گوناگون رسانیده اورا بعنایات
پادشاهانه مستمال سازد - و بر مخفیات ضمیر او وقوفي حاصل

نموده آنرا بعزعرض رساند - آن نادان پس وصول فرمان عنایت عنوان جوابی داد که سرش بباد داد - و با نظام الملک موافق مطلب خویش عهود و مواثیق درمیان آوردهٔ بایمان مغلظه موکد گردانید و تمامی ولایت بالاگهات باو حواله نمود - سوای سپهدار خان که قلعهٔ احمد نگر بعهدهٔ حفظ و حراست او بود در باب تسلیم این قلعه نوشتهٔ اورا اعتبار ننمود - دیگر همگی جاگیرداران بموجب نوشتجات او محال جاگیر خود را واگذاشته به برهانپور آمدند - و چنین مملکتی مفت و رایگان بتصرف نظام الملک دادند - و او جان نثارخان را بی عرضه داشت رخصت کرد چنانچه مشار الیه در احمد آباد بسعادت ملازمت رسیده حقیقت معروض داشت - و فرزندان خویش را با سکندر دوتانی وجمعي از افغانان که با ونهایت اتفاق داشتند در برهانپور گذاشته خود باجمعي از بندهاي پادشاهي مثل راجه گج سنگه و راجه جیسنگه و غیرهما که ضرورة با او دم موافقت زده خود را از شر او محفوظ میداشتند و انجام کار پس از شنفتن خبر وصول اعلام فیروزی باجمیر ازو جدائی گزیده بمواطن خویش رفتند بماندو آمد - و مالوه را از مظفر خان صوبه دار آنجا گرفته متصرف شد - و ازین حرکت ناصواب منویات خاطر فتنه اندیش او بر روی روز افتاد - و چون ماهچهٔ رایت اقبال برسرحد گجرات پرتو افگند عرضه داشت ناهرخان مخاطب بشیرخان که از تعیناتیان عمدهٔ آن صوبه بود مبنی از اظهار دولتخواهی خود و ارادهٔ باطل سیفخان بی اخلاص که دران وقت صوبه دار احمدآباد بود رسید - لهذا خدمت صوبه داری احمد اباد باو عنایت فرمودند - و حکم شد که سیف

خان را بطریق نظربند قید نماید - و چون همشیرهٔ حضرت مهد علیا که آن حذر معظم را جزاو همشیرهٔ حقیقی نبود و بدین سبب با او کمال محبت داشتند درحبالهٔ نکاح سیف خان بود - خدمت پرست خان که از غلامان فدوي معتمد است معین شد که باحمد آباد رفته او را بدرگاه آسمان جاه بیارد - و بگذارد که باو اسیبي وگزندی نرسد اگر نه این نسبت بودی سیف خان در احمد آباد بیاسا رسیدی و بند بندش جدا گشتی و فرمان صوبه داري مصحوب خدمت پرستخان بشیر خان کرامت ارسال یافت - و موکب معلی کوچ بر کوچ بکنار نربده آمده از گذر باباپیاره عبور نمود در هر منزل جمعی از تعیناتیان صوبهٔ گجرات بهدایت طالع و فیروزی بخت دولت زمین بوس در می یافتند - سلخ ماه مذبور مطابق هفدهم آذر در ظاهر قصبهٔ سینور که بر کنارات نربده واقع است جشن وزن قمری انتهای سال سي و هفتم و ابتداي سال سي و هشتم از عمر ابد پیوند مرتب شده غمزده و فرح فزای خاطرها گشت - ودران روز مبارک سید دلیر خان بارهه سعادت زمین بوس دریافت - در همین روز عرضه داشت شیر خان بدرگاه والا رسید معروض داشته بود که از نوشتهٔ هندوان گجراتي که در دار السلطنة لاهور میبداشتند ظاهر شد که یمین الدوله و سائر دولتخواهان در حوالیِ لاهور با ناشدني جنگ کردند - و او شکست فاحش خورده حصاري شد - و بپای خود بزندان مکافات رفت - بدین مزده حسب الحکم الاقدس نقارهٔ شادیانه نواختند - وچون خدمت پرست خان بحوالیِ احمد آباد رسید شیرخان استقبال نمود - و مراسم اداب بتقدیم

رسانیده سیف خان را که دران وقت عارضهٔ جسمانی ضمیمهٔ مرض
بی اخلاصی او شده بود بوی حواله کرد - او آن رنجور نادانی را نظر
بند بدرگاه معلی آورد بادشاه جرم بخش بشفاعت حضرت مهدعلیا
جرایم اورا بعفو مقرون داشته آن زندانی خوف و دهشت را از
بند غمها ازاد ساختند - و درحوالی سورت از توابع گجرات میر شمس
که بمنصب دو هزار و پانصدی و هزار و پانصد سوار سر بلند بود
و بالتزام رکاب دولت کسب سعادت می نمود - بخدمت قلعه داری
قلعهٔ سورت سر افراز گردید - و شیر خان تا محمودآباد که دوازده کروهی
احمد آباد ست باستقبال شتافته باردوی کیهان پوی پیوست
و بتقبیل عتبهٔ سپهر مرتبه سرافرازی کونین حاصل نمود - و نذر
و پیشکشی در خور از اقمشهٔ احمد آباد بنظر انور در آورد - و میرزا
عیسی ترخان و میرزا والی و دیگر بندهای تعینات آنجا نیز سعادت
اندوز ملازمت گشته مورد عنایات شدند - هفدهم شهر ربیع الثانی
مطابق پنجم دی ماه کنار تالاب کانکریه که درخارج شهر نر است
بهر احمد اباد واقع است مخیم بارگاه آسمان جاه گردید - و شیر خان
را که بصوبه داری گجرات سرافرازی یافته بود بخلعت و خنجر
مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و باضافهٔ دو هزاری دو هزار
و پانصد سوار بمنصب پنج هزاری پنجهزار سوار و عنایت اسپ
از طویلهٔ خاصه با زین مطلا وفیل بر نواختند - و خواجه جان مخاطب
بخواجهٔ جهان را که از قدم خدمت بمنصب دو هزاری ششصد
سوار مفتخر است دیوان انجا گردانیدند - هژدهم میرزا عیسی ترخان
را بخلعت و صوبه داری تتر و باضافهٔ دو هزاری هزار و سیصد سوار

بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار سر برافراخته
بد انصوب رخصت فرمودند - و معتقد خان را که بمنصب چهار
هزاری دو هزار سوار و جمال نوهانی را که بمنصب هزار و پانصدی
پانصد سوار و سید مبارک را که بمنصب هزاری سیصد سوار سرفرازاند
در احمد آباد گذاشتند - و سید دلیر خان را با چندی دیگر از بندهای
تعینیات احمد آباد در رکاب دولت گرفته بیست و پنجم از انجا
قرین سعادت روانهٔ دارالخلافة اکبر آباد گشتند - و شیرخان دستوری
معاودت یافت - و خدمت پرست خان بدار السلطنة لاهور معین
گشت - و نظر بر نظام و کل مصلحت جمهور مصحوب او فرمان عالی
شان بخط مبارک مشتمل بر کشیدن میل بچشم داشدنی و بلاقی
و برادرش طهمورث و هوشنگ که دیدهٔ عاقبت بین نداشتند و
نابینا آوردن این پنج تن بدرگاه معلی اگر میسر باشد والا فرستادن
بجائی که مقرایشانست با خلعت خاصه و خنجر مرصع باپهول
کتاره و شمشیر مرصع گران بها بیمین الدوله ارسال یافت - و چون
خدمت پرستخان روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سال هزار
و سی و هفتم مطابق دهم ماه بهمن فرمان قضا جریان و تبرکات
سلیمان زمان بآصف دوران رسانید - یمین الدوله و دیگر دولتخواهان
همان روز خطبه بنام نامی خوانده منبر بالقاب سامی بلند پایه گردانیدند
و بلاقی را که از سلطنت جز نام نداشت و حقیقةً مقید و ناکام بود
در محلی مناسب محبوس ساختند - و شب چهار شنبه بیست و پنجم
مطابق سیزدهم بهمن ماه هر پنج را مرحله پیمای وادی فنا گردانیدند
و گلشن هستی از خار وجود ایشان پاک ساختند و چون لوای جهان

پیرا بنواحی ولایت رانا رسید - رانا کرن از روی اخلاص و عقیدت استقبال نموده چهارم جمادی الاولی در مقام کوکنده که قبل ازین با رانا امر سنگه پدر خود در همین جا دولت ملازمت اقدس دریافته بود چنانچه گزارش خواهد یافت بزمین بوس سربر افراخت - اورا بعنایات پادشاهانه بر نواخته و بمنصب پنجهزاري ذات و پنجهزار سوار بدستور سابق و مرحمت یتول پیشین سرافراز ساخته دستوری معاودت بخشیدند - هشتم مطابق بیست و پنجم دی بر کنار تالاب قصبهٔ ماندل جشن شمسي و زن انتهای سال سي و ششم و ابتداء سال سي و هفتم از سنین عمر ابد طراز ترتیب یافته کام بخش جهانیان گشت - هفدهم ساحت اجمیر به پرتو ماهچهٔ اعلام لامعه فروغ اگین کردند - و عمارات کنارهٔ تالاب انا ساگر که بفرمودهٔ حضرت جنت مکاني صورت اتمام یافته بنزول اجلال آسماني پایه شد - خدیو خدا آگاه با آئین جد بزرگوار و پدر نامدار خویش ازانجا پیاده بروضهٔ متبرکهٔ سرخیل اهل یقین خواجه معین الدین روح الله روحه تشریف برده - و رسم زیارت بتقدیم رسانیده - معتکفان و مجاوران آن مزار فایض الانوار و مستحقین آن دیار را به عطای نذور و صدقات و تعیُّن وظایف و ادرارات کامیاب ساختند - و غربي سمت مرقد متبرک فراخور زمین مسجدي مشتمل بریازده طاق بطول پنجاه و پنج ذراع و عرض ده طرح انداختند - و طول صحن شصت گز و عرض چهارده گز قرار یافت - و فرمان شدکه بنایان مانع نظر و سنگ تراشان صنعت گر تمام آن را از سنگ مرمر در کمال صفا و استحکام بسازند •

شرح احوال خواجه معین الدین قدس سرهٔ

خواجه از سیستان ست و اورا سنجري گویند که معرب سنگری است در پانزده سالگی او پدر بزرگوارش خواجه حسین که بزراعت مشغول بود و بقناعت میگذرانید درگذشت - شیخ ابراهیم مجذوب قندوزي را گذر برو افتاد - و از میامن نظر او درد طلب دامن گیر همت خواجه شد - قطع تعلقات صوری نموده بسمرقند و بخارا شتافت و قدري بعلوم کسبی اشتغال فرمود - ازانجا بخراسان رفت و نشونما در آنجا یافت - و درهارون که از توابع نیشاپور است ادراک صحبت شیخ عثمان هاروني نموده دست ارادت باو زد - و بیست سال در صحبت شیخ ریاضات شاقه کشید - و سفرها و غربتها پیش گرفت - وبسیاري از بزرگان وقت راامثال شیخ نجم الدین کبری دریافت - خواجه از اکابر سلسلهٔ چشتیه است - بدو واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و بهفت واسطه بابراهیم ادهم می پیوندد - و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین محمد بن سام مشهور بشهاب الدین غوري از غزني بهندوستان برخصت پیر خود آمد - و در اجمیر که رای پتهورا حکم ران هندوستان آنجا اقامت داشت منزل گرفت - و درانجا در سنه ششصد وسی و سه رهگرای ملک تقدس شد - مرقد فیض مورد او که مزار جهانیان است و مطاف عالمیان انجا است - خواجه قطب الدین اوشي اندجاني در بغداد در ماه رجب سال پانصد و بیست و دوم در مسجد امام ابواللیث سمرقندي بحضور شیخ شهاب الدین سهروردي و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعي از بزرگان بارادت خواجه معین الدین استسعاد یافت - شیخ فرید شکرگنج

اجودهني مريد خواجهٔ قطب الدين است - و شيخ نظام الدين اوليا بداوني دست ارادت بشيخ فريد داده - و او پير شيخ نصير الدين محمود اودهی است که بچراغ دهلي اشتهار دارد - سخن کوتاه بسياری از ارباب کمال از زير دامن تربيت خواجه برخاسته اند - قدس الله اسرارهم *

درين تاريخ تيول مهابتخان در صوبهٔ اجمير و برکنات نواحیِ آن مرحمت فرمودند - وانی رای و راجه بهارته و سيد بهوه و نور الدين قلی با ديگر منصبداران که حضرت جنت مکاني برسر مهابتخان تعين فرموده بودند و ايشان در اجمير توقف داشتند استيلام عتبهٔ جلال نمودند - و چون الويهٔ اقبال طراز از اجمير بصوب دار الخلافة نهضت فرمودند خان عالم و بهادرخان اوزبک و راجه جيسنگه و مظفر خان معموري و ديگر بندهای درگاه خلايق پناه بدولت زمين بوس رسيدند *

نگارش تاريخ روز نامهٔ بهروزي و بختياري - فهرست جريدهٔ فيروزي و کامگاري - يعنی جلوس ابد مانوس فرازندهٔ افسر جهانگيري و ملک داری - و برازندهٔ تخت عالم کشائي و فرمان گذاري - عنوان صحيفهٔ فرزانگي و سرفرازي - ابو المظفر شهاب الدين محمد صاحب قران ثاني شاه جهان بادشاه غازي - که ايام دولتش چون اعوام دهر باهم پيوسته باد - و ادوار سلطنتش چون حرکات فلک از هم نا گسسته *

دادار بيهمال و آفريدگار بی مثال بقدرة کامله افراد نوع انسان را

بواسطهٔ جلب منفعت و دفع مضرت که سرمايهٔ زندگي است و پيرايهٔ پايندگي محل قوت شهوي و غضبي گردانيد - و پيداست که فورهٔ شهوت و سورهٔ غضب که هر کس بان سود خود را هر چند باعث زيان ديگری شود اجتلاب می نمايد - و باين از مضرت خويشتن با انکه موجب نفع غيری باشد اجتناب - ان مقتضیِ عدم توالف است ومتقاضیِ وجود تخالف - و اين مفضی است باختلال مصلحت تمدن که کار گذاري و مددکاري يکديگر باشد و انحلال عقدهٔ نظام عالم وقوام بني آدم - و رفع اين مخالفت فطری و دفع مخاصمت جبلي بعدالت و سويت جبری منوط است - و باتحاد و وداد قسري مربوط - و تحصيل اين شان کبير و تيسير اين امر عسير بي قهرماني که کلاه فر الهي بر سر وقبای نيروی ظل اللهي در برداشته مظهر قهاري و غفاریِ ايزدي باشد سرانجام نگيرد - و بي جهانباني که به تنظيم اداب ملک راني و تقديم وظايف کارداني و اقامت حدود سياست و احکام معدلت جهانرا آباد دارد و بامضاء مراسم دادگستري و اجراء لوازم جهان پروري وکفايت مراتب مظلوم نوازي وظالم گدازی دلها را شاد صورت نه پذيرد - همت جهان کشايش که با آسمان دم همدمي زند - و با مقدسان ملاء اعلی سرهمسري افرازد بر امن و اسايش جهانيان مبذول باشد - و رای گيتي ارايش که سفير عالم ملکوت بود - و جام جهان نماي اسرار ملک - بر آزادیِ گرفتاران و اصلاح فساد کاران مصروف - و بصلاح کار اين بختيار سعادتمند - و سداد روزگار اين دادگر اقبال بلند - انام کافة و برايا قاطبة بر محجت روشن حجت ملت بيضا - و جادهٔ سر کشادهٔ شريعت غرا - مستقيم

و مستدیم باشند - و سر مواز اوامر و نهي الهي پا بیرون ننهاده همگي همت صرف اکتساب ان و اجتناب این گردانند - عالم خزان زده را بابیاری معدلت چنان سر سبز گرداند که دیگر روي پژ مردگي نه بیند - و از شور شکدهٔ جهان گرد بیداد چنان فرو نشاند که بر هیچ دلی غبار کدورت ننشیند - اشغال بی پایان جهانباني را بنیروي الهي بانصرام رساند - و بار گران فرمان روائي را بر دوش همت گران بار بردارد - چهرهٔ وفا را بناخن غدر نخراشد - و حرف وفاق از لوح دل صفا منزل بگزلک نفاق نتراشد - حقیقت سلطاني پاسبانی همه داند - و غرض از جهانباني شبانی رمه - ریاض دینداري بآبیاری تیغ ابدار او سر سبز و شاداب گردد - و حیاض کامگاري بمددگاری جو یبار عدالتش پر آب - دلهای تیره بفروغ ارشادش روشن - و خاطرهاي پژمرده به نسیم احسانش گلشن گردد - مصاف ازان بر انگیزد که دلهای غمزده را از غبار محنت صاف گرداند - و تیغ خونریز بآن از غلاف بر آرد که خنجر فتنه را در نیام کند - در شوره زار درون مشرکان که منابت کفر و عصیان است غنچهٔ توحید و ایمان بشگفاند - و دلهای تاریک قساوت زده را باشعهٔ آفتاب هدایت فروغ آگین گرداند - بمعاضدت سروري باستقلال سرکشان متمرد را قید کند - و بمعاونت پیشوائي باستبهال دلهای فرمان پذیران را صید - در حسن سلوک بمقتضای خلافت الهي خویش را بر بیگانه و نزدیک را بر دور رجحان به بخشد - و در افاضهٔ افضال به اقتضای ظل الهي با بد و نیک و دوست و دشمن یکسان معاملت نماید - در همه احوال و اوقات تربیت اهل فضل

و هنر ناگزیر جهانباني داند - و مراسم عزت آن طبقه و لوازم معیشت این طائفه در خور حالت بانجام رساند - تا بصیت فضیلت دوستي و صوت هنر پروری او دانایان جمیع بلاد خاطر از مواطن و مساکن وا پرداخته تعب ره نوردي سرمایهٔ حصول مطالب دانسته رو به تختگاه او نهند - و هنرمندان همگي دیار دل از عشایر و قبائل برگرفته محنت غربت و بیکسي سرمایهٔ وصول مآرب پنداشته بدرگاه جهان پناه او شتابند - در تسهیل مشکلات و تیسیر معضلات استمداد را از همت آسمان رتبت خاک نشینان کوي نیاز اثر عظیم داند - و همواره پاس آن دارد که از نفس تیره دروني زنگ کدورت بر آئینهٔ دل این گروه حق پژوه ننشیند - ببرکت نیت حق طویت او آثار رحمت الهی از آسمان بزمین آید - و بمیمنت همت بلند نهمت او نباتات از زمین بفلک گراید -

• نظم •

چو نیت نیک باشد پادشا را • گهر خیزد بجای گل گیا را
فراخیها و تنگیهای اطراف • ز رای پادشاه خود زند لاف

مرآة این مفاخر و معالي ذات ذات البرکات - لازم السعادات - فرخنده صفات - ملکي سمات - پادشاه دین پناه - حق گزین حقیقت آگاه - سلیمان جاه - کیوان بارگاه - فلک حشمت - قدر قدرت - ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثاني شاه جهان بادشاه غازي است

انکه گردون هر نفس گوید ز قدر و شوکتش
کو سلیمان تا در انگشتش نهد انگشتري

در عنفوان صغر که ایام غفلت و تن آسانیست اسرار کاردانی از

اساریر دلپذیرش که خطوط فر یزدانی است و سطور لطف سبحانی ساطع بود - در عنوان صبحی که هنگام بیهوشی و قادانیست آثار جهانبانی از جبین مبینش که آئینهٔ دلائل بختیاریست و جام جهان نمای شمایل کامکاری لامع - و چون اسباب جهانبانیِ این دولتمند حق پسند آماده شد - و ابواب جهان ستانیِ این بختور اقبال بلند کشاده ، صبح سعادتی که زمانه را از دیر باز چشم آرزو در راه سطوع آن باز بود دمید - و کوکب دولتی که چرخ در جست و جوی آن شب و روز گردش داشت باوج طلوع رسید - مرادی که آسمانیان بدعاهای نیم شبی بلسان تخشع و استکانت درخواست میکردند برفراز روائی برآمد - و امیدی که زمینیان بسجدات سحرگاهی بزبان تضرع و ابتهال مسالت می نمودند جلوهٔ ظهور داد - یعنی برازندهٔ اورنگ خلافت روز پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاولی سال هزار و سی و هفتم دار الخلافة اگره بآرایش و آذین حیرت افزای دیده وران شد - و خرد و بزرگ برای دریافت سعادت دیدار فیض آثار از خانه ببازار برآمدند - چنانچه جا بر تماشائیان تنگ گشت - و همگنان از چیدن نثار تارک مبارک کام دل برگرفتند چندانکه پای اندیشه در مضمار ادراکش لنگ با فر الهی و شان ظل اللهی انوار پادشاهی از جبین مهر آئینش تابان و آثار جهان پناهی از آئینهٔ روی حق نمایش درخشان بآن شهر کرامت بهر ورود میمنت آمود نمودند - و چون ساعت سعادت اشاعت جلوس مبارک دوازدهم روز بود بمنزل فیض محفل که در ایام پادشاه زادگی مقبل اقبال و قبلهٔ امال بوده بر کنار دریای جون سر

برافراخته تشریف فرمودند - و ده روز دیگر دران مکان والا بنیان توقف گزیده روز دوازدهم هشتم شهر جمادی الثانی سال هزار و سی و هفت هجری مطابق بیست و پنجم بهمن ماه الهی وغرهٔ اسفندارمذ ماه جلالی سنه پانصد و چهل و نه ملک شاهی وبیست و هفتم تیر ماه قدیمی سنه نهصد و نود و هفت یزدجردی وچارم شباط ماه رومی سنه هزار و نهصد و سی و نه اسکندری که سن گرامی بسی و شش سال شمسی و بیست و هشت روز که سی و هفت سال و ده ماهٔ قمری و هشت روز قمری باشد رسیده بود - روز مبارک دوشنبه که بشرافت مولد گرامی صدر نشین بارگاه فتوت و کرامت مبعث سامی خاتم و فاتح باب نبوت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف و مکرم است برگردون باد سیر آسمان سار در خانهٔ زین چون خورشید درخانهٔ چرخ چار مین نشسته بشکوه سلیمانی- و شوکت صاحب قرانی - بخت بیدار بر یمین - و اقبال کارگزار بر یسار - آسمان کمر خدمتگاری بر میان جد کاری بسته در پیش- و زمانه حلقهٔ فرمان برداری بگوش حق گزاری کشیده در پس - در دولتخانهٔ ارک دار الخلافة اگره که از متانت و ارتفاع روی ماه وپشت ماهی خراشیده است - و معماران جادو فن از سنگ سرخ چنان پرداخته‌اند - گوئی شفقی‌است از جیب آسمان سر برکشیده مانند روح در بدن و گل در چمن نزول سعادت فرمود - و بعد انقضای سه و نیم گهری که یک ساعت و بیست و چهار دقیقهٔ نجومی باشد در خجسته ساعتی که چون روز جوانی همه شادمانی بود - و مانند شب وصل غوانی همه کامرانی - کلاه جهانبانی که

در کار گاه ربانی بدستکاری صنعتگران آسمانی ترصیع یافته بود بر سر - و قبای حکم رانی که از اطلس فلك اطلس برشتهٔ شعاع آفتاب و سوزن مسیح خیاط کار خانه ابداع دوخته بود در بر - و تیغ جهان کشای کفر زدا که ریاض دولت را چشمه سار شادابیست - و حیاض دین را جویبار سیرابی - در کمر پای اسمان پیما بر تخت فرقد سار نهاد - و درهای شادکامی بر روی روزگار کشاد - و داددهش را روز بازار دیگر شد - و نشاط و انبساط را با دلها سروکار دیگر

• قطعه •

بخت چون بر تخت دیدش تهنیتها کرد و گفت
ای که بر تخت جهانداری تو میدانی نشست
چون جهانداران کمر بر بند و عالم می کشای
وقت کار آمد کنون بیکار نتوانی نشست

آسمان چتر برین آفتاب جهان کشا چون چتر آسمان بر خورشید عالم ارا بر افراشته - نی نی همای همایون سیماست که بر تارک آسمان سای شهنشاه جهان سایهٔ سعادت انداخته - یا چرخ ستمگار است که بمعارت جفا پیشکی گرد سر صاحب قران ثانی میگردد - ارباب سیف و قلم و اعیان دولت و حشم زبان تهنیت کشودند - دست نثار کشاده درآز و نیاز بر روی روزکار بستند • بیت •

بزرگان برو تهنیت ساختند • بدان سر بزرگی سر افراختند
نثاری که باشد سزاوار تخت • فشاندند بر شاه فیروز بخت

و اصحاب عمایم از مبرات بادشاهی جیب و دامان کان زر و جواهر گردانیده طنطنهٔ این دعا بآسمان رسانیدند • شعر •

مظفر باد بر دشمن سپاهش • میفتاد از سر دولت کلاهش
مرادش را سعادت راهبر باد • ز نو هر روزش اقبال دگر باد

فرخنده جشنی دلکشا که چرخ همه تن دیده مثال ان بخواب ندیده و خجسته بزمی روح افزا که گردندگان ربع مسکون و نوردندگان کوه و هامون ازان گلشن همیشه بهار گل حیرت چیده بر آراسته شد - بل روضهٔ بهشت برین است که بتماشای بارگاه آسمان کار گاه قطب فلک جهانبانی بر روی زمین آمده • شعر •

دگرباره در جنبش آمد نشاط • در آموده شد خسروانی بساط
بر آراست از گوهر و زر بزیب • چو باغ ارم مجلس دلفریب

رامشگران جادو بنغمهٔ باربدی و دم زهروی قلب را روح و قالب را روح میدادند - و پری پیکران دستان سرا بحسن نغمه ونغمهٔ حسن چشم وگوش را رشک افزای یکدیگر میگردانیدند • شعر •

غزلخوان غزالان تازی زبان • بنغمه شکر ریخته از لبان
باهنگ ترکی بتان چگل • ربوده دل از نغمهٔ معتدل
زصوت خوش ایندهٔ پهلوی • ترنم کنان زهره در پیروی

بخار مجمر و بخور عنبر زمین را طبلهٔ عطار و آسمانرا گوی عنبر گردانید - و دماغ قدوسیان ملاء اعلی چون روضهٔ بهشت برین معنبر

• بیت •

هر صبحدم بسوزد بهر بخوران • مشک سیاست را در مجمر آفتاب

اخشاب منابر از القاب نامی چون شاخ گلبن بشگفت - پایه اش از رفعت اسامی گرامی پا بر مناکب کواکب نهاد - زبان خطیب بیمن اسماء سعادت سیما چون دست زر افشان کرم گستر جواهر ریز

شد - و دهانش بلطف دعای بي رباي سلطان دادگر چون صدف و نافه در آگین و مشک بیز • شعر •

مزد گر جبرئیل آید ازین پیروزه گون منظر
کند افاق را خطبه بنام شاه دین پرور
بیاماید کنون خاتم بیفزاید کنون سکه
بیارامد کنون فتنه بیارآید کنون منبر

خطیب لبیب بعد اداء محامد الهی و نعت سید المرسلین و مناقب خلفاء راشدین بذکر مفاخر عشرهٔ کامله از فرمان روایان این دودمان والا شان که مرآة حالات عشرهٔ مبشره و مظهر کمالات عقول عشره اند - و صبح آغازشان که هرگز بشام انجام مرساد از مطلع ذات اکمل صاحبقران اول سطوع نموده - و خورشید کمال شان که هرگز کسوف نقصان مبیناد از مطلع شخص اقدس صاحبقران ثاني طلوع پرداخت - بائیني که دربن سلسلهٔ سنیه متعارف است - بر اسم هریکی از اباء گرامي خلعت والا کرامت فرموده سر رفعتش بآسمان برافراختند - وچون بالقاب سعادت نصاب این یگانهٔ افاق رطب اللسان و عذب البیان گشت - گرانمایه خلعت زرنگار که دامن قیامت طراز آستین اعتبار اسلاف و اخلافش خواهد بود پوشانیدند - و چندان زر و سیم برنام نامي که خادها نثاران سزد ریختند - که آز مندان تهي دست را جز فراخی جیب و دامن آرزوئی نماند - و از و نیاز زرا بادلها گفت و گوئی - درهم و دنانیر بسکهٔ صاحبقران ثاني رخ برافروخته - ماه و مهر شب و روز محتاجانست یا از اسم اعظم شاه جهان خاصیت دلربائی گرفته گرد نامهٔ تسخیر عالمیان • شعر •

چون سکه بنام شاه پیراسته شد • در چشم ستاره قدر مه کاسته شد

متن یکروي اشرفي و روپیه را بنگارش کلمهٔ طیبه و حاشیه باسامیِ سامیه خلفاي راشدین و روی دیگر بنوشتن نام نامي و القاب گرامیِ - خورشید سپهر کمال - خدیو سریر جلال - رشک افزای مهر و ماه گردانیدند - بحکم مقدس دبیران سخن پرداز بدایع طراز بقلم در ریز مشک بیز مناشیر جلوس میمنت مانوس که تمیمهٔ گردن بهروزي است و حرز بازوی فیروزي نگاشتند • شعر •

دبیر خردمند روشن ضمیر • نگارندهٔ نامهٔ دلپذیر
نهالی بود خامه اش نازنین • ز بسیاریِ میوه سربر زمین
بگوش مخالف ز نزدیک و دور • صریر نی کلک او نفخ صور

و فرامین قضا آئین بطغراي غراي ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثاني شاه جهان پادشاه غازي مطرز - و بمهر اشرف اوزک مزین گشت - وفرمان شد که مسرعان باد سیر باطراف واکناف ممالک محروسه برده جهانیانرا نوید دولت موبد و مژدهٔ نشاط مخلد رسانند مهر اقدس اوزک که صورت مهر است و روی فرمان ظفر عنوان را چشم جهان بین و صفحهٔ مشکین منشور سعادت گنجور را چشمهٔ آفتاب نور آگین تا بنام والا احتشام حضرت جنت مکاني و اسماء هشتگانهٔ اجداد والا نژاد مزین بود به نه سپهر اشتهار داشت - دربن هنگام میمنت التیام که افسر دادگري و اورنگ جهانداري بجلوس ابد پیوند فر و بها از سر گرفت - و حق بیني و دین پروری رونق و ضیاء دیگر - اسم کرامت قسم پادشاه حق آگاه بحکم خیر الامور اوسطها درمیان اسامي نه گانهٔ اباي شرف انتما نقش پذیر شده

مرکز دایر نه سپهر گشت - و بمثابهٔ باصره در حواس ده گانه - از مشکوی رفعت و اقبال خوانهای جواهر و زر نواب اسمان قباب - خورشید احتجاب - ملکه ملکي عصمت - مالکه همت - کریمهٔ مکرمات بنی آدم - عظیمهٔ معظمات عالم - عاقلهٔ دهر کاملهٔ عصر قدوهٔ مطهرات - اسوه مقدسات - صفیهٔ صافی دم - وفیهٔ وافی کرم - درهٔ دریای وزارت و سپهسالاري - غرهٔ ناصیهٔ سعادت و بزرگواري - موجهٔ بحر دولت - صدفهٔ لالئ سلطنت - صدقهٔ مروت - حدیقهٔ فتوت - خاتون شبستان عظمت و جهانیاني - بانوی مشکوی رفعت و کامراني مخدرهٔ خدر عصمت - مسطورهٔ ستر عصمت - نخلهٔ کریمهٔ برومندي - روضه شریفه سربلندي - واسطهٔ عقد لطف ایزدي - رابطهٔ سلسلهٔ رحمت سرمدي - ثمرهٔ شجرهٔ بختیاري - شجرهٔ ثمرهٔ تاجداري - ذریعهٔ حصول مرادات - وسیلهٔ وصول کرامات - عطیهٔ مراحم یزداني - نتیجهٔ مکارم سبحاني - حضرت مهد علیا ممتاز الزماني ارجمند بانو بیگم الملقبه بممتاز محل • شعر •

بانوی اکمل و خاتون اجل • عصمت الدین شرف دین و دول
آن بجاه و بشرف به زفلک • آن بقدر و بمکان به ز زحل

ببارگاه فلک جاه فرستادند - باریافتگان بساط تقرب بدست ادب پیوست برفرق آسمان سای انشاندند - اسمان پشت خم شده دراهم نثار فراهم ساخته است • • ع •

کوته بینان همه کواکب دانند

زمین دامن باز کرده دنانیر گرد آورده است • • ع •

ناقص خردان زر معادن خوانند

خاقان کامکار حضاران بزم فرخنده را از نوئینان بلند مقدار و امرای والا اعتبار و سادات و مشائخ و فضلا و صلحا و شعرا و ارباب تنجیم به بخششهای پادشاهانه و صلات ملکانه که تفصیل آن گزارش نپذیرد مجملی ازان نگارش خواهد یافت کامیاب گردانیده مشکوی دولت را بفر حضور سراسر نور فروغ اگین ساخت • بیت •

در آمد بمشکوی مینو سرشت
چو روح الامین کامد اندر بهشت

پردگیان حریم عفت مانند کواکب بر دور ان ماه شبستان جلال گرد آمده مراسم تهنیت و وظائف مبارکباد بتقدیم رسانیدند - و سوره الطاف سبحاني حضرت مهد علیا ممتاز الزماني مجلس پادشاهانه و محفل ملکانه اراسته خوانهای جواهر و طلا و نقره که در کمیت و کیفیت مساوی نثار بزم بیروني بود برفرق مبارک افشاندند - و پیشکشی که از چنان ملکهٔ فلکي همت - ملکي نهمت - برای چنین پادشاهی والا دستگاه سزد و زیبد ازجواهر زواهر و لالئ متلالی و نفائس اقمشهٔ هر دیار و شرایف تنسوقات همه کشور بنظر اکسیر اثر در آوردند - و بشرف پذیرائی شهنشاه بسیار بخش کم پذیر رسیده

• بیت •

سر بانوان بانوی نیک بخت • به پیش شهنشاه خورشید تخت
کشید انچنان پیشکشهاي نغز • که بینندگان را بر افروخت مغز

و نواب عصمت قباب - عفت مآب - گوهر درج سلطنت و بهروزي - اختر برج دولت و فیروزي - لعل کان مروت - نگین خاتم فتوت - نهال باغ جلال - سرو بوستان افضال - و نور حدقهٔ شاه جهاني -

نوّر حديقهٔ صاحب قران ثاني - درهٔ دریای نامداري - دری همای کامکاری - غرهٔ دولت و سروري - ناصیهٔ سعادت و بختوری - قرهٔ باصرهٔ جهان شاهی - واسطهٔ عقد عالم پناهي - فاتحهٔ ابواب خیر اندوزي - خاتمهٔ کتاب طاعت افروزي - مخدرهٔ سرادق ابهت وجلال مستورهٔ قباب شوکت و اقبال - واحدهٔ جهان عصمت و کرم - ثانیهٔ رابعه و مریم - بهین ثمرهٔ شجرهٔ ملک راني - مهین شجرهٔ چمن جهانباني - ملکهٔ زمین و زمان مالکهٔ کون و مکان - پادشاهزادهٔ عالم و عالمیان - جهان ارا بیگم المدعوة به بیگم صاحب - که بشمایل پسندیده - و خصایل گزیده - و شرایف آثار - و کرایم اطوار - پیش از دیگر دراری فلک سلطنت ولالی بحر دولت بنظر عنایت و التفات گیتی خدیو عالم خداوند منظور اند نثار بایسته و پیشکش شایسته بنظر خجسته اثر در آوردند - ازروي عطوفت و رافت شرف قبول یافت - نزد معما شگافان اسرار حقایق - و لغز کشایان حقایق اسرار - در تساوی عدد (انی جاعل في الارض خلیفه) (شاه جهان پادشاه غازي) سلمه الله و ابقاه اشارات است با انکه این شکوه و اعتلا چون کلام قدیم الهي آسماني جاوداني است نه زمیني فاني - و این فر و بها مانند ملک سلیماني عطیهٔ یزداني است نه بسط انساني - و مساواة این کلام اعجاز انتظام باعداد فلك جاه (شهاب الدین محمد شاه جهان صاحب قران ثاني) که بسبب اشتمال بر القاب کرامت نصاب حضرت ظل اللهي اشارهٔ مذکوره را صریح بر گزارش میدهد - بر خاطر قاصر این خاک بیز کوي نیاز پرتو انگنده - براي جلوس مبارک سخن پردازان فصاحت آثار و شعر

طرازان بلاغت کار تواریخ رنگین یافته اند - ازانجمله این تاریخ است که حکیم رکنای کاشي متخلص بمسیح لباس نظم پوشانیده بمسامع بشارت مجامع خدیو فضیلت درست فاضل نواز رسانید - و به تحسین و جایزه کامیاب صورت و معني گردید • بیت •

پادشاه زمانه شاه جهان • خرم و شاد و کامران باشد

حکم او بر خلایق عالم • همچو حکم قضا روان باشد

بهر سال جلوس او گفتم • در جهان باد تا جهان باشد

سعیدای گیلاني مخاطب به بی بدل خان که بخدمت داروغگی زرگر خانهٔ والا سرافراز است در تاریخ جلوس مقدس باین • ع •

جلوس شاه جهان داده زیب ملت و دین

ملهم شده - و میر صالی خوش نویس تاریخ اورنگ آرائي چندین منظوم ساخته • • بیت •

تا بود از عالم و ادم نشان • شاه جهان باد پناه جهان

کلک قضا سال جلوسش نوشت • شاه جهان باشد شاه جهان

و (زینت شرع) و (خدا حق بحق دار داد) نیز یافته اند - و بر دل این دریوزه کر کوی نیازمندان (دوشنبه بیست و پنجم بهمن) که از اتفاقات حسنه مشتمل است بر عدد روز و نام روز و ماه جلوس مقدس و اعدادش تاریخ سال این عطیهٔ سنیه است وارد گشته •

حضرت جنت مکاني اعلی حضرت را در ایام سعادت فرجام پادشاهزادگي بعد از نخستین تسخیر ملک دکن بنام سامی شاه جهان موسوم ساخته بودند - چون خواقین این دودمان والا شان بالقاب سمیه ملقب اند - چنانچه حضرت فردوس مکاني بظهیرالدین

و حضرت جنت آشیانی بنصیر الدین و حضرت عرش آشیانی بجلال الدین و حضرت جنت مکانی بنور الدین - لقب گرامی این برگزیدهٔ الهی و مورد الطاف نامتناهی پس از اورنگ ارائی بالتماس یمین الدوله آصف خان شهاب الدین مقرر گردید - و بالهام لاریبی و افاضهٔ غیبی تیمنا و تبرکا لقب دیگر صاحبقران ثانی اختیار فرمودند - لله الحمد که کارهای حضرت شاهنشاهی را که در ایام پادشاه زادگی بروی کار آمده باشدون فرازندهٔ افسرجهانبانی برازندهٔ اورنگ گیتی ستانی غیاث الاسلام و المسلمین معز الملة و الدین ثالث القطبین حضرت امیرتیمور صاحبقران انار الله برهانه که پیش از جلوس سر بر زده مشابهت و مجانست تمام است - و مساوات بینات صاحبقران که سیصد و شصت و پنج است باز بر شاه جهان شاهد صدق این مقوله است • • نظم •

پیرایهٔ تخت و مفخر تاج • کاقبال بروی اوست محتاج
نور نظـــر بزرگـــواران • محـــراب نمـــاز تاجداران
ای ختم قران پادشاهی • بی خاتم تو مباد شاهی

درین روز نشاط افروز پادشاه کام بخش که کان و دریا از دل و دستش در یوزه گرانند - و باین سرمایه بتوانگری و کرم پیشگی نام ور دو لک اشرفی و شش لک روپیه بحضرت مریم عهد آسمان مهد ممتاز الزمانی به صیغهٔ انعام مرحمت فرمودند - و ده لک روپیه سالیانه مقرر شد - و به پادشاهزادهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب صد هزار اشرفی و چهارلک روپیه بخشش شد - و شش لک روپیه سالیانه قرار یافت - وحکم شد که دیوانیان کرام نصف را نقد از خزانهٔ والا و عوض

نیمهٔ دیگر محال جیدین نمایند - و هشت لک روپیهٔ دیگر بحضرت مهد علیا سپردند - که هرگاه مظهر دلایل تاجداری - مرآة شمایل بختیاری - مطرح انوار الهی - مطمح انظار شاهنشاهی - گوهر سروری - عنصر بزرگی و برتری - پادشاهزاده محمد داراشکوه - و سرو جویبار دولت - کوکب برج سعادت - منشاء آثار بسالت - منمأ اطوار نبالت - پادشاهزادهٔ محمد شاه شجاع بهادر - و جامع امارات بهروزی - حاوی آیات فیروزی - مورد عنایات پادشاهی - مظهر الطاف ظل اللهی - بادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب - از دار السلطنة لاهور بدار الخلافة اگره آمده ناصیهٔ بختمندی و دولتوری بتلثیم بارگاه آسمان جاه برافروزند - چار ونیم لك روپیه میان ایشان تقسیم نمایند - بدین گونه - دو لک روپیه بمهین خلف خلافت - و یک و نیم لک روپیه بدویمین پور عظمت - ویک لک روپیه بسیومین فرزند دولت - وسه ونیم لک روپیه به پادشاهزادهٔ کامگاروالا تبار مراد بخش و پادشاهزادهٔ ارجمند لطف الله و درهٔ دریای بختوری روشن رای بیگم و غرهٔ دولت و سروری ثریا بانو بیگم بدهند - و یومیهٔ پادشاهزادهٔ والا مقدار محمد دارا شکوه هزار روپیه - و پادشاهزادهٔ عالی تبار محمد شاه شجاع بهادر هفصد و پنجاه روپیه - و پادشاهزادهٔ بخت بیدار محمد اورنگ زیب پانصد روپیه - و پادشاهزادهٔ عالی نسب مراد بخش دوصد و پنجاه روپیه مقرر فرمودند •

تصویر زائچهٔ طالع سعادت مطالع جلوس ابد مانوس فرازندهٔ لوای جهانبانی حضرت صاحب قران ثانی که ملا فرید دهلوی بطور اختر شناسان یونانی استخراج نموده اند

نسخهٔ برکات کوني و الهي - تختهٔ سعادات زمیني و آسماني - تبصرهٔ میامن دیني و دنیوي - تذکرهٔ محاسن صوري و معنوي - یعنی زائچهٔ طالع سعادت مطالع جلوس ابد پیوند نقش پذیر خامهٔ حقیقت نگار گردانیدن ناگزیر دقیقه سنجان حقایق موجودات و موشکافان دقایق کاینات است - تا جهانیان که بیشتر گمره و کمتر بره اند از پس پردهٔ غفلت و پندار بر آمده چنین امور جلیله را از تائیدات یزداني نه تدبیرات انساني دانسته سرسري نه پندارند و چنین شیون نبیله را از تیسیرات جاوداني آسماني به تسهیلات زمیني فاني پنداشته آسان نه انکارند - و باین اصطرلاب حقیقت کشا بدانند که مقصد انجم و افلاک ازین گردش سال و ماه و تکادو گاه بیگاه تحصیل این امر خطیر و تیسیر این شان کبیر بود - و باین مرأة حق نما به بینند که چه مایه نظرات سعادت بکار رفته - و چه پایهٔ سعادت نظرات بروی کار آمده - تا کار گزاران کار گاه آسماني - و چهره کشایان تقدیر یزداني - این فرازندهٔ رایات ملک داري و جهانگیري - برازندهٔ تاج فرمان روائي و جهان کشائي را زینت افزاي اورنگ این سلطنت بی زوال - و زیب افروز دیهیم این دولت بي انتقال - گردانیده - جهان و جهانیان را نوید آسایش اوردند - ومژدهٔ نشاط سرمد رسانیدند *

زائچهٔ طالع شاهیست این * جدول اسرار الهیست این
لایحهٔ دولت و لوح مراد * فذلکهٔ دانش و فهرست داد
کوکبهٔ کوکب عز و علا ست * کون ومکانرا بسعادت صلاست
دیده برین لوح ازل باز کن * بر دو جهان تا بابد ناز کن

چون فسحت استیعاب خصایص و وسعت استیفای نتایج بیوت دوازده گانه بیش ازان است که بپایمردی گلگون کوته گام خامه نوردیده آید - بحکم ناگزیر وقت اندکی از بسیار و یکي از هزار مرقوم قلم صواب رقم گشت - تا بدریافت لختی از بو العجبهاي این اقبال ابد اتصال و شگرف کاری این دولت بلند صولت که از خواص نظرات بدیعه و آثار حرکات غریبه است دیدهٔ حق بین هوا خواهان انصاف گزین جلای تازه پذیرد - و ناتوان بینان بي راه رو جادهٔ مستقیم راست بیني و درست آئیني فرا پیش گیرند *

شرح مراکز بیوت دوازده گانه

خانهٔ اول ــــ که خانهٔ طالع اشرف است برج حوت واقع شده که خانهٔ سعد اکبر و بیت الشرف سعد اصغر است - و مرکز این خانه دقیقهٔ پانزدهم از درجهٔ بیستم این برج است که حد مریخ و وجه مشتري باشد - و این درجه مونث است ونیره و رب مثلثه اش زهره بشرکت مریخ و خدمت قمر و اثنی عشریهٔ زهره و نه بهر مشتري و هفت بهر عطارد و دریجان قمر و اردجان شمس و مستولي برین خانه مشتري بشرکت زهره و سهم الملک و السلطان در دقیقهٔ سي و چهارم از درجهٔ بیست و نهم و زهره در دقیقهٔ چهل و دوم از درجهٔ دوازدهم که بحسب تسویه البیوت در خانهٔ دوازدهم است وبحسب برجیت در طالع بشرکت - بیان احکام این خانه - چون صاحب طالع مشتري است که سعد اکبر است بشرکت مریخ و سعد اکبر در وتد عاشر وقوع یافته که خانهٔ دولت و سلطنت است - و مریخ حسب

برجيت در وتد رابع و بهرهاي قوت مريخ پنجاه و دو زياده برضعفش و بهرهاي قوت مشتري صد و چهل و چهار زياده بر ضعفش و قوى حال و مستولي بر جزو طالع سعدين و سعد اصغر كه صاحب طالع اصل است ببرجيت در طالع است كه برج شرف اوست - و سهم الملك و السلطان در طالع و صاحب او در عاشر واقع شده دلالت ميكند بر دوام دولت و سلطنت و استقرار خلافت و شوكت و انتظام امور مملكت و حشمت و داد گستري و رعيت پروري و علو همت و سمو منزلت - و بودن سهم الملك در طالع و صاحب او در عاشر در طالع جلوس اشرف دليلى است قوي بر درازئ مدت سلطنت چنانچه در كفاية التعليم آورده كه اگر سهم الملك و صاحب او در اوتاد طالع جلوس باشند مدت دولت و سلطنت دران خاندان مدت قران اعظم باشد - و چون درين زايچهٔ مبارك بعضي كواكب تسويه و بعضى ببرجيت القمر ناظرند اين دليل است برانكه اكثر ممالك اقاليم سبعه در تصرف اولياي دولت قاهره در آيد چنانچه در بعضي كتب قرانات آورده اند *

خانهٔ دوم - برج حمل است كه خانهٔ مريخ است و شرف آفتاب و مركز اين خانه دقيقهٔ سي و سوم از درجهٔ بيست و سيوم اين برج است كه حد مريخ است و وجه زهره و رب مثلثه اش شمس بشركت مشتري و خدمت زحل واثني عشريهٔ زحل و نه بهر زهره و هفت بهر زحل و دريجان مشترى و ارد جان قمر و اين درجه مذكر است و مظلمه و مستولى برين جز و مريخ است بنحوى از شركت شمس و سهم الشجاعة در دقيقهٔ پنجاهم از درجهٔ

بيست و سيوم است و سهم الفتح در دقيقهٔ پنجاه و سيوم از درجهٔ هفدهم - بيان احكام اين خانه - چون صاحب اين خانه مريخ است بشركت زهره و مريخ بحسب برجيت در وتد رابع و زهره بحسب برجيت در وتد طالع و در شرف خود مريخ در بيت قوت و مستولي برين جزو بكثرت شهادت مريخ و افتاب و سهم المال بحسب تسويه البيوت در خانهٔ يازدهم و صاحبش زحل در برج شرف واقع شده دلالت ميكند بر معمورئ خزانهٔ عامره و انكه جواهر و نفايس بيكران و اموال فراوان از ولايات بعيده وجهات مختلفه بخزانه جمع آيد و چون آفتاب و مشتري بقواى ذاتي و عرضي آراسته در برج مذكر اند و زهره بحسب برجيت در طالع قرار گرفته دلالت بر استدامت دولت و استقرار خلافت و معمورئ خزاين و كثرت ذخاير ميكند *

خانهٔ سيوم - برج ثور واقع شده كه خانهٔ زهره و شرف قمر است و مركز اين خانه آخر درجهٔ بيست و چهارم اين برج است كه حد و وجه زحل و رب مثلثه اش زهره بشركت قمر و خدمت مريخ و اثنى عشريهٔ زحل و نه بهر شمس و هفت بهر مريخ و دريجان زحل و اردجان زهره باشد - و اين درجه مونث است و خاليه و مستولي برين جزو زهره و سهم الشرف در دقيقهٔ شانزدهم از درجهٔ چهاردهم احكام اين خانه - چون صاحب خانه زهره است بشركت مريخ و مريخ بحسب تسويه البيوت درين خانه و زهره بحسب برجيت در طالع و اين خانه برج ثابت واقع شده دلالت دارد بر انكه رفعت و جلالت و عظمت و شوكت انحضرت روز افزون گردد - و چون صاحب

خانه سیوم ناظر است بخانهٔ نهم که خانهٔ دین و اسلام و سفر است و زهره که کوکب اسلام است صاحب این خانه است همواره در سفر رایات عالیات بفتح و ظفر بر افرازند - و پاک دین درست اعتقاد و متوجه احوال سادات که متضمن خشنودی سید کاینات است صلی الله علیه وآله وسلم و علما و فضلا و صلحا باشند - و در رواج دین اسلام مساعی جمیله بظهور رسانند و چون این خانه به برادران و اقربا منسوب است و بحسب تسویهٔ بیوت مریخ درانجا واقع شده دلالت دارد برانکه برادران و اقربا نزدیک و دور صاحب طالع منکوب و مغضوب شده بفلاکت و هلاکت رسند - و چون زهره در برج شرف است دلالت دارد برانکه مخدرات سرادقات عصمت و محتجبات حجب عفت خصوصا ذوات قرابت قریبه همیشه خوشوقت و مسرور بوده بدولت و جمعیت خاطر باشند - و نهایت محبت و اخلاص از انها بظهور رسد - و توجه آنحضرت شامل حال ایشان باشد ٭

خانهٔ چهارم - برج جوزا است بشرکت سرطان که خانهٔ عطارد و شرف راس است و مرکز این خانه دقیقهٔ پنجاه و پنجم از درجهٔ بیست و سیوم این برج است که حد مریخ و وجه افتاب است و رب مثلثه اش زحل بشرکت عطارد و خدمت مشتري و اثنی عشریهٔ مشتري و نه بهر مریخ و هفت بهر شمس و دریجان زحل و ارد جان مشتري و این درجه مذکر است و نیره و مستولي برین جزو عطارد بنحوی از شرکت مریخ و سهم العلم و الحلم در دقیقهٔ هشتم از درجهٔ پنجم وسهم الاخوة و الاخوات در دقیقهٔ هشتم از درجهٔ پنجم ومریخ در دقیقهٔ یازدهم از درجهٔ ششم وقمر در دقیقهٔ سیوم از درجهٔ

پانزدهم است - بیان احکام این خانه - چون این خانه که وتد رابع است منسوب است بعواقب امور و املاک و اسباب - و صاحب خانه عطارد است بشرکت قمر و عطارد بحسب تسویه در خانهٔ یازدهم و قمر ببرجیت درین خانه دلالت کند بر حسن عاقبت و ثبات مملکت و افزونی جاه و مرتبت و کثرت اسباب و اموال و علو قدر و منزلت و طرح نمودن عمارات لطیفه و بناهای غریبه و بسیاری خیرات و مبرات صاحب طالع - و انتفاع گرفتن خلق از کثرت محصولات و ارزانی و آبادانی ولایات - و بودن سهم السعادت بحسب تسویه درین خانه دال است برانکه عواقب کارها بخیر و خوبي بگذرد و سرانجام مهمات بروجه احسن بود ٭

خانهٔ پنجم - برج سرطان است بشرکت اسد که خانهٔ قمر و شرف مشتري است و مرکز این خانه دقیقهٔ پنجاه و پنجم از درجهٔ بیستم این برج است که حد مشتري و وجه عطارد است و رب مثلثه اش زهره بشرکت مریخ و خدمت قمر و اثناعشریهٔ زحل و نه بهر مشتری و هفت بهر آفتاب و دریجان مریخ و اردجان قمر و این درجه مونث است و مظلمه و مستولي بر این جزو زهره و سهم السعادت در دقیقهٔ چهل و ششم از درجهٔ نهم و سهم عواقب الامور در آخر درجهٔ بیست و پنجم و سهم العقل و النطق در دقیقهٔ یازدهم از درجهٔ بیست و سیوم و سهم الورطه و الشدة در دقیقهٔ اول از درجهٔ دهم و راس در دقیقهٔ سی و چهارم از درجهٔ بیست و هشتم - بیان احکام این خانه - چون این خانه بفرزندان و عیش و عشرت و هدیه منسوب است و صاحب او قمر در برج جوزا و آفتاب در برج دلو

و قمر در برج جوزا محظوظ است یعني از برج شرف بر آمده رو بخانه دارد و راس درین خانه و سهم السعادة بهرجیت هم درین خانه و مستولي برین جزو زهره واقع شد دلالت دارد برانکه فرزندان سعادت پیوند بعطوفت و شفقت شاهنشاهي قرین باشند و در سایهٔ دولت و کنف عنایت حضرت اقدس اعلی تربیت یابند و بسعادات صوري و معنوي فایز گردند - وتحف و هدایا از اطراف و اکناف و جهات مختلفه بپایهٔ سریر اعلی برسد - واکثر اوقات بفرح و شادماني و عیش و کامراني گذرد - و میل خاطر اشرف بشنودن و دانستن نغمات و مقامات و اصوات و الحانات بیشتر باشد *

خانهٔ ششم - برج اسداست که خانهٔ آفتاب است و مرکز این خانه دقیقهٔ چهاردهم از درجهٔ نوزدهم این برج است که حد عطارد ووجه مشتری است و رب مثلثه اش افتاب است بشرکت مشتري و خدمت زحل و اثنا عشریه مشتري ونه بهر عطارد و هفت بهر زحل و دریجان مشتري و ارد جان شمس و مستولي برین جز و شمس بنحوی از شرکت عطارد - و این درجه مذکر است و خالیه و سهم الحب والالفة در دقیقهٔ سیزدهم از درجهٔ یازدهم - و سهم التزویج در دقیقهٔ بیست و هشتم از درجهٔ نوزدهم - و سهم العبید در دقیقهٔ سیوم از درجهٔ دوم - بیان احکام این خانه - چون این خانه منسوب است بخدم وعبید وامراض و دران برج اسد واقع شده و صاحب این خانه آفتاب است بشرکت عطارد و اکثرکواکب ناظر اند باین خانه و سهم العبید به برجیت درین خانه و مستولی برین خانه آفتاب و عطارد است دلالت دارد بر اعتدال مزاج سعادت امتزاج و بر بسیاری غلامان

وفادار و خدمتگاران جانسپار باخلاص و یکجهتي و یکرنگی خدمات پسندیده و ترددات نمایان بجا آورند - و منافع بسیار وفواید بیشمار رسانند - و مهمات عظیمه کفایت نمایند - و از یمن دولت آن حضرت بانواع نوازش تربیت یابند - و روزگار بفراغت و جمعیت و فرح و سرور گذرانند - و چون مشتري از خانهٔ عاشر ناظر است بنظر تثلیث بخانهٔ ششم اقتضاي سعادت جاوید میکند *

خانهٔ هفتم - برج سنبله است که خانه و شرف عطارد است و مرکز این خانه دقیقهٔ پانزدهم از درجهٔ بیستم این برج است که حد مشتری و وجه زهره است و رب مثلثه اش زهره بشرکت قمر و خدمت مریخ و اثنی عشریه و هفت بهر مریخ و نه بهر عطارد و دریجان و اردجان زحل و مستولي برین جزو مشتري و این درجه مونث است و مظلمه و سهم السفر در دقیقهٔ چهارم از درجهٔ نهم و زحل در دقیقهٔ بیست و نهم از درجهٔ سیزدهم و بحسب تسویه درین خانه - بیان احکام این خانه - چون این خانه وتد سابع است و صاحبش عطارد بشرکت زهره و مستولي برین جز و مشتري و زحل بحسب تسویه درین خانه است دلالت دارد بر مقهوری اعدای دولت - ومغلوب و منکوب بودن مخالفان - و اینکه آنحضرت همیشه از شر و مکر و غدر این طبقه ایمن و سالم از ضرر و نقصان ایشان در حفظ و حراست ایزد سبحانه و تعالی باشند - و چون زهره ناظر است بنظر مقابلهٔ احوال ازواج مطهرهٔ آنحضرت بخیر و خوبي گذرد - و محبت و الفت بدرجهٔ کمال باشد - و موانست و موافقت بی نهایت بود - و نسبت ببعضی عنایت و توجه بیشتر باشد *

خانهٔ هشتم - برج میزان است که خانهٔ زهره و شرف زحل است و مرکز این خانه دقیقهٔ سی و سیوم از درجهٔ بیست و سیوم این برج است که حد زهره و وجه مشتري است و رب مثلثه اش زحل بشرکت عطارد و خدمت مشتري و اثنی عشریه قمر و نه بهر و هفت بهر مریخ و دریجان عطارد و اردجان آفتاب و مستولي برین جزو زحل و این درجه مذکر است و نیره و سهم الحیله در دقیقهٔ هفدهم از درجهٔ بیست و نهم - بیان احکام این خانه - چون این خانه منسوب است بخوف و خطر و مواریث و صاحب خانه زهره است بشرکت مریخ و زحل بحسب برجیت درین خانه است که برج شرف اوست دلالت دارد بر سالم بودن پیکر اقدس از جمیع امراض و مکروهات - و مصون بودن مزاج اقدس از کل علل و آفات و اگر احیانا عارضهٔ عارض ذات اقدس گردد زود دفع شود - که صاحب این خانه در برج شرف خود است و در طالع *

خانهٔ نهم - برج عقرب است که خانهٔ مریخ است و مرکز این خانه اخر بیست وچهارم درجهٔ این برج است که حد مشتري و وجه زهره است - و رب مثلثه اش زهره بشرکت مریخ وخدمت قمر و اثنی عشریهٔ آفتاب و نه بهر و هفت بهر زحل و دریجان قمر و اردجان زحل و مستولي برین جزو زهره و این درجه مونث است و نیره و سهم الغیب در دقیقهٔ چهل و چهارم از درجهٔ سیوم - و سهم الضیاع و العقار و سهم بعد الغور در دقیقهٔ شانزدهم از درجهٔ بیست و دوم و سهم المرض و سهم الاعدا در دقیقهٔ پنجاه و هفتم از درجهٔ دوازدهم و سهم الورع در آخر درجهٔ هفتم - بیان احکام این خانه -

چون این خانه منسوب است بعلم و دین و سفر و صاحب خانه مریخ بشرکت مشتري و سهم الغیب نیز درین خانه واقع شده و مستولي برین جزو زهره است که کوکب دین و اسلام است دلالت دارد بر رسوخ اعلی حضرت در دین اسلام و ورع و عبادت وطاعت و تقویت شرع و تربیت اشراف و صلحا و شفقت و مهربانی بر علما و فضلا و حسن سرانجام و سامان کار و بار و سفر و رزانت رای و متانت فکر و اصابت تدبیر یعنی اکثر آن موافق تقدیر وقوع یابد - و دلالت کند بر زیادتي فهم و فراست - و دانش و کیاست - و بر کثرت سفر که منافع بیشمار و فواید بسیار دارد - و سبب وفور دولت و عظمت و زیادتی جاه و شوکت و مال و مکنت است *

خانهٔ دهم - برج قوس است که خانهٔ مشتري و شرف ذنب است و مرکز این خانه دقیقهٔ پنجاه و پنجم از درجهٔ بیست و سیوم این برج است که حد و وجه زحل است و رب مثلثه اش آفتاب بشرکت مشتري و خدمت زحل و اثنی عشریهٔ عطارد و نه بهر زهره و هفت بهر قمر و دریجان شمش و اردجان زهره و مستولی برین جزو مشتري است بنحوی از شرکت زحل واین درجه مذکر است و مظلمه و سهم الاعتماد در دقیقهٔ سی و دوم از درجهٔ شانزدهم و مشتری در دقیقهٔ بیست و دوم از درجهٔ بیست و هشتم - بیان احکام این خانه - چون این خانه وتد عاشر است و منسوب است بدولت و سلطنت و عمل و جاه و صاحب این خانه مشتری است بشرکت زحل و مشتري درین خانه قوي حال و مستولی بر طالع و مستولی بر جزو خود و زحل در برج شرف دلیل است بر ازدیاد

دولت و عظمت و افزونیء جاه و حشمت و میل خاطر اشرف اعلی به نیکنامي و فتح ابواب عدالت و رعیت پروري و نصفت و داد گستري و سعی در انتظام امور مملکت و اسباب شوکت و ابهت و این که ایام سلطنت بعیش وکامراني مقرون باشد - وصورت هر مراد که بر لوح خیال اقدس نقش بندد بحسب خواهش دل ظهور یابد - و انحضرت بعلو قدر و رفعت منزلت بر سایر سلاطین روزگار فایق و غالب آیند •

خانهٔ یازدهم - برج جدي است که خانهٔ زحل و شرف مریخ است و مرکز این خانه دقیقهٔ پنجاه و پنجم از درجهٔ بیستم این برج است که حد زهره و وجه مریخ است ورب مثلثه اش زهره بشرکت قمر و خدمت مریخ و اثنی عشریهٔ شمس و نه بهر عطارد و هفت بهر و دریجان زهره و ارد جان مریخ و این درجه مونث است وقیمه و مستولی برین جزو زحل و سهم الاولاد در دقیقهٔ بیست و دوم از درجهٔ پنجم و ذنب در دقیقهٔ سی و چهارم از درجهٔ بیست و هشتم - بیان احکام این خانه - چون این خانه منسوب است بر جا و اصدقا و سعادتها و صاحب خانه زحل است و مستولی برین جزو در برج شرف خود و سهم المال درین خانه واقع شده دلالت میکند بر بسیاریء دولتخواهان عمده از خاندانهای قدیم - و وزرا و ارکان دولت دانا و حکیم - و وصول منافع و فواید کثیره و حصول مرادات و مطلوبات عظیمه و هر مطلبی که بخاطر اقدس گذرانند بزودي و خوبی برآید - و آنچه درآینهٔ خیال پرتو اندازد بزود ترین وقتی و خو بتدرین صورتي بحصول موصول شود - وبانواع خرمي و فرح و نشاط

و سرور گذرانند - و مهمات سلطاني و معاملاتِ دیواني بحسب خواهش دل میسر گردد •

خانهٔ دوازدهم - برج دلوست که خانهٔ زحل است و مرکز این خانه دقیقهٔ چهاردهم از درجهٔ نوزدهم این برج است که حد مشتري و وجه عطارد است و رب مثلثه اش زحل بشرکت عطارد و خدمت مشتري و اثنی عشریهٔ عطارد و نه بهر مشتری و هفت بهر زهره و دریجان عطارد و اردجان قمر و مستولی برین جزو زحل بنحوی از شرکت - و این درجه مذکر است و نیره و سهم المال در دقیقهٔ سي و هفتم از درجهٔ هفتم و جزو اجتماع مقدم در دقیقهٔ هشتم از درجهٔ هفدهم و شمس در دقیقهٔ پنجاه و نهم از درجهٔ بیست و پنجم و عطارد در دقیقهٔ یازدهم از درجهٔ سیوم - بیان احکام این خانه چون این خانه منسوب است بدشمنان و چارپایان بزرگ و صاحب این خانه زحل است بشرکت مشتري و مستولی برین خانه زحل و مشتري و هر دو قوی حال اند - و نیر اعظم که خسرو انجم و عطیه بخش عالم است نیز درین خانه باعطارد واقع شده - و اجتماع ایشان درحقیقت بمثابهٔ اجتماع دو آفتاب است دلالت میکند که بسبب ازدیاد جاه و دولت و وفور عظمت و حشمت همیشه اعدا مقهور و منکوب - و همواره دشمنان مخذول و مغلوب باشند - و اولاد و اعقاب سعادتمند بدولت ابد پیوند قرنا بعد قرن و نسلا بعد نسل فایز گردند - و چهارپایان بزرگ از فیل و اسپ و شتر بسیار در سرکار خاصه شریفه جمع آیند - از غرایب اتفاقات انکه طالع جلوس مبارک موافق طالع سال قران اصغر است که در سنه هزار و سي و دو

در برج اسد واقع شده - و این دلیل ست قوي برطول مدت دولت و ایام سلطنت - و چون همه کواکب بقوای ذاتي وعرضي قوي حال اند دلالت قطعي دارد برکشایش کارها و حصول مراد و نیل مقصود •

در هنگام فرمان روائی حضرت عرش آشیاني و تخت آرائي حضرت جنت مکانی هرگاه یکی از آیندگان بشرف ملازمت مشرف میگشت یا یکی از بندگان بتکرمهٔ عنایت پادشاهی مکرم میگردید سر بسجده می نهاد - چنانچه در ملل سالفه و امم سابقه برای برگزیدگان دین و پیشوایان راه یقین بطریق تحیت و فروتني به عبادت وبندگي پیشاني برزمین می گذاشتند - و سجدهٔ ملایکه مر آدم را و پدر و برادران یوسف را ازین گونه بود - و این تحیت در امم پیشین بمثابهٔ سلام و مصافحه بود - پس از انکه عالم بفروغ خورشید آئین مستدیم محمدي و دین مستقیم احمدی نور آگین شد - و چراغ ملل بالیه و ادیان خالیه فرومرد - این تحیت منسوخ شد و بدل آن سلام و مصافحه مقرر گشت • بیت •

ای ملتها زبعثت تو • چون مکتبها بعید و نوروز

چون خاقان دین دار و جهانبان عبادت شعار بر سریر سلیماني و اورنگ گیتي ستانی جلوس اقدس فرمود همگي همت پادشاهانه بر تجدید مراسم ملت مصطفوی که رو باندراس نهاده بود و نهمت ملکانه بر تشئید مبانیء شریعت محمدي که مشرف بر انطماس شده بود گماشته - نخستین حکمي که دران روز سعادت افروز که شب قدر ازان سرمایهٔ کرامت اندوزی در یوزه کند - و روز نو روز پیرایهٔ دلکشائی و جهان افروزي - از پیشگاه دین پروري و

شریعت گستري عز صدور یافت - این بود که سزاوار این تعظیم ذات تقدس سمات معبود حقیقي دانسته برای دیگر ناصیه بر خاک مذلت ننهند - مهابت خان خانخانان سپه سالار معروض داشت که ایزد جهان افرین برای نظام عالم چنانچه بندگان را در مرتبهٔ نوازش و بزرگداشت متفاوت آفریده - یکی را بپایهٔ اوج رفعت وعزت برمی اورد و بمرتبهٔ والای خداوندگاري و پایه بلند فرمان گذاري رسانیده بر مسند کامگاري و بختیاري متمکن میسازد - و دیگرانرا به حکم پذیری و فرمان برداري او بازداشته هر کدام را باندازهٔ استعداد کار و حالت روزگار در اتمام امور ضروریهٔ او ممد و معاون میگرداند همچنین تفاوت در مراتب تعظیم وتبجیل نیز از لوازم انتظام ومراسم قوام این نشأة گردانیده - بر همگنان هویداست که چنانچه این دودمان رفیع الشان بحسب کیفیت دولت و جاه وکمیت زمان و مکنت و دستگاه از جمیع فرمان روایان والا مقدار امتیاز دارد - چه از زمان نوح تا امروز بطنا بعد بطن ارثا و حسبا باستقلال اورنگ نشین اند - وخلفا بعد سلف استعداد او نسبا باستیهال گیتی ستان - ودرین عهد بعید ومدت مدید غبار عار متابعت غیری بردامن رفعت و اعتبار این طبقهٔ علیه نه نشسته - وسلسلهٔ ازین فر وبها وحبل متین عزو اعتلای این طایفهٔ رفیعه از هم نا گسسته همچنین ناگزیر پایه شناسی و مرتبه دانی انست که تحیهٔ این گروه والا شکوه نیز مغایر تحیات مشترکه میان سایر بندگان الهی باشد - و چون حضرت از پرهیزگاري و اطاعات اوامر باریتعالی و تقدس به سجده راضی نیستند اگر بجای سجده زمین بوس قرار یابد هراینه سررشتهٔ

امتیاز مخدوم از خادم رئیس از مرؤوس و سلطان از رعیت که استقامت امور جمهور و استدامت جمهور امور بان باز بسته است مضبوط باشد - و سبب انتظام جمعیت انام و التیام رفاهیت خاص و عام چنانچه باید بروي کار آید - پادشاه دین پناه بجهت پذیرائی ملتمس آن هواخواه قرار دادند - که هر دو دست برزمین گذاشته پشت دست را استلام نمایند - تاهم تحیت رعایت یابد - وهم سجده بروی کار نیاید * بیت *

از مرتبه دانی است درین مرتبه آرای
ایزد ندهد مرتبه جز مرتبه دان را

و باوجود این رعایت جانب سادات والا درجات که مستحق تعظیم و تکریم اند و فضلای صلاح آثار و درویشان پرهیزکار و زاویه گزینان عبادت‌گزار فرمودهٔ این تواضع نیز معاف نمودند - و در زمان ملازمت بسلام و هنگام وداع بفاتحه اکتفا فرمودند - و چون زمین بوس صورت سجده داشت پس از چندي پادشاه حق آگاه آن را نیز برطرف ساخته تسلیم چهارم بجاي آن مقرر فرمودند - چنانچه تفصیل آن در سالي که قرار یافته نگاشته خواهد شد *

و چون اعتضاد خلافت و فرمان روائی - اعتماد سلطنت و کشور کشائی - فص خاتم وفاداري و حق گذاري - آب جوهر حقیقت و جانسپاری - مونس وحدت سراي حضور - خاص الخاص بزم سرور - مستشار دولت خاقانی - موتمن بارگاه سلطاني - همدم دلکشاي مجلس خاص - محرم خلوة سرای اخلاص - دقیقه یاب سرایر بادشاهی - رمز شناس مزاج داني و آگاهی - مورد الطاف

شاهنشاهي - مطرح عواطف ظل الهي - جوهر مرآة حقیقت و وفا - فروغ شمع یکرنگي و صفا - قدوهٔ خوانین بلند مکان - مبارز الملة یمین الدولة آصف خان - که منشیان بلاغت نشان بنگارش این القاب سعادت نصاب در مضامین مراحم آگین که بنام آن قدوهٔ نوئینان زمان شرف صدور خواهد یافت مامور گشتند - هنوز از دار السلطنة لاهور بدار الخلافة اکبرآباد نرسیده بود - و شرف ملازمت که در حقیقت ملازمت شرف است در نیافته - منشور عاطفت بخط نوازش نمط نگاشته هیکل گردن اعتبار اسلاف و تمیمهٔ ساعد افتخار اخلاف آن نسخهٔ معالی و مکارم گردانیدند - و در فرمان مقدس بلفظ عموکه طراز آستین مباهات و نقش نگین مفاخرت آن مجمع اطوار هوا خواهي و مکمن اسرار پادشاهي است عز اختصاص بخشیدند - منصب آن رکن رکین دولت روز افزون در فرمان روائي حضرت جنت مکاني بهفت هزا ري‌ذات و هفت هزارسوار دو اسپه سه اسپه که دران زمان و در عهد حضرت عرش آشیاني منصب هیچ یکي از امراء ذی شان بران زیاده نبود - و بیش از دو سه نوئین والا اعتبار باین پایهٔ گرانمایه ارتقانه‌نموده بودند رسیده بود - درین سلطنت خداداد که عیار شناسي و مقدارداني را روز بازار است - و روزگار عداوت کار برخلاف گذشته مستعدان نوازش و مستحقان تربیت را خدمت گذار - غایبانه هشت هزاري ذات و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه که درتنخواه سواران از یک اسپه ده بیست افزون است مقرر گردید - و براي دوام ذکر مناقب و مفاخر آن عمدهٔ نوئینان والا شان اسوهٔ امرای رفیع المکان

نقل آن منشور عنایت گنجور درین نامهٔ نامي ثبت افتاد *

نقل فرمان کرامت عنوان

دانای رموز سلطنت عظمی - واقف اسرار خلافت کبری - سرخیل یکرنگان وفادار - سالار یکجهتان حق گذار - کار فرمای ارباب سیف و قلم - مدبر امور عالم - زبدهٔ خوانین عالی شان - قدوهٔ امرای بلند مکان - عضد الخلافه - یمین الدوله - عموی دانا آصف خان - در امان حضرت ملک منان بوده بدانند - در چهارم گهری روز مبارک دوشنبه بیست و پنجم ماه بهمن موافق هشتم جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت بمبارکی و فیروزی در دار الخلافت اگره جلوس میمنت مانوس بر تخت سلطنت و سریر خلافت واقع شد - بدستوری که معروض داشته بودند لقب را شهاب الدین قرار دادیم - چنانچه نام مبارک مارا بعنوان اقبال نشان صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازي در خطبهٔ که درین روز بلند آوازه گردانیدند درج نمودند - و سکه هم بهمین نام مقدس زده شد *

للّه الحمد که آن نقش که خاطر میخواست

آمد آخر ز پس پردهٔ تقدیر برون

امید داریم که الله تعالی این پادشاهی کل هندوستان بهشت نشان را که بمحض کرم خود بما عنایت نموده برما و شما که شریک این دولت جاوید طرازید مبارک گرداند - و روز بروز فتوحات تازه و نصرتهای بي اندازه نصیب اولیای دولت روز افزون سازد - خدمت پرستخان آخر روز جمعه رسید - وعرضه داشت شمارا گذرانید

و بعرض رسانید که مقرر نموده آمد که روز پنجشنبه بیست و یکم ماه بهمن ازانجا روانه شوید - و رز جمعه چهاردهم ماه اسفندارمذ بملازمت ما مشرف گردید - اینمعني چون دلالت بران مینمود که زمان دریافت ملازمت نزدیک رسیده خوشحال شدیم - قرار داد اینمعني که پادشاهزادهای کامگار برخوردار را همراه بیاورید وخواجه ابو الحسن را در لاهور بگذارید مستحسن افتاد - سروپائي که در روز مبارک جلوس میمنت مانوس پوشیده بودیم براي ان عضد الخلافه فرستادیم - هرچند که هرچه بآن عمو عنایت فرمائیم زیاده ازان گنجایش دارد اما بالفعل منصب هشت هزاري ذات و هشت هزار سوار دواسپه سه اسپه عنایت نمودیم - و سواي آن بندر لاهري را بطریق انعام مرحمت فرمودیم - این عنایتهاي ما برشما مبارک باشد *

گذارش نوازشهاي ملکانه که دربارهٔ امرا و

منصبداران ودیگر بندهای که روزجلوس مقدس

دولت اندوز حضور بودند جلوهٔ ظهور یافته *

چون از بدو تمیز فطرت پادشاهانه مصروف تحصیل مکارم اوصاف و مفاخر اخلاق است - وطبیعت ملکانه مبذول تسخیر دلها باسباب وفاق و اتفاق - تمامي اندیشه انکه بر دامن دلی غبار محنت نشیند - و همگی خواهش آنکه از روزن خاطری دود غم بر نه خیزد - و مراسم نیاز رو بانعدام نهد - و مبانیٔ آز رخ بانهدام - سخا با دلش که چشمه سار دریاي جود ست چون رنگ با گل آمیخته است - و عطا با دستش که لوحهٔ خطوط بهبود ست چون نشا با مل در یک قالب ریخته *

بذل بي دستش نماید همچو دانش بي خرد
مال با جودش نماید همچو شاهی با حشم
روح را از رنج هاي دل تهي کرده کنار
آز را از گنج های جود پر کرده شکم

درین روز میمنت افروز که افسر جهانباني نور وضیاي تازه یافت وتخت ملک ستاني فر و بهاي بی اندازه - افضال را آب رفته بجوی آمد - و نوال را رونق گم شده بکوي - از فزوني کرمش حرص گرسنه چشم دیر سیر بامتلا افتاد - و امید جهانگرد بر بارگاه سلاطین پناهش بار اقامت کشاد - مبلغ هفتاد و دو لک روپیه - شصت لک روپیه در مشکوي اقبال به پردگیان عصمت و بادشاهزادهای والا گوهر چنانچه گذارش یافت - و دوازده لک روپیه بسادات و مشایخ و فضلا و صلحا و شعرا و غیرهم عطا فرمودند *   * بیت *

درخت همت او خود در ابتدا عالیست
ز سدره بر گذرد چون بمنتهی برسد

و مناصب لختي از بندها که شرف اندوز حضور بودند بدستور سابق مقرر شد - و برخي باضافه سرافراز گشتند - و مرحمت خلعت گرانمایه وخنجر مرصع و جمدهر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و تومان وطوغ و اسپ بادپا و فیل کوه آسا ضمیمهٔ عنایت منصب و انعام نقد گردید - نخست عواطف بادشاهي دربارهٔ دولتمنداني که بسان اقبال در رکاب دولت از خیبر بدارالخلافة آگره آمدند بر مي نگارد - مهابتخان که از ملازمت حضرت جنت مکاني هنگامیکه از کابل بدار السلطنت لاهور مي آمدند از راه جدا شده و نجات

خود و رهائي فرزندان و حفظ ناموس درین دانسته از روي عاقبت اندیشی درخیبر پناه بدرگاه آورده بسعادت ملازمت مستعد گردیده بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلا دوزي و خنجر مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع ومنصب هفت هزاري ذات وهفت هزار سوار دواسپه سه اسپه وخطاب والي خانخاناني وسپه سالاري و علم و نقاره و تومان و طوغ و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه بایراق نقره و ماده فیل و چهارلک روپیه نقد فرق مباهات بر افراخت - و وزیر خان که بخدمت وزارت عز اختصاص داشت بخلعت و خنجر مرصع با پهول کتاره و منصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار و علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه بازین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه و انعام یک لک روپیه - و سید مظفر خان بارهه تهمتوري بخلعت و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و منصب چهارهزاری ذات و سه هزار سوار و علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه و انعام یک لك روپیه - و دلاورخان بریج بخلعت خنجر مرصع و منصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و علم و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه - و بهادرخان روهیله بخلعت و خنجر مرصع و منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و علم و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه - و سردار خان بخلعت وخنجر مرصع باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و بعلم و نقاره و اسپ با زین نقره و فیل و انعام سي هزار روپیه - و راجه بیتهلداس پسر راجه گوپال داس کور

که از بندهاي معتبرجان سپار درگاه والا بود - در ایام پادشاهزادگی شهنشاه فلک بارگاه با یک پسر جانشین بلرام نام جانرا در راه ولی نعمت خویش فدا نموده - بخلعت و جمدهر مرصع و ازاصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و هزار وپانصد سوار و بعلم و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین نقره و فیل و انعام سي هزار روپیه - و میرزا مظفر کرماني بخلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاري ذات و هزار و بست ودوسوار و علم و اسپ بازین نقره وفیل و انعام سي‌هزار روپیه - و راجه منروپ ولد راجه جگناتهه‌کچهواهه بخلعت و جمدهر مرصع و منصب سه هزاري ذات و هزار سوار و علم و اسپ با زین نقره و انعام بست و پنج هزار روپیه - و قلیچ خان بخلعت و خنجر مرصع و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و دو هزار سوار و بعلم و اسپ با زین نقره و فیل و انعام بیست وپنجهزار روپیه - و خواجه قاسم سید اتاني بخلعت و خنجر مرصع و منصب دوهزار و پانصدي ذات و هزار و بیست ودو سوار اسپ با زین نقره وفیل و انعام بیست و پنجهزار روپیه - و رضا بهادر مخاطب بخدمت پرستخان که بهبخت بیدار و اختر سعادت یار از ایام صبی بغلامی خداوند جهان مفتخرگشته - و بمزاج داني و نیکو خدمتي‌دوام حضور در حریم محرمیت راه یافته - بخلعت وخنجرمرصع وازاصل و اضافه بمنصب دو هزار ذات و هزار و دو بیست سوار و بعنایت اسپ و فیل و انعام بیست هزار روپیه و خدمت والاي میر توزکی و عصای مرصع - و هریک از یوسف محمد خان تاشکندي و جان‌نثار خان و لهراسپ ولد مهابت خان خانخانان بخلعت و خنجر مرصع

ومنصب دوهزاری ذات و هزار سوار و نخستین بمرحمت اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه و دویمین بعنایت علم و اسپ و فیل ودوازده هزار روپیه - ودیانت خان دشت بیاضي بخلعت و منصب دوهزاری ذات و هشتصد سوار و انعام هفت هزار روپیه - ویکه تاز خان بخلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و چهار صد سوار و انعام شش هزار روپیه - ونصیب شیراني بخلعت و منصب هزاری ذات وهفصد سوار - و ترخان میانه بخلعت و منصب هزاری ذات و ششصد سوار - و هریکی از ابراهیم* حسین مخاطب بمرحمت خان و زبردست خان و خواجه برخوردار و حیات ولد علی خان ترین که از بندهاي روشناس این درگاه والا بود و در راه قبله و مرشد خود جان درباخته وجیت سنگه راتهور و سیورام‌گور و سیام سنگه سیسودیه بخلعت ومنصب هزاري ذات و پانصد سوار - و حیات ترین بانعام هفت هزار روپیه - وجیت سنگه بانعام شش‌هزار روپیه - و هرکدام از نوبت خان و جهان خان‌کاکر بخلعت و منصب هزاري ذات و چهار صد سوار و انعام‌شش هزار روپیه - وخنجر خان و علاول ترین بخلعت ومنصب مسطور و انعام پنجهزار روپیه و شریف خان و عثمان روهیله عم‌بهادرخان بخلعت ومنصب هزاري‌ذات و سیصد سوار - و اهتمام خان و ترکتاز خان بخلعت و منصب هزاری ذات ودو صد و پنجاه سوار و انعام شش‌هزار روپیه - و حبیب سور بخلعت ومنصب هزاري ذات ودوصد سوار - و رشید خان خواجه سرا بخلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و دوصد سوار و بانعام چار هزار روپیه سرافراز گشتند ●

پس ازان نگارش مراحم شاهنشاهي درباب جمعي که در

زمان دولت حضرت جنت مکانی منصب داشتند - و درین روز
مسرت اما دولت اندوز بودند - و لختی بمناصب سابق و برخی
باضافه سر بر افراختند می پردازد - خان عالم را بخلعت و خنجر
مرصع باپهول کتارهٔ و منصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار و
علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه
با ماده فیل سربلند گردانیدند - و قاسم خان جوینی را بخلعت و
خنجر مرصع باپهول کتاره بر نواخته - و از سواران منصب او دوهزار
سوار دو اسپه سه اسپه مقرر نموده بمنصب پنج هزار ذات و پنجهزار
سوار دو اسپه سه اسپه و بعلم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا
و فیل از حلقهٔ خاصه سرفراز ساختند - و لشکر خان بخلعت و خنجر
مرصع با پهول کتاره و صوبه داری کابل از تغیر خواجه ابو الحسن
که ظفرخان پسرش نیابة به نظم آن می پرداخت و باضافهٔ دوهزاری
ذات و دو هزار سوار بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار و بعلم و
نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل - و راجه جیسنگه
نبیرهٔ راجه مان سنگه بخلعت و جمدهر مرصع و باضافهٔ پانصد سوار
بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و بعلم و نقاره - و سید
دلیرخان بارهه بخلعت و خنجر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب
چار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و بعلم و نقاره و فیل -
و راو سور بهوریه بخلعت و جمدهر مرصع و با ضافهٔ هزاری ذات
و پانصد سوار بمنصب چار هزار ذات و دو هزار و پانصد سوار
و بعلم و نقاره و اسپ و فیل و راجه پهارته بندیله بخلعت و جمدهر
مرصع و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار

و پانصد سوار و بعلم و اسپ - و میرزا خان ولد شاه نواز خان بن
عبدالرحیم خانخانان بخلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاری دو
هزار سوار و علم و نقاره و فیل - و مصطفی بیگ بخلعت و خنجر
مرصع و باضافهٔ هزاری ششصد سوار بمنصب مسطور و بخطاب
ترکمان خانی و علم و اسپ بازین نقره - و ایزایی(؟) بخلعت و جمدهر
مرصع و منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار - و بابو خان
کرانی بخلعت و خنجر مرصع و باضافهٔ پانصدی سه صد سوار
بمنصب مذکور - و هر یک از سید بهوه و علیقلی درمن و بهار سنگه
بندیله بخلعت و خنجر و جمدهر مرصع و منصب دو هزاری ذات
و هزار و دو بیست سوار - و سید بهوه بخطاب دیندار خانی و علم و
اسپ - و علیقلی به علم - و نورالدین قلی بخلعت و منصب دوهزاری
ذات و هفصد سوار - و سید یعقوب بخاری بخلعت و باضافهٔ پانصدی
سه صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار - و جکمال
ولد کشن سنگه راتهور بخلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و
هفصد سوار - و سید عالم بارهه بخلعت و از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار - و راجه دوارکا داس کچهوانیه
بخلعت و منصب هزاری ذات و هشتصد سوار - و هردیرام کچهوانیه
بخلعت و منصب هزاری ذات و ششصد و پنجاه سوار - و راجه بیرنراین
بخلعت و منصب هزاری ذات و ششصد سوار - و سزاوار خان پسر
لشکر خان بخلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و پانصد
سوار عز افتخار اندوختند - و فرمان شد که تیول سابق ایشان بحال
باشد - و بجمعی که بفزونیِ منصب سر افرازی یافته اند طلب

اضافهٔ تن گردد - چون نگارش اسامي کمتر از هزاري درين فهرست اقبال بطول مي انجامید حسب الحکم الاشرف بر ذکر جماعهٔ مذکوره اقتصار افتاد - و الا درین روز فیض اندوز تا هزار منصبدار از موج خیز جود پادشاه دریاوش کان بخشش باندازهٔ استعداد و استحقاق بهره ور گشتند •

اسامیِ بخت بیدارانی که در ایام خجسته فرجام پادشاهزادگي دولت بندگي اندوخته بعد از جلوس ابد مانوس بپایهٔ اعتبار رسیده اند •

چون جمعي از بندگان فرخ روزگار از ایام نیک انجام پادشاهزادگي تا اوقات قدسي سمات فرمان روائي در ملازمت گرامي ترتیب یافته بحسن خدمت و دوام حضور در دل فیض منزل کیهان خدیو جاي کرده اند - و از اخلاص وافي که بهترین مفاخر بني آدم است - و مهترین مکارم عالم - و وفاي صافي که سرآمد شمایل بهیه است - و سر دفتر خصایل رضیه - در سفر و حضر خدمت گذاریِ قبلهٔ دین و دنیا نموده اسباب رفعت و جاه - و مواد مکنت و دستگاه - اماده گردانیده اند - و بنوازشهای بادشاهی کامیاب صورت و معني گشته بحکم خاقان بنده پرور - جهانبان احسان گستر - محامد نگار شاهنشاهي و مناقب گذار ظل الهی - اسمای این بختیاران درین گرامي نامه مثبت میگرداند - تا بانتشار ذکر جمیل - و انتشار صیت نبیل - عمر ثانی بل زندگانیِ جاوداني بیندوزند - یادگار خجسته و تذکار فرخنده سرمایهٔ اعتبار اسلاف و پیرایهٔ افتخار اخلاف این فدویان عقیدت کیش گردد - وزیرخان که بمنصب وزارت سرفرازي

داشت - سید مظفر خان بارهه - اسلام خان که بخدمت بخشیگري سر بلند بود نگارش مراتب خدمتگذاري وهواداری و جانسپاري و فرمان برداریِ ایشان را دفتری جداگانه باید - معتقد خان - دلاورخان - بهادرخان - سردار خان - راجه بیتهلداس کور - میرزا مظفر کرماني - راجه منروپ - قلیچ خان - خواجه قاسم - سید اتائی - رضا بهادر مخاطب بخدمت پرستخان - یوسف محمد خان تاشکندي - جان نثارخان - اخلاص خان - خواجه جهان خوافي - اعتماد خان - خواجه یکه تازخان - زبردست خان - نوبتخان - شرزه خان - اهتمام خان - ترکتاز خان - رشید خان خواجه سرا - سید احمد - میر خان - یکدل خان خواجه سرا •

(‡) اکنون بتقریب گذارش این گروه بخت بیدار اسامي جمعي که بمیامن تربیت خاقان تخت روزگار بدرجهٔ دولت رسیده پیش از جلوس عالم آرا از فرط وفا و اخلاص در نبرد و پیکار جان در باخته نیکنامی ابد اندوخته اند بر می نگارد •

راجه بهیم پسر رانا امر سنگه که بشمول عواطف شاهنشاهي بخطاب مهاراجگي سرافراز گشته بود و از وفور حمایت و بسالت در جنگ صف تلاشهای گردانه بروی کار آورده مردانه زخمها بر داشته در راه خدایگان قدردان جان را نثار نموده و راجه بکرماجیت که از عمدهای این دولت بود و نامش سندر داس و به ادای مراسم

(‡) ازینجا تا سطر ۸ صفحه ۱۲۵ عبارتی که چاپ شد فقط در نسخه (ک) بود •

فدویت و تقدیم خدمات پسندیده و توددات نمایان نخست بخطاب
رای رایان فرق افتخار برافراخته بود و پس ازان بپایهٔ والای راجگی
رسیده بدین خطاب مامور گشته و در عرصهٔ پیکار برسیدن زخم
تفنگ بر پیشانی خود را فدا ساخته و راجه گوپالداس گور که از
بندهای معتبر جانسپار درگاه معلی بود و با بلرام پسر جانشین
خود در تته هنگام یورش که بر قلعه آن شده بود نقد جان در راه
ولی نعمت خویش در باخته و بیرم بیگ ترکمان که بخدمت
بخشیگری لشکر اقبال بلند پایگی داشت و با حسن بیگ پسر
خود برساحل دریای گنگ و جون که بهم پیوسته میرود در میدان
دغا بمردانگی جانفشانی نموده و محمد تقی سمسار مخاطب
بشاه قلیخان که او نیز جان نثار گشته و شیر خواجه که از یکه جوانان
معرکه هیجا بود و در جنگی که مهاراجه بکار آمده از فزونی تهور
پای استقامت فشرده سرمایهٔ هستی بذل نموده و عابد خان پسر
خواجه نظام الدین احمد که به بخشی گری حضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه مباهی بود و او پیش از وزیر خان بخدمت
دیوانی سرافرازی داشت و در راج محل که الحال به اکبرنگر
اشتهار دارد روز یورش گوهر زندگانی ایثار نموده و علیخان ترین
که از بندهای روشناس شدهٔ جهانبانی بود و در ولایت تتهه روزی
که راجه گوپالداس بکار آمده جرعهٔ شهادت درکشیده شاه بیگخان
که در روز یورش قلعه برهانپور بدلیری جان سپرده و خانقلی بهادر
برادر کلان قلیچ خان که در تلنگانه بزخم تفنگ شهید شده هنگام
نبرد پسر افضلخان که بواژونی طالع از رکاب سعادت جدا شده روانه

ببیجاپور گشته بود و به کیفر این کردار نکوهیده او تیر بقتل رسیده
و محمد خان مهمند که روز فتح بنگاله و کشته شدن ابراهیم خان
صوبه دار آنجا و رحیم خان کاکر با پسر خود الهداد در روز سپری
شدن عابد خان و جمال خان و رستمخان برکی که در جنگ
نواحی کانگره که با مرزبان آنجا بروی کار آمده و حسن بیگ
بدخشی و شیر بقا و سید عبد السلام بارهه که ایشان نیز روزی که
عابد خان بدرجه شهادت مرتقی گشته و صالح بیگ فوجدار پرگنه
پیلاد از مضافات گجرات جوهر زندگانی صرف نموده *

نگارش گروهی از نوئینان والا اعتبار که درفرمان روائی
حضرت جنت مکانی انار الله برهانه بنظم صوبجات
می پرداختند - و بعد از جلوس سعادت مانوس برخی
بدستور سابق منصوب ماندند و لختی معزول گشتند

اسامی جماعهٔ منصوب

یمین الدوله صاحب صوبهٔ لاهور و ملتان که نظم مهمات ملتان
به نیابت او امیر خان ولد قاسم خان نمکی می نمود - خانجهان
لودی ناظم دکن و برار و خاندیس - اعتقاد خان صوبه دار کشمیر -
باقر خان نجم ثانی صوبه دار اودیسه *

اسامی گروه معزول

میرزا رستم صوبه داری بهار ازو تغییر شد - و بجای او خان عالم
معین گشت - خواجهٔ ابو الحسن ناظم کابل و ظفر خان پسرش
بنیابت او درانجا می بود - لشکر خان بحکومت آن سرفرازی یافت
قاسم خان جوینی صوبه دار دار الخلافة اگره بود - از تغییر فدائیخان

بغظم بنگاله سربلند شد - سیف خان در اثناء توجه موکب اقبال از دکن بصوب دار الخلافة هنگام وصول رایات جهان پیما بحوالیٔ احمد آباد از صوبه داریٔ احمد آباد معزول گردید - و بجای او شیر خان بر نواخته آمد - مظفر خان حاکم مالوه از تغییر او خان زمان ولد مهابت خان را تعین فرمودند - جهانگیر قلي خان ولد خان اعظم از صوبه دارئ الهباد معزول شد - و بجاي او جانسپار خان منصوب گشت - مختار خان ناظم دهلي از تغیر او بقلیج خان مفوض شد *

گذارش اغاز تاریخ جلوس ابد پیوند حضرت صاحب قران ثاني - و ترتیب ادوار و سنین جاوداني *

ازانجا که ربط معاملات دینیه و مهمات دنیویه و ضبط اوامر سبحاني و احکام سلطاني بی آنکه جزوی از اجزاي زمان را که مورد سانحهٔ عظیم مشهوره مانند تجدد ملتي یا حدوث دولتي شده باشد مبداء وقایع و مفتح حوادث که انقلاب زمانه مقتضی آنست وگردش چرخ متقاضی آن -گرداند صورت نه پذیرد - چه تبذین زمان ورود احکام و تعئین ناسخ و منسوخ و ضبط انساب و موالید و حفظ وفیات و اعمار بی تشخیص آغاز متعسر بل متعذر است - و صکوک و رسایل بدون تاریخ اعتبار نگیرد - ناگزیر جمیع امم سالفه و اقوام سابقه براي تعیین وقایع و تبذین حوادث مبداء قرار داده مدار معاملات دینی و دنیوي بران نهاده اند - و آنرا بزبان تازي تاریخ گویند - نخست هبوط آدم را تاریخ گرفتند - بعد ازان بعثت نوح - پس ازان طوفان - سپس آن بعثت ابراهیم - ازان پس مبعث یوسف - ازان سپس بعثت موسی - پستر مبعث سلیمان -

پستر ازان بعثت عیسي - و میان عیسي و خاتم النبیین که ایام جاهلیت و فترة بود فرزندان اسمعیل تا مرگ کعب بن لوي بناء کعبه - بعد ازان عام الفیل تاریخ کردند - و درفارسیان جلوس هر تاجداري تاریخ اعتبار می نموده اند - ودر قدمای هندوستان نیز همین طریقه جاري بود - و چون فروغ خورشید ملت مصطفوي عالم را درگرفت - و مصابیح ملل خالیه فرو مرد - تاریخ هجري وضع شد - واضح آنست که واضع آن فاروق اعظم است - چون از بعض عمال مکاتیب بي ضبط تواریخ میرسید - و باهمال آن معاملات چنانچه باید تنقیح نمی پذیرفت - امیر المومنین از هرمزان موبد فرس پرسید که مجوس چیزي را که بان حفظ اوقات کنند چه می نامند - گفت ماه روز انرا معرب ساخته مورخ گفتند و ازان تاریخ اشتقاق یافت - و ازان رو که نوروز عالم افروز باعتدال هوا و استواء لیل و نهار - و زینت باغ و راغ باقسام نوا که واثمار - و زینت کوه وصحرا بانواع ریاحین و اشجار - و ارایش زمین و زمان بخضارت و نضارت نسبت بجمیع ازمنه امتیاز داشت - در اکبر نامه و جهانگیر نامه سر آغاز سنین از فروردین نشاط آئین نمودند - درین ولا که بیمن دولت خاقان روزگار - سلیمان جهاندار روي لشکر اسلام - پشت سپاه ایمان - که در ابتداء جواني - بل اغاز عقل هیولاني - انوار فیروزي و آیات فرمانگذاري از چهرهٔ مشتري سیمای این مستعد کسوت پادشاهی هویدا بود - وآثار دین پروري و امارات دینداري از جبهۂ مهر آساي این مستحق خلافت الهي پیدا - جهان پژمرده تربیت جاوداني گرفت - و زمانهٔ پیر طراوت

جواني - و هرچه از آثار پسنديدهٔ بالقوه بود بطراز فعل مطرز شد - و آنچه از اطوار گزيدهٔ بالفعل بود بحليهٔ كمال متحلي گشت - ازانجا كه همگي همت پادشاهانه و عزيمت ملكانهٔ خديو هفت كشور - خداوند بحر و بر - مصروف رواج دين حق آئين محمدي و رونق طريقهٔ انيقهٔ احمدي است - عليه من الصلوات اكرمها - و من التحيات افضلها - و باعلو منزلت و جاه - و فزوني مكنت و دستگاه - از خزاين بي پايان - و عساكر بيكران - وكثرت اسباب تنعم و تن اساني - و فرط مواد مستلذات جسماني - لحظهٔ از رعايت اوامر و نواهي ملت غراء مصطفوي بغفلت نگرايند - و لمحهٔ از حمايت احكام شريعت بيضاى نبوي فرامشي نگزينند - بر خاطر صواب ناظر پرتو افكند كه سي و دو سال شمسي و شش روز و هشت ساعت نجومي و ثلثى سي و سه سال هلالي است - و پيداست كه مدت ترويج سي و سه سال دين مبين راسى و دو سال نگاشتن خردمند سعادت وردين پژوه نپذيرد - بنابران مفتتح سوانح و مبداء وقايع جلوس مقدس قرار داده مدار حفظ اوقات احكام - و ضبط حوادث ايام - بر سنين و شهور قمري كه مبناء تاريخ هجري است نهادند - و ازين جهت كه عدد فرمان روايان اين دودمان كرامت نشان بوجود همه سود اين برگزيدهٔ الهى بشمار ميمنت اثارده رسيده است - حكم معلى شرف نفاذ يافت كه هر ده سال را ازين عهد سعادت مهد يک دور اعتبار كنند - و درين نگارين نامه سنين را باين طريق سال اول از دور اول و سال نخستين از دور دوم و برين قياس مى نوشته باشند - و اگرچه اورنگ جهانستاني هشتم

ماه جمادى الثانيه بجلوس والا بلند پايگي يافته بود - اما چون ابتداء سال از سرآغاز ماه اولى - از پيش گاه دانش فرمان شد كه مبداء سال فرخنده جلوس غرهٔ جمادي الثانيه اعتبار كنند - و بدين مضمون مناشير قضا تاثير بصوبجات ممالک محروسه صادر شد *

تا فلک طول دهر پيمايد * بذراع سنين و شبر شهور

بسنين و شهور دورش باد * طول ايام و امتداد دهور

حليهٔ مقدس ذات اقدس بادشاه دين

پناه - و شخص اكمل خاقان حق آگاهٔ *

دادار قدير - و آفريدگار خبير - تركيب غريب انساني را در اشتباک عروق و ارتباط عضلات و اتصال عظام كه بدايع صنايع آن را باريک بينان علم تشريح تفصيل داده آثار شگرف كاري قدرت الهي بروى روز انداخته اند با ديگر جانداران انباز ساخت - و باعتدال اعضا وانتصاب قامت و خيلان جلود و خطوط دست و پا كه دقيقه شناسان علم قيافه از كيفيت آن شمايل بهيه و خصال رضيه و اسرار غريبه و آثار عجيبه استنباط نموده حيرت افزاى موشگافان دقايق صنعت بيچون گشته اند امتياز داد - و چنانچه در مراتب جاه و منازل دستگاه بندگان را متفاوت آفريده در دلايل نيز تفاوت نهاده - قيافهٔ پادشاهان را بادشاه قيافها گردانيده مصداق اين مقال صدق مآل احوال مستقيمهٔ اين خديو خداشناس است - و افعال كريمهٔ اين خداوند دين اساس - و ازانجا كه تفصيل امارات دولت بلند - و تطويل ايات سلطنت حق پسند را كه ماهران اين علم شگرف از پيكر انور ان صورت مردمي و معنى

آدمي فرا گرفته اند دفتري جدا گانه بايد - ناگزير نبذدي مطابق استنباط دانايان هندوستان بهشت نشان كه در فن قيافه بيش از ديگر دانشوران غور نموده كتابهاى مبسوط فراهم دارند - برسم اجمال و اختصار نگارش نموده بر كوكبي از چرخ دوار و برگي از گلزار اكتفا مي نمايد - و كوران ناتوان بيني را ديدهٔ حق بين و لنگان شا راه انصاف گزيني را پاي صدق پيما سرانجام مي‌دهد *

قامت والا استقامت كه الف ابجد آفرينش است و سرو جويبا بينش بحكم خير الامور اوسطها متوسط است - و آن بر دانائي بلند و ذكا بي‌مانند دليل - سر دانش پرور كه در فر و شكوه همسر ندارد و در خردي و بزرگي ميانه است - و ازان بر هوشيار مغزي و بيدار دلي و دانائي تام و عدالت عام پي برند - رنگ گرامي اسمر است و آن بكمال خرد و فزونيء فطانت و دوام هوشمندي و كثرت دانشوري راهبر - و همرنگيء سيد كونين و اشرف ثقلين بر حصول سعادت دارين دليلي ديگر * بيت *

انا املح چو حديث تو در افواه انداخت
قصهٔ يوسف مصري همه در چاه انداخت

لوحهٔ پيشانيء نوراني كه لوح محفوظ شمايل سلطاني است - و تقويم قويم خصايل جهانباني - در كبر و صغر معتدل است - و آن دال است بر اعتدال انبساط و انقباض در اختلاط خلايق - و انچه از خصايص جهانداري و نتايج فرمان گذاري كه سواد خوانان خطوط پيشاني ازان صحيفهٔ محاسن نسخهٔ ميامن فرا گرفته اند به نگارش انجام نپذيرد - بر يسار آن صفحهٔ دولت نزد منبت

مو مشكين خاليست زينت افزا همانا عنبرين نقطهٔ است كه از قلم صانع بيچون بر صفحهٔ مجد افتاده - يا نقطهٔ انتخاب است كه دست ناظم كامل بر شاه بيت قصيده آفرينش نهاده - و امارات خجستگي و آيات فرخندگي كه دقيقه سنجان علم قيافه ازان استخراج نموده اند از بسياري گذارش پذير نيست - طاق ابرو كه در زيبائي طاق است - و با مردانگي جفت - فراخي و كشادگيء آن دليل دل كشاده و خاطر آزاده است - و امارت انفتاح ابواب دولت و انحلال عقدهاي سلطنت - چشم دوربين كه دوكون در چشمش در نيايد در تنگي و فراخي اعتدال دارد - و در سياهي و سپيدي كمال - و اعتدال آن دليل است بر غزارت علم و پاكيء طينت - انسان العين آن چشم مردم و چشمهٔ مردمي كه چون قبلهٔ صلوات كعبهٔ صلات جهانيان است مانند عين الحيواة در پردهٔ ظلمات جاويد زندگي بخش عالميان است - و آن دليل است بر فزونيء وقار و فراوانيء عقل - بر پشت چشم راست مشكين خالى است در كمال زيبائى - اسرار بركت و آثار سعادات آن بزبان خامه و خامهٔ زبان گذارش و نگارش نپذيرد - حساد اين دولت خداداد را * نظم *

بيني اندر كمان ابروى شاه * تير دل دوز ناتوان بيني است

و استواى آن كه الف از دعوىٔ راستي نزد ان خط به بيني كشيده دليل استدامت آثار و استقامت اطوار است - و مابين چشم چپ پيوست بيني آزخ كه آنرا به هندوستاني زبان مسه گويند واقع شده - و آن امارت دولت مستديم و سلطنت مستقيم است - گوش حق نيوش كه دريچهٔ مخزن اسرار الهي است - و شاه راه بشاير

ناممتناهی متوسط است - و ازان حدت فهم و شدت حافظه استنباط
نمایند - روي انور که خورشید ازان انوار عالم افروزي فرا گیرد - و
مشتري آثار سعادت اندوزي - درکمال اعتدال است - وآن بر افعال
پسندیده و احوال گزیده دلیل - دهان جواهر افشان که مکان لالی
اسرار الهي است - و کان یواقیت حقایق نامتناهي - ازروی اعتدال
در تنگي و فراخي امارت مردانگي است - وآیت فرزانگي -
لبهای مبارک که از رشک تبسم دلربایش دل غنچه خونین است
و از حسرت تکلم جانفزایش آب حیات ظلمت نشین - درستبري
و باریکی میانه است - و ازان لطافت فطرت و نظافت طبیعت
استنباط کنند - اسنان لالي سان در خردي و کلاني کمال اعتدال
دارد - و باهم نهایت انتظام - و اتصال آن امارت راست گوئي
است - آواز مقدس در اثناء شفقت و مهر روح گستر و روح پرور است -
و در هنگام سطوت و قهر دل گداز جان شکر - بیشتر بفارسي درکمال
فصاحت و بلاغت تکلم میفرمایند - و به بعضي هندوستاني زبانان که
فارسي ندانند بهندوستاني - و چون نواب جنت مآب خدیجة
الزماني رقیه سلطان بیگم بنت هندال میرزا بن حضرت فردوس
مکانی که در عهد صبی به پرورش آن نور پرودهٔ الهي می پرداختند
چنانچه نگاشته اند ترکي زبان بودند - و باخدمهٔ مشکوی دولت
بترکی حرف میزدند - از بسیاری استماع اکثر الفاظ این زبان می
فهمند - لیک از قلت ممارست بآن کمتر سخن میکنند - چه در
خرد سالي طبع اقدس را باین زبان رغبت نبود - و نواب خدیجة
الزماني از کمال رافت و عطوفت کام و ناکام بر یاد گرفتن آن نمي

داشتند - روزی حضرت جنت مکاني از روی عنایت و مهرباني
بزبان طیبت فرمودند که اگر شخصی از من پرسد که از صفات
پسندیده چیست که بابا خرم ندارد خواهم گفت که زبان ترکي -
خدیو اقبال در پاسخ والد ماجد ازروی کمال ادب بعرض رسانیدند
که انشاء الله تعالی بتوجهٔ حضرت این صفت نیز حاصل شود - همانا
این پادشاه صورت و معني که بسان کمال آسمان بي عیب است -
دانسته بازالهٔ این منقصت نپرداخته - تا چشم زخم را سپندی
باشد و دیدهٔ ناتوان بین را بندي - محاسن و شارب آن مجموعهٔ
معالي ومحاسن سیاه رنگ است - و در تنگي و انبوهي ودرشتي
و نرمي متوسط - و ازان کمال کیاست و فراست استنباط کنند - بر
وفق سنهٔ سنیهٔ نبویه بروت را قصر میکنند - و محاسن را یک قبضه
میگذارند - گردن خجسته در نهایت صفا و اعتدال است - و آن
دلیل است بر نبالت نفس و بسالت ذات و اصابت تدبیر واصات
ضمیر - سینهٔ با سکینه که گنجینهٔ اسرار الهي است در فراخي و تنگي
میانه است - دستهای فرخنده که در بستن و کشودن ابواب دولت
نمودار ید الهي است - و در گرفتن و دادن اسباب ثروة یادگار قدرت
نامتناهي - در کوتهي و درازي نهایت اعتدال دارد - و آن دال
است بر لطف و قهر و داد و ستد بموقع - کف دست که بحر
محیط کفي است ازان دریا بار بخشش در کشادگي و نرمي
متوسط است - و آن دلیل دور بیني و مهر گزیني است - اصابع
فیض منابع پنجگانه که هر یک جدولی است از دریاي رحمت
الهي - که ریاض امال و اماني چار رکن عالم را شاداب دارد - بل

دریای نوالست که بمحیط کف پیوسته حیاض شش جهت عالم را سیراب - در درازی و کوتهی و نرمی و درشتی و ستبری و تنگی در نهایت توسط است - و ازان فرمان روائی و جهان کشائی استنباط کنند - از اتفاقات حسنه بر هر یکی از مسبحه و وسطی و بنصر و خنصر دست راست مبارک خال خجسته فال واقع شده - واین چار نمودار شگرف آثار دلیل است بر کشایش جهات چهار گانهٔ عالم - برکف هر دودست جود پیوست که در بزم ورزم ید بیضا است خطی واقع است - که سجل دوام زندگی و توقیع خلود پایندگی است - پای فلک سا درکمال اعتدال است - و خطوط آن که امارات اقبال روز افزون است - و سطور آیات دولت همایون - حیرت افزای دیده وران قیافه شناس است - بر کف پای مشکین خالی است میمنت اشتمال دلیل بر جهان کشائی و فرمان روائی *

پیش از جلوس اقبال مانوس بچند سال درحوالی خطهٔ دلکشای اجمیر در اثناء اشتغال بعشرت نخچیر از دور صومعهٔ بنظر خورشید اثر درآمد - چون افتاب بنصف النهار رسیده بود - و حرارت بر هوا مستولی گردیده - عنان توجه منعطف ساخته ان زاویه را بفیض نزول زینت بخشیدند - زاویه نشین دولت ملازمت دریافت چون در فن قیافه مهارت داشت التماس مشاهدهٔ اسارير دلپذير دست حق پرست و خطوط پای سرير آرا که امارات دولت کونين است و اشارات ميمنت نشاتين نمود - ازانجا که درین درگاه آسمان جاه هيچ نيازمندی را برد ملتمس دل شکسته نگردانند - این امنیت که اقصای مطالب سعادت مندان است - و اسنای مآرب دولت

بالمذان در معرض قبول افتاد - و بعد از امعان نظر بعرض مقدس رسانید که خطوط دست دولت پیوست که جداول دریا بار جود است - و سطور لوحهٔ بهبود - ازان آگهی میدهد که خلعت زندگانی گرامی بطراز طول مطرز است - و کتاب عمر سامی بشیرازهٔ درازی مشرز - و خال میمنت اشتمال پای چپ معلی که خال رخسار دولت است - و نقطهٔ صحیفهٔ سلطنت - ازان منبی است که فسحت آباد هندوستان که چار دانگ جهان است - و سواد اعظم گیهان ارثا و استعدادا بی منازعی باین شخص اقدس باز گردد - و سایر ممالک و اقالیم موهبة و استحقاقا بی مشارک باین نفس مقدس - و سلاطین عالی جاه وخواقین والا دستگاه استلام عتبهٔ فلک رتبه که ملجاء خداوندان تخت و دیهیم است - و مامن درماندگان هفت اقلیم - دریافته کرامت دارین وسلامت نشاتین بیندوزند - و ضوابط فرمان گذاری و روابط ملک داری نسق تازه و نظم بی اندازه یابد - و چون خلافت ابد قرین و سلطنت بلند آئین بنهجی که آن پیغوله گزین گذارش نموده بود برفراز ظهور بر آمد - امید عظیم است که پادشاه داد گر و جهان پناه جود گستر بر تخت دولت و کامرانی و متکاء سلطنت و جهانبانی تا

* ع *

فلک را دور گیتی را درنگ است

فرمان روای دین و دینی - و جهانکشای صورت و معنی باشد *

گذارش لختی از عبادات شریفه و عادات منیفه

ایزد کارساز - و دادار جهان پرداز - نوع بدیع انسان را بدل دانا و زبان گویا از سایر جانداران امتیاز بخشید - تا بدل هستی آفریننده شناخته

بفکر مقاصد جلیلهٔ دینیه وتدبیر مطالب نبیلهٔ دنیویه که ناگزیر زندگی و نا گذران پایندگی است نماید - و بزبان شکر منح جسیمهٔ ایزدی و سپاس نعم عظیمهٔ سرمدی گزارده از مطالب دیگر آنچه خواهد بیاران و یاوران برساند - اگرچه رواتب عبادات ازجمیع افراد انسانی در جناب احدیت مطلوب است - اما از ناظمان کثرت که بفزونیٔ آلا و فراوانیٔ نعما از سایر جهانیان اختصاص یافته اند مطلوب تر - و تا ذات قدسی سمات سلطان روزگار بحلیهٔ طهارت و صلاح آراسته نباشد - رقبهٔ دیگران بربقهٔ قبول اوامر و نواهیٔ الهی در نیاید - ودل زمانیان به پیروئ شرایع نبوی نگراید - و ازینجهت سنة سنیهٔ الهی بران جاری است که هرگاه کار دین رو به اندراس نهد - و شعار اسلام رخ به انطماس بتائید ایزدی یکی از بندگان سعادت اندوز بروی کار آید - تا به ابیاریٔ مساعیٔ جمیله گرد فتور از ساحت اسلام فرو نشاند - و بدستیاریٔ دین پروری و دیانت وری اساس شریعت را مشید گرداند - و چون معابد اسلام رو به انهدام نهاده بود - ومبانیٔ شریعت رخ به انعدام - ایزد کارساز این بادشاه اسلام نواز کفر گداز را اورنگ آرای اقبال گردانید - بنیان اسلام را چنان محکم ومرصوص ساخت که تا روز نشور گرد فتور بر دامن دوام نه نشیند - و بدست حوادث روزگار غدار ارکان رفیعهٔ آن تزلزل نپذیرد - هر چند تفصیل شرایف عبادات این سلطان پرهیزکار و کرایم عادات این خاقان دین دار بیش ازین است که خامهٔ بریده زبان از عهدهٔ نگارش آن برآید یا در تنگنای صفحات نامه در اید - اما برخی ازان برسم اختصار نگاشته خداوندان بصر را به بصیرت رهنمون میگردد - و نابینایان را

سرمهٔ بینائی سرانجام میدهد - اوقات شبا روزیٔ آن قدوهٔ اصحاب طهارت بوضو میگذرد - و در غسل واجبی لمحهٔ درنگ روا ندارند و در ادای صلوة و صیام مکتوبه بنهجی که در کتب فقهیهٔ حنفیه واقع شده نهایت اهتمام بکار می دارند - و در لیالیٔ متبرکه زیاده بر نصف بطاعت و ادعیه و نیازمندیٔ درگاه صمدیت و افاضهٔ خیرات ومبرات بسادات و مشایخ و فضلا و صلحا وقضای حاجات محتاجان میگذرانند - و در جمیع اوقات و حالات آنقبلهٔ راستان وقدوهٔ حق شناسان روی نیاز بدرگاه بی نیاز حقیقی و کارساز تحقیقی دارند و در نزاهت بمرتبهٔ احتیاط میفرمایند که اگر دست طهارت پیوست بممسوس دیگری حتی جواهر شب افروز که در نفایس دنیا بلطافت و شرافت ضرب المثل است برسد میشویند - و میل خاطر قدسی مآثر بعطریات روح پرور روح گستر نه به اندازهٔ نگارش خامه مشک بیز عنبر ریز است - و از اشتیاق روایح جان پرور بزم بهشت آئین که همیشه به انواع عطر و اقسام بخور معطر و مبخر است رو حانیان تقدس نهاد تجرد نژاد برای قوت ذخیر ها بر میدارند - و لباس لطافت آساس آن ملکی ملکات چنان عطر اسود است که اگر احیانا بر شارع اتفاق عبور افتد گوئی کاروان خطا و چین درانجا بار کشاده - یا نافهای چین و تاتار در رهگذار افتاده - عطر جهانگیری که عبارت است از خلاصهٔ گلاب در زمان آنحضرت اختراع یافته - وبدین سبب به این نام موسوم شده همگی عطریات را از اعتبار و مقدار انداخته است - و جمیع بوهای خوش را کاسد بازار ساخته - و در جرم بخشی و عذر پذیریٔ آن قبلهٔ ارباب

بخشش و بخشایش که گذارش آنرا دفتری جداگانه باید باین بیت اکتفا می نماید

* شعر *

تایب اندر خواب نام توبه نتواند شنید
گرنه بیند عشقبازیهای عفوش برگناه

و آنچه در اغماض عین از تقصیرات جمعی که در اوقات سعادت سمات پادشاه زادگی خصوصا ایام نیک انجام اقامت دکن در رکاب ظفر نصاب بودند - بروی کار آمده - اگر بتفصیل آن پردازد جز آنکه حمل بر اغراق مدح طرازان رود صورتی دیگر ندارد - ناگزیر بنگارش مجملی سعادتمندان پند پذیر را در عفو اندوزی و کرم آموزی دستور العمل تازه میگذارد - جماعهٔ کثیره از نوکران حضرت جنت مکانی به تربیت آن خسته نواز شکسته پرور به ارتقای مدارج علیه و اعتلای معارج سنیه کامیاب صورت و معنی گردیدند - و طایفهٔ غزیره از ملازمان آن چشمه سار فتوت و مردمی بنوازشهای ملکانه از حضیض خمول به اوج رفعت و بلند نامی برآمده از اعیان دولت گشتند - چون هنگام آن شد که حقیقت وفای این گروه بسبب فطرت دون همت که از اخلاص خالص فدویانه چون گویم که از خرد مصلحت آمیز بازرگانه نیز نصیبهٔ نداشتند بمحک تجربه رسید - چشم کوتاه بین را از گوناگون حقوق نوازش و تربیت پوشیدند - و خاک بیوفائی برفرق روزگار نکوهیده بیختة جدائی گزیدند و آبروی خود را وهم‌پیشگان را برزمین شومساری و بی اعتباری ریخته - از دولت همرهی محروم گردیدند و چون اورنگ جهانبانی بجلوس سعادت مانوس سدرة المنتهای

آمال و آمانی گردید - چنان جرائم دور از بخشایش را بذیل اغماض پادشاهانه پوشیده باز بهمان مناصب عالیه سربلند گردانیدند - تا خجالت و انفعال نکشند چنین تقصیرات وبیله را در خلا و ملا یاد نفرمودند - ازانجاکه همگی نیت حق طویت مصروف انست که جمیع سیاسات بروفق شریعت غرا باجرا رسد - و تمامی احکام بر طبق دین متین بامضا - در ممالکتی باین فسحت که سه طرف آن دریای شور پیوسته است تنومندی براه مطاولت ومصاولت ناتوانی نشتابد - و در ولایتی باین وسعت که هر صوبهٔ ازان ملک فرمان روائی والا شکوهی بوده سرپنجهٔ مظلومی دست ظالمی بر نتابد - و اگر یکی بقتل شخصی یا بریدن عضوی بی وجه شرعی پردازد در پیشگاه خلافت و عدالت جزای آن بروفق شریعت بتقدیم رسد - و اگر احیانا در یکی از صوبجات شخصی مستحق عقوبت شود ناظم آنجا بی آنکه بعرض ایستادگان پایهٔ سریر خلافت رساند بر سیاست اقدام ننماید - و در اجرای امور سیاستی ارکان دولت را از احاد الناس باز ندانند - اگر اتفاقا سفاکی سلاطین روم وقزلباش و اوزبک و بی باکی ایشان در سیاستهای گوناگون مذکور مجلس بهشت آئین میشود خاطر مهر ناظر چنان متاثر میگردد که آثار کدورت و آشفتگی در پیشانیء نورانی ظهور می یابد - بر زبان الهام بیان مکررا گذشته که ایزد بنده نواز سلاطین را حکم گذار و سایر بنی نوع را فرمان بر دارازان گردانیده - که همگی همت ملکانه را بر عدالت وسویت که نظام عالم و قوام عالمیان به آن باز بسته است مصروف گردانند و سیاست را آنچنان بتقدیم رسانند که دست ظالم پیرامون دامن

مظلوم نگردد - و با زیردستان در کمال نرم خوئي و شگفته روئي سلوک نمایند - و بکندن خار ین ستم و تعدي گلشن جهانرا به پیرایید - نه آنکه تیغ کین اخته به مختصر زلتی وکمتر تقصیري خون افراد انسانرا که بنیان باشان الهي است بریزند - و به اندک توهمی و کمترگمانی با بني نوع خود که بدایع ودایع ایزدي اند بستیزند هوشیاري و خبرداري از افعال نزدیکان - و تجسس و تصفح احوال دوران بدرجهٔ کمال است - تا بدونیکی که از ملتزمان سعادت حضور و حکام صوبجات و پیشکاران آنها سر بر زند مکافات آن بتقدیم رسد بذل و عطای این خاقان دریاوش کان بخشش بزبان خامه گزارش نمودن نارسائي خویشتن برروي روز افکندنست - آنچه سلاطین والا دستگاه در عمری انعام کنند - درین دولتخانه در هرجشنی بکار میرود چنانچه در جای خود گذارش یافته و خواهدیافت • قطعه •

با فراوان سیم و زر خورشید هنگام سخا
یا بدلوي سیم بخشد یا بمیزان زر کشد
شاه را بین با کمال راد مردي سیم و زر
ني به پیماید بکیل و بر ترازو بر کشد

حیا و آزرم بحدیست که درخطاب هیچ یکی از بندگان حرفی که فی الجمله قبحي ورکاکتی داشته باشد برزبان طهارت نشان نمیرود و برروی هیچکس سخني که باعث انفعال و خجلت باشد چه جای هتگ حرمت و خرق عزت نمي فرمایند • فرد •

حیای عالم با اوست وین عجب نبود
که چشم عالمیان است و چشم جای حیاست

در نگارش طلاقت لسان و فصاحت بیان و حسن تقریر ولطف تحریران مجموعهٔ محاسن و میامن به همین بیت اکتفا مینماید • بیت •

جان پاکان سررشتهٔ سخنش • بندهٔ نو زمانهٔ کهنش

هرگاه ذکر مقدمهٔ یا نقل سرگذشتی برزبان جواهر فشان میرود مراتب سلاست و جزالت و مدارج براعت و بلاغت چنان رعایت مي یابد که دشوار پسندان سخن طراز و دقیقه شناسان معني پرداز قلاید فراید انرا آویزهٔ گوش حقایق نیوش میگردانند • فرد •

گر بکار افگند زبان را او • مایه بخشد همه جهان را او

اگر کلمات قدسي سمات و عبارات وحی آسای آن منبع مفاخر و کمالات که بحضار محفل فیض منزل افاده مي فرمایند فراهم آیند - هرآینه سلاطین عالیمقدار و خواقین والا اقتدار را برای آموختن آداب سلطنت و جهانداري - و اندوختن اسباب دولت و فرمان گذاري - و وزرای صایب الرای را در تدبیر ممالك - و تنویر مسالک - و عموم برایا را در حسن سلوك به ابنای جنس و لطف معشیت با اهل منزل - قانوني تازه بروی کار آید - خط زیب نمط آن معدن مکارم و معالي که برخط مهوشان خطهٔ دلربای خط نسخ کشیده با شکستگی کمال درستي دارد • فرد •

گرنه ارتنگ مانی است آنخط • ازچه خطهای مقله گشت سقط
دست او با قلم چو یار شود • بر معاني سخن سوار شود
خط ومعني وی زظلمت و نور • هست چون زلف حور بررخ حور

اکثر اوقات در مهمات ضروریه بپادشاه زادهاي کامکار بخت بیدار و امرای عالیمقدار بخط نوازش نمط فرمان می نویسند - و گاهی بر

عنوان منشوري که منشیان عطارد آثار به نوئینان والا اقتدار نگاشته باشند سطري چند تحریر میفرمایند - اگر نیکان این عصر محمود و پاکان این دهر مسعود بوجود همه سود این سلطان حق گذار دین دار بنازند جاي آن است - و در تمامي اوقات زندگي بسپاس این نعمت والا بپردازند سزای ان - چه با آنکه بهمگي مهمات دولت و معاملات مملکت بنفس اقدس که نمودار نفوس قدسیه است می پردازند - لمحهٔ از فرمان برداری جهان آفرین و خبرداری عجزه و مساکین غافل نیستند - پیشینیان وجود حق آمود چنین بادشاه دادگر مهر آئین - و خاقان کرم گستر حق گزین را بدعاهاي نیم شبي و آرزوهاي سحري خواستند - و به آن نرسیده بهزاران حسرت و ناکامي رخت ازین غمکده بر بستند - چنانچه قدوهٔ سخن طرازان افضل الدین الخاقاني میگوید • رباعي •

هر یک چند از خسان جهان سیر آید
روشن جانی ز آسمان زیر آید
خاقاني ازین جنس درین دهر مجوي
بر ره منشین که کاروان دیر آید

و نیز بطرز دیگر میگذارد • رباعي •

گویند که هر هزار سال از عالم • آید بوجود اهل وفای محرم
آمد زین پیش ما نزاده ز عدم • آید پس ازین و ما فرو رفته بغم

بیان قسمت اوقات قدسي سمات و قدومي برکات
بجلایل امور یزداني و نبایل شئون سلطاني

بعنایت بیغایت سبحاني انسان از سایر موجودات بعقل و کارداني

مختص گشته محل تکلیف اوامر و نواهي و مورد باز پرس آلهي گردید - و چنین مخلوقی که انموذج صنایع غیر متناهي است و مرآة اسرار کوني و الهي ببازي و برای بازی نیافریده اند • مثنوی •

تو چه چیزي چه گوهري چه کسي • نرسیدي بخویش در چه رسي
عرش کم در بزرگواری تو • فرش در موکب عماری تو

بل مقصود کلي و مطلوب اصلي آنست که پرستش آفریدگار بتقدیم رساند - و در معاملات ابناي جنس سررشتهٔ سویت و عدالت بدست داشته در مقام یاري و مددگاري باشد - و با اهل منزل در داد و ستد و کارگذاري طریقهٔ انیقه حسن سلوک مرعی دارد - علی الخصوص فرمان روایان والا شکوه که به نیروي یزداني و فر آسماني از کافهٔ برایا بخلافت و نیابت الهي امتیاز یافته انتظام عالم و القیام جهانیان باهم وجه همت والا گردانیده اند - چه ناگزیر سلاطین بلند مرتبت آنست که سر پنجهٔ مظلوم از دست هیچ ظالم دور دارند - و دلهای عالمیان بکرم پروري و داد گستري مسرور - و در ترویج دین قویم و شریعت مستقیم نهایت اهتمام بکار داشته تهی دستان را به ایصال مراد و توانگران را بعنایت و مرحمت شاد گردانند - لله الحمد - که قبای این شمایل رضیه بر قامت زیبای این پادشاه دین پناه چست است - وافسر این خصایل بهیه بر فرق آسمان سای این خاقان فلک دستگاه درست - برخی از اوقات میمنت آیات این ذات ملکی صفات بعبادات الهي - و لختی بمهمات پادشاهی و پارهٔ به استراحت بدن برای ترطیب دماغ - و ترویح قوي - تا مهام پادشاهی و حوایج بندگان الهی بانبساط طبیعت و رطوبت دماغ بانصرام

وسد میگذرد - وگاهی برای اعتیاد تردد و دشواری واگهی از احوال ملك
و افعال رعایا به تحقیق بر می پردازند - و در خورد و خواب که ناگزیر
زندگی و پایندگیست نهایت اعتدال رعایت میفرمایند - و اصلا
بسان فرمان روایان متغلب که غرض از پایهٔ گرانمایه سلطنت جز
اندوختن مال و منال که سرمایهٔ وزر و وبال است امر دیگر ندانند
و همگی زندگانیٔ گرامي را بمستلذات جسماني و مغتنمات نفساني
که پیرایهٔ اثم و نکال است صرف نمایند - لمحهٔ بغفلت و بطالت
بسر نمیرود - خجسته ساعات شباروزي چندین انقسام یافته - پیش
از بامداد بدو ساعت نجومي از خواب عبادت انتساب در آمده بوضو
می پردازند - در آغاز صبح صادق سنت موکده گذارده تا رسیدن هنگام
مستحب صلوة فرض رو بقبلهٔ مرادات در کمال تخشع و استکانت
نشسته به اوراد و ادعیه مشغول میشوند - پس ازان فرض را بخلوص
نیت و حضور قلب و تعدیل ارکان در نهایت تضرع و ابتهال ادا
نموده بوظایف مقرره می پردازند   • مثنوي •

خود ندیدند بر سر گاهی • مال پیمودگان چو تو شاهی
بهترین مایه اش از سر حد وجد • سنت احمد ست و فرض احد
طاعت ایزدی بضاعت را • سنت احمدی شفاعت را

بعد از طلوع آفتاب بدو سه گهري سر مهر افسر از دریچهٔ که آن را
بزبان اهل هندوستان جروکه درشن گویند بر مي آرند - جهانیان
سعادت کورنش دریافته کامیاب مطالب صوری و معنوي میگردند
اکثر دو گهري وگاهی باقتضای قلت وکثرت مهمات و کمي و فزونیٔ
انبساط طبیعت کمتر یا بیشتر هم می نشینند - وغرض از وضع این

طرز بار که حضرت عرش آشیاني انار الله برهانه اختراع فرموده اند
آنست که اکثر بندها بی مزاحم و مانع در میدانی که مانند دل
و دست کریمان وسیع است پیش از جمیع کارها بدریافت طلوع افتاب
آسمان آرا و سطوع خورشید گیتي کشا فیض نور و نور فیض دریابند
دم گرفتگان وجور کشندگان بی منازعی دواعي و مقاصد خود را
معروض دارند - و متصدیان مهمات عدالت بکنه معامله وا رسند
در دولتخانهٔ خاص و عام یا خلوتخانه که بغسلخانه معروف گشته و
خدیو زمان آرا بدولتخانهٔ خاص موسوم ساخته اند چنانچه
گذارش می یابد بعرض اقدس رسانند - تا به نفس نفیس بازپرس
فرموده فصل معاملات برونق شریعت غرا نمایند - و نیز فیلان مست
سرکش آدم کش که اوردن انها در دولتخانهٔ خاص و عام باعث حضرت
تام است درهمین جا از نظر اقدس بگذرند - و جنگ فیل که خاصهٔ
بادشاهان هندوستانست - و درخور تماشای فرمان روایان والاشان - نیز
درین مکان فسیح واقع شود - الحق بی چنان میداني وسیع آویزهٔ چنین
دو عفریت منظر کوه پیکر بر روی کار نیاید - در زیر دست و پای
این دو بی ستون با چار ستون در اثنای گریز و تعاقب جهاني
دست خوش و پا مال گردد •   • بیت •

یکجهان پشه را کشد برجای • روزگار از دو پیل پهلو سای

اگرچه باستاني سلاطین هندوستان به ترتیب افیال کوه کن صف
شکن پرداخته اند - اما انچه از جیاد افراد این نوع در کمیت
و کیفیت بسان دیگر اشخاص کاملهٔ سایر انواع درین دولت بلند
مرتبت بهم رسیده در هیچ زمانی شنیده نیامد - تا بدیدن چه رسد

گاهي بحکم انبساط طبیعت تا چهار پنج جفت بجنگ می اندازند و فیلان کوه آسای باد پا را در همین سر زمین بر اسپ می دوانند تا در پیکار بر سوار دلیر در ایند - و اسپان افواج قاهره و تابینان امرا در همین عرصهٔ پهناور می بینند - و ازین مقام کرامت انتظام بجهروکهٔ دولتخانهٔ خاص و عام که در کمال زینت و صفا است و بالای آن برای پناه آفتاب و باران ایوانی از پارچه بر پا میگردد وزیر آن قالینها فرش میشود و سه طرفش چوبین محجری است بطول پنجاه گز و عرض پانزده مشتمل بر سه دروازه تشریف میفرمایند - و جهانیان سعادت کورنش دریافته کامیاب مرادات میگردند - پادشاهزادهای عالیمقدار بر یمین و شمال می ایستند - و هرگاه حکم میشود می نشینند - و اکثر بندها پشت بمحجر در ته ایوان و برخی که به نسبت قرب امتیاز دارند در راست و چپ ان نشیمن معلي باندازهٔ مرتبت سعادت قیام می اندوزند - و متصدیان مهمات برابر جهروکه در خور رتبه ایستاده معاملات ملکي و مالي بعرض اقدس میرسانند - و ملتمسات منصبداران بوسیلهٔ بخشیان عظام معروض میشود - و جمعی باضافات و خدمات سربلند میگردند - و برخي که از صوبجات و اطراف ممالک بدرگاه عرش اشتباه می آیند بسعادت ملازمت مستعد می شوند - و طایفهٔ که بصوبجات و خدمات متعین میگردند دستوري مي یابند - و بذریعهٔ میر آتش و مشرف توپخانه و بخشیان احدیان برق اندازان و احدیان از نظر کیمیا اثر میگذرند - و هرکرا مستحق رعایت دانند التماس مینمایند - و متصدیان معاملات سرکار خالصهٔ شریفه از میر سامان

و دیوان بیوتات مطالب گونا گون بعرض اشرف اقدس میرسانند - وهر کدام را بداهة پاسخي که حیرت افزای وزرای عطارد آثار و کهنه تیکچیان کارگذار شود میفرمایند - بوساطت مقربان درگاه عرایض پادشاهزادهای عالیمقدار و حکام صوبجات و فوجداران و دیوان و بخشي و دیگر متصدیان مهمات انجا و پیشکشها میگذرد عرایض دارای فلک سلطنت و عمدهای دولت بنفس نفیس مطالعه میفرمایند - وحقیقت عرائض دیگر بندها بوسیلهٔ ارباب تقرر بعرض میرسد - و صدر کل ممالک محروسه از عرایض صدور جزو آنچه قابل عرض باشد بموقف عرض میرساند - واحوال و حوایج اهل استحقاق را از سادات و مشایخ و فضلا و صلحا معروض میدارد و مقاصد این جماعه بانصرام میرسد - و در حضور اقدس بهر کدام در خور استعداد مبلغی نقد عطا میشود - و متصدی خدمت عرض مکرر یادداشتهای مناصب و جاگیر و نقدي و اقسام معاملات ابواب المال و ارباب التحاویل سائر احکام مطاعه بار دیگر بعرض اشرف میرساند - و کارگذاران اصطبل و فیل خانهٔ خیول و فیول رسم معتاد از نظر مقدس م گذرانند - ضابطهٔ گذشتن معتاد و بازخواست زری که بجهت خوراک دواب از سرکار فیض آثار تن میشود بر تقدیر زبوني و لاغری این جانداران از مصنوعات پادشاه دانش دستگاه حضرت عرش آشیاني است - و متصدیان داغ و تصحیحه تابینان امرا را که خیول شان تازه بداغ و تصحیحه رسیده باشد با اسپان بنظر کیمیا اثر درمي آرند - تا اگر آدم یا اسپ زبون باشد - تابین باشي بعتاب پادشاهي معاتب گردد - دیگر مساهله روا ندارد - ازینجا پس ازچار

گهڑي و گاهي پنج بتقاضای قلت و کثرت حوایج و مهمات بندگان
الهی برخاسته بدولتخانهٔ خاص رفته پایه‌افزایی اورنگ اقبال میگردند
در عهد دولت حضرت عرش آشیاني میان دیوانخانه و مشکوی
دولت جائی بود که آن حضرت دران غسل میکردند - و درانجا بعضی
ملتزمان بساط قرب بار مي یافتند - و دیوان و بخشي نیز سعادت
حضور دریافته مطالب ضروریه بعرض میرسانیدند - بمرور ایام این
خلوتکده ازانرو که حمام متصل آن اساس می یابد باسم غسلخانه
مشهور گشت - و برالسنهٔ خاص و عام مذکور - و الکنون بتسمیهٔ اقدس
بدولتخانهٔ خاص زبان زد روزگار است - و درینجا جواب بعضی عرایض
ضروریه بخط مبارک مي نویسند - در جواب لختی مطالب که بذریعهٔ
وکیل یا وزیر یا متصدیان خدمت عرض عرایض صوبه داران بعرض
اشرف میرسد دبیران بلاغت آئین مطابق آنچه بر زبان الهام بیان
جاري شود فرامین نامه مضامین قلمي می نمایند - و بعد از نگارش
بشرف مطالعهٔ خدیو دور بین احتیاط گزین میرسد - اگر غلطي در
عبارت یا سهو و نسیانی در مطالب رفته باشد اصلاح میفرمایند - و از
بادشاهزادهای کامگار هرکه صاحب رساله باشد رسالهٔ خود در ظهر
فرمان اطاعت عنوان نوشته بمهر خود میرساند - و پایان رساله دیوان
معرفت خود مي نویسد - بعد ازان فرامین قدر آئین بحرم محترم
میرود - تا بمهر اشرف اوزک که نزد حضرت مهد علیا ممتاز الزماني
است مزین گردد - و درین خلوتکده دیوانیان عظام مهمات خالصهٔ
شریفه و تنخواه ارباب مناصب معروض داشته بانصرام میرسانند
و نیز صدرکل حوایج اصحاب استحقاق بعرض اقدس میرساند - وخدیو

خدا آگاه جمعی را زمین و مبلغي را نقد و برخی را یومیه درخور
استعداد مرحمت نموده کامیاب میگردانند - و لختی را مبالغ از
خزاین زر و زن و تصدق در دامن مراد ریخته از احتیاج بر می آرند
و نبذی از اوقات بدیدن کارنامهاي صنعت گران سر طراز جادو پرداز
از مرصع کار و مینا کار و غیره می پردازند - و داروغهای کارگاه عمارت
خاصه باتفاق معماران شگرف کار نادره آثار طرح عمارت بنظر اصلاح
اثر در می آرند - و چون خاطر خورشید مآثر را بابنیهٔ رفیعه و امکنهٔ
منیعه که روزگار دراز بحکم آن آثار ما تدل علینا از علو همت وسمو
دولت خداوندش بزبان بی زباني درگفتارند - و اعصار دیر باز از اباد
گیري و زینت گستري و نزاهت پروري نامش یادگار توجه تام است
اکثر منازل را بنفس نفیس طرح میفرمایند - و در آنچه معماران
چابک دست بفکر دراز طرح کشیده باشند تصرفات بجا و بازخواستهای
زیبا میکنند - و بر طرح مقرر رکن رکین دولت ساعد رصین سلطنت
یمین الدوله آصفخان شروح قدسي احکام برمي نگارد - تا دست آویز
متصدیان عمارت و معماران باشد - درین عهد آسایش مهد کار عمارت
بجائی رسیده که حیرت افزای جهان نوردان دشوار پسند و مهندسان
جادو کار این صنعت بي مانند است تفصیل آن در محالش
نگارنده نامه را رنگ آمیز و خامه را نقش انگیز خواهد گردانید - و
گاهي جانوران شکاري از پرنده و دونده بنظر والا درمي آرند - ولختي
بتماشای اسپان پري منظر کوه پیکر باد سیر آتش سار برق نهاد
براق نژاد که رایضان چابک سوار در صحن دولتخانهٔ خاص میگردانند
مي پردازند - وچار پنج گهڑی روز باین مشاغل بسر میرود - و خدیو زمان

در باز پرس جور خستگان دل شکسته با انکه مردم دانای معامله فهم خدا ترس را بشان والا شان قضا و عدالت و داروغگی آن نصب فرموده اند روز چهار شنبه بی تخلف از جهروکهٔ درسن برخاسته دولتخانهٔ خاص را رشک بهشت برین میگردانند - و دران روز معدلت افروز جز متصدیان عدالت و ارباب فتوی و چندی از فضلای دیندار دیانت کار و برخی از امرا که همیشه ملتزم بارگاه حضور اند بار نمی یابند - و متکفلان عدالت یک بیک از دادخواهان را بنظر اقدس در آورده مدعی بعرض اشرف میرسانند و خاقان مظلوم نواز ظالم گداز بشگفته روئی و نرم خوئی کیفیت واقعه استفسار فرموده بر وفق فتوای علما حکم مینمایند - و اگر سیاستی باید کرد برخصت شارع بتقدیم میرسد - و دربارهٔ داد پژوهان اطراف و اکناف که فصل مدعیات انها جز در همان سرزمین صورت پذیر نباشد مناشیر والا بناظمان انجا صادر میگردد که بدور بینی و حق گزینی صدق از کذب باز دانسته ستم را تدارک نمایند و ستمدیده را بداد رسانند - والا متخاصمین را بدرگاه عدل و انصاف تا دارالخلافه اکبرآباد که مهبط رایات جلالست بفرستند - و از مشاغل دولتخانهٔ خاص فراغ یافته بشاه برج که در بلندی بسدرة المنتهی هم آغوش است - و در استواری بسد سکندری همدوش - تشریف میفرمایند - درین بیت الشرف غیر پادشاهزادهای کامگار بخت بیدار و چندی از ملتزمان بساط قرب هیچ یکی بی دستوری راه ندارد حتی خدمتگاران که اینان نیز بی طلب در نمی آیند و بانخدمت قیام دارند توقف میکنند - و بعضی امور پادشاهی که بروی روز

افتادن ان صلاح دولت نیست و مضامین فرامین قضا آئین که بامرای دور دست باید نوشت و اظهار آن مصالح ملکی بر نتابد باوزیر درمیان می ارند - و آنچه از مطالب ضروریه خالصه و طلب و تنخواه ارباب مناصب در دولتخانهٔ خاص بعرض نرسیده باشد وزیر درینجا معروض داشته بانجام میرساند - و درین رفعت کدهٔ دولت دو سه گهری می نشینند - وگاهی که مقاصد بیشتر باشد بیشتر و نزدیک به نیمه روز مشکوی اقبال را بقدوم میمنت لزوم رشک افزای مینو می گردانند - و همین که وقت نماز ظهر میرسد بنماز و اوراد پرداخته طعام تناول میفرمایند - و تا معاملات به ترطیب دماغ و انبساط خاطر بتقدیم رسد ساعتی بروفق سنت سنیهٔ نبویه علیه کرایم الصلواة و التحیه بقیلوله می پردازند - و در حرم محترم نیز بخلاف دیگر دولتمندان غفلت پیشه بمستلذات جسمانی و متنعمات نفسانی نپرداخته بقضای حوائج محتاجان اشتغال مینمایند - و عفت ماب عصمت احتجاب ستی النسا خانم که از مزاجدانی و شیوازبانی و حسن خدمت و لطف ادب در خدمت ملکهٔ روزگار حضرت مهد علیا بمهم سازی و معامله پردازی سعادت اندوز است هموار مطالب درماندگان و مقاصد افتادگان بعرض آن ابهت قباب خورشید نقاب میرساند - و آن بانوی حریم اقبال بخدیو خداپرست معروض میدارند - و جهانی کامیاب مرادات میگردد - و بمستورات پراگنده اوقات فراخور حال زمین و روزیانه و زرنقد مرحمت میشود - و برخی دوشیزگان را که ازبی کسی و بی چیزی اسباب عروسی سرانجام نپذیرد از حلی و حلل و نقود و دیگر آنچه ناگزیر این کاراست - درخور اصالت و

حالت جهاز عنایت میشود - و به همسران انها نکاح انعقاد می یابد و هر روز در محل اقدس از زر و زیور و مبالغ گرانمند باین عنوان بخرج میرود - و پس از نماز عصر گاهی بجهروکهٔ دولتخانهٔ خاص و عام بر می آیند - و بندگان سعادتمند بدولت کورنش میرسند - و باندازهٔ وقت مهمات روائي می یابد - و کشکچیان که بهندوستانی زبان چوکی داران گویند تسلیم قور میکنند - و همواره بمرافقت سعادت نماز شام را در دولتخانهٔ خاص بجماعت ادا میفرمایند - بعد از نماز دران نشیمن فردوس آئین که از فزونیٔ کافوري شموع مرصع لگن فروغ اگین است قریب چار پنج گهري بنظم مهمات سلطنت اشتغال مینمایند - و گاهی درین مکان نزاهت نشان باستماع قسام نغمات گوینده و سازنده توجه میفرمایند - مهارت پادشاه دانش دستگاه درین صناعت بی مانند که لذیذ ترین مستلذات و دقیق ترین معقولات است خصوصا نغمهٔ هندوستاني بمرتبهٔ ایست که زیاده بران متصور نیست - بر همگنان پیداست که حسن صورت را خصوصا اگر متکیف بکیفیت نغمه شود در دلربائي و خاطرکشائي اثري عظیم است - چنانچه در اطفال بي تمیز مشاهد و معاین است ولهذا هیچ امتي از امم بي موسیقي نیست حتی سکان شوامخ جبال و قطان براري و قفار - و آنچه از وسعت دستگاه و فزوني اداهاي نازک و فراوانیٔ معانیٔ رنگین و مضامین دلنشین و گذارش مراتب ناز و نیاز در نغمهٔ هندوستان است در دیگر نغمات عشري از اعشار و یکي از هزار نیست - و بالجمله حسن نغمهٔ هندوستان - چون نغمهٔ حسن هند عالم گیر است - و نغمه شناسان رحسن

پرستان هر دیار مر او را اسیر • • نظم •

گوش چشمي شود جو آرد رنگ • چشم گوشي شود چو سازد چنگ •

و بسا از صوفیان صافي دل و ریاضت مندان پیوند گسل در محفل فیض منزل سماع و تواجد جان بجانان بآساني سپرده اند - و ودیعت حیاة را شگفته پیشاني - تفصیل آن از بسیاریٔ شهرت محتاج نگارش نیست - و بعد فراغ ازین امور نماز عشا را ادا نموده از دولتخانهٔ خاص بشاه برج تشریف میفرمایند - و اگر کاری در دولت خانهٔ خاص سرانجام نیافته باشد وزیر کل و بخشیان را طلب فرموده بانجام میرسانند - و از هشیاریٔ و جد کاري کار امروز بفردا نینداخته بل کار فردا امروز ساخته بمشکوي دولت تشریف می برند - و دو سه گري درانجا باستماع نغمهٔ فرح بخش خاطر مقدس گشته با دل بیدار و خرد هشیار سر دانش پرور بر بالین خواب مي نهند - و تا بخوشین خواب در شوند مجلسیان شیوا بیان در پس پرده کتب سیر و تاریخ مبین احوال انبیا و اولیا و وقایع سلاطین سابقه و حوادث خواقین سالفه که سعادتمندان پند پذیر را تذکرهٔ بیداریست - و بیدار بختان روشن ضمیر را تبصرهٔ هشیاري - خصوصا ظفر نامه که دران آثار فرمان روائي و جهان کشائی حضرت صاحبقراني گذارش یافته و واقعات بابري میخوانند - و همگي اوقات خواب عبادت انتساب قریب بدو پهر است - اکثري میفرمایند که اوقاتي که بدادگستري - و خلق پروري - و انجام مهام جهانیان - و قضاي حوایج محتاجان - و اندوختن اسباب رضای الهي - و ادای حق نعمت پادشاهي - بسر توان برد حیف باشد که بهان

کوتاه بینان ناسپاس و تن پروران حق ناشناس بخواب غفلت مصروف گردانیده شود •

تعریف وسعت وآبادی اکبر اباد
و توصیف عمارات آسمانی ارتفاع آن

بحکم پادشاه جم جاه حضرت عرش اشیاني انار الله برهانه بجای پیشین قلعهٔ اگره بر ساحل دریای جون مشرق رویهٔ شهر بخشت و گل بنا یافته بود - و بمرور ازمنه قواعد ان رو بانهدام نهاده معماران کارپرداز و مهندسان جادو طراز در نهصد و هفتاد و دو هلالي عالي حصاری که تا رستخیز از سمو ارکان همت حضرت عرش آشیاني و علو بنیان دولت باني باز گوید بساعتي که در فرخندگی کار و پایندگی حصار مختار بود بنیاد نهادند - در نهصد و هشتاد آن بنای آسمان سارا که دورش سه هزار ذراع پادشاهي است - و عرض اساس سي و پهناي دیوار نزدیک بفصیل پانزده - و ارتفاع آن از اساس تاکنگره شست - و مشتمل است بر بروج بستگانه

• نظم •

برجش همه برج آسماني است • گوئي فلک البروج ثاني است

و چهار دروازه دارد که هریک سر بفلک کشیده در دولت بروی جهانیان کشاده است - بانجام رسانیدند - از پایان دیوار تا شرفات سنگهای سرخ تراشیده چنان باهم وصل کرده اند که دیدهٔ باریکبین بدرز آن پي نبرد - و بفرمان آن حضرت دران حصار گردون سار منازل عالیه براي نشیمن خاص از سنگ سرخ که درین دولت

ابد اعتصام که رواج صنایع را روز بازار دیگر است - و عنایت ایزدي را بآرایش عالم سروکار دیگر - بجاي آن منازل فلکي ارتفاع از سنگ مرمر که مانند آئینهٔ سکندري عکس نماست - و بسان باطن ریاضت مندان مصفا - چنان ساخته و پرداخته شده که حیرت افزاي جهان نوردان است - چنانچه گذارش خواهد یافت - برافراختند - اگرچه در اکبرنامه مبلغ خرچ عمارت نگارش نیافته اما در جهانگیر نامه مسطور است که سي و پنج لک روپیه صرف آن شده - ظن غالب آنست که این مبلغ بر عمارت قلعه و منازلی که در دولت حضرت عرش آشیاني در قلعه اتمام یافته خرج شده باشد - و برکنار دریاي جون شهری چون عرصهٔ زمین فسیح بل چون ساحت آسمان وسیع آباد شد - از اقسام نفایس و گونا گون غرایب همه کشور و الوان نعمات و انواع مستلذات هردیار یادگار بهشت برین است - اصناف ناگزیر عشرت و ناگذران معشیت وضیع و شریف دران امادہ - والف صنعت‌گران و حرفت پیشگان مرفه الحال فارغ البال بر روی روزگار خود ابواب جمعیت کشاده

• شعر •

شهري بیني چو فکر دانا • در وی همه کائنات پیدا

چون عارض دوست از نکوئي • در وی همه ارزو که جوئي

و بتازگي از جلوس سعادت مانوس حضرت صاحب قران ثاني بکرامت تازه و شرافت بي اندازه رسیده مهبط رحال اماني و آمال و محط افاضل رجال گردیده - تا حصول این دولت والا بهمان نام قدیم موسوم بود - چون وجود هر شي بوقت خاص و شخص مخصوص منوط است - مشید ارکان فرمان روائي - مقنن قوانین

جهان کشائی - حضرت عرش آشیانی که پنجاه و یک سال و دو ماه قمری و ده روز باستقلال و جمعیت بر تخت کامرانی متمکن بوده اکثر اشیا را باسامی جدیده موسوم گردانیدند - این شهر را با انکه نام قدیمش از حسن لفظ و معنی عاری بود با اکبر آباد موسوم نساختند - و این نام نامی همچنان در پردهٔ غیب مختفی و محتجب بود - حضرت صاحبقران ثانی روز جلوس عالم ارا این مستقر اعلام رفعت و جلال را اکبر آباد نام نهادند - و ازانجاکه هرچه برزبان الهام بیان پادشاه روشن دل حقیقت آگاه رود مثل تقدیر الهی روائی دارد - اکنون بهمین نام گرامی بر السنهٔ خاص و عام مذکور است - و در دفاتر مسطور - دقیقه شناسان انجم و افلاک این بلده را از اواخر اقلیم دوم شمرده اند - طولش یک صد و پانزده درجه است - و عرضش بست و شش درجه و سه دقیقه - شرقیی آنولایت بهار و بنگاله است - غربی اجمیر و تته - شمالی دهلی و پنجاب و کابل - جنوبی مالوه و دکن - اگرچه در سالف ایام دهلی پادشاه نشین و سلطان گزین بود اما اکبر آباد ازانرو که در وسط ممالک محروسه واقع شده - و دریای جون که آبش روشن تر از روان عاقلست - و گوارا تر از احسان باذل - و از بسیاری دریا دریا خون در دل فرات انداخته است - و از عذبیت و گوارائی دجله دجله آبروی چشمهٔ حیوان ریخته - از میان شهر جاری - چنانچه امد شد مترددین طرفین و آورد و برد احمال و اثقال جانبین همواره بکشتی است •

• نظم •

رودیست که کوثرش عدیل است • آبش سلسال سلسبیل است

لا بل که زرشك او همه سال • شیدای مسلسل است سلسال
آبش همه کوکب مذابست • سیارهٔ مرکز تراب است

حضرت عرش آشیانی باقامت برگزیده مقر رایات دولت و اقبال گردانیدند - دور دار السلام بغداد که سواد اعظم بلاد عراق عرب است و عهد بعید و مدت مدید دار الخلافهٔ خلفای عباسیه بود و شعرای پیشین بتازی و فارسی در مدح آن اشعار غرا گفته اند - قریب بدو فرسخ است - چنانکه مجمع فضایل ملا شرف الدین علی یزدی درظفر نامه نگاشته - و ان تخمینا شش کروه رسمی است - و دور معمورهٔ دار الخلافهٔ اکبر آباد از هر دو جانب دریای جون ده کروه پادشاهی است - که پنج فرسخ ولایت و قریب پانزده کروه رسمی هندوستان باشد - برین تقدیر بمراتب زیاده بر بغداد است - قلعه ودولتخانهٔ والا وعمارات مرتفعهٔ پادشاهزادهای عالیمقدار و امرا پیشتر آبادانی درین طرف آب که جانب مغرب است واقع شده و این آبادانی هشت کروه است - و طول دو و نیم کروه و عرض یك کروه - و بسا ازین منازل روح افزای روح کشا بیک لک روپیه تا پنج لک صورت اتمام پذیرفته - و انچه بکمتر ازین انجام گرفته از دایرهٔ احصا بیرون است - دران طرف آب که سمت مشرق است باغهای عالی دلکشا و عمارات رفیعهٔ دلکش میان بساتین ساخته شده - و عمارتی که امرا بجهت سکونت ساخته باشند کمتر است - و آبادی آن دو کروه دور و یك کروه طول و نیم کروه عرض دارد •

بر جویندگان آثار و خوانندگان اخبار پوشیده نماند که در کتب تواریخ و غیر آن نام این دریا جون می نویسند و در باستانی نامها

حکمای هندوستان جمنا بفتح جیم و ضم میم و نون و الف چنانچه زبان زد روزگار است و در کتب اینان این آب را اسامی بسیار است ازانجمله کالندي - کالند نام کوهی است که منبع این دریا است - چون فنون احادیث متشابه است - و افنان اقاویل متشابك - گلگون تیز گام خامه بوزن گذارش این داستان چند بتقریبی نوردیده بشاه راه نگارش وقایع دولت ابد پیوند که فرا پیش داشت رسید *

چارم روز نشاط اندوز از جلوس اقبال مانوس امان الله مخاطب بخانه‌زاد خان مهین خلف مهابت خان خانخانان از دار السلطنة لاهور آمده بتقبیل بارگاه عرش جاه چهرهٔ سعادت بر افروخت - همان روز عشرت افروز او را بخلعت خاصه و خنجر مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع وصوبه داری مالوه و باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنج هزاري ذات و سوار بخطاب خان زماني و مرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه و انعام ایک لک روپیه نقد بر نواخته دستوری آنصوب دادند *

هفدهم جمادی الثانیه راجه گج سنگه ولد راجه سورج سنگه که خال زادهٔ حضرت خاقاني است - و این مهین منقبت خال رخسار افتخار او از وطن مالوف که‌ولایت جوده پور و توابع آنست و بماروار اشتهار دارد بدار الخلافة رسید - و بزمین بوس آستان عرش مکان سربلند گشته مشمول مراحم پادشاهانه‌گردید - و بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع‌با پهولکتاره وشمشیر مرصع‌و منصب پنجهزاري ذات‌و سوار که در عهد حضرت جنت مکاني داشت و علم و نقاره

و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه نوازش یافت *

بیست و دوم ارادت خان و مقرب خان و حکیم مسیح الزمان از دار السلطنة لاهور آمده بدولت کورنش رسیدند - ارادت خان را بخلعت و خنجر مرصع باپهولکتاره و شمشیر مرصع‌و باضافهٔ پانصدي ذات و هزار سوار بمنصب پنج هزاري ذات و سوار بمرحمت علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه سر بر افراخته بدستور سابق میر بخشي گردانیدند - و مقربخان را بخلعت خاصه بر نواختند - و بجهت پیری از خدمت معاف داشته قصبهٔ گیرانه را که وطن اوست و پیوسته در جاگیر او بوده مرحمت فرمودند - که بفراغ بال بدعاء روز فزونیء حشمت و اقبال و درازی عمر پادشاه باجاه و جلال مشغول باشد - پدرش شیخ بهنا درملازمت حضرت عرش آشیاني بخدمت طبابت‌خاصه جراحي‌که دران فن بي‌نظیر روزگار بود قیام مینمود - او نیز درین صنعت بی عدیل و سهیم است - حضرت جنت مکاني از دیرین بندگي او را بمرتبهٔ والاي امارت رسانیده بودند - و ازانرو که در زمان دولت آن بادشاه فلک بارگاه در کارسازی و معامله پردازي مرد هر کار و کار هرمرد منظور نبود بهمین که‌از جواهر وقوف داشت صوبهٔ عمدهٔ گجرات که مانند سورت و کنبایت که هر یکی معدن نفایس و منبع رعایت است بنادر دارد باو دادند - و چون از عهدهٔ کارگذاری ملک و سرداری سپاه نتوانست برامد صوبهٔ مذکور را ازو براورده باقطاع اعلی حضرت مقرر کردند - و حکیم مسیح الزمان را بخلعت

و به آئین پیشین بمنصب سه هزاري ذات و پانصد سوار سر افراز ساختند - ازانجا که در فرمان روائیِ حضرت جنت مکاني نیز بارگاه آسمان جاه این پادشاه احسان دستگاه پناه جاي سلاطین عالي شان و راجهاي والا مکان بود و هرجا کار فرو بستهٔ بود باین استان دولت آشیان روي نیاز مي نهاد - و هرجا روزکار خستهٔ بود درین سدهٔ سینه بار اهل میکشاد - ابراهیم عادل خان حاکم بیجاپور از خرد دوربین و راي صواب آئین اسرار خلافت و جهانباني از لوحهٔ پیشانیِ نورانیِ این خدیو خدا اگاه خوانده - و انوار سلطنت و کشور ستاني در جبین نور آگین این خاقان جهان پناه درخشان دیده همواره سلسلهٔ اهلي و یکدلي بدست اخلاص پرست داشته همگي همت مصروف هوا جوئي و رضا پژوهیِ این قبلهٔ راستان میگردانید و از حزم گزیني و احتیاط آئیني همیشه استدعا مینمود که ظل ظلیل رافت و عاطفت پادشاهانه بر متعلقان او خصوصا پسرش محمد نام که اکنون جانشین اوست مبسوط و ممدود باشد - و چون ابراهیم عادل خان هنگامی که موکب گیتي پیما در خیبر اقامت داشت زندگاني از جهان فاني بر بست - بادشاه دوست نواز دشمن گداز از روی مروت ملکانه و فتوت بادشاهانه سلالهٔ دودمان نبوت میر عبد السلام مخاطب باختصاص خان را بتعزیت و دلجوئي فرستاده محمد عادل خان ولي عهد اورا باعتبار تازه و افتخار بی اندازه امتیاز بخشیده بودند - ان مطمح انظار خاقاني مراسم تسلیه چنانچه باید و آداب سفارت انچنان که شاید - بتقدیم رسانیده درین تاریخ سعادت استلام عتبهٔ خلافت اندوخت - و پیشکش محمد عادل خان

از اقسام جواهر شب افروز و انواع مرصع آلات بیش بها بنظر پادشاه بسیار بخش کم پذیر در آورد - و بخلعت و خنجر مرصع و منصب چار هزاریِ ذات و دو هزار سوار و خطاب اسلام خاني و اسپ با زین مطلا و فیل و خدمت بخشیگریِ دوم و عرض مکرر که متصدیِ آن جز معتمد نشاید سر بر افراخت •

درین هنگام بسمع والا رسید که رانا کرن را روزگار بسر آمد - چون از نواخته هاى این درگاه سلاطین پناه بود - و بر کشیده هاي این بارگاه آسمان جاه - و جگت سنگه خلف جانشین او پس از مالش فرمودن گیتي خدیو در ایام سعادت فرجام پادشاهزادگي رانا امرسنگه جد اورا چنانچه گذارش می یابد از بخت وري و نیک اختري در یساق دکن و سیر کشمیر ملازم رکاب فیروزي نصاب بود - او را بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار سرفراز گردانیدند - و فرمان نوازش عنوان متضمن خطاب رانا که لقب آبا و اجداد اوست و خلعت خاصه و کهپوه مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره مصحوب راجه بیر نراین باو فرستادند - و انچه از وطن مالوف به پدر او برسم تیول موافق منصب پنج هزاري ذات و سوار مرحمت شده بود باو عنایت فرمودند •

اکنون بنگارش نیرنگی اقبال خاقانی در تادیب و تنبیه
رانا امر سنگه میپردازد •

چون در ناصیهٔ اطوار فرخندهٔ آثار فرمان فرمای این زمان مسعود و کشور کشای این آوان محمود اورنگ آرای جهان باني

حضرت صاحب قران ثاني از عنفوان مهد ارائي دلايل جهانداري و شمايل حكم گذاري هويدا بود - همين كه عمر گرامي بسن رشد و تميز رسيد حضرت جنت مكاني كشايش هر مهم صعبي و حل هر كار مشكلى به راى رزين اين پيش بين و خرد صواب گزين اين بيش دان شجاعت و صرامت اين دست پرورد لطف الهي و جلادت و بسالت اين شهسوار معركهٔ دليري و آگاهي حواله مي فرمودند - و بحسن تدبيرات صنيع الطاف يزداني كارهاى دشوار انچنان بآئين شايسته روائي مى يافت كه موجب حيرت ديدوران آگاه ميگرديد - ازانجمله است معاملهٔ رانا امرسنگه ولد رانا پرتاب پور رانا اوديسنگه‌ابن راناسانكا كه با پادشاه غفران پناه رضوان دستگاه خلدآرامگاه حضرت فردوس مكاني در نواحئ موضع خانوه از مضافات بيانه نبرد ارا گشته بود - و ان حضرت در واقعات بابري شرح حال او چنين نموده اند (3) كه قوت وى از قرار واقع بجائى رسيده كه نظر بقاعدهٔ مستمرهٔ هندوستان كه يک لك ولايت را صد سوار و كرور را ده هزار سوار اعتبار ميكنند بلادمسخرهٔ آن سر خيل كفره بده كرور رسيده كه جاى يک لک سوار باشد - و درين ايام بسي از كفار نامي كه هرگز در هيچ معركه كه‌يكي از ايشان امدادش ننموده بناير عداوت عساكر اسلامي برلشكر شقاوت اثر وى افزودند - چنانكه ده حاكم باستقلال كه هر يک چون دود دعوئ سركشي مى نمودند و در قطرى از اقطار قايد جمعى ازكفار بودند مانند اغلال و سلاسل بدان

(3) بنگر صفحه ۵۰ سطر ۱۴

كافر فاجر متصل گشتند - وآن عشرهٔ كفره كه برنقيض عشرهٔ مبشره لواى شقاوت فزاى - فبشرهم بعذاب اليم - مى افراشتند توابع و عساكر بسيار و ولايات وسيع الاقطار داشتند (ن - ک) - چنانچه سلهدي سى هزار سوار را ولايت داشت - و راول اوديسنگه باگري دوازده هزار سوار و ميدني راى دوازده هزار سوار - و حسن خان ميواتي دوازده هزار سوار - و بارهمل ايدري چهار هزار سوار - و نرپت هادا هفت هزار سوار

(ن - ک) داشتند - و جمعيت هر كدام بتفصيل در واقعات بدان فرموده اند و مبين ساخته كه پس از پيوستن اين ضلالت پيشگان تمامى جمعيت شقاوت اندوزان دو لک سوار باشد هرگاه ان حضرت چنين نگاشته اند يقين كه از يک لک سوار موجود كم نخواهد بود - پوشيده نماند قانونى كه ان حضرت در باره جمعيت رقم پذير خامه حقايق نگار گردانيده اند دران ايام معمول زميداران بود ازين رهگذر كه در جاى و مقام خود بوده حركت نمى نمودند با وجود انتقال و ارتحال اين ضابطه متمشى نشود و بقدر بعد مسافت مطلب از مواطن و مساكن حركت موجب فزونى تا همواره سپاه گردد و لهذا انچه اكنون درين دولت خدا داد ابد مدت ازل بنياد مرزبان هندوستان بهشت نشان كه همگى در بندگى اين عتبهٔ سپهر مرتبه اند و از تردد و سفر بجهت تقديم خدمات ماموره ناچار بنوكران خود ميرسانند بسابق نسبتى ندارد تا با انچه ديگر بندگان به تابينان خود مى دهند چه رسد - سخن كوتاه الخ

و ملهدي کهنجي پنج هزار سوار - و پرم‌دیو چهار هزار سوار - و نرسنگه دیو چهار هزار سوار - و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت و پرگنه نداشت اما ده هزار سوار تخمینا بامیدواری سرداری جمع کرده - که مجموع جمعیت آن مهجوران وادی سلامت و امنیت نظر بقاعدهٔ پرگنه و ولایت دولک سوار باشد - هرگاه ان حضرت چنین نگاشته اند یقین که از یک لک سوار موجود کم نخواهد بود - سخن کوتاه سلسلهٔ را ناهمواره پدر برپدر مغرور و افتخار خاریده - و باعتماد جبال شامخه و قلاع راسخه دم نخوت و استکبار زده - بهیچ فرمان فرمای هندوستان طریق اطاعت و انقیاد نمي پیمود - چنانچه حضرت عرش آشیاني با ان عظم شان و سمو مکان و فزوني دستگاه - و بسیاری عدت - و امتداد زمان سلطنت - و کثرت نوئینان عالیمقدار - و امرای خدمت گذار - و فرط عساکر - و وفور ذخایر - و ظهور کار های سترگ - و قیادارهای بزرگ - که هریکی کار نامهٔ روزگار - و بار امهٔ اعصار است - هرچند همت بر گماشتند که دودمان رانا باطاعت و انقیاد دراید - و ولایت او مسخر گردد - و قلعهٔ چتور را که از قلاع متینه و حصون رصینهٔ رانا اودي سنگه بود بیستم ربیع الثانی سال نهصد و هفتاد و پنجم بذات اشرف محاصره نموده سه شنبه بیست و پنجم شعبان سال مذکور بغلبه و استیلا مفتوح ساختند - و بعد مراجعت بدارالخلافت مکرر افواج قاهره به سرداری امرا بمالش رانا اودیسنگه و رانا پرتاب و رانا امرسنگه فرستادند - اما تبعیت و انقیاد صورت نگرفت - و چون از فزوني اهتمام در اواخر عهد دولت اوایل ربیع اول سال هزار و هشتم حضرت

جنت مکاني را که مهین پور سلطنت و ولي عهد دولت بودند بر رانا امرسنگه تعیین فرمودند - آنحضرت بي نیل مطلب از اودیپور مراجعت نمودند - و رانا پسر بزرگ خود را بخدمت آنحضرت نفرستاد تا بملازمت او چه رسد - و پس ازانکه نوبت جهانباني بحضرت جنت مکاني رسید از حمیت ملکانه بر گذ رذند که چون ما در ایام پادشاه زادگي باین مهم مامور گشته بودیم و انجام نگرفته نخستین کاری که همگي همت بران مصروف داریم این است - اولا شاهزاده پرویز باتالیقیی آصف خان جعفر بیگ با بسیاري از امرا مرخص گردید - دوم بار مهابت خان با لشکری گران دستوري یافت - بار سیوم عبد الله خان بهادر با جنود موفوره باستیصال او معین شد - ازانجا که کشایش این کار و حل این دشوار بفطرت و غیرت و رای و رویت این تعلیم یافتهٔ دبستان ایزدي باز بسته بود - هربار جز سرگرداني عسکر نتیجهٔ مترتب نگشت - ناگزیر حضرت جنت مکاني باندیشهٔ آنکه تا خود متوجه نشوند این مهم صورتی پیدا نخواهد کرد - پس از انقضاء هفت گهری ازشب دوم شعبان سال هزار و بیست و دوم هجري مطابق بست و چهارم شهریور از دار الخلافة اکبراباد بصوب دار الخیر اجمیر توجه فرمودند - و پنجم شوال سال مذکور مطابق بیست و ششم آبان بآن مکان فیض نشان رسیدند - و علاج منحصر در تعین شخص اقدس حضرت خاقاني دانسته خود درانجا اقامت گزیدند - و چهاردهم ذی القعده این سال مطابق ششم دی این جهان اقبال را که دران وقت سن مبارک به بیست و دو سال و هفت ماه قمری و پانزده روز و بیست و یک سال و یازده ماه شمسي و یازده روز میشود

رسیده بود - بعطای قبای طلا دوزي مرصع کل که مروارید براطراف گلهاي
آن کشیده بودند - و چیرهٔ زردوزي که طرهٔ آن از عقود لالی بود و کمربند
مسلسل مروارید و کهپوه مرصع باپهول کتاره و شمشیر مرصع و باضافهٔ
چهار هزاري ذات و هزار سوار بمنصب دوازده هزاري ذات و شش
هزار سوار و مرحمت دو اسپ خاصه یکی عراقي کوه پاره نام بازین
مرصع - دیگری راهوار برق سرعت بادرفتار بازین طلا و فیل فتح گج
نام خاصه بایراق نقره و ماده فیل نوازش فرموده به تنبیه و تادیب
رانا امرسنگه رخصت دادند - از ملتزمان پیشگاه حضور راجه سورج
سنگه خال حقیقی اعلی حضرت - نوازش خان ولد سعید خان -
سیف خان ولد سید محمود خان بارهه - تربیت خان نبیرهٔ مقیم
خان - ابو الفتح دکني - کشن سنگه کهین برادر حقیقی راجه
سورج سنگهه و رانا سنکر (که حضرت جنت مکاني او را بخطاب رانا بر (۲)
نواخته بودند - و پسر رانا اودي سنکه است) سلیمان بیگ مخاطب
بفدائي خان بخشي - و واقعه نویس این لشکر منصور - راو رتن هادا -
راجه سورجمل پسر راجه باکو - راجه بکرماجیت بهدوریه - سید علي
مخاطب بصلابت خان ولد سید قاسم بارهه خسر ولي اوزبک -
سید حاجی حاجی پوري - میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ - میر
حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو - رزاق بي اوزبک -
دوست بیگ - خواجه محسن عرب خوابي مخاطب به عرب خان -
سید شهاب باره - در خدمت اقدس معین گشتند - و مقرر شد که از

---

(۲) این قدر عبارت فقط در نسخهٔ (ک) است

صوبهٔ مالوه خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش ناظم آن ولایت - فریدون
خان ولد محمد قلي خان برلاس - سردار خان برادر عبد الله خان بهادر -
وسایر منصبداران آن صوبه - و از صوبه گجرات عبد الله خان بهادر صوبه دار -
دلاور خان کاکر - سزاوار خان برادر عبد الله خان بهادر - زاهد ولد
شجاعت خان - یار بیگ و دیگر منصبداران تعینات آنجا (ن - ک) -
و از صوبهٔ دکن و اکثر لشکریان پادشاهي پادشاه زاده پرویز
درانجا بود و از مدهوشي و بی خردي وکار نافرمائی سردار بودن
ایشان درانجا محض عبث - قلیلی مثل راجه نرسنگه دیو بوندیله -
محمد خان نیازي - یعقوب خان بدخشي - حاجی بی اورنگ -
میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوي - میر حاج مخاطب بشرزه خان -
الله یار کوکه - غزلي خان جالوري که مجموع ‡ بیست هزار سوار بود
بهمراهی معین گشتند - اما تا رسیدن اعلی حضرت باودیپور نصف
این لشکر بموکب اقبال نه پیوسته بود - و چون موضع ماندل که
بیست و چار کروهی اجمیر واقع شده و مبدای ولایت راناست - و
سلطان پرویز و مهابتخان ازانجا قدم جرات پیش نگذاشته بودند مخیم
سرادق جلال گشت - خدیو اقبال شروع در نشاندن تهانجات نمودند -
تهانه عبارت است از جمعی از سوار و پیاده تفکچي و کماندار که

(ن - ک) بملازمت مقدس بشتابند مجموع این فوج شانزده
هزار سوار بود - اما تا رسیدن اعلی حضرت به اودي پور نصف این
لشکر بموکب اقبال نه پیوسته بود بعد از وصول اعلام ظفر طراز
بانجا جمعی دیگر نیز مثل راجه نرسنگه دیو الخ ‡ چار هزار

چار دیواري بر دور خود کشیده در مکان مخوف فروکش کنند - و بمحافظت راه و ضبط محال نزدیک تهانه و رسانیدن رسد از تهانه بتهانهٔ دیگر بپردازند - بیرون کوه شش تهانه مقرر گردید - جمال خان ترکي درماندل - دوست بیگ و خواجه محسن درلباس - سید حاجي در اندوله - عرب خان خوافي در شاه آباد معروف بمهار - میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو ردیوک - سید شهاب باره درکتل ده باری - وچون رایات فیروزي به اونتوله که ده کروهی اودیپور است رسید اعلی حضرت راجه سورج سنگه و چندی از عمدهای دولت که شایستگی کنکاش داشتند درباب تعین محل اقامت استفسار نمودند - راجه معروض داشت که صلاح دران است که اونتوله که بیرون کوه است محط عسکر اقبال گردد - و بکوه درشدن و به اودیپور رفتن مناسب نمی نماید که غنیم علف نواحي خواهد سوخت - و رسد نخواهد رسید - شهسوار معرکهٔ دلیري و دلاوري مشورت ظاهر بینان قبول نفرموده با دلي قوي و خاطری مطمئن به اودیپور تشریف فرمودند - و آنرا اقامت گاه ساخته چار فوج بجهت مالش رانا و و تخریب ولایت و نهب و غارت فیل و استر و بدست آوردن فیلان تعین کردند - یکی بسرداری عبد الله خان بهادر فیروز جنگ که از احمد آباد همانجا رسیده دولت ملازمت اقدس دریافته بود - دوم به باشلیقي دلاور خان کاکر - و بمقتضای حزم و احتیاط پرم بیگ بخشي بهمراهی او معین گردید - تا در تقدیم خدمت مساهله نورزد - سیوم بسرکردگی سید سیف خان باره و کشن سنگه و یکی از بندهای اعلی حضرت - چارم بکار فرمائي محمد تقي میر بخشی

اعلی حضرت (†) (که از کیاس بسمت جهپن معین شده بود - و فراوان برنا و پیر کشته و خسته مراجعت نموده - و در اودیپور بسعادت ملازمت سراسر میمنت مستسعد گشته اینان) بتاخت پرداخته - و دست یغما و تاراج کشاده - و داد کشش و کوشش داده - و تمامی آن دیار پی سپر مراکب مواکب فیروزي گردانیده گروها گروه بگو نیستي فرستادند - و جمعی کثیر از ذکور و اناث کفار نابکار باسیري گرفتند - عبد الله خان بهادر که فیل عالم کمان سرآمد افیال رانا را با پنج فیل دیگر بدست آورده بود روز نوروز عالم افروز مطابق نهم صفر سال هزار و بیست و سیوم هجري احراز دولت کورنش نموده افیال مذکور به پیشگاه حضور آورد - دلاور خان و بیرم بیگ (ن) هم سعادت آستان بوس دریافته فیلی چند که گرفته بودند از نظر مقدس گذرانیدند - و دیگر سران سپاه نیز قرین نصرت معاودت نموده بملازمت اقدس فایز گشتند (†) (اعلی حضرت فیل عالم کمان و هفده فیل دیگر را با عرضداشت مشتملبر مبارکباد نوروز و نوید فتوحات تازه مصحوب جادون رای دیوان بیوتات خویش بخدمت حضرت جنت مکاني ارسال داشتند - و ان حضرت فرمان عنایت عنوان محتوي بر فراوان آفرین و هزاران تحسین بخط خود نوشته فرستادند - و چون خان اعظم در آمدن از صوبهٔ مالوه درنگ نموده بود چنانچه خدیو

(†) این عبارت فقط در نسخه (ک) است •

(ن) پرم بیگ

اقبال حکیم خوشحال پسر حکیم همام را فرستاده بودند که
مزاولي نموده اورا بموکب فیروزي برساند - با وجود منصب کلان و
خدمت نظم صوبهٔ مالوه جمعیت قلیلی که همگي بسه صد سوار
میرسید همراه آورده بود - و معهذا چشم از حقوق نمک خوارگي
باز پوشیده نفاق می ورزید - و در شکست کار میکوشید - و خدیو ادب
اموز اورا به بیت الادب زندان نشانیده حقیقت بخدمت جنت
مکاني معروض داشته بودند - و آن حضرت این معنی پسندیده
مهابت خان را معین ساخته بودند تا بادي پور رفته اورا بدرگاه
معلی بیاورد - چون مهابتخان را بوالا درگاه رسانید آن حضرت اورا
به آصفخان که دران هنگام حراست قلعهٔ گوالیار بعهدهٔ او بود حواله
نمودند که بدانجا بفرستد - و خدمت نظم صوبهٔ مالوه از تغیر وی
با سه کرور دام بطریق انعام ازان صوبه بفروغ افزای گوهر خلافت عطا
فرمودند -) القصه خدیو دوربین باندیشهٔ انکه برسات رسیده آید
نشود که فرصت از دست رود در شعاب جبال و قلل اتلال که مفر
و مقر او بود تهانجات نشانیدند - و مقرر ساختند که بدیع الزمان
ولد میرزا شاه رخ با جمعی از منصبداران و تفنگچیان در کوبنهلمیر -
سید سیف خان بارهه در جارول - رانا سنگر ولد رانا اودیسنگه
در کوکنده - دلاور خان کاکر در آمنه - فریدون خان برلاس در اورتن -
هادا در اونده - محمد تقی میر بخشي در چاوند - بیرم بیگ در
بیجا پور - ابراهیم خان مهمند از ملازمان سرکار اعلی حضرت در
جاور - میرزا مراد پسر میرزا رستم صفوي در بادبري - مزاوار خان
برادر عبد الله خان بهادر در پاتوره - زاهد پسر شجاعت خان

در کیوره - لختي از راجپوتان راجه سورج سنگهه در سادهري
باشند - و مداخل و مخارج برو مسدود گردانند - و آن وحشي
دشت ادبار را درمیان گرفته تا بکشند یا بدست نیارند دست ازو
باز ندارند - و سرانجام جمعیت بر تهانه آنچنان نمودند که رانا از
هر طرفي که سر بر آرد تهانه درانجا در تنبیه او بمدد دیگری محتاج
نشود - هر یکي ازینان شبانه روز درجا و مقام خود مستعد پیکار و
و امادهٔ کارزار بوده در حوالیِ آن تردد می نمود - درین زد و برد
اولجه و اسیر بیشمار بدست اولیای دولت قاهره افتاد - و فراوان دیر
و کنشت بسعي لشکر اسلام منهدم گشت - و خرمن عمر بسیاري از
باطل کیشان بر در هیاکل بباد فنا رفت - مجملا به آرای صایبه
و افکار ثاقبه و تدبیرات کشور کشا و ترددات حیرت افزای حضرت
شاهنشاهي و دوانیدن افواج پي در پی بی ملاحظهٔ سورت گرما و
کثرت باران و نهب و غارت و قتل و اسر وضبط مداخل و مخارج
و نشاندن تهانجات درون و بیرون کوه خاصه در محالی که از
ناگوارائی اب و ناسازگاریِ هوا و صعوبت مکان وهم به نشستن تهانه
درانجا پي نمی برد - در مدت قلیلی کار ان چنان برو تنگ ساختند
که او جان و ناموس خود را در معرض هلاک و تلف دیده
و حیات در گرو فرمان برداري و نجات منحصر در خدمتگذاري
دانسته برای سندر داس میر سامان اعلی حضرت متوسل شد - و
بذریعهٔ عجز و استکانت و وسیلهٔ انکسار و ضراعت امان خواه و عفو
پژوه گشت - و عرضه داشتی مصحوب هرداس جهالا که عمده ترین
راجپوتان او بود و سبهکرن خالوي خود که از معتمدان او بوده

بوساطت رای مذکور فرستاده معروض داشت - که خود آمده ملازمت نماید - وکرن پسر کلان جانشین او برکاب فیروزي بخدمت حضرت جنت مکاني رود - اگرچه قصد اقدس استیصال او بود اما چون راي سندر داس استعفا نمود - و نیز بعد از رسیدن این ماجرا بمسامع حضرت جنت مکاني فرمان عالیشان صادر شد که آن فرزند سعادت مند وقوع اینمعني را خدمت عمده نمایان دانسته دست از هلاک او باز دارد - ملتمس شرف پذیرائی یافت - و برطبق آرزوی او ملا شکرالله دیوان و رای سندر داس که بعد از انجام این مهم حسب الالتماس اعلی حضرت نخستین بخطاب افضل خان و دومین بلقب راي رایان از پیشگاه عنایت حضرت جنت مکاني سر برافراخت - از حضور سراسر نور مرخص گشتند که تسلیهٔ او نموده اورا بآستان رافت بیاررند - و نشان والا شان مزین بنقش پنجهٔ مبارک که برات حیات او بود مصحوب ایشان شرف صدور یافت - رانا که دل از رهائي برگرفته بود و دست از جان شسته و از فرزندان و ناموس و ولایت مایوس گشته بوصول این توقیع زندگاني عازم عتبهٔ کرم گردید - و چون بحوالیِ اردو رسید حضرت خاقاني عبد الله خان بهادر و راجه سورج سنگه و راجه سکهدیو بندیله و سید سیف خان باره را بپذیرهٔ او فرستادند - او پس از آنکه دیدهٔ امیدش بفروغ جمال عالم آرا روشني پذیرفت بآئین بندها ناصیهٔ ادب بر زمین سوده مراسم عبودیت بتقدیم رسانید - خاقان بیهمال سرش بدست مبارک برداشته اورا سرفراز صورت و معني گردانیدند و بکلمات امید افزا ومقالات بیم زدا جمعیت ظاهر و باطن بخشیدند

و بموجب امر معلای عبد الله خان بهادر و راجه سورج سنگه بریمین سعادت قرین و رانا بر شمال میمنت اشتمال نشستند - بعد ازان سه پسر او سورجمل و بهیم که قوی هیکل وبس مردانه بود و بیمن بندگی این درگاه بخطاب راجگی و پس از چندي بمهاراجگي سربلندی یافت و باگهه و دو برادر رانا سهنه وکلیان و دیگر عشیره و راجپوتان عمدهٔ او بار کورنش یافتند - رانا لعل کلان مشهوري بوزن هشت تانک با دیگر جواهر و مرصع آلات و نه اسپ و نه فیل بقیهٔ تاراج افواج قاهره پیشکش گذرانید - وبخلعت فاخره وجمدهر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ بتچاق از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه با ساز نقره سر برافراخت - و بده کس که سه پسر و دو برادر و پنج راجپوت معتبر او بودند خلعت و جمدهر مرصع و اسپ وبچهل تن دیگر خلعت و اسپ - وبه پنجاه راجپوت خلعت تنها - مرحمت شد - و رانا دستوریِ معاودت بمقر خویش یافت - و بجهت مزید عزت و اعتبار او افضل خان و رای رایان بمشایعت او مامور گشتند - وازانجا که او کرن را همراه نیاورده بود چه طریقهٔ زمینداران است که پسر جانشین خود را با خویشتن بملازمت سلاطین نمی آرند و ساعت انصراف اعلام ظفر آنجام اخر همان روز بود مقرر گشت که افضل و رای رایان درهمین روز کرن را بدرگاه معلي آرند - و آخر ان روز کرن جبهه سای بندگي گردید - وبعنایت خلعت فاخره وجمدهر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه بازین طلا وفیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره مفتخر گشت - و چون از تاخت و تاراج افواج بحر امواج پریشانیِ تمام بحال سلسلهٔ را نا راه یافته

بود و از بی سامانی سرانجام این سفر برکرن دشوار پنجاه هزار روپیه بطریق انعام باو عنایت فرمودند - و رایات اقبال قرین هزاران فرخي و فیروزي و فراوان خجستگی و بهروزي بصوب دار الخیر اجمیر بلندي گرایي شد - (ن) چون نوزدهم محرم ظاهر اجمیر مخیم سرادقات جلال گشت جمیع امرا بامر حضرت جنت مکاني باستقبال شتافتند - و فردای آن روز یکشنبه بیستم محرم سنه هزار و بیست و چهار مطابق یازدهم اسفندار سعادت ملازمت والد

(ن) و چون ظاهر اجمیر مخیم سرادق جلال گشت جمیع امرا بامر حضرت جنت مکاني باستقبال شتافتند - و فرداي آن روز یکشنبه بیستم محرم سنه هزار و بیست و چهار مطابق پانزدهم اسفندار خدیو جهان خداوند دوران بشکوه آسماني و شوکت سلیماني برگلگون اقبال سوار شده بتوزک تمام و آراستگی تام که مشاهدهٔ آن شگفت افزای روزگار بود یسال بسته روانه شدند - اوای نقارهٔ شادماني بایوان کیوان رسید - و صدای سرناو کرنا ولوله در زمین و زمان انداخت - زمینیان بحیرت در شدند - و آسمانیان بدعای بقا رطب اللسان گشتند - حضرت جنت مکاني که درین هنگام پس پنجره در جهروکه تماشای فوج آرائی وتوزک این شهسوار عرصهٔ وغا مینمودند بعد از داخل شدن خاقان ممالک ستان در دولتخانه بجهروکهٔ خاص و عام بر آمدند - و اعلی حضرت را در حین سعادت اندوزی ملازمت از فرط مهرباني و قدر دانی به بر گرفتند وبپیشانیِ مبارک بوسیدند سلیمان زمان هزار مهر بطریق نذر الخ (نسخهٔ ک)

بزرگوار اندوختند - حضرت جنت مکاني از فرط مهرباني وقدرداني به بر گرفتند - اعلی حضرت هزار مهر بطریق نذر و هزار دیگر برسم تصدق و بلورین صندوقچهٔ کار نادره کاران ندیک مشحون بجواهر ثمین با لعل کلان مشهور رانا که جواهر شناسان شصت هزار روپیه قیمت آن نمودند - و فیل عالم کمان بهترین فیلان رانا و دیگر افیالی که ازو و اتباع او درین یساق بدست افتاده بود بآئین پیشکش گذرانیدند - حضرت جنت مکاني قبای زربفت خاصه با چارقب طلا دوزي که بران کلهاي مرصع نشانده بودند - و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکي با زین مرصع دیگري با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه بجی کنجر نام با براق نقره وماده فیل عنایت فرمودند - و در جلدوي این خدمت بر منصب این جهان فیروزي که دوازده هزاري ذات و شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود سه هزاري ذات و دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه افزودند - که مجموع پانزده هزاري ذات و هشت هزار سوار تمام دواسپه سه اسپه باشد - و سواي آن در اثناي این مهم سه کرور دام بطریق انعام از صوبهٔ مالوه با خدمت نظم آن صوبه از تغیر خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بجهت دامادی خسرو چشم از حقوق نمک خوارگي باز پوشیده نفاق می ورزید و در شکست کار مي کوشید و بدین سبب خدیو ادب آموز اورا به بیت الادب زندان نشانده حقیقت بخدمت حضرت جنت مکاني معروض داشته بودند - و در جناب سلطنت مستحسن افتاده و مهابتخان مامور گشته که به اودیپور رفته او را بدرگاه معلی بیاورد - و پس از رسیدن او

بوالا درگاه به آصف خان که دران هنگام بخطاب اعتقاد خان سر بلندی داشت و حراست قلعهٔ گوالیار بعهدهٔ او بود حواله شده که بدانجا بفرستند) مرحمت نمودند - پس از ان کرن دولت باریافت ازان پس نوئینان که در رکاب فیروزي آمده بودند سعادت اندوز کورنش گشتند - وکرن بعنایت جمدهر مرصع و مالای مروارید وکپوه مرصع با پهولکتاره وحسب الالتماس خدیو نشاتین بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و مرحمت نصف جاگیر درون کوه و نیمهٔ دیگر بیرون ان سر بر افراخت - و عطای اسپ و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه نقد ضمیمهٔ دیگر عنایات گشت - و پس از چهار ماه رخصت انصراف بموطن و مسکن خویش یافت - و مقرر شد که جگت سنگه پسر کلانش که امروز بجای پدر و جد (ن) خویش رانا ست با هزارسوار در دکن خدمت نماید. بیست و سیم جمادی الثانیه علامي افضل خان که از فضلای دار العلم شیراز است و از ایام نیک فرجام پادشاهزادگی اعلی حضرت سعادت اندوز بندگي چنانچه گذارش یافت بوسیلهٔ فضایل صوري ومعنوي وذریعهٔ اخلاص خالص و عقیدهٔ راسخ و قدم خدمت و وفور مزاج داني و کارشناسي

(ن) خود بخطاب رانا سرفراز گشت در ملازمت باشد - و او چنانچه نگاشته امد با هزار سوار در هردو یساق دکن که در سنین اتیه بتقریبی گذارش خواهد یافت در رکاب اقدس دولت اندوز خدمت بوده در سفر کشمیر نیز ملتزم رکاب فیروزي بود • بیست و ششم جمادی الثانی الخ •

بمزید اعتبار و اعتماد امتیاز دارد از دار السلطنت لاهور رسیده دولت ملازمت اندوخت - و بخلعت والا و خنجر مرصع و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب چار هزاري ذات و دو هزار سوار و مرحمت اسپ با زین مطلا و فیل سر بلند گردید - و بخدمت میرساماني بدستور سابق منصوب گشت - سلخ این ماه پادشاه خطاپوش عطا پاش بالتماس حضرت مهد علیا ممتاز الزماني سیف خان را که بسبب بعضي تقصیرات از پیشگاه نظر عاطفت انداخته ازمنصب و جایگیر باز داشته بودند بخلعت ومنصب چهار هزاري ذات وسوار و علم و نقاره سر بلند گردانیدند - سالیانهٔ حکیم رکنای کاشي بیست و چهار هزار روپیه مقرر شد •

رسیدن بادشاهزادهای والا مقدار و یمین الدوله اصفهان ازدارالسلطنت لاهور بدارالخلافت اکبراباد

غرهٔ رجب سال هزار وسي وهفتم هلالي مطابق نوزدهم اسفندارمذ ماه - دراری فلک اقبال - لالئ صدف جلال - انوار حدقهٔ دولت - اثمار حدیقهٔ سلطنت - پادشاهزاده محمد دارا شکوه - و محمد شاه شجاع و محمد اورنگ زیب - و قدوهٔ امرای والا مکان - اسوهٔ نوئینان عالی شان - رکن رکین فرمان روائي - ساعد مساعد جهانکشائي - یمین الدوله اصفخان - و دیگر خوانین وحشم - و سایر عبید وخدم از دارالسلطنت لاهور بحوالئ دار الخلافت اکبر اباد رسیده بحکم جهان مطاع در ظاهر بهشت اباد معروف بسکندره نزول نمودند - حضرت مهد علیا از نوید قدوم - مسرت لزوم - اثمار فواد - و ازهار

مراد - و مژدهٔ رسیدن ابوین مکرمین - کمال سرور اندوخته
بدستوری خدیو عالم خداوند بني آدم - با درهٔ صدف دولت -
موجهٔ بحر سلطنت - غرهٔ ناصیهٔ کامراني - قرة العین حضرت
صاحب قران ثاني - بیگم صاحب و دیگر فرزندان والا گوهر برسم
پذیره متوجه گشتند - ازان سو یمین الدوله در خدمت دراری
فلک جلالت باستقبال هودج والا و محمل علیای حضرت ممتاز
الزماني - و گوهر درج جهانباني بیگم صاحب سوار شد - حضرت
مهد علیا در اثنای راه جائي که سرادق رفعت برای ملاقات
بر افراخته بودند بدیدن دیدار مسرت اثار فرزندان کامگار بعد از
مفارقت دراز - و لقاي راحت افزای والدین ماجدین پس از
مهاجرت دیر باز - چندان نشاط اندوختند که نگارش نپذیرد - چه
در کار خانه ابداع عبارتي که بگذارش کیفیت این انبساط که حالتی
است جناني و وجداني - نه لساني و بیاني - وفا کند - ایجاد نیافته -
و تمام روز بجمال فرحت افروز اولاد امجاد و دیدار گرامي ابوین
شریفین بهجت آمود گشته شب هنگام بمشکوي ابهت معاودت
فرمودند - فردای آن روز پنجشنبه جمیع اعیان خلافت وارکان سلطنت
بحکم مقدس استقبال نموده پادشاهزادهٔ اقبال مند بخت بلند
را با یمین الدوله و دیگر بندهای اخلاص اندیش ارادت کیش
ببارگاه عظمت آوردند - و چون جهروکهٔ دولتخانهٔ خاص و عام بپرتو
جلوس اقبال شهنشاه سلیمان جاه نور آگین گردید - پادشاهزادهاي
بخت بیدار و یمین الدوله و دیگر سعادت پژوهان بدولت ملازمت
رسیدند نخست مهین گوهر مکان جلالت بهین جوهر سیف

بسالت - محمد دارا شکوه سعادت زمین بوس اندوختند - و هزار
مهر برسم نذر و هزار دیگر بصیغهٔ نثار گذرانیدند - پس ازان نور
حدقهٔ اقبال - نور حدیقهٔ جلال - محمد شاه شجاع زمین ادب بلب
نیاز بوسیده یک هزار و پانصد مهر نصف بنذر و نصف به نثار
بنظر کیمیا اثر در اوردند - انگاه سرو جویبار شوکت - گلبن گلزار
حشمت - محمد اورنگ زیب باستلام ساحت جهانباني سعادت اندوز
گشتند - و هزار مهر نصف بنذر و نصف به نثار گذرانیدند - آن
آسمان جاه و جلال کواکب ثواقب اقبال را در آغوش عاطفت کشیده
بتقبیل جبین روشن بیشاني گردانیدند - نشاط این روز عشرت افروز
که غلغله در زمین - وولوله در چرخ برین - انداخته بود از گذارش
بیگانه است - و بانگارش آشنا نه - بعد ازان عماد السلطنت یمین الدوله
اصف خان به تلثیم عتبهٔ فلک مرتبه سر رفعت بآسمان افراخت
و هزار مهر نذر و یک خوان پر از اقسام جواهر با هزار مهر دیگر برسم
نثار گذرانید - و باشارهٔ خدیو جهان خداوند گیهان بجهروکه که فردبان
پایهٔ اسمان رفعت است رفته سر عبودیت بر پاي فلک پیما
گذاشت - پادشاه حق شناس حقیقت اساس از بنده پروري
و پرورده نوازی بهر دو دست کرامت پیوست سران سرگروه ارباب
صدق و صفا سرآمد اصحاب حقیقت و وفا برداشته درآغوش عنایت
گرفتند - و باین عاطفت پادشاهانه سرش بآسمان رسید - در همان
مجلس شکوه مانس پادشاه دریاوش - کان بخشش - خلعت خاصه
با چارقب مرصع و خنجر مرصع با پهولکتارهٔ گران بها و شمشیر مرصع
با پردلهٔ مرصع که از غنایم فتح احمد نگر بود و حضرت عرش

آشیاني بحضرت جنت مکاني و آن حضرت در جلدوي کشایش
دکن بشهنشاه سلیمان جاه مرحمت فرموده بودند و یک لک روپیه
قیمت داشت و علم و نقاره و تومان و طوغ و دو اسپ از طویلهٔ
خاصه یکی عربي با زین مرصع دیگری عراقي با زین طلای مینا
کار و شاه آسن نام فیل از حلقهٔ خاصه که سرآمد فیلان ایام پادشاه
زادگي بود با ساز طلا و ماده فیل عنایت نموده سر مباهات آن
واسطهٔ عقد معالي و مکارم بکیوان رسانیدند - و خدمت والا رتبت و
وکالت تفویض فرموده مهر مقدس اوزک که در مشکوی اقبال
نزد حضرت مهد علیا مي بود بالتماس آن گردون قباب خورشید
احتجاب بآن عماد دولت سپردند - و در مخاطبات بلفظ عمو که
تا دامن قیامت طراز آستین افتخار ان نسخهٔ مفاخر خواهد بود
گذارش نموده محسود و مغبوط جهانیان گردانیدند - الحق اداى
انچه از اداب عقیدت و لوازم ارادت ازین حق گذار نعمت - و
سپاس دار منحت - بتقدیم رسیده و آنچه از مراسم نوازش
و کام بخشي و مراتب بنده پروری و پرورده نوازي از بادشاه مروت
نهاد - شهنشاه فتوت نژاد - بروی کار آمده از اندازهٔ خامهٔ کوته زبان
بیرون است - بعد ازان شایسته خان مهین خلف یمین الدوله
سعادت کورنش دریافته بخلعت فاخره و خنجر مرصع با پهولکتاره
و شمشیر مرصع و باضافهٔ هزار و پانصد سوار بمنصب پنج هزاري
چهارهزار سوار و بمرحمت علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه بازین
مطلا وفیل امتیاز یافت - و دیگر امرا که در خدمت پادشاهزادهای
کامکار بایمین الدوله از دار السلطنة لاهور باستان اقبال رسیده بودند

به ترتیب مناصب بتقبیل عتبهٔ والا ناصیهٔ بخت مقدي بر افروخته
مشمول عنایات شاهنشاهي گشتند - و لختي بمناصب سابق و
برخی به اضافه سر افرازي یافتند - بدین تفصیل - صادق خان
بخلعت و خنجر مرصع و منصب چهار هزاري ذات و سوار و علم و
نقاره - خواجه باقي خان مخاطب بشیر خواجه بخلعت و خنجر
مرصع و منصب چهار هزاري ذات و سه هزار و پانصد سوار
و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و صوبه داری تهته از تغیر
میرزا عیسی ترخان که در اثناء توجه رایات جهان کشا از دکن
بدار الخلافت اکبر آباد هنگام وصول موکب اقبال بحوالی احمد
اباد بنظم صوبهٔ مزبور دستوري یافته بود - میر حسام الدین انجو
که در سالف ایام مصدر خدمتي شده بود بخلعت و خنجر مرصع
و منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و علم و اسپ بازین
مطلا و فیل - شاه نواز خان پسر میرزا رستم صفوي بخلعت و خنجر
مرصع و منصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار و علم و اسپ
بازین نقره - میر جمله بخلعت و خنجر مرصع و منصب سه
هزاري ذات و هزار و دویست سوار - موسوی خان بخلعت و به اضافهٔ
هزاري ذات دو صد و پنجاه سوار بمنصب سه هزاري ذات و
بخدمت صدارت کل ممالک محروسه بدستور سابق - معتمد خان
بخلعت و منصب سه هزاري ذات و هشتصد سوار و اسپ بازین
نقره - خواصخان بخلعت و منصب دو هزار و پانصدي ذات و هزار
و پانصد سوار و اسپ - مخلص خان بخلعت و خنجر مرصع و
منصب دو هزاري ذات و سوار و علم و اسپ و فیل - الله ویردي

که در عهد حضرت جنت مکاني بمعتمد خان مخاطب گشته بود
بخلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاري ذات و سوار و خطاب
الله ويرديخان و اسپ و فيل - بهاريداس کچهواهه بخلعت و
منصب هزار و پانصدي ذات و هفتصد سوار - راجه روز افزون
بخلعت ومنصب و پانصدي ذات و ششصد سوار - حکيم خوشحال
ولد حکيم همام بخلعت و منصب هزار و پانصدي ذات و دو صد
سوار - حکيم ابو القاسم گيلاني بخلعت و منصب هزار و پانصدي
ذات و پنجاه سوار و خطاب حکيم الملک و انعام پنجهزار روپيه -
راجه گردهر بخلعت و منصب هزاري ذات و پانصد سوار - ميرزا
شجاع ولد ميرزا شاه رخ بخلعت و منصب هزاري ذات و چارصد
سوار - تشريف خان بخلعت و منصب هزاري ذات و دوصد سوار
سرافراز گرديدند - و تيول سابق ايشان بحال حکم شد - و ديگر
نوينان و منصب داراني که در صوبجات بودند جمعي بمناصب
سابق و جوقي باضافه نوازش يافتند ؛ بدين نمط - خانجهان لودي
بمنصب هفت هزاري ذات و هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه -
و هريکي از خواجه ابوالحسن و سپه دار خان و ياقوت خان حبشي
و جادون راى کايتهه بمنصب پنجهزار سوار - و اعتقاد خان و باقر
خان و ججهار سنگه ولد راجه نرسنگه ديو بنديله و اوداجي رام دکني
بمنصب چهار هزاري چار هزار سوار - و فدائي خان و بهلول ميانه
بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار - و جهانگير قلي خان خلف
خان اعظم کوکلتاش و مبارز خان افغان بمنصب سه هزاري سه
هزار سوار - و بيگلر خان بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار

و هرکدام از سرافراز خان و شهباز خان دوتاني و راجه جگت
سنگه ولد راجه باسو بمنصب سه هزاري پانصد سوار - و رشيدخان
انصاري و فخر الملک ولد ياقوت خان حبشي بمنصب سه هزاري
هزار و پانصد سوار - و سيد هزبر خان بارهه بمنصب سه هزاري
هزار سوار - و هريک از لشکري ولد ميرزا يوسف خان و سيد نظام
خلف سيد صدر جهان حضرت عرش آشياني بمنصب دو هزار
و پانصدي دو هزار سوار - و امير خان واسد خان بمنصب دو هزار
و پانصدي هزار و پانصد سوار - والله يار خان بمنصب دو هزار و
پانصدی هزار و دو صد و پنجاه سوار - و ظفر خان ولد خواجه
ابو الحسن بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دو بيست سوار - و
هرکدام از اسلام (ارسلان) بيگ مخاطب به شمشيرخان و بالخوقليج
بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار - و سبحان ويردي بملقب
بخنجر خان و رضوي خان و مختار خان بمنصب دو هزاری هزار
دو يست سوار - و سعيد خان بمنصب دو هزاري هزار و يک صد سوار -
و هريک از ميرزا والي ومخلص الله باضافهٔ پانصدي ذات و دو
صد و پنجاه سوار - و آتش خان دکني از اصل و اضافه بمنصب دو
هزاری هزار سوار - و ابراهيم حسين کاشغري و عزيزالله ومحمد زمان
طهراني و بسونت دکني و راول کليان جسلميري و محلدار
خان دکني بدستور پيشين بمنصب مسطور - و التفات خان ولد
ميرزا رستم صفوي بمنصب دو هزاري هفت صد سوار - و سيد
بايزيد باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب دو هزاري هفتصد سوار
و فيروز خان خواجه سرا بمنصب دو هزاری پانصد سوار - و راول

پونچا بمنصب هزار و پانصد سوار - و هر یکی از زین العابدین ولد جعفربیگ و آصف خان باضافهٔ پانصدي دو بست سوار - و شرف الدین حسین باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار - و سرسال ولد مادهو سنگه کچهواهه بائین سابق بمنصب مزبور - و یادگار حسین‌خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار - و هرکدام از میرزا حسن ولد میرزا رستم صفوي و سعادت خان نبیرهٔ زین خان کوکلتاش و نظر بهادر خویشگي بدستور سابق بمنصب هزار پانصدي هفتصد سوار - و جلال ولد دلاور خان کاکر باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب مرقوم و شیخ فرید باضافهٔ پانصدي دو بست سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار - و حکیم عبد الحاذق ولد حکیم همام گیلاني بمنصب هزار و پانصدي‌ششصد (ن - سه صد) سوار - و هریک از بکرماجیت ولد ججهار سنگه بندیله و راول‌سمرسی بمنصب هزاري هزار سوار - و صالح محمد ولد میرزا ماهي و سکندر برادر شهباز خان دوتاني و دولت خان ولد الف خان قیام خاني بمنصب هزاري هشتصد سوار - و سهراب‌خان ولد جعفر بیگ و اصف خان و سید غلام محمد برادر سید یعقوب و بابا خواجه و لعل‌خان بمنصب هزاري هفتصد سوار - و اکبر قلي ککر و بلبهدهر سنگهاوت و کشن سنگه و مادهو سنگه ولد راو رتن هادا بمنصب هزاري ششصد سوار - و میر عبد الله و میر ابراهیم خویشان میرزا سید یوسف خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد و پنجاه سوار - و مغل خان ولد زین خان و طغرل نبیرهٔ عبد الرحیم خانخانان و اکرام خان ولد اسلام

خان فتح پوري و کرم الله ولد علي مردان بهادر و دوست بیگ ولد تولک خان و بهاریمل ولد کشن سنگه راتهور و مرتضی قلي برادر جانسپار خان و پرورش خان بارهه و اقا افضل بدستور سابق بمنصب هزاري پانصد سوار - و میرزا خان ولد زین خان باضافهٔ پانصدي ذات و چار صد سوار - و بهرام نبیرهٔ خان اعظم و کرمسی راتهور(ن) از اصل و اضافه بمنصب مذکور - و کامل خان ولد خان اعظم و شاه بیگ خان و ذو الفقار بیگ ترکمان و خواجه بابای مخاطب بجانباز خان بآئین پیشین بمنصب هزاري چهار صد سوار - و لطیف خان نقشبندي از اصل و اضافه بمنصب‌مزبور - و خواجه قاسم‌ملقب بعقیدت خان بمنصب هزاري سه صد و پنجاه سوار - و میرزا حیدر ولد میرزا مظفر صفوي باضافهٔ پانصدي پنجاه سوار بمنصب هزاري دوصد سوار - و شرفا و کورسین کشتواري بدستور سابق بمنصب مسطور سر بر افراختند ٭

پنجم رجب جانسپار خان ترکمان از دکن رسیده دولت کورنش دریافت - وبعنایت خلعت وخنجر مرصع و به اضافهٔ هزار و پانصدي ذات و هزار سوار بمنصب چار هزاري ذات و چار هزار سوار و علم ونقاره و اسپ با زین مطلا و فیل و صوبه داری اله باد سر افتخار بآسمان رسانید ٭

هشتم راو رتن هادا از وطن آمده جبین طالع به تقبیل عتبهٔ فلک‌رتبه بر افراخت - وبمرحمت خلعت و جمدهر مرصع بمنصب

(ن) تونور

پنج هزاري ذات و سوار بدستور سابق و علم و نقاره و اسپ بازین مطلا و فیل تارک افتخار بر افراخت - همدرین روز خدمت وزارت حسب التماس یمین الدوله بارادت خان مفوض شد - و خلعت خاص و قلمدان مرصع باو عنایت فرمودند - و صادق خان را از تغیر او میر بخشي گردانیده بخلعت و قلمدان مرصع پایهٔ اعتبارش افزودند - درین تاریخ بهیم راتهور بمنصب هزار و پانصدي ذات و هفتصد سوار - و پرتهیراج راتهور بمنصب هزار و پانصدي ذات و شش صد سوار سرفراز گشتند - بمیر ظهیر الدین علي یزدي سه هزار روپیه انعام شد •

جشن مسرت افزاي نوروز عالم ارا

دبدبهٔ قدوم بهجت لزوم نوروز جهان افروز جهانیانرا نوید عشرت جدید رسانید - و طنطنهٔ مقدم فیض توام بهار نشاط آثار زمانیان را مژدهٔ عیش جاوید - از رسیدن کوکبهٔ شاه رنگین کلاه گل اشجار پژمرده خلعت خرمي و شادابي پوشید - و روزگار خزان دیده و چمن مهرگان رسیده بر زمردین بساط سبزه بادهٔ شفتگي و سیرابي در کشید - بلبل نغمه سرا بلحن باربدی غمزدگان خزان را نشاط تازه بخشید - و صُلصُل جادو نوا بصوت زهروي افسردگان مهرگان را انبساط بی اندازه - ابر گوهر بار سایه بان فیض بر روی صحن گلشن برافراخت - برق درخشنده براي روشني مجلس باغ مشعل بر افروخت - رعد خروشنده کوس عروسي گل بر بام فلک مي نوازد - یا صور رستخیز است که باحیای اموات نبات می پردازد - روز دو شنبه دوازدهم

رجب هزار و سي و هفتم هلالي سرمایهٔ نور و ضیاي آسمانیان - پیرایهٔ فر و بهای زمینیان - جمشید زرین کلاه - خورشید عالم آرا - کي خسرو آسمان گاه - افتاب ظلمت زدا - رایات عدالت و اعتدال - و الویهٔ شوکت و جلال - بشرف خانهٔ خویش بر افراشت - باد سبکپا بفراشی بساط عالم را رفت و روب تازه داد - و ابر چابک دست بسقائي بسط زمین را آب و تاب بي اندازه - روی کوه و هامون چون انگلیون بگونهاي رنگارنگ نگارین شد - و رخسار باغ و راغ چون بوقلمون برنگهاي گوناگون نمودار بهشت برین - شمال روح پرور از ریاحین روح گستر عنبر تر بدامن و آستین کشید - و از بوی بهار چون زلف یار و طبلهٔ عطار مشک بیز و عنبر ریز گردید - عرصهٔ زمین را سمن و یاسمین چون آسمان پر زهره و پروین ساخت - صحن بوستان از سبزهٔ زمردین رنگ در فیروزهٔ چرخ برین انداخت - گل جلوه کنان و عشوه گران نقاب از رخ بر انداخت - و بلبل شیدا کاشانهٔ دل دردا از متاع شکیبائي بپرداخت •

• نظم •

• جهان شد تازه از باد بهاران • زمین را آبرو افزود باران •
• خور خرم نهاد خرمي دوست • بگلها بردرید از خرمي پوست •
• گل از گل تخت کاوسي برآورد • بنفشه پر طاوسي بر آورد •
• ز هر شاخ شگفته نو بهاري • گرفته هر گلي بر کف نثاری •

درین اوقات فرخنده سمات که از اعتدال هوا دلها از غم وا پرداخته بود - و خاطر ها با خرمي در ساخته - باهتمام پیشکاران کارگاه دولت - و کار گزاران کارخانهٔ سلطنت - در صحن دولت خانهٔ خاص و عام سایه باني سوسوم بدل بادل که مانند عرش بلند مکان است - و

چون آسمان فراخ دامان - برافراخته سپهری دیگر بر روی چرخ برین کشیدند - و در ته آن اسپکي از مخمل زربفت و بر دور ان شامیانها هم ازین جنس بستونهاي طلا و نقره برپا کردند - و فرشهای رنگارنگ و بساطهای گوناگون گسترده درو دیوار دولتخانهٔ خاص و عام را بمخمل زربفت و پردهاي فرنگي و دیباهاي رومي و چیني و زربفت هاى گجراتي و ایراني آرایش دادند - مجلسی بروی کار آمد که عقل دشوار پسندان جهان‌گرد را بحیرت انداخت •

• بیت •

زده خیمهاي بریشم طناب • درو فرش زربفت بیش از حساب
همه پردها دیبهٔ شستري • همه فرشها سندس عبقري
چنان نقشها کرده بر روي نگار • که نقاش چین گشته زو شرمسار

خدیو عالم - خداوند بني آدم - طراز کسوت جهانباني - مظهر رحمت یزداني - که پیش همت خورشید آثارش گنج شایگان مانند احجار بی‌مقدار است - و دفاین معادن و خزاین بحار چون خاک و آب بي اعتبار - بر اورنگ جهانباني که سدرهٔ آمال و اماني است و طوبای افضال و کامراني - با فر آسماني - و شان سلیماني - جلوس میمنت مانوس فرموده بر روي زمانیان اسباب نشاط و ابواب انبساط آماده و کشاده گردانیدند - نسایم عدل دماغ روزگار عطر آمود گردانید - و روایح بذل مشام زمانه بخور اندود - و آفتاب برّ و نوال کوه و صحرا را منور ساخت - و ابر احسان و افضال خارستان و گلستان را تازه و تر •

• نظم •

سریر مملکت اکنون کند سرافرازي • که سایه برسرش افگند خسرو غازي

فلک کلاه غرور این زمان نهد از سر • که هست افسر شه بر سر سرافرازي
خطاب خسرو انجم کنون بگردانند • که مصلحت نبود خسروی بانبازی

غریو کوس و کرنا - و صدای نفیر و سرنا - اوای مسرت در زمان و زمین انداخت - و طنطنهٔ دعاي اصحاب عمایم و استحقاق و زمزمهٔ ثنای سخن طرازان نظم و نثر و لوله در چرخ برین - دراري برج دولت در درج حشمت چار پادشاهزادهٔ والا گوهر که چار عنصر شخص دولت اند - و ارکان اربعهٔ کعبهٔ سلطنت - در چار گوشهٔ تخت سلیماني با فر سلطاني قرار گرفتند - و درپای سریر خلافت - سر آمد ارکان مملکت - سر دفتر اعیان دولت - یمین الدوله اصفخان استاده سر اعتبار بر افراخت - و دیگر ارکان دولت و اعیان سلطنت وسایر ارباب مناصب در خور نسبت و منزلت ایستادند - و مجمع مفاخر و معالي یمین الدوله بنوازشهای ملکانه امتیاز یافت - و عنایت خلعت زرین و انعام فیل گزین چندوله نام با یراق طلا و ماده فیل ضمیمهٔ دیگر عواطف گردید - در ایام خجسته فرجام بادشاهزادگي بضرورت وقت ده (ن - ۱و) لك روپیه از لشکر خان گرفته بودند - ازانجا که دامن همت کیوان رفعت که چون جیب آسمان از نقایص پاکست غبار ستدن بر نیاید - همواره مرکوز ضمیر دریا نظیر بود که هرگاه وقت مقتضي باشد باز دهند - درین هنگام که روزگار پیشکار این دولت بلند است - و چرخ غاشیه بردار این سلطنت بی مانند - آن مبلغ را باو مرحمت فرمودند - خدیو دور بین صواب گزین بالهام لاریبي و تائید غیبی که همیشه دستیار این دولت جاوید امتداد ست - و کار این سلطنت ابد میعاد - پیش ازانکه خبر آمدن نذر محمد خان

بر سر کابل چنانچه گذارش خواهد یافت بمسامع حقایق مجامع
رسد - و باعث تغیر ظفر خان ولد خواجه ابو الحسن که در زمان
حضرت جنت مکاني به نیابت پدر نظم مهام صوبهٔ کابل مینمود
بروي کار اید - روز جلوس سعادت مانوس اورا بصوبه داری کابل
سربلند ساخته بودند - چون درینولا بعرض مقدس رسید که ظفر
خان در درهٔ خرمانه از مضافات تیراه در حیني که عبد القادر پسر
احداد بد نهاد را قتل نموده بود خبر شنقار شدن حضرت جنت
مکاني شنفته یعقوب‌خان بدخشی و بالچو قلیج و سعادت خان و عبد
الرحمان ترنابی و معین خان بخشی و جمعی دیگر از بندهای
جانسپار را بکابل فرستاد - و خود به پشاور آمد - و پس از نظم مهمات
انجا برسم هر ساله که ناظم آن صوبهٔ قشلاق در پشاور کند - و ئیلاق در
کابل ارادهٔ رفتن کابل نمود - هر چند کار دیدگان پیکار ورزیده ازین
قصد بی هنگام منع نمودند بگوش قبول نشنوده از راه کوتل شادي
بهکنار و خیبر روانه شد - و از خرد سالي و ناآزمودنی مراتب حزم در
حل و ترحال و مدارج احتیاط در حط و انتقال رعایت ننموده
بره نوردی در آمد - ناگاه آرک زئیان و افریدیان دوکار بد کردار که
دو شعبه از شعب پر شغب افاغنه این کوهستان اند و در ظاهر
فرمان بردار و خدمتگزار و در باطن فتنه جوی و شورش پژوه و
پیوسته خواهان فرصت دزدی ودست اندازي بر سر راه آمده دست
بتاراج اردو کشودند - وازان رو که سردار نا کرده کار جمعی دور بین
نبرد گزین که بمدافعهٔ دزدان وره زنان توانند پرداخت در ساقه
بگذاشته پیش رفته بود - اموال بسیار بغارت رفت و بهمراهان ونوکران

او خسارت فراوان رسید - و اوعنان همت و زمام ثبت چنان از دست
داد که بهیچ وجه بچارهٔ آن نتوانست پرداخت - حضرت جهانباني
درین روز مسرت آما اورا بعنایت خلعت خاصه سربلندگردانیده بنظم
مهمات آن صوبه رخصت نمودند - و نزدیک پانزده هزار سوار
کار دیده پیکار و رزیده از سادات بارهه و بخاری و مغول و افغان و
راجپوت بدفعات از رکاب نصرت نصاب بکمک او دستوری یافتند -
بهادر خان روهیله بخلعت و تیولداری سرکار کالپی و مالش
زمینداران متمرد ان سرزمین و مخلص خان بخلعت و فوجداري ترهوت
و آن نواحی و راجه بهارت بندیله بخلعت و فوجداری پرگنهٔ اتاوه
و مضافات ان که از خالصات شریفه است و دیندار خان بخلعت و
فوجداری میان دوآب - و مغول خان ولد زین خان کوکه بخلعت
و قلعه داری کابل سر بر افراخته مرخص گشتند - و ملا مرشد
شیرازی بخلعت و منصب هزاری ذات و دو صد سوار و خطاب
مکرمت خانی و دیوانی بیوتاب و حکیم جمالي کاشی بخدمت
دیوانی سرکار حضرت مهد علیا و فزونی منصب - وسید عبد الواحد
ولد مصطفی خان بخاری بفوجداری سرکار حصار سربلند گردیدند
چون حصار دولت خانهٔ خاص و عام را از موج خیز بخشش
پادشاهی کامیاب صورت و معنی ساخته مشکوی جلال را بقدوم
میمنت لزوم فروغ آگین گردانیدند - پردگیان سرادق عزت مراسم
تهنیت بتقدیم رسانیدند - و هریک در خور حالت و منزلت بنوازشی
سر فراز گردید - بحضرت مهد علیا اصناف پیرایه و اقسام زیور که
قیمت ان پنجاه لک روپیه بود مرحمت شد - و جواهر و حلی بیست

و پنج لک روپیه بپادشاهزادهٔ عالم بیگم صاحب - و جواهر و مرصع آلات بیست و پنج لک روپیه بدیگر پادشاهزاده های کامگار عالیمقدار محمد دارا شکوه و محمد شاه شجاع و محمد اورنگ زیب و مراد بخش و روشن رای بیگم و ثریا بانو بیگم عنایت فرمودند - و با خجسته روز شرف به بزمهای دلکشا و جشنهای فرح افزا حیرت انگیز کهن سالان جهان گردیده و دشوار پسندان غرایب دیده گشته جهان را کام اندوز گردانیده از روز جلوس مقدس تا این روز عشرت افروز یک کرور و هشتاد لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و خلعت و خنجر مرصع و جمدهر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ و فیل و اشرفی و روپیه انعام فرموده نامهٔ جود نامهای سخا کوشان پیشین و ماسخ بار نامهای کرم فروشان نخستین گشتند

• نظم •

کرده شاه از دراز دستی جود • از جهان دست خواستن کوتاه

درکرم خود چندین تواند بود • بشری لا اله الا الله

از انجمله یک کرور شصت لک روپیه بحضرت مهد علیا و پادشاهزاده های کامگار - و بیست لک روپیه بسایر بندها - اگر نیکان این زمان مسعود بوجود همه سود این سلطان کرم گستر بنازند بجا است • و پاکان این روزگار محمود به بود همه جود این خاقان دادگر سر بر افرازند سزا - چه آنچه سلاطین عالی مقدار بجد و جهد فراوان بروزگار دراز فراهم آرند - و آن را سرمایهٔ مکنت و جاه و پیرایهٔ شوکت و دستگاه پندارند - درین حضرت فلک رتبت بانعام یکروزه وفا نکند - بل به بخشش یک تن اکتفا -

• بیت •

هنگام جود ما حضر یک عطای تست

هر حاصلی که از دل دریا و کان رسد

و آنچه درین ایام عشرت انتظام از پیشکش نواب مهد علیا و پادشاهزادهای کامگار و امرای والامقدار شرف پذیرائی یافت ده لک روپیه بود - چون رکن السلطنت یمین الدوله شان سپاه داده پنجهزار سوار خوش اسپ و یراق از نظر خورشید اثر گذرانیده بود - و بحسب کمیت و کیفیت پسندیدهٔ طبع دشوار پسند خاقانی افتاد - در روز جود افروز بر منصب آن مسند آرای بزرگی هزاری ذات و هزار سوار دو اسپه سه اسپه افزودند - که از اصل و اضافه نه هزاری ذات و نه هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد - و جاگیر جید که حاصل هرسال آن پنجاه لک روپیه است مرحمت فرمودند - در سلطنت این دودمان عرش مکان هیچ نوبتی باین پایهٔ گران مایه نرسید تا بدولت ملوک دیگر چه رسد - مهابت خان خان خانان سپه سالار را بانعام رن راو نام فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و ماده فیل سربلند گردانیدند - درین روز مسرت افزا که تاریخ روز نامهٔ دلکشائی و کامرانی است آنچه از جلایل عواطف پادشاهانه و قبایل مراحم ملکانه بروی کار آمد - بخشیدن جرایم عبد الله خان است - و رهائی یافتن او از زندان - بذریعهٔ درخواست قدوهٔ ارباب صفوت و صفا اسوهٔ اصحاب معرفت و تقی عبدالرحیم خواجه - آن سلالهٔ سلسلهٔ نبویه نقاوهٔ طبقهٔ علیهٔ نقش بندیه از قبل امام قلی خان والی توران نزد پادشاه غفران پناه حضرت جنت مکانی انار الله برهانه برسم رسالت آمده در دار السلطنت لاهور احراز سعادت ملازمت نموده بود - آن حضرت چه از رهگذر نسبت قدم اخلاص و دعاگوئی این سلسلهٔ سامیه

باین خاندان بلند مکان وجه بجهت کرامت نسب و شرافت حسب باقسام اعزاز و اکرام سرفراز گردانیدند - چنانچه هرگاه سعادت حضور می اندوخت بپهلوی تخت معلی حکم نشستن میفرمودند و باین عنایت والا از جمیع اکابر و اشراف ایران و توران و هندوستان امتیاز عظیم یافت - و چون بعد از جلوس میمنت مانوس حضرت صاحب قران ثاني بدار الخلافة اکبر آباد آمده سعادت ملازمت اندوخت شهنشاه قدر شناس که در عهد عاطفت مهدش خداوندان احساب و انساب را روز بازار دیگر است خواجه را بعنایت خلعت خاصه با چار قب طلا دوزي و انعام پنجاه هزار روپیه نوازش نموده بپهلوی تخت مقدس عقب پادشاهزادهای والا گوهر حکم نشستن فرمودند - با آنکه سلاطین والا تمکین که مدت های مدید صاحب سکه و خطبه بوده اند - و از حوادث روزگار غدار و نوازل چرخ ستمگار باین درگاه ملوک پناه زینهاري شده می ایستند - و چون عبد الله خان را بسلسلهٔ سنیهٔ نقشبندیه نسبت قرابت بود خواجه التماس عفو تقصیرات او نمود - و بادشاه جرم بخش عذرنیوش خواجه را به پذیرائی درخواست مفتخر و مباهی گردانیده عبد الله خان را از زندان رستگاري بخشیدند - ان تذکرة السلف - گرامي خلف - مقبول درگاه باری - خواجهٔ کلان خواجه جویباري است - که بسی و نه واسطه بسید علی عریض بن امام جعفر صادق میرسد - از اجلهٔ سادات و اعزهٔ اکابر توران است - اخلاص و اعتقاد خوانین اوزبکیه باین دودمان عالي در مرتبهٔ کمال است - و وجود این خاندان متعالی دران دیار بس گرامي - عبد الله خان اوزبک والیء توران

حلقهٔ ارادت خواجهٔ کلان در گوش عقیدت داشته حصول پایهٔ سلطنت را از میامن توجه صوري و معنوی آن برگزیدهٔ الهي میدانست - دران روز فرخنده رای سنگه ولد راجه بهیم که پسر رانا امر سنگه است و بیمن عبودیت خالص و عقیدت صادق از پیش گاه نوازش حضرت شاهنشاهي بخطاب مهاراجه که اعظم خطاب های الوس راجپوتیه است سربلند گشته بود بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه تارک بخت بر افراخت - خاقان قدردان وفا داري و جان سپاري و خدمات پسندیده و تردات گزیدهٔ پدرش رعایت نموده اورا باوجود خرد سالي بخلعت فاخر و سرپیچ مرصع و جمدهر مرصع و منصب دو هزاري ذات و هزار سوار و خطاب راجگي و اسپ و فیل و انعام بیست هزار روپیه نقد سربلند گردانیدند - صالح برادر زادهٔ جعفر بیگ آصف خان بفوجداري بهرایچ نوازش یافت - مرحمت خان بخشیء احدیان با فوجی ازین گروه بمالش فساد اندیشان آنروی آب مرخص شد - بقاضي محمد سعید شریعتی گرهرددي (ن) صاحب عادل خان حاکم بیجاپور خلعت و فیل و نه هزار روپیه مرحمت شد - یاقوت خان حبشي را که از غلامیء خداوند خان به یاقوت خداوند خان اشتهار یافته و از رشد و شجاعت مدار علیه و مشار الیه دولت نظام الملک که باسم بی مسماي حکومت خرسندی دارد بود - و اکنون درسلک بندگان منسلک است و بمنصب پنج هزاري ذات و سوار مباهي - بعنایت ارسال علم و نقاره سرافراز ساختند •

(ن ک) هرودی

بیست و چارم رجب نرهرداس ولد راجه نرسنگهدیو بندیله بمنصب
پانصدی دو صد سوار سربلند گشت - شب بیست و هفتم که
لیلة المعراج بود مبلغ ده هزار روپیه باصحاب استحقاق عنایت
فرمودند - چهارم شعبان حاجي خواجه بمنصب هشت صدي سه
صد سوار سرافراز گردید - شب پانزدهم که لیلة البراة بود * شعر *
بحکم شه چراغان انچنان شد * که گیتی رشک هشتم آسمان شد
اگر از کیفیت و کمیت آن نگاشته آید ظلمت کدهٔ دوات مانند
قرص آفتاب چشمهٔ نور شود - و زبان سیاه خامه چون شعلهٔ طور -
درین شب متبرک مبلغ ده هزار روپیه بارباب نیاز رسید - و
عبادت مخصوص آن بروي کار آمد - هژدهم قاسم خان و راجه
جیسنگه با دیگر بنده هاي کار طلب بعنایات شاهنشاهي سربلند
گشته به برکندن بیخ فتنه و ریشهٔ فساد متمردان سرزمین مهابن و
نواحي آن دستوري یافتند - ججهار سنگه ولد راجه نرسنگهدیو
بندیله از وطن آمده دولت کورنش دریافت - و هزار مهر بصیغهٔ
نذر و یک فیل برسم پیشکش گذرانید - و بعنایت خلعت و جمدهر
مرصع با پهول کتاره و علم و نقاره لواي عزت بر افراخت *

رحلت بادشاهزادهٔ عالمیان
ثریابانو بیگم به نزهت گاه اخرت

ازانجاکه روزگار بي سداد - و عالم کون و فساد - مقتضی اثار
متخالفه - و متقاضی اطوار متغایره است - درین هنگام عشرت
انتظام - مزاج ثمرهٔ چمن اقبال - نهال گلشن جلال - ثریا بانو بیگم

بعارضهٔ آبله از منهج اعتدال انحراف یافت - و بیست و سیوم
شعبان هزار و سي و هفتم هلالي در سن هفت سالگی از محنت
سرای دنیا به تربیت آباد آخرت رخت هستي بر بست - اگرچه
بمقتضای شفقت و وداد پدري و فرزندی که ناگزیر نشاء تعلق است
گرد ملال بر صفوت کدهٔ خاطر حق ناظر بادشاه مهر گستر نشست -
و زنگ کدورت بر آینهٔ ضمیر مهر تنویر خاقان جهان پرور - اما چون
آن دانای اسرار کوني و الهی شناسای رموز انفسي و آفاقي - جمیع
تقدیرات الهي را خیر خالص یا غالب چنانچه در حکمت نامهای
عیاني و بیاني محقق و مبین است - دانسته - در گلزار همیشه
بهار رضا و تسلیم که پیشهٔ رسیدگان درگاه ایزدي است - مقیم است -
درین مصیبت شکیب ربا رضامند و خرسند بوده همگي ماتم
دیدگان مشکوي کامکاري - و غم رسیدگان شبستان جهانداري - را
خصوصا حضرت مهد علیا که از فرو ریختن ثمرة الفواد - و پژمردن
زهرة المراد - غبار الم مراة خاطر دریا مآثرش را سخت تیره داشت
رهنماي شکیبائي و صبوري گشت - رشید خان انصاري از دکن
آمده سعادت آستان بوس دریافت - و بعنایت علم لوای مفاخرت
بر افراخت - اسد خان معموري از برهانپور آمده چارده فیل پیشکش
گذرانید - هریک از پهار سنگه ولد راجه نرسنگه دیو بندیله -
و اهتمام خان بانعام فیل عز امتیاز اندوخت - چون صفوهٔ خاندان
نبوت و ولایت عبد الرحیم خواجه بدیرین مرضي که داشت از
تنگنای دینا بوسعت آباد آخرت شتافت - از مهمان نوازي -
و غریب پروري - که شیمهٔ کریمهٔ این کیوان مرتبت است -

بہ علامي افضل خان حکم شد کہ صدیق خواجہ ولد خواجہ مرحوم را تعزیت نمودہ بشرف ملازمت برساند - پس از آنکہ خلف الصدق خواجہ بحضور رسید او را مشمول مراحم پادشاهانہ ساختہ بخلعت سر عزت بر افراختند - مخلص اللہ ولد احمد بیگ خان کابلی بخطاب افتخار خان مفتخر شد •

ولادت باد شاهزادۂ عالمیان سلطان دولت افزا

بعد از انقضای پنج گهري وهفت پل از شب چهار شنبہ چهارم شهر رمضان سنہ هزار و سی هفت هلالي مطابق بیستم اردي بهشت از خدر معلی مہر معظم حضرت مهد علیا فرخندہ کوکبي بر سپهر خلافت طالع گشت - شهنشاہ دوران دست نوال و افضال کشودہ بر روی جهانیان در آز و نیاز بر بستند - وجشن سور و بساط سرور مرتب و مبسوط ساختہ امرای والا مقدار را بخلعت هاي فاخرہ سرافراز گردانیدند - و اصحاب عمایم و استحقاق و ارباب طرب و نشاط را بمبالغ گران مند بینیاز - ملتزمان بساط تقرب باندازۂ حال نذر و پیشکش گذرانیدند - وهمگي بحضرت مهد علیا انعام شد و آن ثمرۂ شجرۂ خلافت بسلطان دولت افزا موسوم گردید •

رخت هستی بربستن بادشاهزادۂ جهانیان سلطان لطف اللہ از وحشت کدۂ دینا

دادار کار ساز - و آفریدگار کام پرداز - سلاطین جهان کشا - و خواقین عالم آرا را - بتوالی اولاد کامگار و تعاقب اعقاب بخت بیدار

و تواتر اسباب جهان کشائي و ترادف مواد دولت فزائي - کامیاب داشتہ - گاهی بوقوع حادثۂ دل آشوب - و حدوث واقعۂ خاطرکوب - گرد کدورت بر ساحت بواطن نزاهت مواطن این مظاهر الطاف الهي مي انگیزد - تا عین الکمال گروہ نقصان پژوہ را سپندي باشد - و چشم بد بین را بندی - لهذا در اثناي آنکہ آبیاری افضال شهنشاہ دریاوش - کان بخشش - حیاض دلهاي جهانیان را لب ریز شادابي - و موج انگیز سیرابي داشت - نهم رمضان مطابق بیست و پنجم اردي بهشت پادشاهزادہ سلطان لطف اللہ پس از زندگی یکسال و هفت ماہ از شورش کدۂ دنیا بآرام گاہ آخرت شتافت - خاطر خیر اندیشان دولت - و عیش هوا جویان سلطنت را مکدر و منغص گردانید - پادشاہ حقیقت آگاہ کہ در شدت و رخا تسلیم و رضا شیمۂ کریمۂ آن حضرت والا رتبت است بصبوري و شکیبائي باز گشتہ حضرت مهد علیا را بمواعظ دل نشین رهنمای تسلي گشتند - پانزدهم مهابت خان خانخانان سپہ سالار بعنایت خلعت خاصہ و جمدهر مرصع با پهول کتارہ سر بر افراختہ بجای خان جهان لودي بصاحب صوبگی ولایت دکن و برار و خاندیس چهرۂ عزت بر افراخت - و حکم شد کہ خان زمان خلف او کہ صوبہ دار مالوہ بود نیابۃ بہ نظم مهام صوبجات مذکورہ بپردازد - و صوبۂ مالوہ از تغیر او بخان جهان مرحمت شد - هفدهم مهابت خان خانان جواهر گران بها و مرصع آلات و نفایس اقمشہ برسم پیشکش بنظر کیمیا اثر در آوردہ - از انجملہ متاع یك لک روپیہ براي سرفرازي او شرف پذیرائي یافت - هژدهم مختار

خان بفوجداری سرکار متگیر مفتخر گشت - بیست و دوم میر حسام الدین انجو را بخلعت و خنجر مرصع و خطاب مرتضی خان و عنایت فیل و پنجاه هزار روپیه نقد بلند پایگي بخشیده بجاي شیر خواجه که در اثناي راه تنفرهگراي ملک بقا شده بود بصوبه داری تته سرافراز ساختند - اخلاص خان بخدمت دیوانی صوبهٔ برهانپور و عنایت فیل سربلند گردید - ازانجا که همگي همت ملکانه بر تیمار داری روزگار خستگان و غمگساری فلک شکستگان مصروف است درین ماه مبارک رمضان هر شب سلالهٔ دودمان سیادت موسوی خان صدر بحکم جهان مطاع گروهی از اهل احتیاج و استحقاق از نظر خورشید اثر گذرانید - و همگنان کامیاب گردیدند - سواي یومیه و مدد معاش مبلغ سی هزار روپیه نقد باینان مرحمت شد - چون شهر سعادت بهر رمضان باداي صیام و امضاء حاجات و اعطاء مبرات بانجام رسید - شب یک شنبه غرهٔ شوال مطابق پانزدهم خرداد • ع • هلال عید پدید آمد از کنار فلک • صداي شادیانه از زمین به پروین رسید - و نداي مبارکباد بمکان و مکین - صبح گاه بادشاهزادهای بخت بیدار و امراي عالیمقدار و دیگر خدم و حشم در بارگاه آسمان جاه فراهم آمده دیدهٔ آرزو را بطلوع آفتاب عالم‌آرای حضرت صاحب قران ثاني و سطوع طلعت مشتری سیماي ماه نور افزای جهانباني روشن گردانیدند - و تسلیمات تهنیت بتقدیم رسانیده باین ترانه رطب اللسان گشتند • شعر •

ای عید دین و دولت عیدت خجسته باد
ایامت از حوادث ایام رسته باد

تا رسم تهنیت بود اندر جهان بعید
هر بامداد بر تو چو عیدت خجسته باد

جهاندار عبادت گزار بشکوه سلیماني و شوکت صاحب قراني بر شبدیز ماه رفتار بعید گاه رفته نماز ادا فرمودند - و در تشریف بردن وآوردن چندان زرنثار افشاندند - که رسم آز و نیاز از جهان برافتاد

• قطعه •

تا هست بر جریدهٔ ایام نام عید • تا عید طبعها را عشرت فزا شود
ایام دولتش را هر روز عید باد • عیدی کزو مراد دو عالم ادا شود

دوم شرف الدین حسین بخطاب همت خاني - و شاه بیگ اوزبك که از جوانان کار دیده پیکار ورزیده است بخطاب خاني سر بر افراختند - سیوم خواجه قاسم که در همگي ایام نیک فرجام پادشاه زادگي ملازم رکاب ظفر نصاب بود بخطاب صفدر خاني - و لشکري ولد میرزا یوسف خان رضوي که از پیشگاه نوازش حضرت جنت مکاني بدین خطاب سرافراز بود بخطاب صف شکن خان نامور گشتند - پنج فیل که باقر خان نجم ثاني از اودیسه بعنوان پیشکش فرستاده بود بنظر کیمیا اثر درآمد - هرکرا در بدو فطرت الوده طینت تیره روزگار و ناقص عیار سرشته اند - هرچند اسباب کامروائي و مواد دولتمندی او بیشتر فراهم آید - و امتعهٔ دنیویه که والا همت بلند فطرت بان از جا فرود و رو بفزوني نهد - هم در سپاس داری پروردگار بیچون و چگون و حق گذاری آفریدکار بي شبه و نمون - منهج نا قویم بي فرماني و محجهٔ نا مستقیم تن آساني پیموده - و هم بخداي مجازي و خداوند حقیقي که باعث رواج کار

و رونق روزگار اوست سررشتهٔ حسن عقیدت و لطف خدمت ازدست واهشته - و راه بیوفائي و جادهٔ معصیت گرائي سپرده - خود را مطعون خاص و عام و مطرود ناقص و تام مي‌گرداند - مصداق این مقال احوال شقاوت مال دریای روهله است - او از فرومایگان و گم نامان گروه شورش پژوه افاغنه بود - خدیو عالم خداوند بني آدم - که غریب نوازي و شکسته پروری سجیهٔ رضیهٔ حضرت اسمان رتبت اوست ان تنگ حوصله را از نشیب ناکامي و گم نامی نوکری مرتضی خان بر فراز کامراني بر آورده در سلک نوئینان والا اعتبار منسلك گردانیدند - و ازان رو که بادهٔ نوازش پادشاهانه که مردان مرد و خداوندان خرد را از جا مي برد زیاده بر آنچه حوصلهٔ تنگ و ظرف تنگ او بر تابد واقع شد - و کمان تهور که دران چندین هزار دلی خرد وزن جهالت فن شریک غالب است علاوهٔ اسباب بد مستي و تنگ شرابیء اوگشت - کارش از هشیاري به بیهوشي و از فرزانگي بدیوانگي افتاده - و اسباب نکال و مواد زوال او روز بروز بفزوني نهاده تا آنکه در جنیر خاک بیوفائي بر فرق کار خود بیخته - و گرد بی حقیقي بر تارک روزگار خود ریخته از رکاب سعادت جدائي گزیده - و نزد خان جهان که از قبل حضرت جنت مکاني صوبه دار دکن بود رفت - و بهمین کور نمکي و کافر نعمتي اکتفا ننموده محرک سلسلهٔ اندیشهای فاسد و خیالهاي کاسد گشته - از (جملهٔ) اسباب مزید جهالت و ضلالت و بواعث ازدیاد تباهي و گمراهی آن تیره رای کوتاه بین گشت - درین هنگام که قوایم اورنگ جهانباني بجلوس مقدس آسماني پایه شد - آن بد

مست بادهٔ بی خردي ازکردار نکوهیده و اطوار ناپسندیده ندامت کشیده بدست اویز ضراعت و ابتهال که درین درگاه خلایق پناه قوي ترین ذرایع بخشش و بخشایش است بدرگاه عرش جاه آمده تارک بخت بتقبیل استان کیوان مکان برافراخت - اعلی حضرت عفو تقصیرات را از مکملات مراسم جهانداري و متممات مکارم فرمان گذاري دانسته از جرایم او اغماض نموده او را بخلعت و منصب چار هزاري ذات و سه هزارسوار سرافراز گردانیدند - بل از زندگاني تازه امتیاز بخشیدند

تا بیاموزند شاهاني که زر بخشند و سیم
رسم جان بخشیدن از خاقان دین مجرم نواز

دوازدهم شوال خواجه ابو الحسن تربیتی که بخدمت دیوانیء حضرت جنت مکاني سربلند بود از لاهور آمده بسعادت آستانبوس رسید - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع با پهول کتاره و اسپ بازین مطلا و فیل مباهي گردید - میرزا حیدر ولد میرزا مظفر صفوي از جاگیر آمده دولت کورنش دریافت - شب هژدهم بعد از انقضای نیمهٔ آن ججهار سنگه بندیله از تیره رائي و تبه خردي و شقاوت ذاتي و سیه بختیء فطري از درگاه خواقین پناه بوطن پرفتن خویش گریخت - هر چند اعیان دولت معروض داشتند که اگر حکم قضا نفاذ عز صدور یابد ان خسران زده را تعاقب نموده ماسور یا مقتول گردانیده آید - تا دیگر هیچ کوته اندیش بر گشته بخت بر چنین تبه کاري جرأت و جسارت ننماید - رازدان قضا و اسرار خوان قدر که کار هر وقت و وقت هرکار را چنانچه در کار خانهٔ ابداع مقدر گشته مي داند فرمود - که انشاء الله تعالی

جزای اطوار ناشایسته و سزاي کردار نا بایستهٔ او عنقریب انجلان در کنار روزگار ان بدمست بادهٔ جهالت نهاده می آید که همگي ستاره سوختگان شقاوت اندوز عبرت بر گرفته دیگر پیرامون بغي و فساد نگردند - شیروی روهیله بخطاب شهباز خاني سربلند شد - چون اعتماد خان خواجه سرا که از خدمت گذاران قدیم این درگاه عالم پناه است التماس زیارت حرمین شریفین نمود بیست و چهارم اورا رخصت داده بیست هزار روپیه نقد بوی انعام فرمودند - و حضرت مهد علیا و پادشاهزادهاي والا گوهر نیز ده هزار روپیه مرحمت کردند - بست و نهم سید محمد اسفرایني را که از ماجد سادات آن دیار است و از نزد قطب الملک آمده سعادت ملازمت دریافته بود هزار مهر عنایت شد - روز دوشنبه سلخ شوال که روز تیر از ماه تیر بود جشن عید کلاني انعقاد یافت - پادشاه زادهاي کامگار و یمین الدوله صراحیهای مرصع و دیگر نوئینان نامدار صراحیهاي میناکار و زرین و سیمین پر از گلاب و عرق فتنه و عرق بهار از نظر مقدس گذرانیدند - دوم ذي القعده عبد الله خان را که رقم عفو بر جراید جرایم او حسب الالتماس عبد الرحیم خواجه کشیده بودند چنانچه نگارش یافت بمنصب والای پنجهزاري پنج هزار سوار و عنایت شمشیر و علم ونقاره و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام پنجاه‌هزار روپیه بر نواختند - و سرکار قنوج به تیول او مرحمت گشت - قاسم خان و راجه جیسنگه و دیگر بندهاي کار طلب که بتادیب تمرد کیشان مهابن و آن نواحي رفته بودند تنبیه شایسته نموده

سیوم ماه مذکور سعادت آستان بوس در یافتند - چارم هریکي از چندرمن و بهگوانداس پسران راجه نرسنگدیو بندیله بمنصب هزاري ذات و ششصد سوار سرافراز گردید - هفتم عبد الرحیم ولد خدا دوست باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب سه‌هزار و پانصدي ذات ودو هزار و پانصد سوار و بعنایت علم و نقاره - و پهار سنگه بندیله‌باضافهٔ هزاري هشتصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار - و بهاري داس کچهواهه از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سر بلند گردیدند - هشتم سلالة السادات الکرام سید جلال بهاری بن سید محمد نبیرهٔ پیشوای اولیا شاه عالم گجراتي از وطن مالوف به تهنیت جلوس مقدس آمده بشرف ملازمت چهرهٔ سعادت بر افروخت - و بعنایت‌خلعت‌وانعام ده هزار روپیه سر عزت برافراخت - دیانت خان دست بیاضي بخدمت‌بخشیگري و واقعه نویسی دکن سر بلند گردید - نهم میرزا رستم صفوي و دو پسر او میرزا مراد مخاطب به التفات خان و میرزا حسن از صوبهٔ بهار آمده بسعادت آستان بوس رسیدند - و بعنایت خلعت نوازش یافتند - ازانجا که همت آسمان رفعت پادشاه جم جاه بر فراغت دل و رفاهیت عیش عالمیان مصروف است خصوصا گروهی که از حوادث روزگار و شداید زمانهٔ غدار باین حضرت خورشید منقبت زینهاري شده از فزونی اسباب عشرت و جاه یاد مواطن مالوفه نمیکنند حکم شد که بمیرزا که عارضهٔ نقرس مزمن علاوهٔ کبرسن او گشته از حرکت باز داشته است یک لک و بیست هزار روپیه سالي میداده باشند تا در دار الخلافه بفراغ بال بگذراند *

آمدن نذر محمد خان والیء بلخ و بدخشان بهوس تسخیر کابل و برگردیدن او بهزاران خواري و شرمساري و نبذی از احوال او برادر کلانش امام قلیخان والی توران

حق بین انصاف گزین داند که هرکه باسباب دنیهٔ دنیویه و مواد فانیهٔ جسمانیه پایهٔ کار و اندازهٔ روزگار خود نشناخته هواي کشور کشائي و تمنای ملک گیري را در سر بی‌مغز که هوس‌خانهٔ امانیء کاذبه و امال باطله است جا گرم کند - و بکلمات مموهه و مقدمات مزخرفهٔ خوش امد گویان که در لباس دوستي کار دشمني بانجام مي رسانند از جا رفته نسبت باقبال بلندان و بخت بیداران سررشتهٔ ادب ورزي و مرتبه دانی از دست واهشته رهگرای بی اعتدالي و بدسگالي شود هرائینه خسارت دیدهٔ کونین و خیبت کشیدهٔ نشأتین گردد

* قطعه *

سرکشد با سرو در بستان کدو * یعني این سر برکشیدن همسریست
آسمان داند که از سرو و کدو * خود کدامین سر سزاي سروریست

مصدق این مقدمات حق آیات احوال نکوهیده مال نذر محمد خان برادر خرد امام قلیخان حاکم توران است - آن تیره رای غنوده خرد از کوتاه بینی و بد همنشیني که دو کفهٔ میزان خسران ابد وخذلان سرمد است وقوع حادثهٔ ناگزیر حضرت جنت مکانی و بودن اعلام دولت انتظام اورنگ اراي جهانبانی دران هنگام در جنیر که اقصاي دکن است - بسان فتنه پژوهان فرصت جو و شورش طلبان فساد خو

موجب فوز مطلب دانسته بهوس تسخیر کابل گران لشگری از اوزبکان تنگ چشم بوزنه رو و المانان صحرا نشین کراز خو - فراهم آورد - و چون اسباب خواري و مواد شرمساریء ان مهار گسستهٔ شوریده کار سر انجام یافته بودنه‌شان بزرگواریء این سلسلهٔ سنیه که پناه جای سلاطین والا جاه است بچشم عاقبت بین دید - و نه شوکت جهانداریء این خاندان رفیع مکان که زینهار گاه روزگار شکستگان بی دستگاه است بخاطر جهل گزین رسانید - و نه بمنع برادر کلان ممتنع گشت - و از جنون جواني و فنون ناداني هزیمت و فیروزي وناکامي و بهروزي بقلت و کثرت حشم دانسته غافل ازانکه سلطنت بعنایت بیغایت ایزدی منوط است - ودولت بحمایت بی نهایت سرمدي مربوط - و تقدیرات یزداني مطابق ارادت سعادتمندان فرخنده روزگار - و از کمیء سپاه کابل و بسیاریء عسکر خود بغرور افتاده روانهٔ کابل شد - و ندانست که سد سکندر بلشکر یاجوج هرچند بسیار باشد رخنه نپذیرد - و ملک سلیمان بحشر مور هرچند بیشمار بود خلل نگیرد - بدرهٔ کز (گنبر) رسیده مقرر نمود که عبد العزیز پسر کلانش که در غوربست با عبد الرحمن بی دیوان بیگي اتالیق او و باقي برادر کلان عبد الرحمن حاکم قبادیان و شه نذر میراخور حاکم طالقان و عوض حاجي بنمای حاکم غوري و قاسم حسین قوشبجی حاکم ایبک و طاهر میرزای منغظ حاکم بغلان و صالح کوکلتاش نذر محمد خان حاکم امام و کاشغری خراجه حاکم اقسرای و ترسون بي قطغان حاکم اسکمش و حق نظر توپچی باشي و جاجم توقسانه و جمعی دیگر برسم هراول پیش رود - و خود از عقب روان گردید

ایشان بنواحی قلعهٔ ضحاک که بر فراز کوه واقع شده آمده باشارهٔ خان همت بر تسخیر آن گماشتند - و پانزدهم رمضان مطابق سی و یکم اردي بهشت سه فوج شده قریب صبحگاه که شام دولت بدخواه بود کرنا کشیده از اطراف هجوم آوردند - از جانب آبگیر که شمالی قلعه است عبد الرحمن بی اتالیق و عوض حاجی و قاسم حسین و طاهر میرزای منغط و کاشغری خواجه وچوقی - و از طرف دروازه که شرقی است صالح کوکلتاش و حق نظر توپچي باشي و جاجم توقسابه و جمعی - و از سمت سرکوب قلعه که جنوبي است شه نذر میرا خور و ترسون بي و گروهي - چون عبد الرحمن بدروازه رسید خنجر خان حارس قلعه از اخلاص راسخ و عقیدت صادق باعتضاد عنایت الهي که هموارہ کار ساز این دولت ابد مدت است - واعتماد اقبال شاهنشاهی که همیشه کام پرداز این سلطنت قدر قدرت - دل بر جان فشانی نهاده همگي همت مصروف نبرد گردانید - و جمعی از بهادران نامجوي اوزبکیه را بضرب توپ و تفنگ رهگرای عدم ساخت - بقیة النار راه گریز پیمودند - پیکار گران جوانب دیگر نیز دل بناي داده بهزاران خواري و سرمشاري بزینهار فرار درآمدند نذر محمد خان پس از آگهي از غیرت بي جا و حمیت ناسزا بر سران سپاه و سروران نبرد گاه زبان تهدید و توبیخ بر کشاد - ودل را باین خوش کرده که هرگاه کابل بتصرف درآید توابع و مضافات آن بي محنت تردد و شدت بیکار بدست خواهد آمد رو بکابل نهاد - و بخاطر کوتاه بینش در نیامد که هرگاه چندین حشري گران به پیکار قلیلي که بمحافظت این قلعه نامزد بودند کاری از پیش

نتوانستند برد - و قلعهٔ کابل که جمعی کثیر از فدویان جانسپار و وفاداران اخلاص کار به کلاءت و پاسبانیِ آن مي پردازند - و در راه خدمت گذاريِ خداي مجازي و خداوند حقیقي جان بازي و سر اندازي را بهانه میجویند - چگونه کار پیش خواهند برد - وازانجا که کنداوران خیر اندیش - و گردان هواکیش - این دولت ابد امتداد راه در آمد کابل از طرف غور بند و چاریکاران بر انگروه بی شکوه بسته بودند از طریق سیاه سنگ روانهٔ کابل شد - و چون به نواحیِ پمغان رسید دست تعدي وتطاول دراز ساخت - و پلنگتوش را بقتل وغارت سکان پمغان و للندر که در دره سکونت نموده بودند و از شر این سفاک بی باک دران پناه گاه فراهم آمده تعین نمود - و برخی از قطان انجارا که ازطایفهٔ سنیهٔ سنیه بودند اسیر نموده اسباب و بال ونکال برای خود سرانجام داد - و ازانجا گذشته در نزدیکیِ کابل فرود آمد - و نوشتجات وعد و وعید و پیغامهاي امید و تهدید به بندهای پادشاهي که درخت اخلاص شان بآبیاريِ وفاداري بیخ و شاخ بقريِ و ثریا رسانیده - وارکان شهر که طلاي وفاي شان بمحک ازمودن کامل عیار بر آمده - مصحوب صالح ایسک اقاسي و چندي دیگر از معتمدان فرستاد - و خواست که بختہ کاران حقیقت اندوز را بتمویه و تلبیس از راه برد - یعقوب خان بدخشی و بالچو قلیج داماد قلیج خان و عبد الرحمن تربانی و معین خان بخشي و قاضي زاهد قاضیِ کابل که از صلحاء و پرهیزکاران است و دیگر بندگان پادشاهي و اهاليِ شهر در صفهٔ بیرون دروازهٔ دهلي فراهم آمده فرستادهارا طلبیدند - و برمضمون مراسلات اطلاع یافته گفتند - که این فدویان

را که بطنا بعد بطن نواخته و سرافراختهٔ این دودمان عرش مکان اند جز وفاداری پیشهٔ و غیر جانسپاری اندیشهٔ نیست - و تا این بندگان موروثی را که از دولت نوازش این دودمان خلافت مکان استیفای جمیع مآرب صوری و معنوی - و اقتنای همگی مرادات دینی و دنیوی - نموده اند از جان مستعار و حیات بیمدار رمقی باقی است با اعدای این دولت حق پسند جز مخاصمت و منادات - و با بداندیشان این سلطنت بی مانند غیر مخالفت و معادات - کاری دیگر نخواهد بود - بمقتضای الدین النصیحة گفته میشود - که پیش ازانکه افواج نصرت امتزاج و عساکر فیروزی مآثر که درین نزدیکی بکومک اهل قلعه میرسد - بباید که ارزوی تسخیر این قلعه که از آمال کاذبه است - و هوس گرفتن این ملک که از امانیء باطله از سر بر اورده بملک خود مراجعت فرمایند - و الا بعد از رسیدن شیران خونخوار و دلیران جان شکار بر گردیدن و بوطن رسیدن اگر میسر شود بدشواری و خواری خواهد بود - چون ایلچیان بر گردیده حیقت را گزارش نمودند - نذر محمد خان از حمیت نازیبا همتی که می داشت بر تسخیر قلعه گماشت *

روز پنجشنبه پنجم شوال موافق نوزدهم خرداد قراولان او از پشتهٔ نهر فتح و پشتهٔ ماهر و نمودار شدند - قراولان جنود نصرت آمود بر پشتهٔ ده افغانان و مقبرهٔ سید مهدی خواجه در برابر افواج غنیم تا آخر روز بمدافعت پرداختند - و چون تتق ظلام عالم را در گرفت جدآوران طرفین بمقر خود باز گردیدند - و بعد ازان که لوای نور افزای اورنگ آرای چرخ چهارم بر مواکب کواکب چیرگی یافت

و عسکر ظلمت اثر شب مانند اعدای این دولت خدا داد رو بهزیمت نهاد - جهالت کیشان باطل اندیش از جای خود کوچ کرده در دور قلعه فرود آمدند - نذر محمد خان و عبد العزیز در خانهٔ عبد الرحمن بیگ تربانی که شمال قلعه است - و پلنگتوش بی اتالیق دادار بی در مقبرهٔ خان دوران که شرقیء قلعه است محاذی دروازهٔ دهلی و عبد الرحمن دیوان بیگی در مدرسهٔ خواجه عبدالحق که شمالی قلعه است پهلوی دولت خانهٔ قدیم - و کاشغری سلطان برنهٔ نذر محمد خان در کلکته که جنوبیء قلعه است - منازل گزیدند - و از هر جانب ملچارها آغاز نهادند - بدین تفصیل ملچار پلنگتوش دادار بی دروازهٔ دهلی ملچار عبدالعزیز عبدالرحمن اتالیق دروازهٔ آهنی - ملچار محمد باقی بی قلماق طرف شیخ طاؤس - ملچار باقی دیوان بیگی و وقاص حاجی ایسک آقا باشی و نذر پروانچی و نظر جوره اقاشی و حق نظر توپچی باشی میان دروازهٔ دهلی و دروازهٔ آهنی - ملچار کاشغری سلطان و منصور حاجی وترسون میرزای مختصر دروازهٔ خواجه خضر - ملچار جوجک بیگ حاکم ترمذ و حاجی بیگ برادر او رازنی با جمعی میان ملچار پلنگتوش و ملچار کاشغری سلطان - ملچار قباد میراخور و یاد گار بکریت میان ملچار پلنگتوش اتالیق و ملچار باقی دیوان بیگی - ملچار شادی بیگ پروانچی حاکم ده نو با مردم امام قلی خان میان ملچار عبد العزیز و ملچار محمد باقی بی قلماق - و از طرفین باستعمال آلات حرب وادوات ضرب هنگامهٔ جان بازی گرمی داشت - و بضرب توپ و تفنگ گردان لشکر فیروزی - هر روز جمعی از روشناسان اوزبکیه راه نیستی

مي پیمودند - و چون ملچارها بکنار خندق رسید و دمدمها بر افراختند میر موسی مشهور بمیرگل از تابینان خواجهٔ ابو الحسن با گروه پیکار پژوه احدیان از قلعه بر آمده بر ملچار محمد باقي بی قلماق دوید - و جمعي را بار گران سر از دوش بلا آغوش بر گرفته بسبک باري بادیه پیمای عدم گردانید - و سر کوب شان بخاک پرابر ساخت - و با دوازده ناموس پرست به گلگونهٔ زخم رخسار روزگار خود بیاراست - و سر و سلاح مخالفان نزد اهل قلعه آورده تهنیت فیروزي گفت - و تا سه ماه که لشکر خصم دایرهٔ محاصره تنگ داشت از هر دو جانب کشش و کوشش را روز بازار گرم بود - با انکه درین نزدیکي اورنگ جهانباني بجلوس مقدس خدایگاني پایهٔ آسماني گرفته بود - و اشتات ممالک و متفرقات مسالک وسعت آباد هندوستان بر وفق دل خواه انتظام و التساق نیافته - بمجرد اطلاع این سرگذشت از عرایض متصدیان مهمات صوبهٔ کابل - خاقان زمین و زمان از حمیت ملکانه و غیرت بادشاهانه اندیشهٔ شورش اوساط ملك را بدل توکل منزل راه نداده - پانزدهم ذي القعده مطابق بیست و دوم تیر ماه مهابت خان خانخانان سپه سالار را بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و ماده فیل سر بلند گردانیده بجهت مدافعت نذر محمد خان و مالش گروه خذلان پژوه اوزبکیه رخصت فرمودند و راو رتن و راجه جی سنگه و راو سور و معتقد (۶) خان بعنایت نقاره

(۶ ن) معتمد خان

بلند آوازه گردید - و خدمت بخشیگري و واقعه نویسي این سپاه رزم خواه بدو تفویض یافت - و سردار خان و شهباز خان افغان و سید هزبر خان و نظر بهادر خویشکی و سید عالم باره و راجه روز افزون با بسیاري از امرای اخلاص کار و منصبداران جانسپار و احدیان و برق اندازان خونخوار نامزد این خدمت گشتند - و هر یکی از امرا در خور حالت و منزلت بخلعت و اسپ و فیل نوازش یافت - مجملا بیست هزار سوار بگوشمال اوزبکیه و سر انجام مهام صوبهٔ کابل سواي عسکري که با لشکرخان صوبه دار کابل پیش رفته بود با خانخانان معین شد - لشکرخان در اثنای راه خبر آمدن نذر محمد خان شنیده با دل اخلاص آئین و همت کار گزین بسرعت تمام روانهٔ دفع حشر هزیمت اثر اوزبکیه گشت - و به پشاور رسیده پسر خود سزاوار خان را با جمعی از بندهای پادشاهي که درانجا می بودند برسم مقلا روانهٔ پیش گردانید - و ظفر خان را چون حکم شده بود که تا فرو نشستن غبار فتنهٔ اوزبک دران صوبه بکومك لشکر فیروزي قیام نماید نیز با تابینان پدرش پیشتر فرستاده - و خود با جمعیت شایسته از عقب روان شد - و از چار باغ جلال آباد که اکثر تعیناتیان کابل مثل سعید خان و مبارز خان و دیگر بندها که قبل ازین همراه ظفر خان بودند درانجا چشم در راه کومک درگاهي داشتند کوچ کرده به نیمله رسید - و با آنکه اعیان لشکر در توقف مبالغه نمودند عنان باز نکشیده بکندمک رفت - و براي بعضی مصالح دو روز مقام کرده از انجا کوچ نمود - و از راه انچرک که غیر متعارف است هشت کروه پیش رفته منزل کرد - و از اخلاص

شعاری و جدکاری التظار سپه سالار نبرده در دفع غنیم راه جلادت
سپرد نذر محمد خان از رسیدن لشکر خان بتاریک آب که دوازده کروهی
کابل است آگهی یافته دست از محاصرهٔ قلعهٔ کابل باز داشت -
و مردم پراگندهٔ خود را فراهم آورده بهوس آنکه دست بردی
باشکرخان تواند نمود بموضع نگرامی نزول کرد - لشکرخان از ناموس
جوئی و پیکار طلبی بمجرد استماع خبر پیش آمدن نذر محمد خان
بقصد جنگ صف برسبیل استعجال روان شده به پسر خود مزاوار خان
و سعید خان و مبارز خان روهیله و سایر فدویان که بطریق منقلا پیش
فرستاده بود پیوست - و باستظهار اقبال عدو مال حضرت صاحبقران
ثانی عساکر فلک ماثر را که چون اجل موعود و قضای محتوم رو
نگردانند ترتیب داده روانه گردید - و چون نذر محمد خان دید که
لشکر فیروزی درنهایت دلیری و چیرگی می آید و نوکران ماوراء
خوار پیکار گذارش که در روز بد همپائی کنند قلیل اند - و
بسیاری از المانان غارتگر غنیمت بر مال مسلمانان بدست انداز
بر گرفته باوطان مالوفه بر گردیدند - و همرهانش از هر دو طایفه
زیاده بر هفت هزار سوار نخواهد بود سود این تجارت نامربح و
فایدهٔ این بضاعت نامنجح - من نجابراسه فقد ربح - دانسته روز
جمعه نهم شهر محرم الحرام سنه هزار و سی و هشت هجری موافق
هفدهم شهریور دل بر گریز نهاد - و سرعت از باد و برق استعاره
نموده - و ساعات شب بر اوقات روز افزوده - نشیب و فراز مسافتی
که دریک ماه قطع کرده بود بچهار روز نوردیده به بلخ رسید - چنانچه
جمعی از لشکریان اورا ده نشینان و صحرا گزینان بقتل رسانیدند -

و لشکر خان روز جمعه شانزدهم محرم مطابق بیست و چهارم شهر
یور داخل نزهت گاه کابل گشت - اگر لشکر خان بی توقف تعاقب
می نمود هرچند به نذر محمد خان نمیرسید اما بسیاری از همرهان
او مقید و مقتول میگردیدند - طالب کلیم تاریخ رخصت امواج نصرت
امتزاج بمالش اوزبکیه (لشکر فتح) یافت - همانا وقوع اینمعنی
مصدق آن است که شعرا تلامیذ الرحمن اند - و زبان ایشان لسان
الغیب - سپه سالار خبر مسرت اثر این فتح والا که فاتحهٔ فتوحات
بزرگ است و مقدمهٔ نصرتهای سترگ در سهرند شنیده همانجا
عنان عزیمت باز کشید - و حقیقت بدرگاه خلایق پناه عرضه داشت
نمود - و چون این ماجرای نشاط افزا از عرضه داشت سپه سالار واز
عرایض لشکر خان و واقعه نویسان کابل و دیگر بندگان نیز بعرض
اقدس رسید - شهنشاه حق آگاه ازین فتح دلکشا و نصرت فرحت افزا
زبان حق گذار بشکر - و دست زر بار بشکرانه - کشود - و جهانی را
از نیازمندان بی نیاز گردانید - و صیت این فتح نامی باذناب
و نواصی رسید - و صوت این بشارت گرامی تا ادانی و اقاصی * قطعه *

از تو رزم ای شه واز بخت موافق نصرت
از تو عزم ای ملک واز ملک العرش ظفر
همه پوشند کفن چون تو بپوشی خفتان
همه خواهند امان چونتو بخواهی مغفر

الحق هرکه با اقبال مندان کمر پیکار بندد و با بخت بلندان دست
پرخاش کشاید جز ناکامی و بد نامی طرفی نه بندد * بیت *

مومیائی همه دانند کرا چرخ شود

هر کجا پشه به‌پهلو زدن آید با پیل

حکم شد که خانخانان بر گردیده سعادت تقبیل عتبهٔ فلک رتبه دریابد - و معتقد خان از سهرند بدار السلطنت لاهور رفته بیگمان و سائر پردگیان حرم‌سرای حضرت جنت مکاني را ازانجا بدار الخلافة اکبر آباد آرد - ولشکر خان را بارسال خلعت خاصه و بخت بلند نام فیل از حلقهٔ خاصه و ماده فیل با حوضهٔ نقره بر نواخته - و چون از عرایض وقایع نگاران کابل معروض اقدس شد که اوزبکان تهي دست از سکنهٔ شهر و رعایای نواحي آن هرچه درین مدت مدید از عدل شامل وجود کامل این دودمان ظالم گداز مظلوم گذار اندوخته بودند دست تعدي کشاده بنهب و غارت برده اند - از رعیت پروري و کرم گستري فرمان قضا توان صادر گشت که مبلغ یک لک روپیه از خزانهٔ عامرهٔ کامل بصواب دید قاضی زاهد که بصلاح و دیانت مقبول دلهاست بستم کشیدگان غارت دیده قسمت نمایند *

* قطعه *

ناظران علوي و سفلي زبذل جود تو
بحر و کانرا در فراق گوهر و زر یافته
کیسه از جود تو سلطان و رعیت دوخته
بهره از دست تو درویش و توانگر یافته

چون افغان احادیث بسان غصونش متشابک است - و اطراف اقاویل مانند اصنافش متعانق - نبذی از احوال نذر محمد خان و برادر کلانش امام قلي خان والی توران نوشته خوانندگان این سعادت نامه را از انتظار بر می آرد - این هردو برادر پسران دین

محمد خان مشهور به یتیم خان بن جانی خان بن یار محمد خان عمزادهٔ جانم خان والیء ارگنج اند - یار محمد خان پس از گرفتن طائفه اروس ولایت هشترخان را از امالش بغلبه و استیلا بی سامان و سرانجام بماوراء النهر آمد - سکندر خان پدر عبد الله خان اورا جوان اصیل قابل دانسته دختر خود را که همشیرهٔ حقیقیء عبد الله خان بود در حبالهٔ نکاح او در آورد - ازو جانی خان متولد شد - و از جانی خان پنج پسر دین محمد خان که از همه کلان بود - باقی محمد خان - ولي محمد خان - پاینده محمد سلطان - الیم سلطان - و این هر پنج برادر از قبل عبد الله خان در تون و قاین می بودند - الیم سلطان درانجا در گذشت - و یار محمد خان که با عبد المومن خان پسر عبد الله خان که در بلخ می بود پس ازان که عبد المومن خان اورا بسبب کدورتی ازانجا اخراج نمود بهندوستان بهشت نشان آمد - و سعادت ملازمت حضرت عرش آشیانی دریافته مورد عنایات پادشاهانه گشت - وپس از چندی مرخص شده بقندهار رفت تا ازان راه بزیارت حرمین شریفین بشتابد - درین اثنا عبد المومن خان در ولایت رامن به‌تیر یکی از اوزبکیه که از کمین نفرین دل شکستگان ستم دیده کشاد یافته بود نیستی گرای شد - و در توران هرج و مرج عظیم روی نمود - چنانچه هر سري سرداري و هر دری در باري گشت - دین محمد خان با برادران خبر قتل عبد المومن خان شنیده از جائي که بود به هرات رسیده آنرا متصرف شد - شاه عباس بقصد پیکار ایشان لشکری ترتیب داده بهرات آمد - چون نبرد در گرفت شکست بر اوزبکیه

افتاد - و دین محمد خان کشته گردید - در فرو رفتن او برخي گويند که از جنگ گاه بر آمده بالوسی رسيد - و انجا در گذشت - و بقول جمعي بيکي از احشام رفت ان جماعهٔ نشناخته سلوک نا شايسته کردند - و بعد از شناخت از بيم انتقام از هم گذرانيدند - باقي محمد خان باولي محمد خان بطرف بخارا آمد - و پس از چندي والیٔ توران شد - و پاينده محمد سلطان بجانب قندهار افتاد - شاه بيگ خان صوبه دار انجا اورا مقيد ساخته بخدمت حضرت عرش آشياني فرستاد - آن پادشاه والا جاه اورا بحسن بيگ شيخ عمري که متوجه کابل بود سپردند - و بقليج خان صوبه دار پنجاب رسانيد - و بعد از يک سال در دار السلطنت لاهور جهان فاني را پدرود نمود - يار محمد خان از قندهار نزد نبيرهٔ خود باقي محمد خان رفت - باقي محمد خان اورا بر مسند حکومت آن ملک متمکن ساخته سکه و خطبه بنام او کرد - و چون باقي محمد خان دريافت که جدش به تربيت پسران خود عباس سلطان و ترسون سلطان و پير محمد سلطان که نه از مادر جاني خان اند سرگرم است - پدر خود جاني خان را بخاني بر گرفت - بعد ازان که يار محمد خان و جانی خان رخت هستي ازين سپنجي سراي بر بستند - باقي محمد خان بر مسند خاني نشست - و چون پيمانهٔ عمرش لبريز شد خانیٔ توران بولي محمد خان قرار يافت - خواجهٔ ابو هاشم خواجه ده بيدی و محمد باقي بي قلماق که از قبل ولي محمد خان حاکم سمرقند بود و پلنگتوش بي اتاليق که بکمک او درانجا می بود - چون از اوضاع نکوهيدهٔ ولی محمد خان آزار يافته بودند خطبه و سکه بنام

امام قليخان کرده اورا از بلخ طلب نمودند - او با برادرش نذر محمد خان بطلب ايشان از آب جيحون گذشته خواست که از راه کوه تن بسمرقند رسد ولي محمد خان بعد از آگهي برينمعني از بخارا لشکري فراهم آورده از قرشی و خوزار گذشت - و بقبلش رسيده سر راه بر ايشان گرفت - بعد از رسيدن اين دو برادر به تنگ خرم که چار کروهیٔ قبلش است همرهان او که از کور نمکي وزر پرستي چشم کوتاه بين از حقوق خداوند حقيقي پوشيده روز ناکامیٔ صاحب را هنگام کاميابي می پنداشتند فوج فوج جدا شده باين دو برادر مي پيوستند - اگرچه دلها از کردار نا هموار ولی محمد خان آزرده بود - و خاطرها از اطوار بی هنجار او افسرده - اما درين وقت تنگ که ازمونگاه جوانمردان حقيقت گزين است بنا بايستی ولیٔ نعمت ديرين خود را از دست داد - ولي محمد خان برينمعني اطلاع يافته از اضطرار ننگ فرار بر خود پسنديده بعد از يک پهر شب از قبلش به بخارا رفت - و سه روز دران جا توقف نمود - چون درانجا نيروی بودن در خود نديد بناکامیٔ تمام بر آمد و آی خانم کوچ خود را در قلعهٔ چار جوي که بر کنار جيحون است گذاشته با رستم سلطان پسر خود از راه مرو بمشهد مقدس رفت - و ازانجا پسر را بهراة فرستاده خود بطلب کمک نزد شاه عباس باصفهان شتافت امام قليخان بر فرار او آگاه گشته نذر محمد خان را بتعاقب روانه گردانيد - و خود بسمرقند رفت - نذر محمد خان تا آب جيحون تعاقب نمود - و چون دريافت که ولي محمد خان دور دست رفته و رسيدن بدو ميسر نيست آي خانم مذکوره را که حاکم چار جوی

بار رسانیده بود گرفته به بخارا آمد - و اورا درانجا گذاشته برای
در یافت برادر و دیگر مصالح رو بسمرقند نهاد - پس ازان که
بسمرقند رسید حکومت و خانی وسکه و خطبه بنام امام قلیخان
مقرر گشت - و ملک را باهم قسمت نمودند - امام قلیخان والیِ بخارا
و سمرقند گردید و نذر محمد خان حاکم بلخ و بدخشان - امام
قلیخان پردگیان حرم عم خود دیده آی خانم دختر عباد الله
سلطان برادر خرد عبد الله خان را که نخست در حبالهٔ نکاح عبد
المومن خان بود - و بعد ازو درتصرف ایشم خان قزاق و پس ازان
در ازدواج پیر محمد خان و ازان پس در عقد نکاح باقیخان سپس
منکوحهٔ ولی محمد خان - ودر اوزبکیه به نیکو روئی و یمن قدم
اشتهار داشت - بعقد درآورد - و از بی باکی و نا پرهیزگاری زوجهٔ
غیر مطلقهٔ عم زنده را بنکاحی که در هیچ مذهبی درست نباشد
متصرف شد - شاه عباس اگرچه مقدم ولی محمد خان را باعزاز
و احترام تلقی نمود - اما بدادن کومک و دیگر مراتب اعانت و
امداد که در گرفتن ملک بکار آید نپرداخت - اتفاقا در اثنای انکه
ولی محمد خان از امداد والیِ ایران مایوس گشته نه رای بر
گشتن داشت و نه روی ماندن خطوط سران اوزبکیه که او از شومیِ
نفاق آنها اوارهشده بودمشتمل بر پشیمانی ازگذشته و خدمت گاری
و جانسپاری در آینده به او میرسد - او از رسیدن این مکاتیب و
شنیدن قصهٔ پر غصهٔ آی خانم از شاه عباس رخصت حاصل نموده
متوجه بخارا گردید - و بعد از شش ماه که در رفتن و بر گشتن او
از عراق گذشت بتوران رسیده بمعاونت بعضی امرا که از کردار

خود ندامت کشیده در مقام تلافی بودند بخارا را بی جنگ بدست
آورد - امام قلیخان از بخارا فرار نموده بقرشی آمد - وآی خانم را
انجا گذاشته بسمرقند رفت - ولی محمد خان از راه میانکال بسمرقند
متوجه شد - وچون بدو فرسنگیِ سمرقند رسید امام قلیخان بیرون
برآمده جنگ کرد - و شکست برولی محمد خان افتاد و یکی از
ملازمان امام قلیخان انیان حافظ نام او را دستگیر کرده نزد امام
قلیخان آورد - وبحکم امام قلیخان کشته شد - و سلطنت توران استقلالا
بامام قلیخان باز گشت - و حکومت بلخ و بدخشان و مضافات ان
بی منازعی بنذر محمد خان تعلق گرفت ●

چهارم ذی الحجه جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم را از تغیر بیگلر
خان ولد سعید خان ناظم سرکار سورتهه گردانیده رخصت فرمودند -
پرتاب سنگه اجینیه بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار و
خطاب راجگی و عنایت فیل سر عزت بر افراخت - در عهد فرمان
روائیِ حضرت عرش اشیانی و سلطنت حضرت جنت مکانی و بعد
از جلوس حضرت جهانبانی تا این تاریخ پیش جهروکهٔ دولتخانهٔ
خاص و عام که دران جمیع بندگان به دولت بار و سعادت دیدار
میرسند عمارتی که ملتزمان بساط حضور را از باران و گرما
پناه باشد - نبود - ایوانی از پارچه استاده میکردند چنانچه نگاشته
شد - و چون درین زمان مسعود هرچه سرمایهٔ آسایش
جهانبانی است از ممکن قوت بمظهر فعل آمده - و آنچه پیرایهٔ
آرایش جهان است از حضیض عدم باوج وجود شتافته - بحکم
عالم آرا معماران جادو آثار - و نجاران آزر کار - ایوانی عالی که سر

بکیوان کشیده است و بنائي رفیع که بسدرة المنتهی رسیده در پیش جهروکهٔ دولت خانهٔ خاص و عام بطول هفتاد گز و عرض بیست و دو گز پادشاهی در چهل روز چنانچه در مراة ضمیر نورانی حضرت گیتي ستاني پرتو افگنده بود باتمام رسانیدند - هم ایستادگان پیشگاه اورنگ جهانباني را از آب و آفتاب پناهی تازه بهم رسید وهم روی بارگاه آسمان جاه را زینتی بي اندازه - سه طرف این ایوان والابنیان که هرطرف راهی دارد و ازان امرا و خدمت پیشگان و دیگر منصبداران روشناس در می آیند محجري از نقره نصب کرده اند - درین ایوان بند ها در خور پایه بجائی که معین است به آئیني که لائق محفل سلاطین با فر و تمکین باشد می ایستند بیشتری پشت بمحجر و چندي که بنسبت قرب امتیاز دارند متصل بدو ستونی که نزدیک جهروکه است وقور برداران با علمهاي زرین و طوغهای زرین وقور خاصه در جانب چپ پشت بدیوار قیام مي نمایند - درپیش این بنای آسمان سا صحنی است وسیع بر دوران چوبین محجري رنگین که بران سایبانهای مخمل زربفت بر می افرازند - درین جا هرکه منصبش از دوصدی کمتر است و احدیان کماندار و تفنگچیان قدر انداز و برخي از تابینان امرا بار می یابند - بر دروازه هاي دولت خانهٔ خاص و عام و هر دو محجر گرز برداران معتمد و یساولان و دربانان بلباس هاي فاخر مي ایستند - تابینگانه را و هرکه لایق مرتبه ازین مراتب بار نباشد راه ندهند - معنی بردار شعر طراز طالب کلیم این رباعي در وصف این مکان والابنیان نظم نموده بعرض اقدس رسانید - و بصلهٔ پادشاهانه دامن امید او

گران بار عطا گردید • • شعر •

این تازه بنا که عرش همسایهٔ اوست
رفعت حرفی ز رتبت پایهٔ اوست
باغیست که هر ستون سبزش سرویست
کاسایش خاص و عام در سایهٔ اوست

و حکم مقدس شرف صدور یافت که در دار السلطنت لاهور نیز پیش جهروکهٔ دولت خانهٔ خاص و عام بهمین آئین ایواني عالی بنا کنند - و عمارت شاه برج باتمام رسانند - این برج رفیع و بنای منیع را که سر رفعتش بمناط پروین کشیده است و اساسش به پشت گاو زمین رسیده • • شعر •

با پشت گاو و ماهی در اصل همقرین
با برج گاو و ماهي در فرع همقران
بتوان ازو مشاهده کردن بچشم سر
کیفیت کواکب و اشکال آسمان

گوئی روضهٔ ایست از بهشت برین - یا آسمانی با چندین تماثل و صور بر زمین •

غرهٔ ماه آذر نوزدهم سال از جلوس حضرت جنت مکاني آغاز حفر اساس نمودند - و بعد ازان که بیلداران چابک دست انرا به نیروي بازو به اب رسانیدند مهندسان دوربین جدآئین و معماران سمار کار بسنگ و صاروج در کمال استحکام و متانت بر اورده سطح زمین برابر گردانیدند - و بر فراز اساس کرسي معانی اسمانی و منازل جاوداني باجر و اهك چبوتره آسا یك لخت گردانیده

تا هفت ذراع مرتفع ساختند - پس از اورنگ ارائی خاقان گیتی
ستان تا سال چهارم جلوس میمنت مانوس سه ذراع دیگر بهمان
دستور بر افراخته آمد - چنانچه در هر رده که یک قطار خشت را
بنایان بکار مي بردند یک لک و هشتاد هزار قالب خشت
صرف مي شد - و چون متکفلان عمارت دارالسلطنه طرحي که در زمان
حضرت جنت مکاني قرار یافته بود بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشتند
و پسند طبع دشوار پسند نیفتاد - بحکم خاقاني یمین الدوله که بر دقایق
این صنعت اگاه است طرحی چند که استادان معمار کار بصوابدید او
بر نگاشتند بنظر اقدس در آورد - یکی بشرف قبول و اصلاح مقدس
رسیده و یازده گز دیگر کرسي معني اسماني بلند ساختند - مطابق ان
مبانیء فلک سا بر افرشتند - بالاي این سطح یک لخت که ارتفاع
ان ازروي زمین بیست و یک ذراع است ایواني بطول بیست و شش
ذراع و عرض دوازده که اساطین دوازده گانه وازارهٔ ان از سنگ مرمر
است و متن ازاره و حاشیهٔ ان را باحجار گوناگون بر چینه کاري
نموده اند سر بر افراخته - همانا از پرتو تهاویل این قصر گردون
عظمت است که اسمان فیروزه فام هر بام و شام لولوي و بهرمانی
میگردد - از رنگ امیزیء این بنای اسمان سا رحلي بند بهار
رخسارهٔ لاله و چهرهٔ یاسمین می اراید - عقب آن طنبي خانه ایست
بطول دوازده ذراع و عرض هفت که ازاره اش بسان ازارهٔ ایوان
است - و مشرف است بر دریاي جمن - ساحل ان و شرقي و غربي
مثمن خانهٔ دارد بقطر شش ذراع - هریک گنبدي سقف دو جانب
ایوان کلان دو ایوان خلد نشان است - هر کدام بدرازی ده ذراع

و نیم - و پهنا سه و نیم - و در هر ضلع شرقی و غربي شاه برج ایواني
نزه بطول نه ذراغ و عرض شش مرتب گردید - حوالیء این منازل
فردوس مشاکل شش نشیمن دیگر در کمال صفائیء وزیبائی است که
ازارهٔ ان همه از سنگ مرمر است وسقوف و جدران آن بمرایای حلبي
زینت یافته - غربیء شاه برج بنگلهٔ از سنگ مرمر ساخته اند که
بر چینکاریء عقیق و مرجان و دیگر احجار ثمینه رشک افزای کارنامهٔ
مانوي است - شمالي و جنوبیء این بنگله دو ایوانیست که رو
بمشرق دارد - فرش صحن این عمارات نزاهت امارات را که پنجاه
ذراع در پنجاه است از سنگ موسیء و سنگ مریم گره بندي نموده اند -
در وسط صحن حوضي است بیست در بیست که چهار نهر ازان
منشعب میگردد و میان حوض چبوترهٔ پر چینکاری پنج در پنج
بارتفاع سه بسوه ازروی صحن - جنوبی سمت صحن مزبور نشیمني
است مربع بعرض و طول سه و نیم ذراع که شرقي و غربیء آن دو
شاه نشین است با دو حجره زیب آگین هر یک بطول سه و نیم
ذراع و عرض سه متصل هر حجره طولانیء خانه واقع شده - و پیوست
هر خانه ایواني رو بشمال بطول ده ذراع و عرض چار پس یک ایوان
طبني خانه ایست که خوابگاه مقدس است - بدرازیء نه گز و
پهناي پنج - با ازارهٔ سنگ مرمر که مصوران شگرف طراز و نقاشان
جادو پرداز باقسام تلوین و تذهیب و تصاویر و نقوش خصوصا
تماثیل بلاد و بساتین آنرا نمودار جام جهان نما ساخته اند - خاوران
سوي صحن مسطور پایان کرسي این عمارت صحني دیگر واقع شده
بطول پنجاه و پنج ذراع و عرض پنجاه و یک و نیم •

هفتم ذی الحجه کرمسی راتهور باضافهٔ پانصدی ذات وسه صد سوار بمنصب هزارو پانصدی ذات و هشت صد سوار نوازش یافت •

روز جمعه دهم عید قربان عشرت افزای جهانیان گردید

• رباعی •

دوعید است مارا زروی دومعنی • هم ازروی دین وهم ازروی دنیا
خجسته یکی عید دیدار سلطان • مبارک دگر عید قربان اضحی

آوازهٔ تهنیت از چار جهت عالم برخاست - و غریو شادیانه زمین و زمان را در گرفت - شهنشاه ایزد پرست برگلگون آسمان هیکل ماه رفتار سوارگشته با فر فلکی وطلعت ملکی و شان خدا داد بعیدگاه تشریف فرموده باداي نماز پرداختند - و در رفتن و آمدن رسم نثار بروی کار آمد - و مراسم قربان بنهجی که در شرع مطهر مبین ومقرر است بتقدیم رسید •

پانزدهم قاسم خان را بخلعت و صوبه داری بنگاله و عنایت اسپ از طویلهٔ خاصه بایراق طلا سر بلند گردانیده بنظم مهام آن ملک رخصت فرمودند - دریاي روهیله را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و اسپ با زین‌ٔ مطلا و فیل و بیست هزار روپیه سر افراز ساخته بدکن دستوري دادند - و حکم شد که جاگیر او در همان صوبه تن شود - بمیر جمله سي هزار روپیه مرحمت گشت - قلیچ خان بعنایت نقاره بلند آوازه گردید - هریکي از میر عبد الله و میر ابراهیم خویشان سید یوسف خان از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات و پانصد و پنجاه سوار سرفراز گشتند - محمد قلی که از قبل شاه عباس نزد قطب الملک

بایلچی گری رفته بود و بعد از توقف مدید از گلکنده باین راه مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت - بخلعت فاخر قامت افتخارش برارا-تند - و بانعام پانزده هزار روپیه دامن امیدش بر آموده رخصت ایران فرمودند - چون کهیلوجی بهونسله که از عمدهای نظام الملک بود برهنمونی بخت بیدار داخل بندهای درگاه عرش اشتباه گشت - و بخانزمان پسر مهابت خان خانخانان که بنیابت پدر بحکومت همگی ممالک دکن و برار وخاندیس می پرداخت پیوست - اورا بمنصب پنج هزاری ذات و پنج هزار سوار سرفراز گردانیدند - و برای سربلندي او و امیدواری دیگران فرمان استمالت با خلعت و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل ارسال فرمودند - درویش محمد را که بمساعدت طالع و مرافقت بخت از عادل خان جدائي گزیده در سلک بندگان این آستان دولت آشیان منسلک گشته بود بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار مفتخر ساختند - و به ارسال خلعت با خنجر بر نواختند - پیشکش عادل خان وقطب الملک که نخستین هزده ساله و دومین دوازده ساله بر مسند حکومت فیا کان نشسته بسان آبا پذیرای قدسی احکام اند - با عرایض مشتمل بر تهنیت فرمان گذاری و جهانداری و رسوخ ایشان در ارادت و خدمتگاري بنظر خورشید اثر درآمد - از جمله پیشکش عادل خان نیلمی بود تمام عیار فرد کامل بوزن پنج مثقال قیمت آن سي هزار روپیه قرار یافت - امر سنگه ولد راجه گج سنگه بانعام فیل تارک اعتبار بر افراخت حکیم الملک از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري ذات و پنجاه

سوار سربلندي يافت •

از غرهٔ محرم (سنه ۱۰۳۸) تا روز عاشوراء ده هزار روپيه بارباب احتياج عطا كردند •

روز جمعه بيست و سيوم خاقان قدردان بزيارت مرقد منور حضرت عرش آشياني انار الله برهانه تشريف فرمودند - و پس از وصول بدروازهٔ آن مزار فيض آثار پياده شدند - و بلوازم زيارت پرداخته و آداب بتقديم رسانيده ده هزار روپيه بخدمهٔ آن موضع منيف و اهل استحقاق بذل نمودند - بسلالة السادات حاوي كمالات سيد جلال بخاري كه از احمد آباد وطن مالوف خود به تهنيت جلوس ميمنت مانوس آمده بود چنانچه نگاشته شد خلعت و فيل و سه هزار روپيه نقد مرحمت نموده رخصت معاودت دادند - چون بمسامع حقايق مجامع رسيد كه خان عالم از فزوني كوكنار بمهمات صوبه بهار چنانچه بايد نميتواند پرداخت - ازانجا كه همگي همت والا بر نظام جهانيان مصروف است - و تمامي نهمت معلي بر انتظام عالميان معطوف - اورا معزول گردانيدند و سيف خان را بعنايت خلعت و صوبه داري آن مملكت و اسپ با زين مطلا و فيل سر افراز ساخته رخصت فرمودند - مخلص خان بفوجداري سركار جونپور معين گرديد •

پانزدهم صفر منزل سامي مساعد سلطنت يمين الدوله كه بركنار درياي جون متصل دولت خانه ايام پادشاهزادگي واقع است بميامن قدوم مسرت لزوم حضرت خاقاني اسماني پايه شد - آن سرامد نوئينان عالي قدر مراسم پانداز و نثار و لوازم جشن و سرور بتقديم

رسانيده پيشكش والا از جواهر و مرصع الات و نفايس اقمشهٔ هرديار و اسپان تپچاق و فيلان نامي با يراق هاي زرين و سيمين كه قيمت همه پنج لک روپيه باشد از نظر اكسير اثر گذرانيد - خاقان بنده نواز بجهت سرفرازي آن عماد السلطنت دو روز ديگر با حضرت مهد عليا و پادشاهزادهاى جوان بخت دران منزل دلكشا بشادماني و كامراني گذرانيده روز چهارم بدولت خانهٔ مقدس تشريف آوردند - پيشكش اعتقاد خان ناظم كشمير از نظر كيميا اثر گذشت •

بيست و پنجم سيد نظام باضافهٔ پانصدى ذات بمنصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار و عنايت نقاره سربلند گشت •

بيست و ششم صفر چون مطابق بود بدوم آبان ماه كه تاريخ ارتحال پادشاه رضوان دستگاه خلد آرام گاه حضرت عرش آشياني انار الله برهانه زين جهان فاني به نزهتگاه جاوداني است - شهنشاه حق آگاه بمزار فيض آثار آن حضرت رفته آداب زيارت بتقديم رسانيدند - و بفرمان والا انواع اطعمه و الوان حلوى و اقسام عطريات كه حسب الحكم علامي افضل خان مير سامان سرانجام نموده بود - در سرچار خيابان باغ دلكشاى آن مطاف جهانيان پر سماط آسمان انبساط خوان در خوان چيدند - و امرا و منصبداران و گرز برداران واحديان و سادات و مشايخ و علما و صلحا و ديگر خلايق ازان اصناف نعم بهره بر گرفتند - آخر روز عنان توجه اشرف بدولتخانهٔ والا منعطف گرديد - و چندي از امراي نامدار بامر خداوند جهان دران مكان بهشت نشان شب زنده داشته ده هزار روپيه به حفاظ و ديگر اهل احتياج و استحقاق رسانيدند - راجه بهارتهه بنديله بعنايت نقاره

بلند آوازه گشت *

ششم ربیع الاول سزاوار خان باضافه پانصدی ذات و صدسوار بمنصب هزار و پانصدی ذات وششصدسوار مفتخر شد *

هفتم مهابت خان خانخانان که بعد از انهزام نذر محمد خان بفرمان قدر توامان از سهرند معاودت نموده بود بسعادت استیلام عتبهٔ فلک رتبه مستسعد گشته هزار مهر نذر گذرانیده بعنایت خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فتح نصرت نام فیل از حلقهٔ خاصه سر بلند گردید - و دیگر امرا که برسم کمک همراه او بودند نیز سعادت آستان بوس دریافتند - و هر یک فراخور حال نذر گذرانید *

هشتم شهنشاه بنده نواز منازل یمین الدوله را مورد سعادت و جلال گردانیدند - آن مجمع معالی رسم پا انداز و نثار بتقدیم رسانیدنده پیشکش گرانمایه بنظر انور در آورد - خدیو جهاندار برای مزید افتخار آن والا اعتبار یک شبا روز با حضرت مهد علیا و پادشاهزادهای بخت بیدار کامکار دران ابنیهٔ نزاهت امکنه بنشاط و انبساط گذرانیده بدولتخانهٔ والا مراجعت فرمودند - از اصل و اضافه عبد الرحمن بیگ ترنابی بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار - و معین خان بمنصب هزاری سه صد سوار نوازش یافتند - و هم بمیرزا عیسی ترخان بعد از تغییر صوبه داری متهرا و نواحی آن در جایگیر عنایت شد *

شب دوازدهم مجلس میلاد سعادت نهاد * شعر *

آن مرکز دور هفت جدول * گرداب پسین و موج اول

علیه وعلی آله و صحبه من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها - ترتیب یافت - و بسیاری از سادات و مشایخ و علما و صلحا فراهم آمدند - گیتی خدیو بر مسندی که بجهت تعظیم این مجلس منیف بر زمین گسترده بودند جلوس فرموده دوازده هزار روپیه به نیازمندان عطا نمودند - و در خور حال بجمعی فرجیهای شال مرحمت شد و گروه انبوه از اقسام اطعمه و الوان وحلاوی و انواع فواکه و منقلات و اصناف عطریات بهره ور گشتند *

ایلچی فرستادن حضرت صاحبقران ثانی نزد امام قلی خان والی توران

چون در ناصیهٔ اطوار فرخنده آثار فرمان فرمای این زمان مسعود - و کشور کشای این اوان محمود - اورنگ آرای جهانبانی حضرت صاحب قران ثانی - از عنفوان مهد آرائی - دلائل جهانداری و شمایل حکم گذاری - و امارات امالهٔ قلوب - و آیات اقالهٔ ذنوب - هویدا بود - همین که عمر گرامی بسن رشد و تمیز رسید - حضرت جنت مکانی کشایش هر مهم صعبی - و حل هر کار مشکلی - برای زرین این پیش بین - و خرد صواب گزین این پیش دان - و شجاعت و حماست این دست پرور لطف الهی - و جلادت و بسالت این شهسوار معرکهٔ دلیری و آگاهی - حواله می فرمودند - وبحسن تدبیرات این صنع الطاف یزدانی کارهای دشوار آنچنان به آئین شایسته روائی می یافت که موجب حیرت دیده وران آگاه می گردید - چنانچه فتح رانا امر سنگه ولد رانا پرتاب پور رانا

اودي سنگه بن رانا امر نگه که گذارش یافت - و فتوحات دکن که
ناسخ فتح نامهاي پيشينيان - و ماحی آثار باستانیان است - و
تسخیر حصار استوار کانگره و دیگر شیون که شرح هریک برسم اجمال
در اثناي نگارش وقایع سنین آتیه در محل مناسب رقم پذیر خواهد
گشت - ازان باز گوید و - از صادرات افعال - و واردات احوال -
این بزرگ کردهٔ ذی الجلال که در ایام پادشاهزادگی جلوهٔ ظهور
یافت - سلاطین نامدار و خواقین کامگار حساب بر گرفته بودند -
چنانچه شاه عباس فرمان رواي ایران دران هنگام خجسته آغاز فرخنده
انجام - از ظهور این اثار - و اصغای این اخبار - به آمد شد تجار -
و سایر مترددین آن دیار - و استماع شمایل رضیه - و خصایل بهیه
و اوضاع گزیده - و اطوار پسندیده - بیقین مي دانست - که اورنگ
خلافت و سریر سلطنت پس از حضرت جنت مكاني بوجود تمام
سود این مایهٔ اتم پروردگار رحمت اعم دادار زیب و بها و زینت و
و ضیا خواهد یافت - و مکرر به ارسال رسل و رسایل فاتح ابواب
محبت و وداد و محرک سلسلهٔ مودت و اتحاد گشت - بنابران
والی توران امام قلیخان سلالهٔ علیه علویه عالی‌طبقه سنیهٔ نقشبندیه
عبد الرحیم خواجه را که احوال او سابقا نگارش یافته برسم حجابت
بملازمت حضرت جنت مكاني فرستاده بود - تامعروض دارد - که
چون آن حضرت ما دو برادر را فرزند می خوانند درینولا که شاه
عباس بر قندهار آمده آنرا بتصرف در آورده است لایق انکه لشکر
گران با سامانی درخور در ظل رایت پادشاهزاده بخت بیدار - موید
والا اثار - اعتضاد و استظهار ظفر - سکندر جاه سلیمان فر - شاهجهان

که صیت فیروزی و صوت بهروزیش با دیگر مکارم اخلاق و محاسن
شیم جهان پیماست . بتسخیر قندهار معین گردد تا ازین طرف
بالشکر ماورای النهر و بلخ و بدخشان بدان صوب شتافته آید - و
انچه مقتضای فرزندی نسبت بآن حضرت و برادري نسبت
بپادشاه زادهٔ جوان بخت پر خرد است بتقدیم رسد - و بعد از
فتح قندهار به تسخیر خراسان پرداخته شود - پس ازانکه آن ملک
بتصرف در اید هرچه خواهند ضمیمهٔ ممالك محروسه گردانند -
و تتمه را بما مرحمت فرمایند - ناگاه در اثناي این گفت و شنود
قضیهٔ نا گزیر حضرت جنت مكاني روي نمود - و بعد ازانکه عالم
افسرده از جلوس مقدس نضارت تازه یافت - و جهان برهم خورده
انتظام بي اندازه - خواجه از دار السلطنت لاهور بدار الخلافت
اکبر آباد آمده سعادت بار اندوخت - و بزمین بوس مقدس چهرهٔ
افتخار بر افروخت - و در همان نزدیکي به دیرین مرضیکه داشت
درگذشت - ازان روکه نیک سگالي و خیر اندیشي امام قلیخان در
پیشگاه ضمیر صواب پذیر شهنشاه حق آگاه حسن قبول یافت -
شانزدهم ربیع الاول مطابق بیست و دوم آبان ماه حکیم حاذق را
که پدرش حکیم همام گیلاني باتفاق سید صدر جهان صدر در عهد
فرمان فرمائي حضرت عرش آشیاني برسم رسالت نزد عبد الله
خان رفته بود - بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل پایهٔ
اعتبار بر افراخت - و برسم ارمغان جواهر و مرصع آلات و دیگر امتعه
و نفایس هندوستان بهشت نشان که یک لک و پنجاه هزار روپیه
قیمت داشت با نامهٔ منهي از مراسم صدق و صفا و منبی از لوازم خلت

و ولا بدو حواله فرموده نزد خان بسفارت فرستادند - ومحمدصدیق خواجه خلف الصدق عبد الرحیم خواجه را بخلعت فاخر و کمر خنجر مرصع و انعام سی هزار روپیه نوازش نموده با حکیم دستوری معاودت دادند - و ده هزار روپیه نقد بصیغهٔ انعام نوازش نموده بحسن خواجه جویباری برادر کلان عبد الرحیم خواجه مصحوب حکیم ارسال داشتند ٭

نقل مراسلهٔ بندگان اعلی حضرت بامام قلی خان والی توران

تا رشحات کلک بدایع نگار - و نفحات خامهٔ مشکبار - در اظهار روابط دوستی و ولا - و بیان مراتب صدق و صفا - طراوت بخش چمن خلت و وداد - وعطر افزای محفل صداقت و اتحاد باشد - دیباجهٔ آمال و امانی - و حدیقهٔ حشمت و کامرانی - سلطنت مآب - معدلت قباب - نصفت ایاب - شوکت انتساب - عنوان صحیفهٔ ابهت و کامگاری - طغرای منشور دولت و بختیاری - فارس مضمار فتوت - جوهر مرآة صفا و صفوت - زیبندهٔ افسر خانی - شایستهٔ وسادهٔ کشور ستانی - سلالهٔ دودمان عالی - شعبهٔ شجرهٔ مفاخر و معالی - گوهر بحر عدل و احسان - مجدد قوانین آبای عالی مکان - المؤید بالتائیدات الازلیة من الله المعین المستعان - دامت ایام اخوته و سلطنته - و زادت اعوام خلته و محبته - بتوقیع سعادت جاودانی موشح - و برشحات سحاب کرامت دو جهانی مرشح - باد - حقیقت اتحاد معنوی - و ارتباط صوری - که بواسطهٔ موانع ظاهری

مدتی در حجاب خفا محجوب بود - از مراسلهٔ سامی - و مفاوضهٔ نامی - مشحون بجواهر زواهر مصادقت - و محتوی بر درر غرر مرافقت - که مصحوب نقاوهٔ اصفیای کرام - عمدهٔ نجبای انام - ناهج مناهج دین قویم - خواجه عبد الرحیم - در باب مهام خیریت انتظام این نیازمند درگاه الهی و دیگر مقدمات پسندیده باطن حضرت - قدسی مرتبت - رضوان پناه - خلد آرامگاه - انار الله برهانه نظر بر قرابت سابق - بی تجدید جهات لاحق - همت ارسال پذیرفته بود - جلوهٔ ظهور و بروز یافت - وگرامی نامهٔ محرک سلسلهٔ مصادقت و موالات - و مشید مبانی موافقت مصادقات گردید - و از مطاوی آن شمایم صفوت بمشام صداقت رسید - مرکوز خاطر مقدس آن بود که در اول جلوس میمنت مانوس بر اورنگ سلطنت وفرمان روائی خواجه مشار الیه را با یکی از معتمدان درگاه رخصت فرمایم تا مجدد روابط صوری و معنوی - و مذکر مناسبات قدیمی وجدیدی گردد - سنوح دو مقدمه سبب توقف و تراخی گردید - یکی فوت خواجه مرحوم بعد از ادراک عز ملازمت والا و احراز شرف خدمت معلی - دوم آمدن نقاوهٔ اصلاب کرام نذر محمد خان از روی بی فکریها و بی تحریکها که لازم ایام شباب است بکابل - اگر بدلالت عقل رهنما ازین اندیشهٔ بی حاصل و پندار دور از کار که باغوای جمعی از کوته اندیشان بی خرد بادی آن شده بود تقاعد نمی ورزید - فرستادن جیوش منصوره از درگاه ضرور بود - و بعد از انکه افواج قاهره پی درپی میرسید ملاحظهٔ آن بود که غبار وحشتی درمیان برانگیخته شود - و علاقهٔ دوستی و روابط چندین ساله بفساد وافساد آن کوته

بیغنان فرو مایه از هم گسیخته - چون شیوهٔ ستودهٔ ارتباط و التیام از قدیم الایام الي الان فیمابین این دودمان رفیع الشان و سلسلهٔ جلیلهٔ خوانین سپهر تمکین ولایت توران متحقق بود - و آئین صدق و سداد بین الجانبین صورت انتظام و انعقاد داشت - دربن ایام سعادت ابتسام که بمعاونت تائیدات ربانی - و مظاهرت تیسرات آسمانی - بانواع فتوحات غیبیه - و اصناف فیوضات لاریبیه - مقرون است - و شاهد هر مدعی و مقصود که بر صفحهٔ خاطر خیراندیشان این سلطنت ابد قرین مرتسم می گردد - باتم وجوه و احسن طرق جلوهٔ ظهور مینماید - منظور نظر حق بین حقیقت گزین آن است که شیوهٔ فرخندهٔ اتحاد و یگانگی بیشتر از پیشتر ملحوظ ضمایر قدسی سرایر باشد - و در استحکام قواعد مودت - و اتساع عرصهٔ صداقت - که مستلزم انبساط خاطر دوستان - و انتظام اوضاع جهان و جهانیان - است - زیادت تاکید رود - تا وثاقت اخوت - که ابد الاباد درتزاید باد - مشهود همگنان گشته - نتایجي که بران مترتب است عنقریب بر وفق ارادهٔ اولیاء دولت طرفین بعرصهٔ ظهور آید - بالفعل جهت تشئید مبانیء وداد و وفاق - که نظام بخش انفس و آفاق است - بسیادت مآب - مرتضوي انتساب - سلالهٔ دودمان کرام - خواجه محمد صدیق خلف الصدق خواجه مغفور ازروي عاطفت ومرحمت رخصت انصراف ارزاني داشته - حکمت مآب - نتیجة الاماجد والاعالی - لایق العنایات السطانیه - حکیم حاذق را که از خانه زادان معتمد محرم راست گفتار - درست کردار - درگاه والا است ؛ بخدمت آن گوهر اکلیل شجاعت - فارس میدان شهامت - فرستادیم

که بعد از ادراک سعادت ملازمت بابلاغ مقدماتی که در هر باب بتقریر او تفویض یافته مبادرت نماید - شیمهٔ قویمهٔ مواخات آنکه همیشه بهمین طریق بمراعات نسبت سابقه - و قرابت قریبه - بارسال مراسلات منیفه و مفاوضات شریفه - که احسن مکارم اخلاق ارباب وفاق است - بیشتر محرک سلسلهٔ خصوصیت وجهتمندي گشته - همواره بواردات ذات لازم الکرامت - و اظهار مرغوبات طبع موالات سرشت - که رابطهٔ یگانگي - و رافع غایلهٔ بیگانگي است - مسرت پیرای ضمیر عطوفت اشراق گردیده خوشوقت میساخته باشند - مسند ابهت و خاني مخلد - و سریر سلطنت و کامراني موید باد *

بر افراختن رایات نصرت ایات بشکار باري و تماشاي حصار گوالیار که از حصون منیعهٔ هندوستان بهشت نشان است و بیدار ساختن جهار نکوهیده کردار از خواب غفلت و پندار

بر دقایق شناسان انجم و افلاک هویداست - که اجرام علوي که بسفلیات نسبت فاعلیت دارند پیوسته در حرکت اند - واجسام سفلی که بعلویات علاقهٔ قابلیت دارند همواره یا بیشتر در سکون - و هرچند حرکت فزون تر - اثار فراوان تر - چنانچه سرعت سیر و کثرت اثار سیارات ازان باز گوید - بنابران لایق سلاطین داد گستر و خواقین کرم پرور - که درین نشاهٔ عنصري در رفعت شان پادشاهي - و نفاذ اوامر و نواهي - بمثابهٔ افلاک اند - حرکت است - و در خور رعایا که در پستي و زیردستی بمنزلهٔ خاک - سکون - وهرقدر

ازین گروه والا شکوه حرکت بیشتر - انتظام ممالک و امن مسالک روز افزون - و نتایج اقبال را جلوهٔ ظهور گوناگون - و لهذا اکثر اوقات رایات جهان کشاي حضرت خاقاني - و مواکب گیتی پیمای اورنگ آراي جهانباني - از شهری بشهري انتهاض می نماید - اگرچه در برخي حرکات بظاهر عزیمت به سیر و شکار است - اما در باطن پیش نهاد همت فلک رتبت آنست - که حقیقت آبادیِ مملکت - و کیفیت امن ولایت - از قرار واقع بر ضمیر خورشید نظیر که آئینهٔ عکس پذیر تقدیرات الهی است روشن گردد و متمردان فتنه انگیز - و مفسدان شورش آمیز - بدریافت کیفر کردار نکوهیده دیگر سر از فرمان پذیري بر نتابند - و براه تباه خودسري و خودرائي نشتابند - زهی توفیق و خهي تائید که آنچه در دیگر ملک داران رهنمائی لهو و بازي است - و دست آویز غفلت و معصیت پردازي - درین برگزیدهٔ بارگاه کبریا - سرمایهٔ تقدیم مراسم سپاس داریست - و پیرایهٔ اقدام بر لوازم حق گذاري

* نظم *

سرور شاهان بتوانا تري * نامور دهر بدانا تري
مایهٔ درویشی و شاهي درو * مخزن اسرار الهي درو
تاشب وروزاست شبش روز باد * گوهرشاهیش شب افروز باد

ازانجمله این نهضت فیروزي گرا است - که بسبب اشتمال بر مالش ججهار سنگه وازون بخت بصیرت بخش عبرت گزینان گشت او پسر راجه نرسنگهدیو بندیله است که در ایام پادشاهزادگیِ حضرت جنت مکاني بوسیلهٔ قتل شیخ ابو الفضل - که تصنیف اکبرنامه سرمایهٔ

افتخار و پیرایهٔ اشتهار اوست - وبفزوني محرمیت واعتبار در خدمت حضرت عرش آشیانی محسود روزگار بود - پیش آمده - کیفیت این ماجری انکه چون قدسي مزاج آنحضرت بسنوح لختی امور از حضرت جنت مکانی انحراف یافت - شیخ را که برای نظم مهمات بدکن فرستاده بودند ازین رهگذر که خدمت اندوزان حضور باز گشتی بجنت مکانی داشتند و در اخلاص و راستي و درستي و اعتماد و محرمیت هیچ یکی باو نمیرسید طلب فرمودند - و حکم شد که جمعیت خود را درانجا گذاشته جریده به پیشگاه حضور بشتابد - او برسم یلغار بره نوردي درآمد حضرت جنت مکانی که از فرط اخلاص و یک روئي شیخ با ولی نعمت خویش غبار آلوده خاطر بودند آمدنش درین هنگام مخل مطلب پنداشته - و جریده شتافتنش غنیمت انگاشته - از قدر ناشناسی دفع شیخ را تحسین مایهٔ سلطنت دانسته نرسنگهدیو را که بعنایت اختصاص داشت و شیخ را از سر زمین او عبور ناگزیر بود گونا گون نوازش وعده کرده بقتل او تحریص نمودند - آن فرومایه از زر پرستي در کمین فرصت بوده پس از رسیدن شیخ بمرز و بوم او با سوار و پیاده بسیار هجوم آورد - هرچند هوا خواهان شیخ ترغیب بر آمدن از عرصهٔ پیکار نمودند او عار فرار بر خود نه پسندیده سال هزار و یازدهم مردانه نقد زندگي در راه قبلهٔ خود در باخت - نرسنگهدیو پس از جلوس حضرت جنت مکاني بتقدیم این امر نکوهیده بقرب و منزلت امتیاز یافت - و مورد عنایات گشت - و در اواخر سلطنت آنحضرت ازان رو که از شدت عارضهٔ ضیق النفس بي دماغي

بعنصر گرامی راه یافت - و امور مهمهٔ دولت - و شیون معظمهٔ سلطنت - از انتظامی که داشت بر افتاد - و مدارکار بر وزرای طمع آمود شد - و هنگامهٔ بازپرس و بازار باز خواست رو بافسردگي و کساد نهاد - بدست آویز رشوت دست تعدی و تطاول بمجال زمینداراني که در حوالیِ ولایت او بودند دراز ساخت - و ثروت و مکنت و خزاین و دفاین و مواد جمعیت و دست گاه اورا ولایت سیر حاصل و سپاه بجائی رسید که هیچ یکي از راجهای وسعت اباد هندوستان را میسر نبود - پیش از شنقار شدن حضرت جنت مکاني بسه چهار ماه روزگارش سپری شد و جانشینیِ او بر ججهار سنگه پسرش قرار گرفت - چون از املاک و اموالي که او درین مدت مدید اندوخته بود بیکبار بی محنت بدست این ناخلف افتاد - پس ازان که بمیامن جلوس اقدس روزگار افسرده تازگی از سر گرفتْ و حل و عقد امور دولت د رتق و فتق شیون سلطنت بارباب اخلاص و اصحاب اعتماد باز گشت - و ابواب تشخیص معاملات و تنقیح مهمات از قرار واقع بیم و امید که دو کفهٔ ترازوي استقرار دین و دولت است درمیان آمد - آن تبه رای تیره خرد بتوهمات باطل - و تخیلات لاطایل - و غرور اموال موفوره - و قلاع حصینه - و اشجار متراکمه - که آبای فتنه اندوز او بروزگار دراز محافظت نموده برای روز سیاه ادبار اماده داشتند نیم شبي که شام بد انجام نکبت وخذلان او بود از دار الخلافت اکبر آباد راه وطن پرفتن پیش گرفت - چنانچه نگاشته آمد - و چون بادیه پیمای ضلالت بسرعت هرچه تمامتر باوندچهه که پناه جای تیره روز

فرار او بود رسیده در صدد استعداد لشکر و استحکام قلاع و اعداد اسباب قلعه داري و احکام مداخل و مخارج شد - چون گویم که به برانداختن خانهٔ دولت خود و بر افراختن لوای ناکامی پرداخت - و فکر فاسد و اندیشهٔ کاسد او بعرض مقدس رسید - برای برکندن خارش فساد ان کوتاه بین بی سداد و بر افگندن بنیان غرور و پندار آن برگشتهٔ روزگار بي رشاد ده هزار روپیه از دلاوران ناموس جو - و کنداوران پرخاش خو - با دو هزار تفنگچي و پانصد بیلدار بسرکردگیِ مهابتخان خانخانان سپه سالار از پیشگاه خلافت معین گشت - و سید مظفرخان بارهه و دلاور خان برنج واسلام خان و سردار خان و راجه رامداس نروری و نظر بهادر خویشگي و راجه روزافزون و بهگوان داس بندیله و جیت سور و لنختی دیگر منصبداران درین فوج مقرر شدند - و بخشیگري و واقعه نویسیِ این لشکر فیروزي باسلام خان که بقدم خدمت و وفور اعتماد امتیاز دارد نامزد گشت - و هنگام رخصت خلعت خاصه با نادري و کلگیِ مرصع بسپه سالار و نقاره و فیل به دلاور خان - و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل باسلام خان - مرحمت فرمودند - و فرمان سپهر توامان بخانجهان لودي صاحب صوبهٔ مالوه شرف صدور یافت - که او با لشکران صوبه و راجه بهارته بندیله که نیاکانش راجهٔ اوندچهه بودند و حضرت جنت مکاني از پدر کلان او گرفته بنرسنگهدیو داده بودند و با ججهار سنگه دشمنیِ موروثي است - و راجه پنهلداس گور و انیرای سنگه دلن و صفدرخان تیول دار سرونج و نور الدین قلي و سرسال ولد مادهو سنگه کچهواهه و بلبهدر سیکهاوت و پیر خان

میانه و راجه گردهر و خلجر خان جوره قامي و برخی دیگر منصبداران که مجموع هشت هزار سوار بود و دو هزار تفنگچی پیاده و پانصد بیلدار راه چندیري که جنوب رویهٔ اوندچهه است بملک آن شقاوت پیشه در آمد - و بخشی و واقعه نویس این فوج نورالدین قلي شد - و منشور والا بنام عبد الله خان بهادر بصدور پیوست که از جاگیر خود قنوج با بهادر خان روهیله و راو سور بهورتیه و شهباز خان افغان و رشید خان انصاري و پهاړ سنگه بندیله و کشن سنگه بهدوریه و شاه بیگ خان و جمعي دیگر از بهادران کار دیده پیکار ورزیده که مجموع هفت هزار سوار بود - و دو هزار تفنگچی پیاده و پانصد بیلدار از طرف شرقی بمرز و بوم خرابهٔ ادبار درآید و بخشیگري و واقعه نویسی این گروه نصرت پژوه بسلطان نظر برادر سیفخان مقرر گردید - و بموجب حکم اقدس از تابینان رکن رکین دولت ساعد رصین سلطنت - یمین الدوله آصف خان دو هزار سوار بسرگردگی محمد باقر نیز بهمراهی این فوج معین شد - مجملا بیست و و هفت هزار سوار مرد افگن - و شش هزار تفنگچی شیراوژن - و هزار و پانصد بیلدار سنگ شکن - براي استیصال آن بد مال نامزد گشتند - و مقرر شد که تا خدیو دادگر در باری و آن نواحی بساط زمین را بهلال نعال مراکب گیتی پیما - و روی هوا را باشراق ماهچهٔ رایات جهانگشا - مزین و منور داشته بنشاط سیر و عشرت نخچیر پردازند - افواج سه گانه از سه طرف در آمده قلاع اورا تسخیر نمایند - و خاطر بی فساد کج گرایان بی سداد برکنده آن سرزمین را از لوث وجود بی سود ایشان پاک گردانند ٭

روز مبارک دوشنبه بیست و سیوم ربیع الاول مطابق بیست و نهم آبان بعد از انقضای یازده گهري وزیر خان را بحراست دارالخلافت اکبر آباد گذاشته بصوب باري نهضت فرمودند - و نور منزل را که بباغ دهره زبان زد روزگار است بورود مسعود فیض آمود گردانیدند و ازان نزهتگاه بدو کوچ ظلال رایات فیروزي برساحت فتحپور افگندند ٭

خجسته جشن قمري وزن

روز مبارک دوشنبه سلخ ربیع الاول سال هزار و سي و هشتم هلالي مطابق ششم غرهٔ آذر که نشاط و کامروائی اولیاء دولت است در دولتخانهٔ فتحپور جشن قمري وزن انجام سال سي و هشتم و آغاز سال سی و نهم از سنین زندگانی جاودانی حضرت خاقاني آراسته شد - و قریب نصف النهار آن گرانبار عنایات رحماني که قدر گران سنگش کفتین مهر و ماه برنتابد یکبار بطلا و یکمرتبه بنقره و شش بار باجناس دیگر وزن نموده آمد - و آن وجوه باصحاب احتیاج ارباب نیاز رسیده و جهانی از ناکامی بر آمد ٭ بیت ٭

شاهی که دلش طلسم اعظم دارند ٭ نه گنج فلک بوزن او کم دارند
از فرط بزرگي نتوان وزنش کرد ٭ در یکطرفش مگر دو عالم دارند

و بزر و سیم نثار که حضرت مهد علیا بآئین هر وزن از مشکوی اقبال فرستاده بودند - دامان امید عالمی از صلحا و فضلا و شعرا و ندما و اهل نغمه و نوا بر آمودند - چون صدقات در دفع مضار بدني و جاني - و جلب منافع روحانی و جسماني - باتفاق اصحاب ملل و نحل - و اطباق ارباب دین و دول - نتایج و آثار دارد - حضرت

عرش آشیانی آئین رزین وزن اختیار نموده ذات مقدس خویشتن را دو مرتبه یکی بعد از انقضای سال شمسی و دیگری پس از انتهای سنهٔ قمری وزن می فرمودند - لیکن در وزن شمسی دوازده بار - نخستین بار بطلا و یازده بار بدیگر اشیا - و در وزن قمری هشت بار - اولین بار بنقره و هفت بار باشیای دیگر - و وزن فرزندان کامگار یکبار باعتبار سال شمسی بوقوع می آمد - و وجوه وزن در مصارف تصدق صرف می شد - و حضرت جنت مکانی پیروی حضرت عرش آشیانی نموده هر سال این رسم منفعت وسم را بعمل می آوردند - ازانجا که این کار میمنت آثار سبب روائی حاجات نیازمندان است حضرت جهانبانی دو مرتبه شخص اجمل خود را وزن میفرمایند و از فزونی جود گستری در هر مرتبهٔ وزن طلا و نقره مقرر نموده اند در وزن شمسی نخستین بار بطلا و دوم بار بنقره و ده بار باجناس دیگر و در وزن قمری اولین بار بطلا و دیگر بار بنقره و شش بار بدیگر اجناس و پادشاهزادهای سعادت پرور را یک مرتبه بر می سنجند - از اصل و اضافه خدمت پرستخان بمنصب دوهزاری هزار و پانصد سوار - و امام قلی ولد جان سپار خان بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافرازی یافتند •

هفتم ربیع الثانی میرزا عیسی ترخان که صوبه داری تته ازو تغیر یافته بود و متهرا و نواحی آن در تیولش مقرر شده از تته آمده بسعادت کورنش کامیاب صوری و معنوی گردید •

هشتم ظاهر قصبهٔ باری بفروغ ماهچهٔ رایات گیتی آرا منور شد - و تا پنج روز دران سرزمین بعشرت نخچیر نشاط افزای خاطر اقدس بودند. و چون عزم تماشای قلعهٔ گوالیار و سیر و شکار آن نواحی مصمم بود •

بیست و پنجم ازانجا کوچ نموده متوجه تماشای آن قلعهٔ آسمان فرسا شدند - ظفر خان ولد خواجه ابو الحسن تربتی از کابل آمده بشرف آستان بوس رسید - هفت فیل چار نر و سه ماده که خواجه قاسم مخاطب بعقیدت خان دیوان صوبهٔ بهار ارسال نموده بود بنظر کیمیا اثر درامد •

دهم جمادی الاول یادگار حسین برادر ابن حسین خان بخطاب خانی نوازش یافت •

هژدهم ظاهر گوالیار مخیم عسکر گیتی کشا گردید - همانروز بر فراز ان حصن حصین بر آمده آنرا باقدام میمنت التیام آسمانی پایه گردانیدند - ازان رو که حراست ان محکمه بسید مظفر خان متعلق بود و توابع آن بجاگیر او مقرر - سید منصور پسرش پیشکشی درخور از قبل والد خویش گذرانید - چون جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکنات این جهان کشای دادگر و سلطنت پیرای عدل گستر بر مصالح دقیقه و فواید عمیقه که عقول عالمیان در ادراک آن قاصر و عاجز است اشتمال دارد - از جملهٔ حکم خفیهٔ این نهضت والا رستگاری زندانیان این حصار اسمان سار است - بموجب حکم معلی احوال جمعی کثیر از اهل جرایم و تقصیر که از دیر باز دران محکمه که دار العقوبهٔ مستعدان تعذیب و تشدید است و تادیب خانهٔ مستحقان تنبیه و تهدید محبوس و مقید بودند بعرض مقدس رسید - و بنفس اقدس متوجه تشخیص احوال و تفتیش افعال این گرفتاران گشته چندی را که وجود شر آمود شان سبب فتنه و فساد بود و از ناصیهٔ روزگار نکوهیده آثار اینان در دل پادشاه نهفته اگاه چنان پرتو افگند که هنوز از اطوار نا بایسته و کردار

ناشایسته درمقام ندامت وخجالت نیستند - مقیدگذاشته دیگرانرا بتصدق فرق مبارک رهائي فرمودند *

تتمهٔ داستان ججهار واژون طالع آنکه افواج بحر امواج که برای بر کندن خار بن فساد آن تمرد نهاد نامزد شده بودند از وصول مواکب گیتي کشا بگوالیار استبداد تازه یافتند - و جماعهٔ بندیله را که دست خوش نبراس و پامال یاس بودند دست از کار و کار از دست رفت - خانخانان سپه سالار از طرف گوالیار بقصبهٔ جاده که شانزده کروهیِ قلعه اوندچهه است - و خانجهان لودي از جانب فرور به موضع کندار که سه کروهیِ آن محکمه است - و عبد الله خان بهادر از کالپي بحوالیِ ایرج که آن نیز شانزده کروهیِ اوندچهه است رسیدند - و بهادران جانباز و دلیران نبرد پرداز کمر همت بسته دست جلادت کشودند - و به سنان جان ستان و تیغ سرافشان دمار از روزگار خاکساران بادیهٔ ادبار بر آوردند - و چون ججهار نابکار را روزگار به تیرگی و کار به تنگی گرائید - و بهیچ وجهي رای گریز و روی ستیز نماند - بمهابت خان خانخانان سپه سالار متوسل گشته از راه انزجار و انکسار نوشت - که اگر بمراحم خسروانه رقم عفو بر جریدهٔ اعمال نکوهیده مآل این تبه کار بر گشته روزگار کشیده آید هرآینه بدرگاه سلاطین پناه شتافته سعادت آستان بوس دریابد - بهر خدمتي که تعیین فرمایند منت پذیر گشته حیوة باقی درتلافیِ تقصیرات گذشته بانجام رساند - درین اثنا از نکاشتهٔ وقایع نویس فوج عبد الله خان بهادر بعرض ملتزمان آستان عرش مکان رسید که چهاردهم جمادي الاولي او با بهادر خان روهیله و جمعي از کومکیان

شود قلعه ایرج را که در تصرف ججهار تیره روزگار بود بدستیاریِ تائید یزداني و پایمردیِ اقبال حضرت صاحب قران ثاني بچستي و چیره دستي سرسواری کشود - و غنیمت فراوان بدست مجاهدان دین و مبارزان لشکر نصرت آئین در آمد - تفصیل این ماجرای عبرت افزا آنکه عبد الله خان بهادر با همرهان و محمد باقر سرامد تابینان یمین الدوله و بعضي سران دیگر از شرقیِ ایرج که مشرق رویهٔ ملک بندیله است و ججهار نکوهیده کار از تسخیران باستواریِ مداخل و مخارج فراهم خاطر بود - و بهادر خان روهیله با فوجي که همراه داشت ازطرف شمال - ورشید خان و بهار سنگه بندیله از جانب جنوب یورش نمودند - و عبد الله خان بهادر باقوشون خود پیش از همه هنگامهٔ پیکارگرم گردانید - و دلیران صفدر و دلاوران صفدار پای بسالت فشرده دست حماست کشودند - و تا یک پهرداد مردي و مردانگي دادند - و بعد از زد و خورد بسیار وکشش وکوشش بیشمار از روی جدکاري و اخلاص شعاری پیاده شده از خندق گذشتند - و بقدم جسارت بر دیوار حصار بر آمده درون ریختند - و بخسارت پیشگان سیه گلیم گرم آویزه گشته بسا پیر و برنا را به تیغ خونخوار و سنان جان گزار رهگرای فناگردانیدند - و بهادر خان فیز کمر جهد بسته دست جهاد کشاد - و فیل کوه افگن صف شکن پیش داشته در قلعه را بر کند - وبا برادران و تابینان پیاده چون برق جهنده و باد وزنده بچستي و زبردستي دران حصار کوه سار که موئل حصین و معقل رصین پنداشته بسیاري ازان گروه شقاوت پژوه دران فراهم آمده بودند - در آمد - و قریب دو هزار

کس از کفار کفران شعار بهزاران خواری و خاکساری بادیه پیمای نیستی گردیدند - جمعی از لشکر نصرت اثر نیز رخسار سعادت بگلگونهٔ شهادت بر آراستند - خاقان قدردان حسب الالتماس عبد الله خان بهادر در جایزهٔ این خدمت بهادر خان و پهار سنگه بندیله را بعنایت نقاره سربلند گردانیدند - و با انکه لشکر نصرت اثر ازروی چیرگی و زبردستی مقاهیر را بهزاران خواری آوارهٔ دشت هزیمت گردانیده بود و نزدیک رسیده که درخت فساد از بیخ و بن برکنده آید لیکن ازان رو که اعیان دولت خصوصا مهابت خان خانخانان استغفار زلات و تقصیرات او نمودند ملتمس ایشان بشرف پذیرائی رسید - و فرمان قدر توان عز صدور یافت - که چون آن بر گشته دولت آشفته بخت بذریعهٔ ندامت و وسیلهٔ ضراعت بدرگاه جهان پناه ماکه مامن خایفان هفت اقلیم است - و ملجای امید هر مسافر و مقیم - باز گردیده است بمراحم پادشاهی مطمئن بوده بتقبیل سدهٔ سنیه پیشانی بخت بر افروزد - و از وساوس شیطانی و هوا جس نفسانی خاطر وا پرداخته کسوت خلوص عقیدت را بطراز رسوخ ارادت برطرازد صفدر خان بمرحمت علم سر افتخار بر افراخت •

از سوانح این سال میمنت اشتمال آنکه - نظام الملک ازسطوت اقبال خاقانی دست از محال بالاگهات که باولیای دولت آسمان مرتبت متعلق بود باز کشید - گذارش این مقال برسم اجمال آنکه - پس از رحلت حضرت جنت مکانی - و پیش از جلوس عالم آرای حضرت جهانبانی - که روزی چند ضوابط ملک بر افتاده

بود - و قواعد دولت رو باختلال نهاده - خانجهان لودی ازکوتاه بینی و بد همنشینی حقوق نمک خوردگی و اداب نعمت پروردگی بر طاق نسیان گذاشته سر از شاه راه وفا و وفاق یکباره بر تافت - و اندیشهای کاسد و خیالهای فاسد دل تیره اش را از رای رشاد و رویت سداد پرداخت - و تمنای سری و سرداری و هوای برتری و ملکداری سر شوریدهٔ اورا هوس خانهٔ دیو غرور ساخت - و برای پیش بردن امانی کاذبه و آمال باطله با نظام الملک طرح وداد و اتحادی که در نهاد بی بنیاد او نبود انداخته تمامی محال بالاگهات را که داخل ممالک محروسه بود باو باز گذاشت - پس ازانکه بجلوس مقدس حضرت خلافت پناهی مهمات دولت نظام گرفت - و معاملات سلطنت قیام - و جهان آشفته بآرام رسید - و روزگار برهم خورده بانتظام - فرمان قدر توامان بنظام الملک عز صدور یافت که از اماکن بالاگهات آنچه باین سلطنت ابد مدت متعلق بود و او از کوته اندیشی در هرج و مرجی که هر گدائی کدخدائی شده بود - و هر ناسزائی پیشوائی - متصرف شده است - دست باز کشیده بدستور سابق بتصرف اولیای دولت باز گذارد - و عروهٔ وثقای خدمتگاری و فرمان برداری را که سرمایه امن و رستگاری است بدست اخلاص پرست استوار گرفته دیگر پیرامون خود سری وخود کامی که صورت ناکامی و بدنامی است نگردد - و اگر از بخت خفته و خرد آشفته منهج قویم اطاعت و جادهٔ مستقیم تباعت از دست داده در گذاشتن آن محال امهال خواهد نمود فرمان قضا مضا بخانزمان که بنیابت پدر در صوبهٔ دکن است شرف صدور خواهد یافت - که با

عساکر جهان کشا و مواکب گیتی پیما متوجه بالاگهات شود - و آن اماکن را کام و ناکام از تصرف او برآورد - و کیفر سرکشي وگردن تابي که مثمر خذلان ابد و منتج حرمان سرمد است - در کنار روزگار او نهاده احوال بدمآلش را عبرت مایهٔ سایر تبه کاران مغرور وتیره رایان آزر گرداند - نظام الملک بحکم مقدس دست ازان محال باز داشته معروض داشت - که از اماکن بالاگهات آنچه باختیار این هواخواه حکم‌پذیر بود برسیدن منشور اقدس به‌بندهای پادشاهي بازگذاشت - اما سید کمال قلعه دار بیر از کوتهي خرد دل از پرگنهٔ بیر برگرفته بتصرف عمال خاقاني باز نمیگذارد - و از جادهٔ سخن شنوی این جان سپار پا برون نهاده هنجار ناهموار خود پرستی و خود رائي می پیماید - و چون از عرضه داشت نظام الملک پسیچ تباه و اندیشه کوتاه سید کمال بعرض ایستادگان پایهٔ سریر جهانباني رسید - ازپیشگاه سطوت فرمان شد - که خان زمان بالشکر فیروزي ببالاگهات برآمده سزای شایسته در کنار او نهد - و بیر را که از امکنهٔ نامور و بلاد معتبر دکن است و ده کرور دام جمع آن است از دست تغلب پرست او باز ستاند - پس ازانکه خانزمان بموجب حکم‌جهان مطاع با لشکر دکن و خاندیس بحوالی بیر رسید سید کمال از شکوه جنود اقبال و هیبت افواج دشمن مال اظهار ندامت و خجالت نموده عذر جرائم خواست - و بیر را باولیای دولت باز گذاشت - خانزمان آنرا بآئین پیشین بصف شکن خان ولد سید یوسف خان رضوي سپرده با عساکر فیروزی ببرهانپور مراجعت نمود - هنگامی که خان زمان بتسخیر بیر متوجه بود

نظام الملک از حیلت سازي و مکیدت پردازي ساهوی بهونسله و جمعی سلاح داران را با شش هزار سوار از دولتاباد فرستاد - که در زمین خاندیس غبار شورش برانگیخته سپاه نصرت دستگاه را مذبذب الحال ومتردد البال گردانند ۰ باشد که فتح قلعهٔ بیرچندی در تعلل و توقف افتد - غافل ازانکه باین پسیچهاے تباه و فکرهاي کوتاه تاخیر در انصرام مهمات دولتمندی‌که پیشکاران تقدیر یزداني متکفل سرانجام اشغال دولت ابد مدت او شده اند صورت بگیرد - و تسویف درانتظام معاملات بخت بلندی که کارگذاران تدبیر آسماني متصدی اتمام اعمال سلطنت فلک عدت او گشته جلوهٔ ظهور نپذیرد - دریائي روهیله که دران ایام جاگیر دار بشاوده و آن نواحي بود - مثل بادرزان و سیل دمان بآن خاکساران بادیهٔ ادبار که میان دو آب تپتي و پورنه (نربدا) درآمده خاک ادبار برفرق روزگار خود میریختند رسید - و بجنگ و بیکار مالش داده ازان ملک برآورد - درین سال فرخنده مآل آنچهٔ از مواهب خاقان مفضال بروی‌کار آمده جهانیان را کامروایي ارزو گردانید - پیش ازان است‌که پای سیاح جهان پیمای وهم بپایان آن رسد - یا دست مساح بادپای خیال بدامان آن - چنانچه قریب چهار لک بیگهه و یکصد و بیست موضع در بست سوای فراوان زر نقد بوسیلهٔ صدر به طبقهٔ ارباب استحقاق مرحمت شده ۰

آغاز دوم سال
فرخ فال از دور اول جلوس مقدس

روز شنبه غرهٔ جمادی الثانیه سال هزار و سی و هشتم هلالی مطابق هشتم ماه بهمن دوم سال خجسته مآل از اورنگ آرائی خاقان گردون سریر گوش روزگار بنوید کامرانی بر افراخت - طنطنهٔ نشاط جهانرا عشرت آمود ساخت - و زمزمهٔ شادمانی دور و نزدیك را مسرت آگین - درین تاریخ معتقد خان که پردگیان سرادق عصمت را از عمات معظمات و اخوات مکرمات اعلی حضرت با دیگر مستورات حرم محترم حضرت جنت مکانی از دار السلطنت لاهور بدار الخلافت اکبر آباد رسانیده روانهٔ استان اقبال شده بود در گوالیار بزمین بوس ساحت خلافت روشن پیشانی گردید - فرخنده جشن شمسی وزن روز مبارک دوشنبه سیوم این ماه مطابق دهم بهمن بزم بهجت افزای شمسی با وزن خاتمه سال سی و هفتم و فاتحهٔ سال سی و هشتم از سنین زندگانی جاودانی حضرت جهانبانی آرایش یافت - و ابواب کامروائی بروی جهانیان کشایش - آن کوه وقار آسمان مقدار یکمرتبه بطلای خالص و مرتبهٔ دیگر بنقره و ده بار باجناس دیگر برسنجه آمد - و چون گویم که آن اشیا وزنی تازه و قدری بی اندازه یافت - نگارش مدارج نشاط و انبساط و مراتب بخشش و بخشایش که درین محفل فیض

منزل بتقدیم رسید - نه باندازهٔ خامهٔ بریده زبان و نامهٔ تنگ میدان است - پوشیده نماند که ولادت با سعادت شب پنجشنبه سلخ شهر ربیع الاول سنه الف من الهجرة النبویه - علی صاحبها و آله و صحبه الصلوة و التحیه - مطابق بیست و پنجم دی ماه باصطلاح منجمین که شب موخر تابع روز است پس از پنج ساعت و دوازده دقیقه جهانیانرا مژدهٔ کامرانی رسانیده - لیکن مقرر شده که اگر درین تاریخ بحسب اوضاع فلکی ساعت ضعفی داشته باشد مجلس جشن بساعتی عرض بیست روز مختار بود منعقد گردد - بنابران درین تاریخ مسعود که ساعت در کمال میمنت بود جشن وزن مبارک ترتیب یافت - در دیگر ارزان نیز همین طریقه مرعی خواهد گشت - درین روز میمنت افروز یاقوت خان حبشی را که درصوبهٔ دکن خدمت گذار است بعنایت ارسال اسپ با زین مطلا و فیل سر افراز گردانیدند - اسلام خان از فوج مهابت خان خانخانان رسیده شرف ملازمت دریافت و بمرحمت پادشاهانه مفتخر گشت - خواص خان و الله وردی خان و خدمت پرست خان بعنایت علم سر اعتبار بآسمان بر افراختند - سعید خان ولد احمد بیگ خان از تعیناتیان صوبهٔ کابل از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری ذات و هزار و چار صد سوار - و شریف خان باضافهٔ پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار مباهی گردیدند - و زبردست خان باضافهٔ پانصدی ذات و صد سوار بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار مباهی گردیدند ●

هفدهم میرزا حسن ولد میرزا رستم صفوی را بخلعت بر

نواخته رخصت بنگاله فرمودند •

بیست و سیوم رایات جهانکشا بعد از اقامت مي و سه روز در سر زمین گوالیار بصوب دار الخلافت بر افراختند •

غرهٔ رجب بساعت خجسته از نزهت کدهٔ نور منزل همعنان فیروزی و هم رکاب بهروزی سوار شوند - و چون لختي مباني آسماني دولت خانهٔ والا انجام نیافته بود در منزل سعادت محفل ایام بادشاهزادگي که بیرون قلعه برکنار آب جون اساس پذیرفته است نزول اجلال فرمودند - بعد از سه ماه و هفت روز دار الخلافت بقدوم مقدس رشک بهشت برین گشت - و درین ذهاب و ایاب نه قلاده شیر و بیست و پنج نیله گاو و دو صد و پانزده آهو به تفنگ شکار خاصه شد - درین روز مهابت خان خانخانان با عمدهای دولت ابدطراز که بسرگردگی او بمالش بندیله نامزد بودند بسعادت کورنش رسیده و در حضور اقدس نیر بزبان استکانت و ابتهال درخواست جرایم ججهار تباه کار نموده التماس کرد که دولت کورنش دریابد - چون ججهار آشفته روزگار بذیل ندامت متمسک بود و بحبل خجالت متشبث - و بخیر خواهان اخلاص گزین و هوا خواهان اختصاص آئین ملتمسات شان همواره عز قبول مي یابد ملتجي گشت - بخشیان عظام را حکم شد که آن خطا پیشه را بیاورند - و مهابت خان فوطه درگردنش انداخته و هر دو سر فوطه بدست خویش گرفته بآئین گناه کاران عفو پژوه باتخشیان به پیشگاه حضور آورد - مراحم پادشاهي بر جریدهٔ جرایم ثقیلهٔ او رقم اغماض کشید - و مکارم شاهنشاهي ذمایم رذیلهٔ او بذیل عفو باز پوشید - و هزار

مهر نذر و پانزده لک روپیه که او بعنوان جرمانه گذرانید بپذیرائي رسید - و چون حکم بود که همگی فیلان بنظر اقدس در آرد جهل فیل پیشکش نمود - و دیوانیان کرام حسب الحکم از جملهٔ جاگیر ها که در تصرف او بود موافق منصب چار هزاري چهار هزار سوار باو واگذاشته تتمه رابه خان جهان لودی و عبدالله خان بهادر و سید مظفر خان و پهار سنگه بندیله برادر او مطابق طلب هریک تن نمودند - و مقرر شد که با دو هزار سوار و دو هزار پیاده بندیله در دکن خدمت نماید - و آنچه از محال همسایگان بستم و تعدی در تصرف دارد واگذاشته دیگر پیرامون آن امکنه نگردد - خانجهان لودي که در اثناء روانه شدن از مالوه بدریافت سعادت زمین بوس حسب الحکم به تنبیه ججهار تیره روزگار پرداخته بود شرف کورنش اندوخته هزار اشرفی نذر و بیست و شش فیل پیشکش گذرانید و از پیشگاه نوازش خاقانی بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره سر افراز گشت •

سیوم مهابت خان خانخانان که نظم صوبهٔ دکن باو نامزد شده بود بخلعت فاخر و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلا سر مباهات برافراخته بصاحب صوبگی دار الملک دهلي سربلند گشت نظر بهادر خویشگي بفوجداری شرکار سنبهل سر افراز شده دستوری یافت •

هشتم قلیچ خان بخلعت و صوبه داری اله آباد و باضافهٔ پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار بلند پایه گردید •

لهم عادل خان را بارمال تشریف زرین با نادری سیمین مصحوب خواجه طاهر گرز بردار بلند پایگی بخشیدند - پیشکش شیر خان ناظم صوبهٔ گجرات دو فیل با نفایس گجرات بنظر خورشید اثر در آمد •

یازدهم میرزا شجاع ولد میرزا شاه رخ باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار مفتخر شد •

چهاردهم پرسوجی برادر کهیلوجي بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سرافراز گشت •

گذارش جشن نوروي

اورنگ آرای چرخ چارم ظلمت زدای هفت طارم روز سه شنبه بیست و چهارم رجب سال هزار و سی و هشتم هلالي رایات اعتدال به بیت الشرف بر افراخت - و چهرهٔ روزگار نه گلهای یارنگ وبوي و شکوفهاي شگفته رو برافروخت - چون مباني گردون اساس درون قلعهٔ والا انجام یافته بود - خدیو ایزد پرست دریا دل درین روز عالم افروز از منازل ایام بادشاهزادگي بعد از توقف بیست و دو روز بدولتخانهٔ معلی تشریف فرموده بخجسته ساعتی که ازان نظرات آسمانی سعادات جاوداني دریوزه نماید تخت پادشاهی و مسند جهان پناهی را بجلوس مقدس آسماني پایهٔ گردانیدند - چنانچه فروردین عالم آرا دشت و کهسار و درو دیوار را بریاحین رنگارنگ و سبزهای گوناگون زیب و زینت بی اندازه بخشید - بهار دلکشای انفصال خلیفهٔ الهی و بذل بی پایان درهاي شادکامی بر روی

جهانیان کشود - و بعطای بیکران جیب و دامان نیازمندان پر امود - دلهای عالیمان را شگفته گردانید • بیت •

جو بستان تازه شد از باد نو روز • جهان بستد بهار عالم افروز
بنفشه سر بر آورد از لب جوی • زمین گشت از ریاحین عنبرین گوی
ملک زا نوزده بر مسند ناز • بعشرت رنج سوز و گنج پرداز
چو گل پیشاني دولت کشاده • بیالین پشت و دولت باز داده

درین روز خجسته برده لک روپیه سالیانه حضرت مهد علیا ممتاز الزماني یک لک روپیه افزودند - خواجه ابو الحسن باضافه هزاری ذات و هزار سوار بمرتبه والای شش هزاری ذات و سوار مرتقي گردید - ارادتخان را از تغیر مهابتخان خانخانان که خانزمان پسرش بنیابت او بنظم مهمات صوبه دکن می پرداخت چنانچه گذارش یافت بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلا دوزی و شمشیر مرصع و صوبه داری دکن و دو اسپ از طویلهٔ خاصه عراقي و ترکی با زین طلا و مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه با ماده فیل سر بلند ساخته رخصت فرمودند - و خان زمان را بدرگاه جهان پناه طلبیدند - و خدمت والا مرتبت دیوانیء کل از تغیر ارادتخان بعلامی افضل خان شیرازي که در ایام سعادت انتظام بادشاهزادگي نیز دیوان کل بود مفوض شد - و بر منصب او که چار هزاری ذات و دو هزار سوار بود هزاری ذات و پانصد سوار افزودند - تاریخ وزارت او • ع •

شد فلاطون وزیر اسکندر

یافته اند - او در دار العلم شیراز مراتب دانش اندوخته بهندوستان بهشت نشان آمد - و برهنموني بخت بیدار در زمره ملازمان

درگاه آسمان جاه منخرط شد - و به یمن تربیت پادشاه فضیلت نواز فاضل پرور آداب بندگی ملوک و ضوابط وزارت وکفایت و دیگر لوازم این امر کبیر - و مراسم این شان خطیر - کسب نموده مستعد این مایه گرانمایه گشت - و خدمت تنظیم مهام میر سامانی از تغیر علامی بمیر جمله که نامش محمد امین است مقرر گردید - او از سادات موسوی شهرستان صفاهان است - برادر کلانش میر جلال الدین حسین و دو برادر زادهٔ او میر رضی و میر رفیع الدین محمد بمنصب صدارت شاه عباس رسیدند - و برادر زادهاش بدامادی شاه نیز فایز گشتند - او نزد حاکم گلکنده محمد قلی قطب الملک رفته وزیر که باصطلاح آن ملک میر جمله گویند شد - و بعداز رحلت محمد قلی بوطن باز گشت - چون در آنجا نقش او نزد شاه عباس نیک ننشست - برهنمائی سعادت روز افزون بعد از طلب حضرت جنت مکانی روی امید بآستان آن محفوف مغفرت سبحانی آورده در سلک ملازمان منسلک گردید - و بعد از رحلت آن پادشاه جم جاه داخل بندگان این دولت ابد پیوند گشت - دیانت خان باضافهٔ پانصدی ذات و هفصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - وافتخار خان بفوجداری جمو باضافهٔ هزار سوار بمنصب دو هزاری دو هزار - و از اصل و اضافه اکرام خان بمنصب دو هزاری هشتصد سوار - و ذوالفقار بیگ ترکمان باضافهٔ پانصدی دو بیست سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار - و از اصل و اضافه ملتفت خان بمنصب هزاری دوصد و پنجاه سوار - و میر برکه بمنصب هزاری دو یست سوار مفتخر گشتند •

شب بیست و هفتم مبلغ ده هزار روپیه بمستحقان بذل فرمودند - و مقرر شد که هر سال این مبلغ درین شب متبرک - و ده هزار روپیه در شب پانزدهم شعبان - و سی هزار روپیه در ماه مبارک رمضان - و ده هزار روپیه در عشرهٔ اولی محرم - و ده هزار روپیه در شب دوازدهم ربیع الاول - بمحتاجان و نیازمندان عطا فرمایند - از روز میمنت اندوز تحویل تا شرف آفتاب از همگی پیشکشی که حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی و پادشاهزادهای والا مقدار و امرای عالی اعتبار ورای یمین الدوله گذرانیدند قریب هشت لک روپیه بشرف پذیرائی رسید •

شب پانزدهم شعبان ده هزار روپیه باصحاب نیاز عنایت نمودند •

هفدهم معتقد خان را فوجدار اجمیر ساخته رخصت فرمودند •

بیست و یکم منزل رکن رکین دولت آصفخان بقدوم سعادت لزوم پایهٔ آسمانی یافت - او بعد از تقدیم مراسم پا انداز پیشکش گرانمایه از اقسام جواهر و مرصع آلات - و تحف روزگار - و نوادر هر دیار گذرانید - ازان جمله متاع سه لک روپیه درجه قبول یافت •

وفات بادشاه زادهٔ دولت افزا

هشتم رمضان قرة العین سلطنت بادشاهزادهٔ دولت افزا از شورشگاه دینا رو بارامگاه آخرت نهاد شهنشاه حق آگاه غبار کدورتی که از شفقت پدری بر آینهٔ خاطر مهر ناظر نشسته بود بمصقلهٔ

دانش بلند - و شکیبائي حق پسند - زدوده بنزهتگاه رضا و تسلیم خرامیدند - وهمگي غم رسیدگان مشکوی اقبال خصوصا ملکهٔ جهان مالکهٔ دوران حضرت مهد علیا را بنصایح دلکشا و مواعظ غمزدا تسلیه بخشیدند •

غرهٔ شوال عید فطر مژدهٔ شادکامی باولیای دولت رسانید - ندای تهنیت و صدای دعای دولت گنبذ چرخ را درگرفت - و نوال پادشاه جود پرور اسم آز و نیاز از جهان برگرفت - حضرت جهانباني که تمامی ماه متبرک رمضان بطاعت صوم گذرانیده مبلغ سي هزار روپیه مقرر به ارباب احتیاج عطا فرموده با فر یزداني و شکوه آسماني بعیدگاه تشریف برده نماز را بخضوع تمام ادا نمودند - و به خجسته مراجعت دولتخانهٔ والا را فروغ بخشیدند - و در رفتن و آمدن عالمي کامیاب خواهش گردید - و جان نثار خان را از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و دو صد سوار - و سید احمد را بقلعه داریٔ کالنجر و عنایت فیل سرافراز ساختند •

دریتولا از نوشتهٔ وقائع نویس کابل بعرض ایستادگان پایهٔ سریر خلافت مصیر رسید - که لشکر خان صوبه دار کابل جمعی از بندگان پادشاهي را بسرکردگیٔ بالچو قلیچ وخنجر خان و عوض بیگ قاقشال بتاخت قلعه بامیان (که کهنه قلعهٔ ویراني بود در سرحد کابل وبلخ و پس ازانکه نذر محمد خان از کابل فرار نموده از راه غوربند رو بولایت خود داشت - یلنکتوش در اثنای انصراف از راه ضحاک بایماقات خود دران قلعه جوقي از اوزبکیه بطریق تهانه گذاشته بود و اوزبکان بگفتهٔ او بمرمت قلعه و جمع آذوقه پرداخت) فرستاده

اوزبکان بمجرد استماع رسیدن این فوج بقلعهٔ ضحاک پاي ثبات از دست داده فرار نمودند - و جانبازان اخلاص کیش از ضحاک بحصار بامیان رسیده و انرا از بنیاد برکنده همدوش فیروزي باز گردیدند - عوض بیگ از اصل و اضافه بمنصب هزاري ششصد سوار و بخدمت تهانه داریٔ ضحاک نوازش یافت •

رسیدن بحری بیگ از قبل فرمان فرمای ایران شاه عباس برسم رسالت بدرگاه آسمان جاه

در اثنای نگارش داستان فرستادن حکیم حاذق برسم سفارت نزد امام قلي خان والیٔ توران گذارش یافت که شاه عباس فرمان فرمای ایران که از فراست و کیاست بهرهٔ وافر داشت در ایام پادشاهزادگیٔ خدیو اقبال از ظهور اثار بهروزي و اصغاي اخبار فیروزي بآمد و شد تجار و سائر مترددین آن دیار و استماع شمائل بهیه و خصایل رضیه و اوضاع گزیده و اطوار پسندیده میدانست که اورنگ خلافت پس از حضرت جنت مکانی بوجود همه سود این آگاه خرد فر و بها خواهد یافت - و بدین سبب مکرر بارسال سفرا و اسفار اظهار مصادقت ومخالصت مي نمود - و راه موالفت و موانست می پیمود - دریتولا که سریر و افسر بپاي فرقدان سا و فرق عرش گرا بلند پایه گردید - و طنطنهٔ عالم آرائي این مهر سپهر جهانداري زمین و زمان را درگرفت - شاه پس از شنفتن این خبر در مازندران بحري بیگ را که از معتمدانش بود بتهنیت جلوس سعادت مانوس فرستاد - وبه او برگذارد که چون از فرستادن

او جز تهنیت غرضي دیگر نیست باستعجال تمام دولت ملازمت دریابد - و روزی چند بسعادت حضور مستسعد گشته رخصت انصراف حاصل کند - و بسرعت هرچه زیاده تر معاودت نماید - و بر کیفیت احوال فیض اشتمال آن مطلع خورشید کمال مطلع گرداند - و محبت نامهٔ مشتمل بر شکر این موهبت کبری و منبي از سپاس این نعمت عظمی مصحوب او ارسال داشت - اگرچه پیش از وصول ایرانی وخشور بآستان مقدس خبر رحلت شاه بمسامع حقایق مجامع رسیده بود - اما ازانجا که اعزاز فرستادهای سلاطین والا شکوه سجیهٔ رضیهٔ این پادشاه صورت و معني است - پس از رسیدن او بحوالی دار الخلافت بیست و چهارم ذی القعده معتمد خان را بجهت سربلندي و اعتبار او باستقبال فرستادند - سفیر مسطور برفاقت خان مزبور بآستان اقبال رسیده چهرهٔ افتخار بتقبیل ساحت جلال بر افروخت - و بتقدیم مراسم کورنش و تسلیم سر عزت برافراخت - و بادب تمام نامه را گذرانیده معروض داشت - که شاه بمجرد وصول نوید جلوس مبارک از فرط انبساط بنده را به تهنیت گذاري روانه ساخته اند - عنقریب یکی از معتمدان را با تحف و هدایا بدرگاه معلی ارسال خواهند نمود - خاقان دریا نوال اورا بعنایت خلعت وجیغهٔ مرصع سرفراز ساخته بانعام بیست هزار روپیه دامن امیدش بر آمودند *

لختی از احوال شاه عباس بر می نگارد

او بعد از شاه اسماعیل که بسعی او سلطنت بدودمان صفویه رسیده در فرمانروائي و کشور کشائی و ضبط مملکت و نظم ولایت

و تدبیر ملک داري بهترین این طبقه بود - و نقطهٔ مقابل پدر - تولد او شب دوشنبه غرهٔ رمضان سال نهصد وهشتاد وهشتم هلالی دربلدهٔ هرات واقع شده - و در سن هژده سالگي از خراسان بقزوین شتافته بجای پدر که از سلطنت جز نامی نداشت بر مسند شاهي نشست - و چهل و دو سال در مملکت خویش کامیاب سیاست و ریاست بود - و باستقلال تمام اجرای اوامر و امضای احکام بذات خود می نمود - اما بیشتری بی رعایت شریعت غرا و متابعت ملت بیضا بخواهش نفس سبعی و بهیمي بروی کار می آمد - و قدر درجهٔ والای سلطنت نشناخته پیوسته بصحبت اراذل مشغوف بود - وهمگی همتش به تربیت اسافل مصروف - و از مهر پروري وعاطفت گستری که سزاوار بزرگ پادشاهان و فیا و از سترگ جهانداران ست عاطل - از کثرت سفاکیش جمعی کثیر بسدهٔ سینه بر حضرت عرش آشیاني و حضرت جنت مکانی که آرامگاه پراگندگان روزگار بود - و پناه جای شکستگان هر دیار - رسیدند - و بفزونیء دستگاه و فراوانیء جاه کامیاب صورت و معنی گشتند - و چون پنجاه و نه سال و هشت ماه و کسري از عمرش سپری شد - وهنگام قضای محتوم که بهیچ دعائي و ثنائی باز نگردد - و وقت اجل موعود که بهیچ حرزي و فسوني کوتاه و دراز نشود - در رسید - بعروض امراض متضاده مثل حمی و اسهال و سوء القینه که از شرب مدام بل ظلم دوام ناشي بود پایان شب دوشنبه بیست و ششم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هشت هجري در اشرف مازندران از سپنجي سرای دنیا بدار البقای آخرت انتقال نمود - از

فرط ارتکاب منکرات چندي پیش از در گذشتن فتور تمامي در بینائی و قوت سواری اسپ راه یافته بود - ملتزمان رکاب بتجهیز و تکفین پرداختند - و ازین جهت که عبد المومن خان اوزبک در مشهد مقدس نسبت بمرقد شاه طهماسپ مرتکب آنچه نباید و نشاید گشته بود - سه صندوق ساخته جسد شاه را در یکی ازانها بنحوی که کمتر کسی آگهي یافت گذاشته یکی را بنجف اشرف دوم را بکربلاي معلا سیوم را بمشهد مقدس فرستادند - و مقرر ساختند که در هر سه مقام کرامت انتظام صورت قبر نمایان باشد - کریم آمرزگار شاه را بفضل و عنایت خویش - که رهائی از باز پرس آنچه ازو بر خلایق رفته منحصر دران است - مغفرت کرامت کناد - او سه پسر داشت - صفی میرزا - سلطان محمد میرزا مشهور بخدابنده موسوم بامم جد - امام قلي میرزا - صفي میرزا که نوباوهٔ چمن اقبال او بود بیست و هشت ساله سلخ محرم سال هزار و بیست سیوم هجري در دشت گیلان در اثنای آنکه از خانهٔ خود نزد شاه می آمد بحکم شاه بمظنهٔ بی اخلاصي بدست بهبود نام غلام چرکس بقتل رسید - و بعد از دو شبانروز برخصت شاه بمراسم تجهیز و تکفین او پرداخته مدفون ساختند - و دو پسر دیگر باوجود بی گناهي بامر او مکحول گشتند - از صفي میرزا دو پسر مانده بود - سلیمان میرزا که از دختر زاده شاه اسماعیل ثاني متولد شده بود - بعد از قتل صفي میرزا آن بیگناه نیز مکحول گردید - و سام میرزا که مادرش سریه بود اورا همواره در پردگیان حرم میداشتند - و رخصت آمد و شد مجالس و دیدن مردم نمي یافت - اگرچه از شاه هنگام رحلت وصیتي در تعین

جانشین بروی کار نیامد - اما چون در سلسلهٔ سنیه صفویه غیر او بهرهٔ از زندگي و بینندگي نداشت - زینب بیگم عمهٔ شاه و خلیفه سلطان وزیر و عیسی خان قورچي باشی که با شاه نسبت مصاهرت داشتند و زین خان بیگدلي که پیش از سفارت هندوستان و بعد از سفارت چندی ایشک اقاشي باشی بود و پس ازان توشمال باشی و بعد ازان به سپهسالاری ایران رسید - و یوسف آقا خواجه سرا و سایر اعیان بر جانشینی سام میرزا اتفاق نموده مکتوبي بمتصدیان مهمات صفاهان که دار الملک ایران است مصحوب معتمدي برسم استعجال فرستادند - ارباب حل و عقد صفاهان پس از آگهي برینمعنی سام میرزا را که هزده ساله بود از خانهٔ که با والده دران نظر بند میبود بر آورده در جمادی الثانیه سال هزار و سی و هشتم هلالی در دارالملک مذکور بآئین مقرر آن دولت بر قالیچهٔ سلطنت نشانده بشاه صفی ملقب گردانیدند ٭

و الله وردیخان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار - و خدمت پرستخان باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دوهزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - و مختار خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار مفتخر گشتند - سلطان یار ولد الله یار کوکه بمنصب پانصدي دو صد سوار سرافرازي یافت ٭

دهم ذی الحجه عید قربان نوید مزید عشرت و کامراني داد - و صدای کوس عشرت و ندای تهنیت زمین و زمان را در گرفت - شهنشاه حق آگاه بعیدگاه تشریف برده نماز از روي نیاز بتقدیم رسانیدند - و همعنان دولت پاینده و سعادت فزاینده مراجعت نموده

بسلت قربان پرداختند - و در تشریف بردن و آوردن جیب و دامن نیاز سندان بآئین مقرر برآمودند . زبردست خان را باضافه دویست سوار بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار سربلند گردانیدند *

پنجم محرم سعید خان باضافه هزاري ششصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار تارك بخت برافراخت *

هفتم خواجه صابر که در ایام پادشاهزادگی از بندهای معتبر بود بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه فایز گردید - و دریا بار بخشایش پادشاهانه رخسار روزگار اورا از غبار عصیان پاک گردانید *

گذارش این داستان که ندامت افزاي ناسپاسان است و مسرت افروز حق شناسان برسم اجمال آنکه - چون عبد الله خان از راي نادرست - و عقیدت سست - و مزاج نا مستقیم - و قلب غیر سلیم - دیده از عنایات پادشاهانه - و حقوق تربیت ملکانه - پوشیده - مصدر حرکات ناپسندیده گشت - و ازروي ناسپاسي قدر الطاف پادشاه صورت و معني نشناخته پیش عنبر حبشي رفت - و چون عنبر فراخور توقعش نپرداخت - درانجا نیز ثبات قدم نورزیده با خانجهان افغان صوبه دار دکن سازش نموده نزد اوبه برهانپور آمد - و بفرمان والاي حضرت جنت مکاني در قلعه آسیر محبوس گردید - خواجه صابر که دران هنگام به نصرت خان مخاطب بود - نسبت دامادی خان مذکور منظور داشته حرمان دولت ملازمت که سرمایهٔ خسران ابد و خذلان سرمد است بر خود پسندید - و پایهٔ نوازش این برگزیده الهي که سلاطین بخدمت گذاری او مفتخر اند - و خدمتگارانش بفرمانروائي نا خرسند - ندانسته - پیش عنبر شتافت - و بعد از

فوت او چون نظام الملک استقلال بهم رسانید با نظام الملک مي بود - و ازانجا که خاتمت کار او نیکنامي و عاقبت روزگار او دوستکامی بود - و بر جرم پوشي و عذر نیوشي این مظهر رحمت الهي آگهي داشت - از کردار ناشایسته و هنجار نا بایسته نادم گشته - پس ازانکه بجلوس میمنت مانوس جهان صورت و معنی آرایش یافت - و چمن زار دنیا از خار فتنه و فساد پیرایش - مکررا عرایض مشتمل بر استعفای جرایم بدرگاه عالم پناه فرستاد - و چون بذیل ندامت و شرمساري که ذریعهٔ منیعهٔ سلامت و رستگاریست - متمسک بود - ملتمس او شرف قبول یافت - و بعنایات بادشاهانه مستمال گشته بسعادت آستان بوس رسید - و ازانرو که مجرم نوازي و بنده پروري شیمهٔ کریمهٔ این حضرت آسمان رتبت است بخلعت و منصب سه هزاري ذات ودوهزار سوار وخطاب قدیم سربرافراخت *

نهم سرفراز خان باضافهٔ پانصدي ذات پانصد سوار بمنصب چهار هزار سوار بلند پایگی یافت - ده هزار روپیه مقرر این ماه بمساکین و ایتام رسید *

مقدمهٔ فیل سفید که از غرایب روزگار است

خواجه نظام سوداگر که در تجار معتبر بفزوني ثروت و دستگاه امتیاز داشت کسان او که پیوسته بسفر دریا و بنادر دور دست آمد شد میکردند - فیلي خرد پانزده شانزده ساله براي او خریده آوردند دران وقت از لاغري و خرد سالي رنگ مشخص نداشت بعضی شناسندگان این پیکر بدیع بران بودند که سفید خواهد شد - چون خواجه نظام بحکم حضرت جنت مکانی براي ابتاع یاقوت ونفایس

دیگر به پیگو رفت این فیل را در جاگیر سید دلیر خان بارہ که باو رابطه یگانگي داشت گذاشت - بعد از دوازده سال که بحد جوانی رسید و بالید و رنگش سفید مایل بسرخي بر آمد - سید مذکور بدرگاه والا فرستاد - ازان روکه از دیرباز مرغوب و مطلوب بود یگجپتی موسوم گشت طالبای کلیم این رباعي گفته بصلهٔ شایسته کامیاب گردید • نظم •

بر فیل سفیدت که مبیناد گزند • شد بخت بلند که او دیده نکند
چون شاه جهان برو بر آمدگوئی • خورشید شد از سپیدهٔ صبح بلند

یازدهم چنگیز ولد عنبر حبشی بمدد طالع بتقبیل آستان گردون مکان سر افتخار بر افراخت و بعنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه چهرهٔ اعتبار بر افروخت - و پانزده هزار روپیه سالیانهٔ او مقرر شد •

بیست و سیوم اسلام خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات دوهزار و پانصد سوار سرافراز گردید - هردیرام از اصل و اضافه بمنصب هزاری هفتصد سوار سربلند گشت •

چون صیت هنرپروري و هنرمندی نوازی این درگاه آسمان جاه در ربع مسکون اشتهار یافت - و صورت گرمي بازار نادره پردازان جادو آثار که در پیشگاه اورنگ جهانداري در نهایت کامگاری مسرت اندوز اند در هفت اقلیم انتشار •

پنجم صفر یمین الدوله دو زناردار ترهتي از نظر اقدس گذرانیده معروض داشت - که این هر دو ده بیت هندي را که ده شاعر بتازگي گفته باشند و گوش زد هیچ کس نشده باشد

بیک شنیدن یاد میگیرند و آن ابیات را بهمان ترتیبي که شعرا گفته و خوانده باشند ازبر خوانده ده بیت دیگر بهمان وزن و مضمون در بدیهه می گویند - پس ازان که این کار شگرف چنانچه بعرض مقدس رسیده بود بوقوع آمد هر دو را بخلعت و انعام هزار روپیه سرافراز ساخته رخصت فرمودند •

هشتم خان زمان از دکن بدرگاه کیوان جاه آمده احراز دولت کورنش نمود و جاگیر او در سرکار سنبهل مرحمت شد •

دهم جمشید خان عبد الطیف نام خویش عنبر حبشي بیاوری بخت در سلک بندها منسلک گشته بمنصب هزاري ذات و هزار و پانصد سوار سربلندي یافت •

چهاردهم اورنگ آراي جهانباني با پردگیان مشکوی جلال و پادشاهزاده هاي والا اقبال بمنزل یمین الدوله تشریف فرمودند - و او بتقدیم مراسم نثار و پانداز و پیشکش پرداخت - خاقان بنده نواز دو روز دران ابنیهٔ نشاط امکنه بعشرت گذرانیده روز چهار شنبه با سعادت ابدي و دولت سرمدی بدولت خانهٔ معلی مراجعت نمودند •

فرار نمودن خانجهان لودي از دار الخلافت اکبر آباد ببادیه سرگشتگی و پریشانی باغوای ضلالت و نادانی

هرکه ناصره کار ناقص عیار است بفزونی اسباب ثروت و جاه و فراواني مواد مکنت و دستگاه چشم از حقوق تربیت ولي نعمت و نوازش خدیو دین و دولت که اسباب کامگاري و مواد نامداری

او بطفیل خدمت گذاري و فرمان برداریش ساخته و پرداخته شده است باز پوشیده ناسپاسي و حق ناشناسي راکه سرمایهٔ پستی و تهي دستي است پیرایهٔ سربلندي و دولت مندي داند - و مهلت عصیان و فرصت طغیان را که براي اندوختن خسران و وبال و گرد آوردن خذلان و نکال داده اند - از بواعث دوستکامی و دواعي نیک فرجامی دانسته رشتهٔ آمال و سلسلهٔ امانی دراز گرداند - غافل ازانکه هرگاه مور را پر برآید و کدوبن بسربلندي گراید اگرچه در نظر ظاهر بینان آن در هوا پروازی کند - و این بسرکشی اندازي - اما خردمند دور بین نیکو داند که عاقبت آن پرواز هلاک گزیدن است - و خاتمت این انداز سر بریدن - مصداق این مقال احوال خسران مآل خانجهان لودی است - آن بادیه پیمای ناکامی را که بعد ازین همه‌جا به پیرا که نام اصلی آن بد اصل است مذکور خواهد شد - پس از شنقار شدن حضرت جنت مکاني و پیش از جلوس مظهر الطاف سبحانی - حضرت گیتی ستانی - بمقدمات خذلان آیات بهلول نا قبول و دریائی ضلالت انتما و سکندر تیره‌اختر و کلمات خسران بنیات - دیگر هم نشینان بد - و خوش آمد گویان بي خرد - خیالهای فاسد - و فکرهای کاسد - که غول راه شوریدگان تیره روزگار است - و دیو طریق شولیدگان تبه‌کار - در سر هوس پیما و دل هرزه گرا افتاد - و مصدر افعال نکوهیده - و اعمال ناپسندیده - که پیشهٔ نا بخردان بد آئین است - و اندیشه کوتاه بینان باطل‌گزین گشت - حضرت خاقانی ازروي نیک سگالی که ابواب آن بر روي نیک و بد باز است - پس از شفتن خبر شنقار شدن حضرت جنت

مکانی فرمان قدر توان بخط نوازش نمط مرقوم گردانیده مصحوب جان نثار خان از جنیر فرستادند - آن ناسپاس بی اساس از بخت رمیدگي و روزگار شوریدگي از جاده بندگي پا بیرون نهاده بمراسم استقبال و لوازم اطاعت نپرداخت - و دورنگی و دو روئی را که مکنون ضمیر خطا پذیر او بود بروي روز انداخت - و بجان نثار خان در برابر شفقت احکام آمیز پاسخی که مطابق مطلب باشد گذارش ننمود و چون از خرد صواب گزین نصیبه نداشت - سررشته سازکاری از دست واهشته جان نثار خان را بی عرضه داشت مشتمل بر اظهار بندگي و خدمت گذاری و ابراز اخلاص و فرمان برداری رخصت نمود - جان نثار خان در حینی که موکب جهان نورد از جنیر به احمد اباد رسیده بود بعتبهٔ والا آمده آنچه ازو فرا گرفته بود بعرض اقدس رسانید - چنانچه در آغاز این نگارین نامه گذارش یافته و ازانجا که انجام کارش بدنامی بود - و اختتام روزگارش ناکامی - از حقوقهای نعمت پروردگي و آداب نمک خوردگي این دودمان والا شان که بوسیلهٔ آن از حضیض نوکری و خدمتگاری عبد الرحیم خانخانان باوج سروري و سرداری رسیده بود چشم پوشید - و پیوند ارادت و عقیدت این حضرت و الا رتبت گسیخته با نظام الملک درمقام مدارا و ملایمت شد •

• ع •

• به بین که از که بریده است باکه پیوسته •

و محال بالاگهات دکن را که دران وقت پنجاه و پنج کرور دام جمع آن بود - سوای احمد نگرکه سپهدارخان از پاک گوهری وسعادت‌وری بافسون خدیعت و افسانه فریب آن مکار نابکار سر در نیاورده

از دست نداد به ادبار گذاشت - و جمیع بندگان پادشاهي را که دران امکنه می بودند نزد خود طلبید - و سکندر دوتانی را که باو قرابت قریب داشت همراه قلیلی در برهانپور گذاشته باجمعیت بسیار بقصد تصرف مالوه که دران وقت ضبط مهمات آن بمیر عبد الرزاق مخاطب بمظفر خان متعلق بود روانه ماندو شد - و چون موکب اقبال از احمدآباد باجمیر و ازانجا بدار الخلافت اکبرآباد رسید - و دار الخلافت بجلوس عالم آرا مهبط انوار ظل اللهي گشت - و آوازهٔ اورنگ نشینی زمین و زمانرا در گرفت - و صیت بلند اقبالي در مکین و مکان منتشر گردید - و غنودگان گران خواب نخوت وکامروائی - و مدهوشان شراب خودرائي و خود نمائي - بیدار و هوشیار گشته بهزاران ندامت و خجالت در فکر تلافی تقصیرات و تدارک زلات شدند - آن کج گرا که از شتافتن راجه گجسنگه و راجه جي سنگه و دیگر راجپوتان عمده که تا ماندو باو همراه بودند باوطان خویش بعد از خبر وصول رایات نصرت باجمیر - دانسته بود که ارکان جمعیت و اساطین دولت او رو بتزلزل نهاده - عرضه داشتی منبي از اطاعت و انقیاد و پذیرائي اوامر و نواهی بدرگاه آسمانجاه ارسال داشت - با آنکه بر ضمیر الهام پذیر روشن بود که گفتارش با کردار بی وفا قست - و زبانش با دل درنفاق - اما بنابرسرشتهٔ مستمرهٔ این حضرت سدره مرتبت - که هرگاه پروردگان نعمت و برآوردگان عنایت از جرایم و بیله و معاصي ثقیله باز آمده بوسیلهٔ ندامت و خجالت باین درگاه خلایق پناه ملتجي گردند - عفو جزیل را سجیهٔ رضیهٔ جهانداري میدانند - وصفح جمیل را شیمهٔ کریمهٔ فرمان گذاری -

و بشمول عواطف و قبول مآرب مطمئن و مستمال میگردانند ه از پیشگاه مراحم پادشاهانه فرمان قضا نفاذ شرف صدور یافت - که بدستور سابق صوبه داری دکن باو تفویض نموده آید - برسیدن فرمان عنایت عنوان به برهانپور رفته در تقدیم مراسم آن سعي بلیغ نماید - او از مالوه به برهان پور بر گردیده بانتظام مهام ان صوبه اشتغال نمود - و چون بعرض اقدس رسید که ولایت بالاگهات را که بنظام الملک داده بود بتصرف در نیاورده و تا حال مردم نظام الملک متصرف اند - صاحب صوبگي دکن بمهابت خان تفویض فرمودند - پس از آنکه او بسعادت ملازمت مستسعدگشت هرچند گفتار مخبران راست گذار و اطوار آن برگشتهٔ روزگار - خلاف اخلاص و اعتقاد مسموع و مشاهد میگشت - از وسعت بردباری - که گزین مصلحت ملک داري است - انرا وزنی نه‌نهادند - و در مدت هشت ماه‌که شرف اندوز حضور بود هرگزادائي‌که مشعر بر قبح افعال و موجب خجلت و انفعال او باشد - ازان چشمه سار مروت و دریا بار فتوت سر برنزد - اما او از کردارهای ناشایستهٔ خویش همواره در توهم و تذبذب بود - و او از اغوای دو رویان فتنه انگیز - و اصغای کلمات شورش افزای وحشت آمیز - پیوسته در اندیشهای بی‌جا و فکرهای ناسزا - و ازانجا که در کار خانهٔ تقدیر اسباب ناکامی و مواد بدنامي آن تبه کار سرانجام یافته بود شبي لشکری پسر مخلص‌خان از شوریده سری و فتنه گری با پسرانش گفت که امروز فردا شما را با پدر مقید خواهند گردانید - کوته اندیشان جهالت منش بملاحظهٔ افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده

سخن ان کذب اندیش عمرکیش را که فروغی از راستی نداشت باور نموده به پدر گفتند - و پیرای بی رای از شنیدن این گفتار شورش آثار بهراس و وسواس که اسباب آن در باطن خبث آمود آماده داشت - افتاده - با دو هزار افغان فساد جوی فتنه خو از خویشان و منسوبان درخانهٔ نکبت آشیانه نشست - و بطغیان جهالت ضلالت از سعادت کورنش که سرمایهٔ سر بلندی و پیرایهٔ بخت مندی است محرومی گزیده - در آمد شد دربار چون گویم که ابواب دولت بر روی روزگار خود بست - چون مرکوز خاطر مهر ناظر جز نوازش او نبود حضرت خاقانی از خانه نشینی و حرمان گزینی آن کوتاه بین متعجب گشته از یمین الدوله سبب استفسار نمودند - یمین الدوله بعد از تفحص آنچه دریافت بعرض رسانید - از شفقت فطری و عطوفت جبلی با چندین تقصیر عظمی اسلام خان راکه بندهٔ معتبر راز دار مزاج شناس است نزد او فرستاده به پیامهای غم زدا و اندرزهای هوش افزا رهنمای سعادت ابدی گشتند - و سبب نشستن بیجا استکشاف فرمودند - آن مغلوب توهمات لاطایل - مسلوب تخیلات باطل - استیلای توهم انحراف مزاج اقدس را داعیٔ تقصیرات ظاهر ساخته مسالت نمود - که از مراحم پادشاهانه امیدوارم که امان نامهٔ بخط مقدس فرستاده مرا از بیم بی ناموسی و خوف بی عرضی برآورند - پس ازان که مدعای او اسلام خان بعرض اقدس رسانید - یمین الدوله نادانی اورا ذریعهٔ ترحم خاقانی ساخته بزبان تضرع و ابتهال التماس انجاح مطلب او کرد - ازانجا که محو زلات و عفو تقصیرات از شرایف خصایل و کرایم شمایل شهنشاه عالم پناه

است - و ملتمسات آن عماد السلطنت که متضمن صلاح عباد باشد همواره بعز اجابت مقرون - مسئول شرف پذیرائی یافت - و فرمان مرحمت عنوان بخط مبارک بر وفق مدعای او نوشته فرستادند - او این حرز نجات را تمیمهٔ حیات ساخته مصحوب یمین الدوله بشرف کورنش و زمین بوس رسید - چون بخت ازو رنجیده بود و روزگار برگردیده - ضمیر کج گرایش قدر الطاف شاهنشاهی در نیافت - و باطن نفاق موطنس پایهٔ اعطاف ظل الهی نشناخت - تا آنکه شب یکشنبه بیست و ششم صفر مطابق بیست و دوم مهر ماه مردم یمین الدوله که بسبب قرب جوار از احوال آن نکوهیده مآل آگاه بودند به یمین الدوله که با اکثر سپاه در یاتیش خانه بلوازم کیشک قیام داشت رسانیدند - که امشب پیرای تیره روزگار اراده فرار دارد - یمین الدوله الله وردیخان را که هم دران شب کیشک داشت نزد اعلی حضرت فرستاد - تا مکنون خاطر آن بادیه پیمای ادبار معروض داشته التماس نماید که اگر حکم اقدس عز صدور یابد مردم یاتیش و دیگر بندگان جان نثار که در کریاس فلک اساس سعادت حضور می اندوزند بر سر خانهٔ او رفته اورا با همراهانش که بخوش آمد گوئی روز عافیتش سیاه دارند - و کار عاقبتش تباه - رسانیده عبرت مایهٔ سائر بد سگالان کوتاه بین گردانند - شهنشاه حق آگاه فرمود که بیش ازین بالتماس آن نا تمام بد فرجام امان نامهٔ بخط مقدس عنایت شده و گسیختن رشتهٔ عهد که یک سران بدست بنده است - و سر دیگر بدست آفریننده - از همه کس نکوهیده است - و از فرمان روایان والا شکوه نکوهیده تر - تا ازان بخت

بر گردیده نکبت رسیده گناهي که کیفر آن شرعا و عقلا واجب و لازم گردد سرنزند از پیشگاه عدالت ما حکم قتل او صادر نخواهد گشت - بگذارید که سر شوریده را که هوس خانهٔ دیوانگي بیحاصله است - و آشیانهٔ طایر آمال لاطایله - از حکم پادشاهی که نمودار امر الهی است باز پیچیده فرار نماید - و بدست عصیان پرست اسباب نکال ابد اماده داشته ابواب زوال سرمد بر روی روزگار خود باز کشاید - بعد ازان هرچه خرد دوربین و رای صواب گزین اقتضا فرماید دربارهٔ او بتقدیم خواهد رسید - و چون پس از انقضاء یک پهر از شب مذکور آن سرگردان بادیهٔ ناکامی برهنموني شقاوت و پیشوائي ضلالت با بهادر برادر زادهٔ خویش که بمنصب هزاري چار صد سوار سرفرازي داشته و دیگر خویشان و منسوبان عار فرار که شیوهٔ زندگیِ دوستان ناموس دشمن است برخود پسندیده رهگرای نمک حرامی و پرده کشای بدنامي گشت - و حقیقت را یمین الدوله معروضداشت - از پیشگاه غضب خاقاني که انموذج قهر یزداني است حکم شد - که در ساعت خواجه ابو الحسن با خانزمان و سید مظفرخان و راجه جیسنگه و نصیري خان و فدائی خان وراو سور بهورتیه و راجه بتهلداس و راجه بهارته بندیله و سردارخان و ایزای و معتمد خان و صفدر خان و الله ویردیخان و خدمت پرست خان میر آتش و خواص خان و ظفر خان ولد خواجه ابو الحسن و مادهو سنگه هادا و بهیم راتهور و پرتهیراج راتهور و راجه بیر نراین و پیر خان میانه و احداد مهمند و مرحمت خان بخشي احدیان و رای هرچند پرهار و جمعی دیگر بتعاقب آن مخذول

شتافته هرجا یابند سزای کردار آن نابکار درکنار روزگارش نهند - ازانجمله چندي از شیران بیشهٔ وغا - و دلیران معرکهٔ هیجا - مثل سید مظفرخان و راجه بتهلداس و خدمت خان و پرتهیراج راتهور یازده گهری از شب گذشته برسبیل تعجیل بتعاقب آن ره نوردان ادبار شتافتند - و کثرت افاغنه و قلت خود بنظر در نیاورده بعد از شش گهری روز درحوالیِ دهول پور مانند باد وزان و برق تابان بآن گروه مرگ پژوه رسیدند - مخاذیل چون آب چنبل درپیش وآتش تیغ در پس دیده راهٔ گریز مسدود یافتند - کام و ناکام در پناه شکستگی هاي ساحل دریا - و تنگناهاي ان سرزمین دشوار پیما - دل بر مرگ نهادند - و ابواب بلا بر روی خود کشاده بان مجاهدان ناموس جو - نبرد خو - که خانهٔ زین را کاشانهٔ کامراني دانند - و صدای طبل جنگ را آواز کوس بیوگاني - گرم پیکار گشتند • نظم •

چنان گرم گردید کار نبرد • که شمشیر شد آب در دست مرد
چنان شد بلند آتش کار زار • که دودش فلک بود و اختر شرار

اگرچه از بیم فنا دل بر غرق دریا ننهاده به نبرد پرداختند - اما زمان هلاک نزدیک رسیده بود - و روز زندگي بر گردیده - خرمن حیات بسیاری از ستاره سوختگان باتش تیغ خاکستر گشت - و اکثر سران لشکر منصور - خصوصا پیش دستان هنگامهٔ کرزار که اسامي شان نگارش یافت بذات خویش معرکه آرای تیزدستي و جوهر نمائي ناموس پرستي گشتند - ازان جمله خدمت پرست خان که بیمن خدمتگاری و وفاداري به پایهٔ امارت رسیده بود - دران وغای جانگزا و هیجاي مرد ازما - دست بردی مردانه - و نیروی گردانه - که

جان روئین تن را در حیرت انداخت و - و روان قارن صف شکن را در غیرت نموده - بزخم تیري که به شقیقه اش رشید از پا درآمد و جان فاني را در کار خدیو زمان و خداوند دوران در باخته نیک نامی جاوداني اندوخت - و راجه پتهلداس و پرتهیراج را تهور و گردهرداس برادر راجه پتهلداس و دیگر برادران او چنانچه شیوهٔ راجپوتان است پیاده شده به پیکار ایستادند - و ببازوی جلادت و نیروي همت غنیم خود را بر خاک هلاک انداختند - و خود نیز زخمها بر داشتند - از خواصخان نیز ترددي بروی کار آمد - مرحمت خان بخشیِ احدیان هم دست و پائي زد - و به تیر مقاهیر زخمی گردید - و سید مظفر خان بتلاشهاي مردانه جوهر اخلاص و مردانگی بروی روز افگنده غنیم را شگست داد و محمد شفیع نبیره او با نوزده تن از سادات بدرجهٔ شهادت رسید - و پنجاه کس دیگر از همرهانش مجروح گشتند ودو برادر راجه پتهلداس و قریب صد مغول و راجپوت از وفاداري بعد از کشش و کوشش بسیار جان در کارخداوند گار در باختند - وحسین و عظمت دوپسر رشید پیرای مرید و شمس دامادش با دو برادرکلان محمد و محمود که این هرسه از بندگان درگاه والا بودند و با پیرا همیشه همراه و از نبایر عالم خان لودي که از کهنه سپاهیان افاغنه بود و باراجی علی خان درجنگ سهیل کشته شد - و شصت کس دیگر از عمدهٔ نوکران آن بي راه رو بقتل رسیدند - و درمضمار کارزار پرتهیراج پیاده و پیرا سواره با هم چپقلشهای مردانه نموده از دست یکدیگر زخم برچهه برداشتند - انجام کار پیرای بی راي بزخم تیریگي از بهادران

جانباز پای ثبات از دست داده فرار نمود - و بررويِ روزگار خود در خسران و خذلان باز کشود - و آبروي حمیت بر خاک بي ناموسی ریخته - و غبار عار بر فرق روزگار خود بیخته - با دو پسر و چندي دیگر از آب چنبل باوجود طغیان آب با سیمه سري گذشت - وسایر همرهان آن مردود مجروح و غیر مجروح بصد جان کندن و دست و پا زدن از آتش وغا و آب دریا خلاص یافته - و اسپان و اسباب بدست مجاهدان اقبال گذاشته - برخی بالا رویهٔ آب و لختی پایان رویهٔ بفراوان پریشاني و سرگرداني بدر رفتند - و آن مغلوب هراس روز محنت را که روز بازار جوهر حمیت و حماست مردان ناموس پرست است (یوم یفرالمرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته وبنیه) پنداشته همگي نسا و اطفال و سراری و جواري ودیگر منتسبان را در بلا گذاشت - و بمضمون این بیت • بیت •

نیم جاني بدر آورده ام از وادي مرگ
اینقدر زین سفر دور رهاورد بس است

دل را خوشداشت - بعضی ازان بشمشیرغیرت جاهلانهٔ افاغنه مقتول گشتند - و اکثری بدست غازیان اسلام ماسور - و در اثنای آنکه سید مظفرخان براي بر داشتن شهیدان و باز جستن مجروحان توقف داشت - نخست فدائیخان و ایزاي و معتمد خان - بعد ازان خان زمان و راجه جیسنگه بار رسیدند - و باتفاق بتعاقب پیرای بدعاقبت روانه شدند - و چون بگذار اب رسیده دریافتند که بی کشتي از آب نمیتوان گذشت - بجمع سفاین مشغول گشتند - و یک پهر روزمانده خواجهٔ ابو الحسن نیز رسید - بمصلحت یکدیگر شب همانجا بجهت

اسودگي اسپان که راه دراز نورديده بودند توقف نمودند - و چون کشتيها فراهم امد فرداى ان تا دو پهر تمامي لشکر را از اب گذرانيده بتعاقب آن رهنورد ناکامي کمر عزيمت بستند - و پيراى کج گراي توقف افواج قاهره هفت پهر بر کنار اب غنيمت دانسته بسرعت هرچه تمامتر خود را بجنگل جهار سنگه بنديله انداخت ٭

تتمه داستان ان نکوهيده اثار در محلش گذارش خواهد يافت ٭

چون حقيقت فرار آن نابکار از عرايض اينان بمسامع عليه رسيد - فرمان شد که سيد مظفر خان که مصدر خدمت نمايان گشته بود - و جمعى از برادران اونکار ولى نعمت خود آمده بودند - و راجه بتهلداس و خواص خان و پرتهيراج وغير اينان که زخمها برداشته اند بدرگاه معلى معاودت نمايند - و چون به بارگاه اقبال رسيده شرف اندوز ملازمت گشتند از عنايت بادشاهانه که همواره دربارهٔ بندگان وفا خوى وغا جوى مبذول است - سيد مظفر خانرا بخلعت وخنجر مرصع و باضافهٔ هزار سوار بمنصب چارهزار سوار و اسپ از طويلهٔ خاصه با زين مطلا و فيل از حلقهٔ خاصه - و راجه بتهلداس را بخلعت و جمدهر مرصع و دهوپ مرصع و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزارى دوهزار سوار بعنايت نقاره و اسپ بازين نقره وفيل - و خواص خان را بخلعت و کهپوه مرصع و باضافهٔ پانصدي سوار بمنصب دوهزار و پانصدي دوهزار سوار و بمرحمت اسپ و فيل - و پرتهيراج را بخلعت وباضافهٔ پانصدي ذات و دويست سوار بمنصب دوهزاري هشصد سوار و به عطاي اسپ و فيل کامياب گردانيدند ٭

بيست و هفتم شاه بيگ خان باضافهٔ پانصدي ذات و دويست

سوار بمنصب هزار وپانصدي ششصد سوار نوازش يافت ٭

شب دوازدهم ربيع الاول دوازده هزار روپيه بدستور مقرر بمستحقين عنايت شد - چون بر پيشگاه خواطر خورشيد مآثر پادشاه جمجاه پرتو افگند که بحري بيگ را که پيش ازين آمدن او برسم حجابت و در يافتن شرف ملازمت بتفصيل نگارش يافته رخصت فرمايند - و يکى از بندگان معتمد را بتعزيت شاه غفران پناه شاه عباس و تهنيت جلوس شاه صفى بايران بفرستند دوازدهم مطابق هفتم آبان ماه ملاله السادات مير برکه را بعنايت خلعت و خنجر و مادهٔ فيل و پنجاه هزار روپيه بصيغهٔ مدد خرج سربلند گردانيده برسم سفارت رخصت دادند - تابه تعزيت وتهنيت به پردازد - و عجالة الوقت خنجر مرصع و شمشير مرصع گران بها با مفاوضهٔ محبت آميز مصحوب مير بشاه صفي فرستادند - و فرمودند - که پس از ابلاغ نامه از جانب اقدس مذکور سازد - که چون حضرت عرش آشياني شاه غفران پناه شاه عباس را فرزند ميخواندند - و حضرت جنت مکاني برادر - برعايت اين نسبتها در گرامي مفاوضه ازان مسند آراى سلطنت بفرزند تعبير نموده آمد - و نيز بر گذارد - که اهل حضرت پس از شنفتن خبر جلوس بنده را بسرعت فرستاده اند - متعاقب ايلچى بخدمت ميرسد - و حکم شد که بعد از تقديم خدمت و اطلاع بر حقايق آن ملک بزودى رخصت حاصل نموده عازم آستان دولت شود - و بحري بيگ بعنايت خلعت و خنجر مرصع و ماده فيل سر عزت وافتخار بر افراخته همراه مير مرخص گشت ٭

نقل نامه که از منشاءت علامي افضل خان است درین نگارین صحیفه مرقوم گردید •

نامهٔ حضرت صاحب قران ثاني بشاه صفي والیء ایران

حمدی که معبود حقیقی را سزد جز زبان حال آنرا بیان نمیتواند نمود - و زبان قال بغیر از عجز و تصور راهی دیگر درین وادی نمیتواند پیمود - پس درود نا معدود بر قایل (لا احصي ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسك) باد - که حمد آن ذات مقدس را (تعالی شانه عما یقولون) باعتراف بعجز و قصور بجای آورده - و سرگردانان این وادی را بشاه راه مستقیم آن مقصد اقصی رهنمائی فرموده - و بر آل ان سرور که وجود فایض الجود ایشان حمد یزدانست - و بر اصحاب آن فیض گستر که بساط فیض دین مبین پیاری آن یاران بر بسیط زمین گسترده گشته - لله الشکر که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت - و انقضای ایام حیات و سلطنت عم خلد آرامگاه (جعل الجنة مثواه) مثل آن کوکب عالم افروزي از افق دولت طالع و لامع گشته - و مانند آن سزاوار تاج و تختي بر سریر سلطنت دودمان صفوي نشسته - و همچو ان تازه نهال برومند اقبال گلشن شوکت را تازه ساخته - و نظر آن ماهي اوج جلال بر عرصهٔ ایران پرتو انداخته - امید از کرم واهب بی منت - و بخشندهٔ بی ضنت - آنست - که این جلوس میمنت لزوم را بران صفوهٔ دودمان صفوی - ثمرهٔ شجرهٔ

مصطفوی - نور حدیقهٔ مرتضوي - و بر دوستان آن دودمان رفیع مکان مبارک گرداناد - بحق الحق و اهله - چون از قدیم الایام الی آلان بمقتضای تعارف ازلي که مستبع روابط لم یزلیست - چنانچه ماثورهٔ (الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ایتلف وما تناکر منها اختلف) شاهد این دعوي و ناطق باین معني است - میان خواقین این دودمان خلافت نشان - و سلاطین آن خانوادهٔ عظیم الشان - پیوسته رابطهٔ مودت مستحکم - و همواره علاقهٔ محبت محکم بود - و بمودای الحب یتوارث این عطیهٔ کبری از سلف بخلف و این موهبت عظمی از سابق بلاحق بارث رسیده - لهذا میانهٔ اعلی حضرت رضوان حشمت - حضرت جنت مکانی انار الله برهانه - و شاه جم جاه غفران دستگاه - سمی عم حبیب الله - رابطهٔ دوستي بحد برادری منتهي شده بود - و میان این نیازمند درگاه الهي و آن شاه خلد آرامگاه در ایام خجسته فرجام پادشاهزادگي نسبت محبت بمرتبهٔ انجامیده که آن جنت بارگاه را بمنزلهٔ عم بزرگوار خود میدانست - و اثار محبتي و علامات مودتی که رشک علاقهٔ ابوت و بنوت تواند شد از طرفین مشاهد عالمیان میگشت - و یوما فیوما اینمعنی در تزاید - و آنا فآنا این نسبت در تضاعف بود - بحدیکه از نسبتهاي سابقین بسیار - و از روابط سالفین بیشمار - زیادة گردید - و پیوسته در خاطر دوستي گزین مهر اگین اینمعني مرکوز بود - که هرگاه واهب العطایا این نیازمند خود را باین درجهٔ علیا و مرتبهٔ قصوی فایز گرداند - با آن رضوان دستگاه غفران پناه دقیقهٔ از دقایق دوستي نامرعي نگذاشته - انچنان محبت ورزیده آید که

خواقین زمان از تصور ان در بحر تاسف مستغرق - و سلاطین
دوران از رشك در دریاي تحیر مستهلک گردند - پس ازانکهٔ اعلی
حضرت - علیین مرتبت - حضرت جنت مکاني بقضای الهي
بتسخیر دار الملک بقا نهضت فرمودند - و نوبت خلافت کبری -
و سلطنت عظمی - باین نیازمند درگاه اله رسید - و خار خاشاکي
که از تموج امواج حوادث بر روی این بحرخلافت قاهره گرد گردیده
بود - بشعلهٔ تیغ آتشبار سوخت - و عرصهٔ مرز و بوم هندوستان بهشت
نشان از لوث وجود ناپاک مخالفان بآب شمشیر خون فشان پاک
گشت - وتمام ملک موروثي که قبل ازین چندین پادشاه عظیم
الشان داشته اند - و مساحان روي زمین قریب سه ربع ربع مسکون
انگاشته اند - بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - اراده بدان
شد که مراتب دوستي که مرکوز خاطر مهر ناظر است از قوت بفعل
آید - و یکي از معتمدان آگاه - ومقتسبان درگاه آسمانجاه - برسم
سفارت و طریق رسالت بخدمت ان عم بهشت منزلت فرستاده شود
ناگاه خبر واقعهٔ هائله و حادثهٔ نازله رحلت آن شاه جنت بارگاه از
دار فنا بعالم بقا رسید - و جراحت کلفت و الم قصهٔ پرغصهٔ
اعلی حضرت جنت مکاني را تازه ساخت - بوصول مژدهٔ
جلوس میمنت مانوس آن عالي تبار گردون اقتدار - بر سریر
سلطنت آن عم بزرگوار - و استقرار آن شاه جمجاه بر مقر
دولت آن غفران پناه - کلفت بهجت و الم براحت مبدل
گشت - رجای واثق و امید صادق از کرم کریم علي الاطلاق چنان
است که در وادی عدالت و انصاف و دوری از جور و اعتساف

توفیق رفیق سازد - و درباب احقاق حقوق - و ایفای عهود - و
عفو زلات - و ترک تعصبات - و تکثیر خیرات - و توفیر مبرات - و
تفقد حال ضعفا - و رفع احتیاج فقرا - و اعزاز علما - و اکرام صلحا -
که لشکر دعا و حافظان شریعت غرا اند تائید نماید - و بهرهٔ کامل
از سلطنت و حظهٔ وافر از دولت بخشیده بمودای کریمهٔ (و اما
ماینفع الناس فیمکث فی الارض) بطول عمر رساند و بوسیلهٔ سلطنت
این جهان فاني بدولت آنجهان باقي فایزگرداند - چون اعلی حضرت
جنت بارگاه - رضوان دستگاه - فردوس منزلت - عرش مرتبت -
حضرت عرش آشیاني انار الله برهانه - بهشت آرامگاه را بمنزلهٔ
فرزند وحضرت علیین مرتبت جنت مکاني بجاي برادر میدانستند -
و این نیازمند درگاه آله عم بزرگوار می خواند - بمقتضای این
نسبتها آن نور حدقهٔ دودمان صفوي - نور حدیقهٔ خاندان مصطفوی
و مرتضوي - را بمنزلهٔ فرزند گرامي پیوند دانسته مراتب دوستی
که در خاطر دوستي گزین مرکوز بود که در ایام سلطنت و خلافت
نسبت بآن عم عالیمقدار از قوت بفعل آید - انشاء الله تعالي نسبت
بآن فرزند کامگار نامدار بوقوع خواهد آمد - ازانجا که اخلاص شعار
مستحسن الخدمت بحري بیگ را عم غفران مآل از روی استعجال
بجهت استخبار اوضاع و استعلام احوال فرستاده بودند - اورا بزودی
رخصت نمودیم - و ما نیز سید صحیح النسب - معتمد پسندیده
حسب - میر برکه را که از بندهای روشناس این درگاه والاست
برسبیل استعجال از برای استفسار احوال خیر مال آن صفوهٔ
دودمان صفوي برفاقت او روانهٔ آنصوب فرمودیم - تا مراسم تهنیت

و تعزیت بتقدیم رساند - و مراتب محبت و مودت بیان نماید - معتمد مزبور را از احوال خجسته مآل خود کماینبغي آگاه سازند - و هرگونه امری که باعث مزید اقتدار - و هر نوع کاری که موجب زیادتي استقرار - آن شاه والا جاه در امر سلطنت آن دیار - باشد - و این نیازمند درگاه آلهي را باید نمود - اشاره نمایند - که از قوه بفعل آورده شود - و بر عالمیان دوستی خود را نسبت بآن فرزند والا جاه ظاهرساخته اید - که در چه درجه است - و چون خاطر بدریافت احوال فرخنده مآل آن نامدار گردون اقتدار بسی متعلق است - هرچندآن معتمد را زودتر مرخص نمایند بهترخواهد بود - ازین رو که خواهش اینست که همیشه گلشن خلت تازه باشد - بعد از مراجعت آن سیادت مآب یکی از اعیان درگاه معلی که بمزید قرب و فزونیِ اعتماد اختصاص داشته باشد - برسم رسالت - و طریق سفارت - بخدمت آن فرزند والا مرتبت روانه نموده خواهد شد - مناسب آنکه شیوهٔ ستودهٔ ابای عظام و سنت سنیهٔ اجداد کرام - را در وادیِ دوستیِ این دودمان خلافت نشان همواره مرعي داشته بارسال مراسلات - و ارجاع مهمات - و اعلام مرغوبات - که درین بلاد بهم میرسد - گلشن محبت و چمن مودت را نضرت و خضرت بخشند - ایام سلطنت قرین کامرانی و موجب سعادت دو جهاني باد *

چون بیمن ترجه پادشاه دانش نواز دانا پرور - و حسن اهتمام یمین الدوله آصف خان - ملا فرید دهلوي باتفاق دیگر منجمان - که شرف اندوز حضورند - زیجي حسابی مشتمل بر تدارک مسایلهاي واقعه از مباشران اعمال رصدي - و رفع تفاوتهاي ناشیه

از تمادي ایام در زیجات ماضیه - و تصحیح جداول و خطاهای ناسخان - و تسهیل اعمال و اصلاح اغلاط محاسبان - و فواید قدیم زیجهاي باستان - و عواید جدید مستنبط منجمان این والا آستان - موضوع بر اصول دقیقهٔ صحیحهٔ رصد جدید الغ بیگی مبنی بر تاریخ جلوس میمنت مانوس فرازندهٔ تخت جهانباني - برازندهٔ تاج کشور ستانی - موسوم بزیج شاه جهاني - صورت اتمام داده بود - درینولا آن کتاب از نظر اکثیر اثر شهنشاه دانش پناه گذشت - و مرتب آن مشمول نوازش گردید - و تا فایدهٔ آن کتاب تام النصاب عام النصیب باشد بحکم اقدس انجم شناسان هندوستان باستصواب اختر شماران یونان بهندوستاني زبان ترجمه نمودند - پیش ازین تقاویم کواکب از زیج رصدیِ الغ بیگی استخراج نموده در تقویمات ثبت میکردند اکنون ازین زیج مجدد که از اختلالات خالیست بآساني استنباط می نمایند - ایزد کامبخش سایهٔ تربیت و نوازش این خورشید دین و دولت را که وجود همه سودش چون آفتاب و سایه در رفاهیت جهان و جهانیان ناگزیر است پاینده داراد *

چون بعرض مقدس رسید که مرتضی خان ولد میر جمال الدین حسین انجو صوبه دارتته رخت هستي ازین جهان بربست امیر خان ولد قاسم خان نمکي راکه بنیابت یمین الدوله بحکومت صوبهٔ ملتان می پرداخت بنظم آنصوبه و باضافهٔ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب سه هزاري دوهزار سوار سرفراز گردانیدند - قلعه داریِ رنتهنبور از تغییر مهابت خان خانخانان بحسینی چیله مخاطب بقلعه دار خان مقرر گشت *

هژدهم جان نثار خان باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دوهزار و پانصدي هزار و دویست سوار - و مرحمت خان از اصل و اضافهٔ بمنصب هزاری هشتصد سوار مفتخر گردید ٭

سلخ ماه صفدر خان از اصل و اضافهٔ بمنصب دوهزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بلند پایگی یافت ٭

نگارش مبارک جشن قمري وزن

روزجمعه هفتم ربیع الثانی سنه هزار و سي و نه هلالي مطابق دوم آذر ماه جشن وزن قمری انتهای سال سی و نهم و ابتدای سال چهلم از سنین زندگانیِ جاودانی ترتیب یافت - صلای کامراني اکناف جهانرا درگرفت - وصدای کوس شادماني بلندی گرای شد . بدستور هرسالهٔ آنگران بار صورت و معنی بطلا و دیگر اجناسی که نگاشته شد سنجیده آمد - و پلهٔ ترازو هم سنگ میزان آسماني گردید - خورشید اوج جاه و جلال با ابهت سلیماني و شوکت صاحب قراني بر سریر کامرانی نشسته جشنگاه را نمودار هشتم اسمان ساخت - و بعطای تشریفات گرانمایه قامت افتخار امرای والا مقدار و نوئینان بلند اعتبار بر آراست - خان زمان که با خواجهٔ ابو الحسن بتعاقب پیرا شتافته بود معاودت نموده بتقبیل آستان فلک نشان سعادت اندوخت - و بجاگیر خود که در سرکار سنبهل دارد دستوري یافت - اسد خان معموری بخدمت فوجداری لکهي جنگل و باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سر بر افراخت - راوت راي دکني حسب

التماس ارادت خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سر بلند گردید ٭

اکنون بقیهٔ احوال نکبت مال پیرای ضلالت انتما برمی نگارد - چون آن کافر نعمت خود را بولایت حجهار سنگه بندیله که دران هنگام در دکن بود انداخت - بکرماجیت پسرکلان او که در وطن بود آن سرگردان بادیهٔ ادبار را براه غیر متعارف از ملک خود گذرانید - اگر بکرماجیت آن مقهور را راه نمیداد او بآسانی دستگیر می شد یا بقتل میرسید - القصه آن خایف وخاسربزینهار مرزبانان در آمده براههاي نا متعارف داخل ملک گونڈوانه گردید - و چند گاه دران سرزمین بناکامي و گم نامي بوده از راه برار بولایت برهان نظام الملک که حضرت خاقاني او را (ازین جهت که بعد از فوت عنبر حبشی که در حقیقت نظام الملک او بود تمامي آن ولایت را از نظام انداخت) به بی نظام یاد میفرمایند - و بعد ازین بهمین نام نگاشته قلم وقایع نگار خواهد شد - درآمد - و بهلول میانه جاگیردار بالا پورکه بمنصب چار هزاري ذات و سه هزار سوار سربلندي داشت و بتوهم تقصیرات سابقه برای گریختن بهانه جو بود - درینولا فرار آن برگشته روزگار شنیده رو بگریز نهاد - و ابواب ناکامي و بد فرجامي بروی روزگار خود کشاد - و سکندر دوتاني به نسبت خویشیِ پیرا از جالناپور گریخت - و آن دو خسران رسیده بخت برگردیده در وقتی که آن مردود از گونڈوانه گذشته ببالا گهات میرفت باو لاحق شدند - و برسیدن این دو مدبر او را في الجمله قوت و جمعیتی بهم رسید - چون گویم که دواعیِ هزاران ناتواني و بواعث

فراوان پریشاني سرانجام یافت - و این سه منکوب که مثلث خرابیِ خاندان بي نظام بودند در دولت آباد بدو پیوستند - و ازان رو که بکرماجیت خبر واقعي بخواجه ابو الحسن و دیگر امرا که بتعاقب آن سیه روزگار شتافته بودند نرسانید - و رهبران افواج قاهره را بطرفي که پر از فتنه بود برده بجانب دیگر رهنمون گشتند - لشکر ظفر اثر باوجود استعجال درطی مسافت به آن بادیه پیمای ضلالت نرسیده بناچار از راه گوالیار و اندری که راه راست آن سر زمین است برویده و ازانجا بچندیری و بهوراسه و ازانجا بادوي پور که از توابع سرکار چندیریست و ازانجا به پرگنهٔ سلواني از مضافات ملک گوندوانه رسیده توقف نمود - چون بمسامع حقایق مجامع رسید که پیراي غوایت گرا برهنمائی شقاوت ابدي و پیشوائی نحوست سرمدي در ملک بي نظام درآمد - و آن بخت بر گشته بگمان آنکه در اندوختن اسباب ادبار دست یار او باشد - و در کشودن ابواب بوار مددگار - قدوم نحوست لزوم او را فوز عظیم دانسته در مقام مدارا و ملایمت شد - و ندانست که از اجتماع دو مادهٔ فساد جز خواري نزاید - و از اتفاق دو مایهٔ فتنه جز زیانکاری نیفزاید - مقرر گشت که الویهٔ فتح طراز بقصد تنبیه بي نظام و استیصال پیراي کافر ماجری بصوب دکن منتهض گردد •

بر افراختن رایات جهانکشا بقصد بر انداختن بنیان دولت بی نظام بد فرجام و پیرای ضلالت گرای

هر که انجام کارش ذمیم است - و اختتام روزگارش وخیم -

بدستیاریِ دولت بی مدار - و مددکاریِ مکنت بی اعتبار - اسباب زیانکاری و مواد نگونساري سر انجام دهد - و سررشتهٔ دوربیني و صواب گزینی که ذریعهٔ دولت جاوید و وسیلهٔ روائی امید است از دست واهشته از فرومایگی که سرمایهٔ دوني و بي آزرمي است و از تیره دروني که پیرایهٔ ندامت و سرنگوني - همه سرکشي جوید غافل ازانکه مال آمالش بخسران و وبال گراید - مرات این مقال صدق اشتمال - احوال بدمال نظام بی نظام و پیرای بد فرجام است - چنانچه بتفصیل نگارش خواهد یافت •

شب یکشنبه بیست و دوم ربیع الثاني موافق هفدهم آذر بعد انقضاي نه گهڑي که مختار ستاره شناسان بود - حکم شد که پیش خانهٔ والا براورند •

و روز دوشنبه هشتم جمادی الاولی مطابق سیوم دی ماه اعلام فیروزی در حرکت آمد - و اسلام خان را بحراست دار الخلافت گذاشته بر منصب او که چار هزاري دوهزار و پانصد سوار بود پانصد سوار فزودند - و معتمد خان را از تغییر او بخدمت بخشیگري دوم بر نواخته بمنصب سه هزاري ذات و هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازي بخشیدند - راو امر سنگه بمنصب دوهزاری ذات و هزار و سیصد سوار سربلند گشت - جعفر خانرا باضافهٔ پانصدي ذات و سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدي ذات و هفصد سوار سربر افراختند •

افاز سیوم سال

سعادت اشتمال ازدور اول جلوس میمنت مانوس

روز چهارشنبه غرهٔ جمادی الثانیه سنه هزار و سي و نه مطابق بیست و ششم دي سال سیوم از جلوس اقدس بهزاران فرخندگی آغاز شد - و ابواب نشاط و انبساط بر روی جهانیان باز ●

جشن وزن شمسی

روز جمعه سیوم این ماه مطابق بیست و هشتم دی جشن وزن شمسي انتهای سال سي و هشتم و ابتدای سال سی و نهم از عمر ابد طراز ترتیب یافت - و آن خورشید سپهر رفعت و اقبال بطلا و دیگر اجناس معهوده وزن نموده آمد - اسباب عشرت و کامرانیٔ جهانی آماده گردید - و ابواب احسان و افضال برروی عالمی کشاده - درین روز خجسته معتمد خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چار هزاري ذات و دوهزار و پانصد سوار - و حسین بیگ مخاطب باخلاص خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار مفتخر گشتند - میرزا شجاع ولد میرزا شاه رخ بخطاب نجابت خان سر افتخار بر افراخت - و بفوجداریٔ سرکار کول مرخص گشت - و منصب او باضافهٔ پانصدی ذات و دوصد سوار دوهزاري ذات و هشتصد سوار مقرر گردید - درینولا رایات نصرت آیات که از حوالیٔ قلعهٔ رنتهنبور عبور نموده براه گهاتي چاندا در آمده بود - ولایت

مالوه را نور آگین ساخت - و حصار شادي آباد که بماندو زبان زد روزگار است دست راست گذاشته از پائین آن گذشتند ●

نهم رجب از آب نربده گزاره فرمودند - و چون سایهٔ آسمان پایهٔ اعلام جهانکشا ولایت خاندیس را مورد امان و مظهر احسان گردانید - دهم ارادتخان صوبه دار دکن با تعیناتیان انجا سعادت استقبال دریافته باعزاز شرف کورنش سر بلند گردید - و هزار مهر نذر گذرانید ● و همرهان او نیز باندازهٔ حالت نذور گذرانیده سعادت ابد اندوختند ●

بیستم امرای دکني که داخل بندگان گشته بیمن دولت خواهي بمناصب علیه رسیده اند باقسام نوازش امتیاز یافتند - یاقوت خان حبشی بعنایت هیکل مصحف با غلاف مرصع و شمشیر مرصع و حلقهٔ که در دست کنند و بهندوستانی زبان کره گویند دان ذبز مرصع و یک لک روپیه نقد - کهیلوجي بمرحمت پنجاه هزار روپیه - هر کدام از مالوجي که بمنصب پنجهزاري ذات و سوار نیز سر بلند گردید - و اودا جیرام بعطای چهل هزار روپیه - آتش خان بانعام بیست و پنج هزار روپیه ●

تعین عساکر نصرت اشتمال دشمن مال بر بی نظام بی رشادو پیرای بی سداد

ازانجا که هنگام انفصام سلسلهٔ دولت بی نظام و گسیختن رشتهٔ حیات پیرای شقاوت انتما نزدیک رسیده بود - غضب الهی درلباس خشم بادشاهی نزول نمود - حضرت خاقانی سه فوج ازدلیران

روزگار - و دلاوران کارزار - بسر کردگی سه سردار کارگذار - ارادتخان
ناظم دکن - و راجه گجسنگه ولد راجه سورج سنگه - و شایسته خان
خلف الصدق یمین الدوله آصفخان - برای استیصال آن دوخسران
مآل مقرر گردانیده - بیستم رجب المرجب سنه هزار و سی و نه
مطابق شانزدهم اسفندار از نواحی قلعهٔ آسیر روانه بالا گهات
ساختند - با ارادتخان ججهار سنگه بندیله - رضوان خان مشهدی -
اکرام خان ولد اسلام خان فتحپوری - نور الدین قلي - راو دودا
چندراوت - ستر سال ولد مادهو سنگه کچهواهه - کرمسی راتهور -
احمد خان نیازي - راجه دوارکاداس کچهواهه - بلبهدر سیکهاوت -
میر عبد الله خویش سید یوسف خان - مغلخان ولد زین خان
کوکه - سیام سنگه سیسودیه - راجه گردهر - ملتفت خان ولد ارادتخان -
اهتمام خان - ملوکچند نبیرهٔ رای منوهر - رامچند هادا - جگناتهه
راتهور - مکند داس - جادون - اودیسنگه راتهور - و از دکنیان
یاقوت خان حبشی - کهیلوجی منهاجي برادر مالوجی بهونسله -
فخر الملک ولد یاقوت خان - پرسوجی بهونسله - یسویخان جیریه -
و دیگر بندگان درگاه آسمان جاه - که مجموعی با احدیان و برق
اندازان قریب بیست هزار سوار باشد - معین گشتند - و همراه راجه
گجسنگه - نصرتخان - بهادر خان روهیله - راجه بیتهلداس - انیرای
بد گوجر - راجه منروب کچواهه - جان نثار خان - راول پونجا -
شریف خان - بهیم راتهور - راجه بیر نراین بد کوجر - احداد مهمند -
خانجهان کاکر - خنجر خان - عثمان روهیله عم بهادر خان - حبیب
سور - میر فیض الله - گوکلداس سیسودیه - نور محمد عرب - محمد

شریف حسیني - کریمداد بیگ قاقشال - جیرام ولد انیرای - نرهر
داس - جهالا رای - هرچند برهار - محمد شاه - و از دکنیان
اوداجیرام - بیلاجی برادر او - و دیگر منصبداران که همه با احدیان و
برق اندازان قریب پانزده هزار سوار باشند - مقرر شدند - و درفوج
شایسته خان - سپهدار خان - راجه جیسنگه - فدایخان - راو سور
بهورتیه - پهار سنگه بندیله - الله وردیخان - مادهو سنگه ولد راورتن -
راجه روز افزون - مرحمت خان بخشی احدیان - چندر من بندیله -
راجه کشن سنگه بهدوریه - بهگوان داس بندیله - حیات ولد علي
خان ترین - امامقلي پسر جانسپار خان - شیرزاد - محمد حسین -
جعفر برادر باقر خان نجم ثاني - نرهرداس بندیله - و از دکنیان
راوت راؤ - آتش خان حبشی - و از تابینان یمین الدوله سه هزار
سوار - و از رانا جگت سنگه پانصد سوار که ارجن عموي خود را
سردار انها گردانیده بود - و منصبداران دیگر و احدیان و برق اندازان
که مجموع قریب پانزده هزار سوار باشند - قرار یافتند - و ارادت
خان را بخلعت فاخر و خنجر مرصع با پهول کتاره و خطاب اعظم
خانی و اسپ از طویلهٔ خاصه بازین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مفتخر
و مباهي گردانیدند - و سرگردگي عساکر نصرت مظاهر باو تفویض
نموده بجواهر اندرزهای دولت آراي سعادت افزا - در مدارا و ساز
کاري - و مواسا و برد و باری - که گزین اسباب پیشوائی وسرداري
است - گوش هوش او بر افروختند - و راجه گجسنگه و شایسته خان
را نیز با دیگر بندهاي عمده بنصایح خرد افروز فلاح آموز رهنمای
موالفت و موافقت گشته فرمودند - که صلاح دید اعظم خان را صواب

دانسته کارها باستشاره و استصواب او بتقدیم رسانند - و هنگام رخصت این دو سردار و دیگر امرا و منصبداران را فراخور حالت بعنایت خلعت و خنجر و اسپ و فیل بلند پایگي بخشیدند - و منصب شایسته خان باضافهٔ هزار سوار پنجهزاري ذات و پنج هزار سوار - و منصب هریکي از ججهار سنگه و اودا جیرام باضافهٔ هزاری هزار سوار پنج هزاري پنجهزار سوار - و منصب راجه جیسنگه باضافهٔ هزار سوار چهار هزاري چار هزار سوار - و منصب راو سور باضافهٔ پانصد سوار چهارهزاري سه هزار سوار - مقرر شد - پرتهیراج راتهور از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار - و احمد خان نیازي باضافهٔ پانصدی هفتصد سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار - و هریکی از میر عبد الله خویش سید یوسف خان - و میر ابراهیم رضوری - باضافهٔ پانصدي دوصد و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار - و ملتفت خان باضافهٔ پانصدی دو صد و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار - و جمالي از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافتند •

روز مبارک دو شنبه بیست وششم رجب سنه هزار و سی و نه مطابق بیست و یکم اسفندار ساحت برهانپور به پرتو ماهچهٔ اعلام فلك سا منور گشت - و درهنگامیکه اختر سعادت بلندی گرا بود - و سعادت اختر رهنما - آن شهر نزاهت بهر را بورود سعادت مورود شرف آمود گردانیدند - و آئین نثار بطریق مقرر که درآمد و برآمد شهر واقع می شود بتقدیم رسید - و منازل دولتخانه که پیشتر در ایام نیک فرجام پادشاه زادگي باهتمام کار فرمایان این حضرت والارتبت

بنا یافته بود - بنزول میمنت ماصول فروغ آگین گشت •

شب بیست و هفتم ده هزار روپیه بدستور معهود به نیازمندان و محتاجان عنایت فرمودند •

غرهٔ شعبان خواجه ابو الحسن با بسیاري از بندها که به تعاقب پیرای شقاوت گرا تعیین شده بودند - باحراز شرف ملازمت سعادت اندوز گردید - و دریا روهیله از جایگیر آمده باستلام عتبه فلک رتبه پیشاني طالع بر افروخت •

نگارش نوروز نشاط افزا

روز پنجشنبه هشتم شعبان سال هزار و سی و نهم هلالي آفتاب گیتي افروز رایات اعتدال به بیت الشرف حمل بر افراخت - و بطراوت و نضارت رخسار روزگار بر افروخت - • بیت •

دوران ببهار رنگ و بو دارد • گلدسته بدست آرزو دارد

سیراب هوا چو مغز دانا • دوران چو مزاج دل توانا

زان گونه در ابر درچکاني • کز مغز خرد چکد معانی

درین روز مسرت افروز سالیانهٔ حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی از اصل و اضافه دوازده لک روپیه مقرر کردند - دریائي روهیله باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار - و قلیج خان باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار - و مخلص خان باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار - نوازش یافتند - از اصل و اضافهٔ منصب عزت خان هزار و پانصدي هزار سوار - و منصب عقیدت خان هزاري ذات و پانصد سوار - و منصب میر فیض الله هزاري چهارصد سوار مقرر شد •

دوازدهم راو رتن را با وزیر خان و راجه بهارتهه بندیله و صفدر خان و شهباز خان افغان و فرحانخان و راجه رام داس نروري و چیت سنگه راتهور و مبارک خان نیازي و یتیم خان و عبد الرحمن روهیله و امان بیگ و اندر سال نبیرهٔ راو رتن و کاظم بیگ و شمس الدین ولد نظر بهادر خویشگي و ایسر داس سیسودیه و اودیسنگه و دیگر منصبداران و احدیان تیر انداز و برق انداز که مجموع ده هزار سوار نبرد کار بود - بصوب تلنگانه رخصت فرمودند - و هریکي از امرا بعنایتي در خور از خلعت و اسپ و فیل نوازش یافت - و وزیر خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنجهزاري چار هزار سوار و صفدر خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و هفصد سوار و بعنایت نقاره - و شهباز خان افغان بمرحمت علم - و مبارک خان نیازی از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات و هفتصد سوار سربلند گردیدند - و محمد شفیع را بخدمت بخشیگري این فوج و اضافه منصب بلند پایگي بخشیدند - و حکم قضا نفاذ بصدور پیوست که پایان گهاټ در پرگنهٔ باسم از توابع براز که نزدیک تلنگانه است اقامت گزینند - تا راه مفسدان مسدود گردد - و شورشي نتوانند نمود - و در کمین قابو بوده بتسخیر ملك تلنگانه به پردازند - و بمساعیِ مردانه و تدبیرات خردمندانه آن ملک را داخل ممالک محروسه گردانند - و همدرین روز سید مظفر خان را بعنایت خلعت فاخر و جمدهر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه عز امتیاز بخشیده هراول لشکر فیروزي که با اعظم خان در بالاگهاټ بود گردانیدند ٭

شب پانزدهم که لیلة البرات بود ده هزار روپیه بمستحقان بذل فرمودند ٭

بیست و یکم دلیر خان بارهه از گجرات آمده بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه روشن پیشاني گشت ٭

بیست و چهارم که روز شرف بود بندهارا بعنایات گونا گون کامیاب گردانیدند - علامي افضل خان بعنایت علم و نقاره - اسلام خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب چار هزاري چار هزار سوار - سید دلیر خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چار هزاری سه هزار سوار - جمشید خان حبشي باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و بانعام ده هزار روپیه - افتخار خان باضافه پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و مرحمت نقاره و فیل - یوسف محمد خان تاشکندي باضافهٔ پانصدي دو یست سوار بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دو یست سوار - اودوا باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و بعنایت علم نوازش یافتند - و از اصل و اضافهٔ منصب اکرام خان دو هزاري هزاری هزار سوار قرار یافت - جانباز خان باضافهٔ پانصدي دو یست سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار سر بلند گردید - و از اصل و اضافهٔ یکه تاز خان هزار و پانصدی شش صد سوار - و تربیت خان هزاری هفصد سوار - و ترکتاز خان هزاری چار صد سوار - و هریکي از عبد الهادي و خلیل الله پسران میر میران یزدي که نخستین بخطاب اصالتخان و دو یمین بخلیل الله خان سرفراز گشتند - و مروت خان هزاري سه صد سوار مقرر فرمودند - روپ چند گوالیاري بمنصب هزاري ذات و ششصد سوار سر بر افراخت - و دامان امید خرد و بزرگ

بانعامها برآمود - از جمله پیشکش حضرت مهدعلیا و پادشاهزاده‌ای کامگار و امرای نامدار پنج لک روپیه بشرف پذیرائي رسید ٭

درین تاریخ دریائی روهیله که نقوش جرایم گذشتهٔ اورا محو نموده بمنصب چارهزاري چهار هزار سوار سربلند گردانیده بودند - چون طینت بي زینتش بآب ناسپاسي مخمر بود برعایت آشنائی و هم الوسی پیرای کج گرای چشم از حقوق تربیت و نوازش پوشیده و عار فرار برخود پسندیده از برهانپور نزد ان کالیوهٔ بد شیوه رفت ٭

دهم رمضان مطابق چارم اردي بهشت از خدر معلی حضرت مهد علیا ممتاز الزماني صبیه قدسیه بوجود آمد - ترکمان خان بعنایت نقاره بلند آوازه گردید - رحیم خان ولد آدم خان حبشی داماد عنبر - و سرور خان و علی دلاور خان از سعادتمندي و بخت بلندي از بي نظام جدا شده باستلام آستان عرش مکان کامروائی دین و دنیا گشتند - رحیم خان را بعنایت خلعت و کهپوه مرصع و منصب پنج هزاري چارهزار سوار و اسپ با زین مطلا و فیل - و سرور خان را بخلعت و منصب دوهزاري سوار و اسپ - و علي دلاور خان را بخلعت و منصب سرفرازي بخشیدند - و پنجاه هزار روپیه بطریق انعام بایشان مرحمت شد ٭

بیست و یکم رمضان خواجه ابو الحسن و سید دلیرخان باره و سردار خان و شاه نواز خان ولد میرزا رستم صفوي و ظفر خان ولد خواجه ابو الحسن و یوسف محمد خان تاشکندی و سرور خان و پرتهیراج راتهور و پیر خان میانه و میر فاضل مخدوم زاده و صوفي بهادر و باقی بیگ ازبك و جلال الدین محمود نواسهٔ

مخدوم الملک و سلطان محمود خویش خواجه ابو الحسن و خواجه عبد الله نقشبندي و سیف الله ولد شمشیر خان عرب و بدیع الزمان داماد خواجه ابو الحسن و محمد قاسم برادر خواجه مزبور و سیدي عبد اللطیف نبیرهٔ سیدي ریحان و میر محمد واحد وخواجه هاشم ولد شیرخواجه و خورشید نظر پسر دیگر خواجه ابو الحسن و بشارت خان بخشی و واقعه نویس و دیگر منصبداران و احدیان و برق اندازان که همگی هشت هزار سوار بودند بتسخیر ولایت ناسك و تربنک و سنگمیر مرخص گشتند - وقت رخصت خواجه بمرحمت خلعت و خنجر مرصع با پهول کناره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مورد نوازش گردید - و دیگران بعنایتي درخور از خلعت و اسپ سر بر افراختند - و مقرر شد که خواجه باتعیناتیان در نواحیِ قلعه للنک هرجا مناسب داند در موسم بشکال اقامت گزیند - تا شیر خان صوبه دار گجرات با تعیناتیان آنجا باو برسد - و بعد از سپری شدن برسات از راه بکلانه روانه گردد - و برخی زمینداران ملک را همراه گرفته بولایت ناسنگ درآید - خواجه از برهانپور در هشت روز بموضع دهولیه که در حوالیِ حصن للنگ واقع است رسیده برای انجام ایام بشکال توقف نمود - و چون قلعهٔ کالنه که بر فراز کوهی در نهایت استحکام و متانت بنایافته و قلعهٔ نباتی در سرحد للنک است و در تصرف مردم بي نظام بود - خواجه ظفر خان را بحکم جهان مطاع با فوجی بتاخت و تاراج آن محال فرستاد - و او برسبیل یلغار شتافته لختي را مقتول و برخی را ماسور ساخته معاودت نمود ٭

بیست و هشتم عبد الله خان بهادر از کالپی آمده باستلام عتبهٔ والا سربلند گردید •

غرهٔ شوال هلال کلید مثال ابواب عشرت و کامگاری برروی عالمیان باز کشاد - شهنشاه حق آگاه که عبادت صوم بتقدیم رسانیده سي هزار روپیه معهود هرسال بمستحقین بذل فرموده بودند - بعیدگاه ورود نموده ازروی استکانت نمازگذاردند - و بائین مقرر در رفتن و آمدن بزر نثار دامن امید محتاجان بر آمودند - نصرت خان را باضافهٔ هزاري ذات و پانصد سوار بمنصب چارهزاري دوهزار و پانصد سوار بلند پایگی بخشیدند •

یازدهم راجه بهارتهه بندیله باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و سه هزار سوار و سید مبارک از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار نوازش یافتند •

چون از منهیان وقایع لشکر بالا گهات بعرض ایستادگان پایهٔ سریر اقبال مصیر رسید که میان اعظم خان و شایسته خان سازکار نیست خدیو دوربین حزم گزین که خاطر وقادش لوح محفوظ اسرار جهانبانیست - و ضمیر نقادش جام انجام نماي کشور ستاني - فرمان دادند - که شایسته خان باستلام آستان سلاطین مطاف متوجه گردد و سرگردگیِ فوجي که باو همراه بود بعبد الله خان بهادر مفوض شد •

چهاردهم خان مزبور را بخلعت خاصه و خنجر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا سربلند گردانیده رخصت فرمودند •

بیست سیوم ججهار سنگه و بهار سنگه بندیله بخطاب راجگي نامور گشتند - خواجه ابو الحسن بحکم اقدس اعلي شیرخان صوبه دار گجرات را که به بیست و ششم باو پیوسته بود بتاخت قلعه باتوره و حوالي قلعهٔ چاندور که درنواحیِ ناسك و بر تنگ واقع شده فرستاد - و او دست نهب و غارت بران ملک کشاده با غنیمت فراوان مراجعت نمود - رعایت خان از تغیر میرک حسین خوافي بدیوانی صوبهٔ دکن سرافرازي یافت •

پنجم ذی القعده جعفر خان باضافهٔ پانصدي ذات و سه صد سوار بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار و اکبر قلي سلطان ککهر باضافهٔ پانصدي ذات و ششصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو بیست سوار مباهی گردیدند •

هفتم شایسته خان بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه جبین بخت بر افروخت - درین دولت بلند صولت قرار یافته که از منصبداران مغل و سادات بارهه و بخاریِ و شیخ زادهٔ هندوستان دو صد جوان کار دیده بیکار ورزیده همواره در اثنای سواری شهسوار مضمار کامگاری در جلو باشند - ولهذا بمردم جلو موسومند - و از قوم مغل صد منصبدار و دو یست احدي که مکرر مصدر آثار مردانگي شده باشند با گرزهاي زرین و سیمین هرگاه آن مهر سپهر جهانداری عالم را بسواری فروغ آگین گرداند ملتزم رکاب ظفر مآب باشند - و در غیر سواری پیوسته بیرون دروازهٔ دولتخانهٔ والا حاضر - و ایشان را گرز بردار گویند - درینولا شهنشاه ملك ستان کام بخش بدو یست منصبدار از مردم جلو و گرزبردار دو صد شمشیر و جمدهر و سپر یراق

مطلا و بدو بیست احدی گرز بردار دو صد شمشیر و سپر براق نقره
مرحمت فرمودند - وازان رو که بموقف عرض ملتزمان بارگاه مقدس
در آمد که جمعي از بخت برگشتگان دکن براز آمده قلي کانو تام قریه
سوخته آتش فساد بر افراخته اند - فرمان قضاتوان صدور یافت - که
راو رتن در پاسم باشد - وزیر خان ببراز رفته آن گروه ادبار پژوه را
چنان تادیب نمایند که دیگر هیچ فتنه گر شوریده سر پیرامون
چنین جسارت نگردد - و بس از تقدیم این خدمت از راه بالاپور
سعادت ملازمت دریابد - چون بشرف استماع مسامع جهانداری
که محمد علي بیگ ایلچی فرمان روائي ایران بدار السلطنت
لاهور آمده - احمد بیگ اتگهٔ پادشاهزادهٔ والا مقدار محمد شاه
شجاع بهادر را بعنایت خلعت و انعام هزار روپیه سربلند گردانیده
مصحوب او فرمان عالیشان و خلعت فاخر بمحمد علی بیگ
فرستادند - درینولا معروض اقدس شد که عظیم خان و دیگر بندگان
با غنیم نبرد آرا گشتند - و گروه شقاوت پژوه تاب حملهای مردانه
و چپقلش های گردانه نیاورده رو بگریز نهادند - و بهزاران شرمساری
برای رستگاری جنگی بگریز کرده جمعي بکشتن دادند - اتفاقا
در اثنای تلاش ملتفت خان و راو دودا و ستر سال کچهواهه و کرمسی
و بلبهدر سکنهاوت و راجه گردهر و دیگر راجپوتان که دران روز چنداول
بودند - از قول قریب بدو کروه دور افتادند - پیرا و دریا و بهلول
و مقرب خان که نیروی نبرد روبرو در خود ندیده در کمین فرصت
بودند - فدویان را غافل دیده دوازده هزار سوار بجنگ پرداختند -
چندي از مغول و راج پوت از وفا خوئی و وغا جوئی دل برجان

فشاني نهاده داد مردانگی دادند - از الوس مغول امام قلي پسر
جانسپار خان استجلو و رحمان الله پسر شجاعت خان عرب که از
خانزادان جدکار پیکار گذار بودند با جمعی از تابینان بدرجهٔ والای
شهادت فایز گشته نیکنامیِ جاوید اندوختند - از قوم راجپوت ستر سال
ولد مادهو سنگه برادر زادهٔ راجه مانسنگه با دو پسر بهیم سنگه
و انند سنگه و کرمسي راتهور نبیرهٔ راو چندر سین پسر راو مال
دیو و بلبهدر سنکهاوت و راجه گردهر پسر کیسوداس نبیرهٔ جیمل
میرتیه - که هنگام توجه حضرت عرش آشیاني به تسخیر قلعهٔ
چیتور از قبل رانا بحراست این دژ مي پرداخت - و پس از کشایش
آن عیال و اطفال را سوخته خود را به حمیت جاهلانه کشت - و
بجلادت و شجاعت جان درکار خداوندگار صورت و معني در باختند -
و راجه دوارکا داس ولد راجه گردهر سیکهاوت از رسوخ عقیدت و
خلوص ارادت زخمها برداشته در میدان افتاد - و ملتفت خان و
راو دودا نبیرهٔ راو چاندا و چندی دیگر را از بیتوفیقی دست بکار نرسید
و ثبات قدم نیارستند ورزید - و از ادبار پیشگان نیز جمعي مقتول
و برخی مجروح گشتند - خاقان قدردان باز ماندگان جمعی را که از
وفا و اخلاص جان بمردانگی فشاندند بمناصب علیه و دیگر اقسام
نوازش سرافراز گردانیده دلدهي و تسلیه فرمودند - و اوطان مالوفه
در تیول ایشان مرحمت نمودند - و راجه دوارکا داس باضافهٔ
پانصدی دویست سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سرفرازي
یافت - و او و شاه بیگخان بعنایت علم مباهي گشتند - خانزمان
که از جاگیر خود سنبهل و لهراسپ برادرش که از دار الملک دهلي

بدار الخلافهٔ اکبرآباد رسیده باتفاق روانهٔ درگاه والا گشته بودند - دریغولا شرف زمین بوس دریافته سی لک روپیه را که اسلام خان از دار الخلافه بحکم اقدس همراه این دو برادر ارسال داشته بود رسانیدند - و بعنایت خلعت نوازش یافته در فوج خواجه ابوالحسن معین گشتند - سید عالم بارهٔ بمرحمت خلعت و شمشیر سرفراز گردید - مکرمت خان به تشخیص کیفیت و کمیت لشکر فیروزي به بالا گهات دستوري یافت - و بعنایت خلعت قامت عزت بر آراست - و بیچهل کس از امرا خلعت بارانی مصحوب او فرستادند ●

بیست و سیوم الله یار خان از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و پانصدي هزار و پانصد سوار - شاه بیگ خان باضافهٔ - پانصدي چهار صد سوار بمنصب دوهزاری هزار سوار - و سید عالم بارهٔ باضافهٔ پانصدی دویست سوار بمنصب دوهزاري هشتصد سوار - و هردیرام کچواهه باضافهٔ پانصدی سه صد سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار - و سید علاول از اصل و اضافه بمنصب هزاري ششصد سوار - سر افتخار بر افراختند ●

بیست و ششم منکوجی دکني بمنصب سه هزاری هزار پانصد سوار - و هاباجي بمنصب دو هزاري هشصد سوار - و نورالله ولد خواجه میرهروي بمنصب هزار و پانصدي هفصد سوار - و اسفندیار ولد حسین بیگ شیخ عمري بمنصب هزاري ششصد سوار - و اوگرسین ولد ستر سال بمنصب ششصدی سه صد سوار سرفراز شدند ●

بیست و نهم میرزا حسن از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار سوار بلند پایگی یافت ●

سلخ ماه یاقوت خان بحکم اقدس از لشکر ظفر اثر رسیده بتقبیل سدهٔ سدیهٔ جهانداري سعادت اندوخت - و وزیر خان نیز مفسدان برار را مالش بسزا داده از راه بالاپور آمده شرف ملازمت دریافت - سا باجي خویش راجو که در سپاهیان دکن بشجاعت اتصاف داشت بعنایت فیل سربلند گردید ●

دهم شهر ذي الحجه عید قربان مژدهٔ نشاط و انبساط رسانید - شهنشاه گردون جاه بعید گاه تشریف برده نماز ادا نمودند - و در تشریف بردن و آوردن از زر نثار جهاني کامیاب شد - و رسم قربان بتقدیم رسید - پنج فیل از جملهٔ پیشکشي که شیر خان صوبه دار گجرات در وقت آمدن بدرگاه والا حسب الحکم بر زمیندار بکلانه مقرر ساخته برای تحصیل آن یکی از نوکران خود فرستاده بود و او نزد خواجه ابو الحسن آورده - خواجه بدرگاه خلایق پناه رسانید - بهیمین الدوله آصف خان و علامي افضل خان و وزیرخان و صادق خان و چندي دیگر از امرای حضور خلعت باراني - و بیاقوت خان خلعت بارانی و شمشیر مرصع و پنجاه هزار روپیه بطریق انعام عنایت شد ●

پانزدهم صفدر خان باضافهٔ پانصدي سه صد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار - و کارطلب خان باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار - و فرحانخان بمنصب دو هزاري هزار سوار - و مبارکخان نیازي باضافهٔ پانصدي سه صد سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سرافرازي یافتند - چون نصیري خان که با راجه گجسنگه معین گشته بود معروض داشت - که اگر خدمت تسخیر ملک تلنگانه و قلعهٔ قندهار باین فدوي باز گردد

بمدد کاری اقبال جهانکشا باحسن وجهي بتقدیم میرساند - بنابران در حینی که افواج قاهره بواسطهٔ ایام بارش فروکش کرده بودند اورا به پیشگاه حضور طلب فرمودند ٭

بیست و ششم بعنایت خلعت و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و مرحمت اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه برنواخته بجاي راورتن بتسخیر ملک تلنگانه و کشایش قلعهٔ قندهار دستوري دادند - راجه گجسنگه حسب الطلب بدرگاه خلایق پناه رسیده شرف آستان بوس دریافت ٭

کشته شدن جادون رای تیرهٔ رای بسعی بینظام نا تمام

هرنابخرد تیره اختر که از ناسپاسی و حق ناشناسي و کفران نعمت ازین درگاه اقبال پناه رو بر تابد و از نقصان اگهي و طغیان کمرهي فرار نموده بامید یاري و مددگاري نزد بی سعادتي که خسران دیدهٔ دین و دنیا و خذلان کشیدهٔ صورت و معني - گشته است - زینهاري شود - روزگار شگرف کار که نوکر کمینه گذار این دولت والا آثار است - همان ملجا را مهلک گرداند - و مامن را مقتل - مصداق این مقال سانحهٔ عبرت انگیز جادون رای خسران گرای است - آن کافر نعمت قاصر همت با پسران و نبایر و دیگر منتسبان دزین درگاه آسمان جاه بیست و چار هزاري پانزده هزار سوار منصب داشت - و جاگیرهای جید دکن تنخواه یافته در نهایت رفاهیت و عافیت میگذرانید - ازانجا نه حوصلهٔ تنگ بارهٔ مرد آزمای دولت نپذیرد و همت سبک

بار گران مکنت بر نگیرد - آن سقیم العقل - و خیم العاقبت - با فرزندان و خویشان نزد بی نظام رفت - و چون بي نظام بد فرجام بیقین دانست که بیوفائي لازم ذات آن بد ذات است - و کافر ماجرائی ملازم جوهر آن بد جوهر - در صدد آن شد که اورا بدست آورده مقید گرداند - و با چندي از نوکران معتمد این راز درمیان نهاده گرفتن او مقرر گردانید - و بابن انداز او را نزد خود طلبید - چون هنگام کیفر ناسپاسي رسیده بود آن مدبر ناتمام باتمام قبیله بخانهٔ بی نظام آمد - و جماعهٔ که در کمین فرصت بودند بیک ناگاه حمله آوردند - و هر دو طایفه شمشیرها آخته با یکدیگر در آویختند - مردم بی نظام هجوم آورده اورا با دو پسر اچلا و راگهو و بسونت رای نبیرهٔ جانشین بقتل رسانیدند - و جگدیو رای برادران بد اختر و بهادرجی پسر او و کرجائي زن او که مدار سلسلهٔ آن خاسر قاصر بر او بود با بقیة السیف از دولت اباد گریخته بسندهگر نزدیک بجالناپور که موطن اصلی آنها بود - و جادون رای درانجا قلعهٔ ساخته - رفتند - و بوسیلهٔ عرایض مشتمل بر ندامت از اعمال شنیعه و انفعال از افعال قبیحه - و التزام شیوهٔ بندگی بدرگاه عرش اشتباه ملتجی گشتند - از جرم پوشی و عذر نیوشی جرایم و بیله و معاصی ثقیلهٔ این گروه عفو پژوه بذیل اغماض پادشاهانه پوشیده آمد - و برای استمالت انجماعه فرمان عطوفت نشان بنام اعظم خان عز صدور یافت - که چون اینان بذریعهٔ خجالت بدرگاه خلایق پناه ما بازگردیده اند - بمراحم ملکانه مطمین و مستمال ساخته درسلک بندگان منسلک گرداند - هرچه دربارهٔ مهمسازی اینها التماس خواهند نمود

شرف قبول خواهد یافت - اعظم خان نقل فرمان قدر توان مصحوب یکی از معتمدان خویش وکسان یاقوت خان و اوداجیرام و دیحتی نام که مدار معاملات جادون رای برو بود - و برای کارسازي وگرفتن امان نامه بلشکر ظفر پیکر آمده - نزد آنجماعه فرستاد - چون این جماعه را سعادت در بار بود - و بخت بیدار - دل بر بندگیِ این درگاه سلاطین پناه که مامن خایفان است - و ملجای خائبان - نهاده - همراه مردم اعظم خان و یاقوت خان و اوداجیرام روانهٔ لشکر فیروزي گشتند - و چون نزدیک رسیدند باشارهٔ اعظم خان یاقوت خان و اوداجیرام و کهیلوجی بهونسله و دیگر سرداران دکن استقبال نموده بمعسکر آوردند - بالتماس اعظم خان جگدیو رای بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار - و تلنگ رای که بدولت بندگي بجادون رای که نام جدش بود موسوم گشت - بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار - که سابقا بسونت رای برادر او داشت - و بینهوجی بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار که منصب پدر او اجلا بود - سر بلند گشتند - و یک لک و سي هزار روپیه برسم مدد خرچ و تنبول نیک در ولایت دکن و برار و خاندیس و محال زمینداریِ جادون رای بدستور سابق مرحمت شد - تا جمعیت ایشان پراگنده نشود - و بتقدیم خدمات پسندیده تلافیِ تقصیرات گذشته و تدارک زلات رفته نمایند •

درینولا الله وردیخان قراول بیگي که از لشکر بالاگهات برگردیده بتقبیل آستان والا پیشاني بخت بر افروخته بود - شیري چند در نخچیرگاه دیده بعرض اشرف رسانید - و بحکم قضا نفاذ آن

درندگانرا به بادر (که دامیست در کمال استواري بطول ده هزار ذراع پادشاهی و ارتفاع شش و بسان سرا پرده بستونهای ستبر برپا کنند و انواع سباع و وحوش دران گرد آورده صید نمایند) احاطه کرده بظاهر باغ زین آباد رانده آورد - پادشاه شیر شکار فیل سوار بشکار گاه تشریف فرموده یک قلاده شیر را به تفنگ خاصه شکار نمودند - و چهار شیر بچه را بحکم قدر توان گرز برداران شیر نبرد - بدست گرفتند •

از سوانح این ایام فیروزي یافتن سعید خان است در پشاور بتائید صمداني و نیروی اقبال جاوداني - گذارش این ماجری برسم اجمال آنکه کمال الدین ولد شیخ رکن الدین روهیله که در زمان حضرت جنت مکاني بمنصب چار هزاري و خطاب شیرخاني سر بلند گشته بود - از فتور دانش و قصور بینش بنوشتهٔ پیرای تیره رای دست فساد بر کشاده کمر ادبار بر بست - اکثر قبایل افاغنه از کنار آب اتک تا نواحیِ کابل و دیگر جوانب با او اتفاق نموده قرار دادند که نخست گرد شورش از پشاور بر انگیخته آید چون سعید خان درکوهات از نوشتهٔ بالچو قلیج خان و داؤد گماشتهٔ لشکر خان برین مضمون وحشت مشحون آگاه شد - علیخان بیگ بخشیِ آن تهانه و ذو القدر خان و شادمان پکهلیوال و خضر کهکرو جمعی از احدیان و تابینان خود را در کوهات گذاشته همان روز خود را به پشاور رسانید - و روز دیگر بران شد که با بندهای پادشاهی بر سر آن بدگهر رفته او را با انصار برگشته روزگار چنان تنبیه نماید که دیگر پیرامون چنین اندیشهای فاسد و فکرهای کاسد نگردد -

هوا خواهان دولت بر گذاردند که نخست بمواعظ هوش افزا رهنمای صلاح باید گشت - باشد که از گران خواب غفلت بیدار شده بشاهراهٔ مطاوعت و متابعت گراید - هرچند نصایح بکار رفت مفید نیامد - بظاهر از روی چاپلوسي و لا به گري همه اندیشهٔ خدمتگاري و فرمان برداري وا می‌نمود - و نهاني باحدثها و اسباب فساد و اعداد مواد فتنه بواعث نکال ابد و دواعیِ وبال سرمد سر انجام میداد - و دیگر قبایل قریبه و بعیده را اغوا نموده از جادهٔ ایلی و یکدلی باز میداشت - و عبد القادر پسر اجداد بدنهاد را بوعدهٔ مصاهرت و ارسال هدایا نزد خود طلبید - و آن کوتاه بین با کور کریمداد پسر جلاله و محمد زمان پسر برداد عم زادهٔ احداد ودو براد او افاغنه دور و نتو و نغر و تمام کوه تیراه و هر دو نیکش و جمیع الوس ختك و ایماق حاجی و توري فراهم آورده در یوله‌گذر که هفت کروهیِ پشاور است بکمال الدین ناقص خرد پیوست - تا رسیدن او کمال شقاوت مآل نیز الوسات پشاور و اشغر و محمد زی و ککیانی و خلیل و مهمند و داؤد زی و یوسف زی و بر کلانی و غیرانیان را بمواعید کاذبه و اقاویل باطله از راه برده گرد آورده بود - و آن هردو خسارت پیشه شرارت اندیشه باتفاق این قبایل بد شمایل روز سه شنبه دو از دهم ذی الحجه مطابق غرهٔ امرداد از جمیع جوانب پشاور صفها آراسته ایستادند - سعید خان نخست بران شد که با بالچو قلیچ و شکر الله پسر لشکر خان و جمال و جلال پسران دلاور خان کاکر و سید ماگهن باره و دیگر بندهاي درگاه از شهر برآمده هنگامهٔ کارزار گرم گرداند - چون دید که سپاه

نصرت دستگاه آن قدر نیست که بعض را بحراست گذاشته و فوجي را باخود همراه گرفته به نبرد بپردازد - و ملاحظه نمود که هرگاه بدفع فوجي متوجه گردد جوقی از ناحیهٔ دیگر بحصار شهر که وسیع است درآید - و لشکر نصرت اثر متردد و متفرق شده بمدافعهٔ آن نتواند پرداخت - ناگزیر محافظت حصار اهم دانسته بر نیامد - مقاهیر چار طرف شهر را فرو گرفته در محلات بیرون حصار فرود آمدند - و سعید خان درون حصار که خام بود و بمرور ایام و کرور اعوام دران شکست و ریخت راه یافته - ملچارها قسمت نموده یك ضلع را ببالچو قلیچ و پسران دلاور خان و سید ماکهن باره سپرد - و اطراف دیگر را باهتمام دیگر بندگان درگاه باز گذاشت - و خود با پسران و جمعی احدیان از جمیع ملچارها خبر میگرفت - از هر سو که باطل ستیزان هجوم مي آوردند نگاهبانان آن ضلع ملچارها بتفنگچیان استحکام داده از حصار بر می‌آمدند - و بآب تیغ شعلهٔ حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بفیروزي بر میگردیدند - گروه ادبار پژوه از ره گرا شدن جمعي کثیر هر روز بوادیِ خسار و بوار باتفاق بجاي سپر تختها پیش روگرفته رو بحصار نهادند - سعید خان بر ملچارها مردم توپخانه گذاشته با دلیران رزم خو و دلاوران ناموس جو بدستیاریِ تائید الهي - و پیشکاریِ اقبال شاهنشاهي - نظر بر کثرت و انبوهی ملاعین نیفگنده جلو ریز تاخت و نایرهٔ قتال مشتعل ساخته بسیاری از مقاهیر را آتش افروز جهنم گردانید - فتنه گرایان تیره راي پاي ثبات از دست داده خاک فرار بر فرق روزگار خود بیختند - چون فوجي عظیم از باطل کوشان که به پیکار نپرداخته

بود از عدم آگهي بر شکست سرداران خود در محلات بیرون حصار توقف داشت - اولیاي دولت مصلحت ندیدند که آن فساد پیشگان فتنه اندیش را در گرد شهر گذاشته بتعاقب گریختگان به پردازند - نخست خس و خاشاک وجود بیشتري ازین جماعهٔ مردود بآب تیغ رهگراي سیل فنا گردانیدند - و کاخ هستیٔ لختی که خانهای استوار را پناه جا پنداشته فراهم آمده بودند آتش زده خاکستر ساختند - پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنج شش کروه هر کرا یافتند به تیغ بیدریغ از هم گذرانیدند - و داد مردي و مردانگي داده بشهر برگردیدند - از اشراقات باطن شهنشاه حقیقت آگاه آنکه - چند روز پیش از حدوث این حادثه برخلاف طریقهٔ انیقه که مصدر هیچ فعلي بی باعثی نگردند بی ظهور سببی برای سعید خان مرصع شمشیري فرستاده بودند - و ظاهر بینان بحیرت دراز افتاده - درینولا نهفته‌دانیٔ خدیو پیش بین بر همگنان هویدا شد - وچون خبر این فتح بمسامع عالیه - که همیشه شاه راه بشایر باد - رسید - آن فدوي کار طلب را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و باضافهٔ هزاري ذات و پانصد سوار بمنصب چارهزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار - و بالچو قلیچ را باضافهٔ پانصدی ذات و سه صد سوار بمنصب دوهزار و پانصدي ذات و هزار و هشت صد سوار و خطاب شمشیر خان - و سزاوار خان را باضافهٔ پانصدی ذات و دوصد سوار بمنصب دوهزاري هشت صد سوار سر افتخار بآسمان رسانیدند *

دهم محرم نجابت خان باضافهٔ ششصد سوار بمنصب دوهزاری

هزار وچارصد سوار سربلند شد - در عشرهٔ اولی ماه مذکور ده هزار روپیه معهود بارباب نیاز عطا فرمودند *

هفدهم مرحمت خان باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب هزار و پانصدي ذات و هشتصد سوار - و ابو محمد کنبو از اصل و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار مفتخر شدند *

چهارم صفر راو رتن از باسم مراجعت نموده دولت ملازمت اندوخت *

هفتم انیراي که نامش انوپ سنگه است و حضرت جنت مکاني بتقریبي که در تضاعیف سال ششم نگارش خواهد یافت اورا بانیرای مخاطب ساخته بودند - چون پدرش راجه هرنراین در گذشته بود بخطاب راجگی سربلند گردید - پس ازین درین سپاس نامهٔ فتح ایزدي براجه انوپ سنگه گذارش خواهد یافت - ناوجی معروف بر بیراي سنده که از نوکران معتبر بی نظام بود - بقلاوزیٔ طالع با جمعی داخل لشکر تلنگانه شد - و بالتماس نصیري خان بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار سرافرازي یافت و مرتضی قلي برادر جانسپار خان از اصل و اضافه بمنصب هزاري ششصد سوار فرق عزت بر افراخت *

هفتم ربیع الاول راجه‌گج سنگه را بخلعت فاخر و شمشیر خاصه با یراق مرصع عز امتیاز بخشیده بلشکر نصرت اثر مرخص فرمودند فاخر پسر باقر خان نجم ثانی بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه سر بر افراخته پردلهٔ مرصع با لختي جواهر که پیشکش پدر او بود بنظر خورشید اثر در آورد - هر یکی از شیخ صوفی و سادات خان و شرزه خان که

برهنمونی بخت بسپاه تلنکانه پیوسته داخل بندهاي دولت ابدقرین گشته بودند - بالتماس نصیری خان بمنصبي درخور نوازش یافتند٭

چون موسم بشکال انقضا یافت و هنگام تردد بندگان سعادت پذیر و تنبیه مقاهیر رسید - اعظم خان و دیگر امرای والا مقدار از دیول کانو که براي انصرام ایام برسات درانجا اقامت نموده بودند حسب الحکم بقصد استیصال افاغنهٔ فساد آئین و بي نظامیهٔ خسارت گزین روانه گشتند - چون سابقا بعرض باریافتگان پایهٔ اورنگ خلافت رسیده بود که سید مظفر خان هراول سپاه ظفر دستگاه را بسبب ورم بالای ناف نیروی سواری نیست - شهنشاه مهر گستر جگجیون جراح را بمعالجهٔ او فرستاده مقرر فرموده بودند که او پس از تخفیف آزار بآستان معلی بیاید - و سردار فوج هراول اعظم خان راجه جیسنگه باشد ٭

هشتم این ماه خان مذکور که جگجیون بعد از رسیدن آنجا موضع آماس را بجهت قوت ماده درحضور اعظم خان شگافته بود - و خلط بسیاري دفع شده - و او روزی چند برای التیام جراحت توقف نموده روانهٔ درگاه سلاطین پناه گشته احراز شرف ملازمت سراسر سعادت نمود - خدیو مهربان قدردان او را بعنایت خلعت و جمدهرمرصع باپهول کتاره و باضافهٔ هزاري ذات بمنصب پنجهزاری چارهزار سوار و مرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه بازین مطلا سرافراز ساختند - راجه روز افزون از اصل و اضافه منصب هزار و پانصدي ذات و هشت صد سوار بر نواخته آمد - خواجه ابوالحسن نیز با جمعی از بندهاي درگاه معلی بعد از انقضاي موسم بارش بحکم قدر توان

از حوالیِ قلعهٔ النگ راهی گشته براه بگلانه متوجه ولایت ناسک و ترنبک شد - بعد از انکه بسرحد بگلانه رسید - بهرجی زمیندار آن ملک باچار صد سوار استقبال نموده خواجه را دید - و خان زمان ولهراسپ پسران مهابت خان که بهمراهیِ این لشکر معین شده بودند درین هنگام بخواجه پیوستند و خواجه از گهات جراهی بملک غنیم در آمد - وبا هریکی از خانزمان و شیرخان و شاه نواز خان فوجي از سپاه همراه کرده مقرر ساخت - که درهرکوچ یکی ازین افواج سه گانه هراول باشد - و دیگری چند اول - و چون عمال و رعایای قریات و پرگنات بي نظام از سر راه برخاسته بجنگل و کوه رفته بودند - و این باعث خرابیِ ملک و گرانیِ غله گشته بود - و غازیان سپاه عسرت می کشیدند - خواجه قرارداد - که یکي ازین سه فوج بعدازدو سه روز بتاخت کوهستان و محال آبادان ملک شتافته هرچه از غله و گاه بدست افتد بمجاهدان دین برساند - در هرتاخت هم آذوقهٔ فراوان سرانجام می یافت و هم جمعی کثیر از مقاهیر مقتول و ماسور می گردیدند - درینولا بي نظام محلدار خان و داتا پندت و عمر خان افغان را با حشري از سوار و پیاده فرستاد - که شبهنگام بر افواج قاهره بان بیندازند - و روز از جماعه که براي آوردن هیمه و گاه برایند قابو یافته از گاو و شتر هرچه بیابند بدست آرند - خواجه برین معني اطلاع یافته شاه نوازخان را با فوج او بواسطهٔ مالش آن ضلالت پیشگان روانه ساخت - شاه نواز خان نزدیک بیست کروه یلغار نموده بآن فتنه پژوهان رسید - محلدار و همراهان شقاوت آثار او تاب زد و خورد شیران بیشهٔ هیجا نیاورده همگي احمال و اثقال

را گذاشته راه فرار سپردند - و شاه نواز خان با غنیمت فراوان مراجعت نمود - چون ادبار زدگان پراگندگان خود را فراهم آورده نواحی لشکر ظفر پیکر بپیان اندازي پرداختند - خواجه بنگاه آن خرمن سوختگان که در نواحی سنکمیز بود بتجسس یافته خانزمان را با فوجي فرستاد - تا به نهب و غارت بپردازند - ایشان شباشب یلغار کرده بنگاه آن تبه کاران رسیدند - محلدار سرآمد آن جماعه سراسیمه گشته بجانب قلعهٔ چاندور فرار نموده - و جماعهٔ از همرهانش که از کشتن و بستن خلاصی یافتند در اطراف متفرق شدند - و بهادران کار طلب پته و بارانیان غنیمت گرفته هم عنان فیروزی معاودت نمودند - دیگر ان دل بباد دادگان پیرامون اردوی خواجه نگشتند *

شب دوازدهم دوازده هزار روپیه بآئین مقرر بصلحا و فقرا عنایت شد - حکیم حاذق ولد حکیم همام که برسم سفارت نزد امام قلي خان والی توران رفته بود هفدهم مطابق غرهٔ آبان ماه شرف اندوز ملازمت گشته نامهٔ خان گذرانید *

فرستادن عضد الخلافه یمین الدوله آصفخان بسرداری همگی عساکر فیروزی مآثر ببالاگهات

چون بر پیشگاه خاطر نهفته ناظر - اورنگ آرای جهانبانی - حضرت خاقاني - پرتو افگند - که اعظم خان با همسران سازگاري که سرمایهٔ سروري است و با فرو تران بردباري که پیرایهٔ سرداریست ندارد - و همین باعث طلب شایسته خان بدرگاه عالم پناه شده بود - چنانچه گذارش یافت - پادشاه دور بین - حزم گزین - رکن

رکین دولت - ساعد مساعد سلطنت - آصفخان را - که در مراتب سلوک پسندیده - و مدارج اخلاق گزیده - واصالت خواطر - والانت بواطن - و تقدیم لوازم سرداري - و مراسم کار فرمائي - یکتائي دارد - و همگي ارکان دولت - و اعیان سلطنت - مطاوعت و متابعت او مینمایند - به باشلیقی کل عساکر بالاگهات معین ساخته نوزدهم ربیع الاول مطابق سیوم آبان ماه خلعت خاصه با چارقب زردوزي و خنجر مرصع باپهول کتاره و شمشیر مرصع گران بها و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکي شاه باهن نام با زین مرصع دیگری با زین طلا میناکار و ظفر گج نام فیل از حلقهٔ خاصه بایراق نقره و ماده فیل عنایت فرموده رخصت نمودند - و ازانجا که رسم دولت مندان هندوستان است که هرگاه بقصد سفر از خانه برایند جانب شمال بر پالکي و جنوب رویه بر ارابه که بهندوستاني زبان رتهه گویند و بسوي مشرق بر فیل و بطرف مغرب بر اسپ سوار شده روانه کردند و سفر این عماد دولت رو بجنوب بود - یک منزل رتهه نیز علاوهٔ عنایات دیگر گشت - و مقرر شد که آن خان والا شان در موضع اوجهر که آب و علف فراوان دارد اقامت گزیده مصلحت وقت بعمل آرد - شایسته خان خلف الصدق یمین الدوله بخلعت فاخر و جیغهٔ مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا - و راو رتن و فدائیخان و سید هزبر خان و الله وردیخان که بخدمت بخشیگری این فوج سربلند گردید و سید عالم برادر سید هزبر خان بخلعت و اسپ نوازش یافته - همراه آن سر امد نوئینان مرخص گشتند - و اصالت خان و خواجه کامگار برادر زادهٔ عبد الله خان بهادر که از اصل و اضافه بمنصب

هزاري چار صد سوار سر افراز شد - و دیگر منصبداران را نیز همراه یمین الدوله تعین نموده بعضی را بخلعت و اسپ و برخی را بخلعت سر افراز گردانیدند - عبد الله خان بهادر که او نیز مانند سید مظفر خان ورمی بر شکم بهم‌رسانیده بود - و بمعالجهٔ جکجیون صحت یافته - درین روز بحکم جهان مطاع به برهانپور رسیده شرف ملازمت دریافت - و هزار مهر نذر گذرانید *

بیست و ششم چون بعرض اقدس رسید که دیانت خان‌دست بیاضی قلعه دار احمد نگر جهان فاني را پدرود نمود - حراست آن حصن حصین بجان نثار خان مقرر شد - و او بعنایت خلعت و چهل هزار روپیه نقد مدد خرج سربلند گردید - و فرمان قضا لقا عز صدور یافت - که هرگاه جان نثار خان بعسکر فیروزي رسد - اعظم خان پنجهزار اشرفي برای خرج قلعه باو داده جمعی را برسم بدرقه همراه کند *

گذارش وزن قمری

روز پنجشنبه نهم ربیع الثاني سنه هزار و چهل مطابق بیست ودوم آبان که غرهٔ نشاط اولیاء دولت بود بهزاران فرخي و فراوان خجستگي جشن وزن قمري و اختتام سال چهلم و ابتدای چهل و یکم از زندگانیٔ جاودانیٔ حضرت خاقاني ترتیب یافت - وآن عنصر خلافت بآئین مقرر بطلا و دیگر اشیا وزن نموده آمد - و ابواب احسان و اسباب افضال کشاده و آماده گشت - منصب میر جمله باضافهٔ هزاري ذات و سه صد سوار چار هزاری ذات و هزار و پانصد

سوار مقرر شد - و از اصل و اضافه منصب شاه بیگ خان دوهزاري هزار و دو بست سوار قرار یافت. گوپال سنگه که پدرش راجه‌منروپ سپوري شده بمنصب هشت صدي چارصد سوار سرافراز گردید *

از سوانح این ایام تاختن اعظم‌خان است بر پیراي هرزه‌گرايي و مآلش بسزا یافتن آن تبه رای و انصار شقاوت انتماي او

گذارش این مقال آنکه چون عساکر گردون مآثر بعد از انصرام ایام برسات ازدیول گانو باستیصال بی‌نظامیه و افاغنه نهضت نمودند مقربخان و بهلول مخذول و دیگر مقاهیر بشنفتن این خبراز جالناپور که‌برای انقضاي موسم بشکال دران اقامت گزیده بودند روي ادبار بجانب پاتهري نهادند - اعظم‌خان برفراراین ادبار پیشگان آگهي یافته با افواج نصرت امتزاج کوچ برکوچ تعاقب نمود - چون بموضع رامبهوري که بر ساحل آب بآن کنک واقع است رسیده دریافت که مخاذیل بي نظامیه بالاي گهات دهارور بر آمده بقلعهٔ آن پناه گرفته اند و پیراي غنوده بخت هنوز از نواحیٔ بیر که درانجا توقف گزیده بود برنیامده - وخبر انتهاض لشکر جهانکشا بآنصوب شنیده جماعهٔ را که براي تحصیل محصول محال متعلقه بیر فرستاده بود طلبیده و چشم انتظار در راه رسیدن دریا از نبوسهٔ مقربخان و بهلول از دهارور دارد بعزیمت آنکه پیش از فراهم آمدن اینان خود را بآن فتنه جوي فساد خو رسانیده جمعیت او را پراگنده گرداند - از رامبهوري بمهکانو آمد - درین اثنا مکاتیب صف شکن خان واد سید یوسف خان رضوي قلعه دار بیر پیهم رسید - که پیراي تیره رای در راجوري که از مچهلي گانو بیست و چار

گروه است بتقسیم اسباب تجار که همرهان متم پیشهٔ او در کیهون
و کیورائي برهزني گرفته اند مشغول است و اکثر متعلقانش که
براي تحصیل پراگنده بودند فراهم گشته اند - و از خبر رسیدن
افواج قاهره بنواحیِ پاتهری قرار داده که هرگاه به بیر نزدیک شوند
کوچ نماید - اعظم خان و یاقوت خان و مابوجي بهونسله و اکرام خان
و میر عبد الله و رعایت خان و دیگر بندگان درگاه عرشٌ اشتباه را
باجمعي در مچهلي گانو همراه اردو گذاشت که حراست اردو
نموده راه بآهستگي نوردند - و سپهدار خان و راجه جیسنگه و راجه
ججهار سنگه بندیله و را و سور بهورتیه و بهادر خان و راجه بیتهلداس
و سردار خان و راجه پهار سنگه بندیله و راجه انوب سنگه وخواصخان
و جان نثار خان و ارجن برادر رانا کرن و مرحمت خان بخشی
احدیان و چندرمن بندیله و اهتمام خان و کبلوجی و اودا جیرام
و جگدیو رای و دیگر دکنیان و منصبداران و احدیان و برق اندازان را
همراه گرفته بعد از یک پهرشب بقصد استیصال آن گروه شقاوت پژوه
از مچهلي گانو سوار شد - و چارگری شب مانده بموضع پیپلنیر که
از بیر شش کروه است رسیده بصف شکن خان نوشت که باجمعیت
خود بر کنار لشکر نکبت اثر آن برگشته بخت قیام نماید تا همان
جمعیت قلیل را فوج دشمن مال پنداشته بطرفی بدر نرود - و چون
صف شکن خان فوج خود را توزک ساخته بر فراز پشتهٔ بفاصلهٔ
یک کروه برابر مقاهیر که چار کروه از بیر گذشته در دامن کوهي
اقامت داشتند ایستاده عزیز پسران ذلیل باجمعیت پدر بمقابله
صف شکن خان شتافت - درین اثنا اعظم خان بالشکر ظفر اثر جلو

ریز رسید - عزیز از وصول افواج قاهره پای ثبات از دست داده
باضطراب نزد پدر بر گشت - و برگذارد - که عساکر نصرت ماثر
بسرعت هرچه تمامتر رسیدند - وجمعی که پیشتر نمودار شده بودند
فوج صف شکن خان بود - پیرا چون برسیدن لشکر فیروزی راه فرار
بسته دید و پاي گریز شکسته ناگزیر باهمگی افاغنه آماده پیکار
گشت - راجه جیسنگه سردار فوج هراول باراجه بیتهلداس وراجه
انوپ سنگه و دیگر راجپوتان و سپهدار خان سر آمد فوج برانغار
بابهادر خان و سردار خان و خواص خان و اهتمام خان داروغه توپخانه
باتفنگچیان ومرحمت خان بااحدیان به بنگاه آن نکبت دیدگان رسیدند -
عصاة بغاة اسباب خود را با اموال و امتعه بازرگانان که بیغما گرفته
تقسیم میکردند گذاشته شروع در بر آمدن کوه نمودند - و ازان روکه
از اشتعال اکثر احدیان و تابینان امرا بتاراج بنه و بار انگروه فتنه
پژوه افواج بحر امواج از توزک افتاد - امرای مسلمانان و راجپوت
که اسامی شان نگارش یافت با قلیلي از مردم خود عقب مخاذیل
بران کوه بر آمدن گرفتند - و بهادر خان روهیله و اهتمام خان و نرهر
داس جهالا پیش از دیگران بقلهٔ کوه بر آمده تعاقب نمودند پیرا
چون دید که جوقی از دلیران جدکار ناگهان رسیدند - و دیگر دلاوران
نبرد شعار نیز پیهم میرسند - عماری ماده فیلی که زنان باقي مانده
قتل دران همراه میگردانید به سیوگانو روانه کرده خود قدم ادبار
به پیکار استوار ساخته استاد - و بهادر برادر زادهٔ خود را که اعتماد
تمام بر دلیری و مردانگی او داشت روبروی بهادر خان و دیگر
مجاهدان فرستاد - وچون بر بهادر خان و اهتمام خان و نرهرداس

از قلت همرهان کار به تنگی گرایید - پیاده شده دل برجان فشانی نهادند - و در کشش و کوشش کارنامهٔ مردانگی بروی کار آورده جمعی کثیر را رهگرای نیستی گردانیدند - و بهادرخان داد شجاعت داده دو زخم تیر یکی برروی دیگری بر پهلو برداشت - وچندی از همرهانش در میدان پیکار که از کثرت غبار مانند شب تار شده بود پروانه وار خود را بر شعلهٔ شمشیر آتشبار زدند - و نرهرداس جهالا با بعضی راجپوتان بچپقلشهای مردانه جان فانی را در کار خداوند حقیقی در باخته نیکنامی اندوخت - سپهدار خان و خواجه خان و مرحمت خان که از دست راست بر کوه بر آمده بودند - از مشاهدهٔ این کارزار در پناه دیوار سنگ چین که دران حوالی بود بکمانداری در آمدند - و راجه بهار سنگه بندیله از فوج برانغار بکومک بهادر خان رسیده کوشش مردانه نمود - و برخی از همرهانش بتلاش گردانه نقد جان در باختند - و راجه جیسنگه و راجه بیتهلداس و راجه انوپ سنگه و غیر ایشان که در دیگر جانب کوه بودند نیز بهنگام رسیدند - اعظم خان بسرعت تمام بپای کوه رسیده ملتفتخان و راو سور بهورتیه و چندر من بندیله و دیگر مردم جرانغار را تاکید بر آمدن نمود - درین وقت که بر بعضی از اولیاء دولت ابد میعاد کار فی الجمله تنگ بود از نیرنگی اقبال نصرت مآل شاهنشاهی که همواره بتائید سبحانی کارگذار است - و به تیسر آسمانی در گیر و دار - آثار فیروزی برروی کار آمد - و بهادر تیره اختر از رسیدن افواج پی در پی دل باخته با ملاعین افاغنه رو بگریز نهاد - و پیرا نیز از قرارگاه خود فرار نمود - در هنگامیکه آن پست

همتان از فراز کوه رو به نشیب داشتند - و پیکان و بندق دلاوران جانباز بر مفارق آن سبکساران گران جان می بارید - تفنگی به بهادر مرید رسید - و در گرمی هنگامهٔ پیکار از رفتن باز ماند - درین اثنا پرسرام نام نوکر راجه پهار سنگه بندیله خود را باو رسانید - بهادر نیم جان باو در آویخته جمدهری بر رانش زد - و پرسرام نیز جمدهری بر گلوی بهادر زده آن خون گرفته را روانهٔ ملک فنا گردانید - و سر آن بدگهر را با اسپ و سپر و انگشتر و دو شمشیر که یکی بر اسپ داشت و دیگری در کمر براجه پهار سنگه رسانید - راجه آن را نزد اعظم خان آورد - خان اسپ و یراق به پرسرام بخشیده سر پرشر اورا برای عبرت سایر مقهوران مغرور فرستاد - که از دروازهٔ بیر بیاویزند - و انگشترش بدرگاه جهان پناه روانه ساخت - تا بر همگنان روشن گردد که او روانهٔ ملک عدم گشته - و مبارزان لشکر فیروزی تا سه کروه بتعاقب این بادیه پیمایان ادبار پرداخته بسیاری را طعمهٔ تیغ جان گزا گردانید - چون سپاه نصرت دستگاه در یک سواری از یک پهر شب گذشته تا سه پهر روز زیاده بر سی کروه نوردیده بودند - و از شدت حرارت و کثرت حرکت در اسپ وسوار تاب و توان نمانده بود اعظم خان دران هم توقف گونهٔ کرد - که هم سپاهیان و اسپان فی الجمله آرامی گیرند - و هم پس ماندگان برسند - درین میان پیرا و دیگر همرهانش که همه اسپان تازه رو داشتند فرصت غنیمت دانسته راه گریز سپردند - اعظم خان درویش محمد دکنی را با مردم جگدیو رای برادر جادون رای که در بیر بوده و لختی دیگر از بندگان درگاه معلا بتعاقب آن بخت برگشتگان فرستاد

و خود نیز با وجود ماندگی مردم و اسپان با سایر همرهان متعاقب
روان شد و چون پیرای شقاوت گرا دریافت که افواج ظفر امتزاج
دست از تعاقب باز نمی دارند در اثناے گریز عیال را از عماری
ماده فیل فرود آورد و بر اسپ سوار کرده همراه برداشت - درویش
محمد و دیگر همرهانش آن ماده فیل را با عماری بدست آوردند - و
جمعی را از افاغنهٔ دون نهاد بد نژاد و غیرهم با عیال خذلان مآل بقید
اسر در آوردند - و بیشتری از مردم کار آمدنی پیرا مجروح بدر
رفتند - و از فزونی هراس آن گروه کفران اساس جز لباس پوشیده
و اسپ سواری هیچ با خود نتوانستند برد - و پیرای برگشته بخت
با چندی از رفقا که بسان ادبار ملازم روزگار آن نابکار بودند بهزاران
پریشانی و سر گردانی که لازم کفران نعمت است از نا کامی بگم
نامی در ساخته بکوهستان در آمد - و اولیاي دولت بغازهٔ فیروزي
رخسار روزگار بر افروخته - و بدست بهروزی لواے افتخار بر افراخته
بر گردیدند - و چون شام پردهٔ انظلام بر روی روز عالم افروز افگند -
اعظم خان دست از تعاقب باز داشته فرود آمد - و از انجا که از
یاقوت خان که در مچهلی گانو باردو گذاشته بود خاطر فراهم نداشت
به بیر بر گشت - تا هم اردو برسد و هم مکنون ضمیر فساد پذیر
مقرب خان و پهلول در یابد - درین روز یاقوت خان با اردو بلشکر
نصرت اثر پیوست - و ظاهر شد که دریا مقهور از نیوسه بر آمده
با پیرای مقهور ملحق گشت - اعظم خان در بیر براي آسودگی
دواب و دیدن شان لشکر چندي اقامت گزیده حقیقت ایلغار دراز
و تردد نشیب و فراز - و کیفیت فتح اقبال طراز - بدرگاه و الا معروض

داشت - شهنشاه حق آگاه از قدردانی و جوهر شناسي بجلدوی
این فتح نمایان اعظم خان را خلعت فاخر و شمشیر مرصع و اسپ از
طویلهٔ خاصه با ساز طلا و فیل از حلقهٔ خاصه عنایت نموده فرستادند -
و بهادر خان را خلعت و خنجر مرصع مرحمت نموده باضافهٔ هزار
سوار بمنصب چار هزاري سه هزار سوار و عطای اسپ با زین مطلا
و فیل عز افتخار بخشید - و دیگر بندگان را نیز در خور کار طلبی
و خدمت گذاری سر افراز گردانیدند - چون پیرای کفران گرای
و دریای تیره رای از سیوگانو به بیضاپور و بهونسله از پرگنات ولایت
بی نظام که بورود افواج قاهره پیش از برسات دران اثر آبادی
نمانده بود بقصد رفتن دولتا باد رو نهادند - اعظم خان آگهي یافته
از بیر با قریب بیست هزار سوار که دران ایام شان اینان دیده بود
بصوب سیوگانو کوچ نمود - درین ایام ساهوجی بهونسله داماد جادو
رای که سر لشکر هنود بی نظام بود بلشکر فیروزی که با اعظم خان
بود پیوست - او بعد از کشته شدن جادو رای چنانچه گذارش
یافت از بی نظام پیوند همراهی گسیخته به پرگنهٔ پونه و چاکنه رفته
اقامت نموده بود - از بختوری ارزومند بندگی این درگاه خلایق
پناه گشته باعظم خان نوشت - که اگر از ملتزمان آستان عرش
مکان عهد نامهٔ که باعث اطمینان خاطر پراگندهٔ این بنده شود برسد
حلقهٔ خدمت گذاری در گوش کشیده بمعسکر اقبال بیاید - پس
ازانکه اعظم خان حقیقت بدرگاه گردون جاه عرضه داشت نمود -
فرمان شد که تسلیهٔ او نماید - و منصبی که در بارهٔ او و خویشان
و منتسبان او تجویز خواهد نمود شرف پذیرائی خواهد یافت -

ساهوجی بعد از رسیدن این حکم با دو هزار سوار داخل لشکر فیروزی گردید - و بالتماس اعظم خان بخلعت و منصب پنجهزاری ذات و سوار و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و انعام دو لکه روپیه سر افراز گشت - و میناجی برادر او بخلعت و منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و جمدهر مرصع و اسپ و ساماجی ولد ساهوجی بخلعت و منصب دو هزاری ذات هزار سوار و اسپ - و هر کدام از ربی رای ساتیه و مالوجی وهاباجی بمنصبی در خور نوازش یافتند - و دیگر خویشان او نیز فراخور رتبه بمناصب سر بلند گردیدند - دامن امید اینان بانعام هشتاد هزار روپیه بر آموده شد - پیرای کافر نعمت و دریای فاصر همت خبر نهضت افواج جهانکشا بجانب سیوگانو شنیده از بیضاپور و بهولسنه بموضع لسورکه ده کروهی دولتاباد ست رفتند و بی نظام از استماع توجه عساکر نصرت مآثر بدانصوب هراسیمه گشته از نظام آباد که بیرون قلعهٔ دولتاباد ساخته بودند و متعلقانش منازل و عمارات دران پرداخته بودند بقلعهٔ مذکور رفت - و پیرا و دریا نیز در لسور بودن مصلحت ندیده در ایر کهتله که نیم کروهی دولتاباد است اقامت گزیدند - و پس از آن چندی منتسبان را باوباش دره که در پناه آن حصن حصین واقع شده بردند - دریای تیره روز با هزار افغان شقاوت اندوز از پیرا جدا شده بقصد تاخت نواحی قصبهٔ اندول و دهرن گانو بسوی چاندور وگهات چالیس گانو روانه گشت - وچون اینمعنی بعرض ملتزمان بساط حضور رسید شهنشاه دور بین حزم آئین که از روي غیب دانی و نهفته بینی پیش ازانکه این خیال

نکوهیده ازان مصدر افعال نا پسندیده بظهور آید عبد الله خان بهادر را که در ظاهر برای معالجهٔ او و در باطن برای مداوای دریای کافر نعمت اخلاط فساد و ردع مواد فتنهٔ او بی شربت ناگوار بوار صورت نمی بست - از بالا گهات طلب فرموده بودند بجهت تادیب و تنبیه آن شوریده بخت معین گردانیدند - و دهم جمادی الاولی بعنایت خلعت و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا سربلند ساخته رخصت فرمودند - میرزا عیسی ترخان و رشید خان انصاري وخواجه بابا وخواجه کامگار که با عبدالله خان بهادر آمده بود و سیف الملوک و شرزه خان وابوالبقا برادر زادهٔ عبدالله خان بهادر و خلیل بیگ و کریمداد بیگ قاقشال و عالم چند و گوبند رای پرهاران و دیگر منصبداران و احدیان و کماندار و تفنگچیان همراه او مرخص گشتند - و اسحق بیگ خویش یادگار حسین خان بخشي و واقعه نویس آن لشکر مقرر شد - دریاي شوریده راي قصبهٔ اندول و دهرن گانو را با بعضی مواضع پائین گهات چالیس گانو تاخته باستماع خبر توجه عبد الله خان بهادر بر گردیده به بالاگهات رفت و چون در دولتاباد و نواحي آن از نیت بد طویت بی نظامیه و قدوم ادبار لزوم افاغنه بارش از آسمان و نبات از زمین که سرمایهٔ سرسبزي جهان و پایندگی جهانیانست بر افتاده بود - اعظم خان نهضت افواج جهانکشا بدانصوب مصلحت ندید - و رایش چنان اقتضا کرد که باستیصال مقرب خان و بهلول مخذول که در دهارور و انبه جوکائي بودند متوجه گردد - و مطابق صواب دید او نوشتهٔ یمین الدوله از موضع ادجهر نیز رسید - بنابران از راه مانگ دوده

روانهٔ گهات گردید - و در اثنای عروج بران کریوه جمعی از سوار و پیادهٔ بسیار از قبل مقاهیر دران تنگنا بر مجاهدان اقبال سر راه گرفتند - و با اهتمام خان میر آتش که پیش از غازیان لشکر منصور شروع در برآمدن گهات نموده بود بمحاربه پرداختند - گروهی از بند هاي درگاه و تفنگچیان سرکار خاصهٔ شریفه که همراه او بودند پاي جسارت استوار نهاده - و دست جلادت کشاده - بسیاري از سپاهیان را مقتول ساختند - و برخی از سرداران را ماسور - و افواج نصرت امتزاج به نیروي اقبال شاهنشاهي بالاي گهات بر آمده موضع دامنگانو را که از احمد نگر بیست کروه است مضرب خیام گردانیدند

روز دیگر ازانجا کوچ نموده بقصبهٔ جامکهیر که از ولایت بي نظام است رسیدند - اعظم خان پرگنهٔ مذکور را بجاگیر دلاور خان حبشی که در سلک دولتخواهان منسلک گشته بود تن نمود - و او جمعي را بضبط آن گذاشته با لشکر ظفر اثر روانهٔ پیش گردید - روز دیگر عسکر گیتی پیما بموضع تانگی آمد - نگهبانان قلعه باستواری برج و باره پرداخته بسر دادن بان و انداختن تیر و تفنگ پرداختند و اعظم خان و اهتمام خان میر آتش را با مردم توپخانه و مرحمت خان بخشی احدیان را با احدیان تیر انداز و دیگر بند هاي درگاه و جمعی تفنگچیان خود را بکشایش قلعه فرستاد - گروه جانباز نبرد پرداز حصار را مرکزوار گرد گرفته بتائید یزدانی و تیسیر آسمانی که همواره پیشکار این دولت ابد طراز است در عرض یک پهر مفتوح گردانیدند - و برخی از محصوران را به تیغ بی دریغ از هم گذرانیدند - و نزدیک پانصد نفر زن و بچه و غیر آن بقید

اساری در آوردند - و آنچه از توپ و تفنگ و اسلحه و اسباب قلعه داري دران حصار بود با اشیاي دیگر بدست سپاه قلعه‌کشا افتاد - و چون عساکر ظفر مآثر بکنار آب رنجره که دوازده کروهی قلعهٔ دهارور است رسیدند - مقرب خان و بهلول و دیگر مقاهیر از گهات انجن دوده فرود آمده بمضافات پرگنهٔ بیر رسیدند - اعظمخان ازین منزل ساهوجی بهونسله را ضبط محال متعلقه جنیر و سنگمنیر فرستاد - و با دیگر افواج نصرت امتزاج متعاقب آن گروه ادبار پژوه از کتل ایلم گذشته بقصبهٔ بیر و از آنجا به پرنور که کنار آب دودنه است رفت - تبه کاران سیه روزگار راه گریز پیموده خود را بنواحیِ دولت اباد رسانیدند - اعظم خان چون دریافت که ادبار پژوهان از فقدان علف و غله از نواحیِ دولت آباد به بالا گهات بر گردیده بصوب دهارور روانه شده اند - بران شد که برین باطل ستیزان سر راه گرفته دست بردی نماید - درین اثنا بوضوح پیوست که غنیم فیلان و اسباب به پناه قلعهٔ دهارور فرستاده ارادهٔ رفتن پائین گهات دارد - بنابران بر کتل انجن دوده بر آمده سه کروهی دهارور فرود آمد - تتمهٔ این داستان در محلش گذارش خواهد یافت •

جمال خان قراول که برای شکار فیل بجانب سلطان پور و راج پیپله از توابع گجرات رفته بود و یکصد و سي فیل گرفته یازدهم جمادي الاولی بشرف زمین بوس رسید - و هفتاد فیل خرد و ماده که زنده مانده بود از نظر اقدس گذرانید - قیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه قرار یافت •

آخر این روز اورنگ آراي جهانباني بموضع کراره که سیر

جائیست دلکشا و نخچیرگاهیست مسرت افزا تشریف بردند - سه روز دران سرزمین نشاط آگین بعشرت و شادکامی توقف نمودند - و چند نیله گاو و آهو به تفنگ شکار کرده بدولتخانهٔ والا مراجعت فرمودند - کرارهٔ دهیست سه کروهی برهانپور در نواحی آن رود خانه ایست که از صفا چون آئینهٔ حلبی رو نماست - و از لطافت چون آب زندگانی گوارا - و در بعض مواضع عرض آن صد گز پادشاهیست - و در بعضی کمتر - در ازمنهٔ سالفه برابر کراره بران رود بندی بسته بودند بعرض صدگز و ارتفاع دو گز - و از روی آن بند آبشاری میریخت - فرمان فرمای جهان در ایام نیک فرجام پادشاهزادگی - هنگامی که ماهچهٔ رایات ظفرآیات برای تنظیم مهمات دکن و تنسیق معاملات آن فروغ بخش خطهٔ برهانپور بود - در اثنای شکار آن مقام بجهت انتظام دیده حکم فرمودند - که پیش بند سابق بندی دیگر بفاصلهٔ هشتاد گز بر بندند تا میان هردو بند حوضی صد گز درهشتاد گز برروی کار آید - و آبشاری دیگر از روی این بند بر یزد و دو سوی آن دو دست عمارت مطبوع بر افرازند - و بامر پادشاهی در کمتر فرصتی حوضی و آبشاری دیگر و دو منزل دل نشین بر دو کنار آن و باغچهٔ متصل عمارت آن روی آب صورت اتمام یافته حیرت افزای دیده وران دشوار پسند گشت •

از سوانح این ایام مسرت انتظام فتح قلعهٔ منصور گده
است بسعی باقر خان نجم ثانی صوبه دار اوڈیسه

گذارش این ماجری انکه سال گذشته خان مذکور بکهیرا پاره

که بر دو کروهی چهتز دوار که تنگنائی است در سرحد ولایت قطب الملک و اوڈیسه و تنگیش بمرتبهٔ که اگر جمع قلیلی از تفنگچی و کماندار سر راه آن بگیرند طریق عبور مسدود میگردد واقع شده رفته اطراف و جوانب آنرا بنهب و غارت خراب گردانید و چون موسم برسات در رسید بگشایش قلعهٔ منصور گده که منصور نام غلام قطب الملک آنطرف کهبرا پاره بفاصلهٔ چار کروه بنا نهاده باسم خود موسوم گردانیده بود نپرداخته بازگشت - و بعداز انقضای ایام بارش بفرمان قدر توامان بار دیگر سرانجام اسباب تسخیر نموده لشکر شایسته از بندگان درگاه آسمان جاه و تابینان خود ترتیب داده روبکهیرا پاره نهاد شیرمحمد (ن) ودیگر سرداران قطب الملک که بعد از معاودت باقرخان سپاه پراگنده فراهم آورده سه هزار سوار و ده‌هزار پیاده جمع ساخته و بتوپ و تفنگ و دیگر آلات حرب و ادوات ضرب قلعه را استحکام داده بودند آمادهٔ مقابله گشتند خان مذکور با بندهای پادشاهی و زمین داران کهلی کوت وکودکه (۲ن) والا که برهنمونی طالع دل به ایلی نهاده بودند هشتم جمادی الاولی بحوالی منصور گده رسید مخالفان در میدانی که میان مشرق و شمال قلعه است صفوف آراستند - دلیران اخلاص شعار نیز بآرایش افواج پرداخته و با آنکه توپ و تفنگ قلعه و بان و بندق فوج غنیم عرصهٔ پیکار را نمودار کرهٔ نار گردانیده بود بعروهٔ وثقای الطاف الهی وجُنّهٔ اوفای اقبال حضرت شاهنشاهی متمسک گشته گرم نبرد

(ن) پیر محمد (۲ ن) کودله

شدند - درین اثنا باقر خان محمد شریف خالوی خود را که هراول او بود روبروی سر آهنگ غنیم فرستاده بر غول دکنیان که چار صف در عقب یکدیگر مرتب ساخته بودند تاخت آورد - مقاهیر تاب زد و خورد شیران بیشهٔ وغا نیاورده راه هزیمت سپردند و بسیاری از سوار و پیاده رهگرای عدم گشتند وگروه انبوه بقید اساری در آمدند - و اسپ بسیار بدست افتاد - و آنانکه از دم تیغ رهائی یافتند بهزاران پریشانی و سرگردانی به پناه درخت زار و کوهسار در آمده جان بسلامت بردند - باقر خان لوای فتح بر افراخته بتسخیر حصار پرداخت - وشیران پیکار جو باوجود ریزش توپ وتفنگ خود را بپای قلعه رسانیدند - و به نرد بانهائی که ترتیب داده بودند آغاز برآمدن دیوار حصار نمودند - نگاهبانان قلعه که اهل دکن نایک واری گویند از انهزام و اضطراب لشکر خود و جرأت و جسارت سپاه نصرت دستگاه بهراس افتاده بآئین زینهار جویان آن ملک کاه بدندان گرفته امان پژوه گشتند ازانجا که بخشودن گنهکاران خوی بندگان این حضرت است باقر خان بر اضطرار آن متمسکان ذیل ندامت ترحم نموده وا گذاشت تا از قلعه بسلامت بر آمدند - و منصور گده را بمیر علی اکبر نامی از تابینان خود سپرده و حراست کهبرا پاره بصفی قلی بیگ منصبدار مقرر گردانیده و خاطر از نظم و نسق آن ولایت فراهم آورده بمقر خود باز گشت •

برآمدن پیرای تیره رای و دریای ادبار گرا با سایر افاغنهٔ شقاوت انتما از ولایت بی نظام بهزاران ناکامی و بدنامی بسمت مالوه

چون ملک بی نظام بورود افواج قاهره بسبب قدوم شوم پیرا

دست زد حوادث و پاکوب نوائب گشت و آنچه بی نظام باعث جمعیت دانسته بود موجب تفرقه شد پیرای کافر ماجرای از دوستی غرض آلود و صحبت مصلحت آمود بی نظام اعتماد بر گرفته با دریا و صدرو ایمل و بقیهٔ فرزندان و متعلقان باندازِ آنکه در نواحی پنجاب باعانت قبایل بد شمایل افاغنهٔ آن حدود اسباب فتنه اندوخته آتش فساد بر افروزد از حوالی دولتاباد باتفور آمد و از دهرن گانو و جوپره و انبه بالا تر گذشته رو بسمت مالوه نهاد حضرت خاقانی چه از صفای باطن که مکمن اسرار است و انجلاء خاطر که موطن انوار چه از پیش بینی، و دور اندیشی که از لوازم ملک داری و جهان کشائی است سرزمین مالوه را مقر گروه فتنه پژوه افاغنه دانسته عبد الله خان بهادر را برای تنبیه دریای مقهور فرستاده بودند - و بعد از مراجعت دریا ببالاگهات حکم شده بود - که در پائین گهات توقف گزینند و بهر سو که خبر روانه گشتن این غنوده بختان تیره روز بیابد تعاقب نماید - درینولا خان مذکور بر حقیقت کار آگهی یافته بتعاقب آن بادیه پیمایان ادبار متوجه گشت و کیفیت واقعه معروض ایستادگان پیشگاه سریر خلافت گردانید •

و بیست و چهارم جمادی الاولی چون این ماجرای بشرف استماع رسید پادشاه دور بین صواب گزین بنفس مقدس بی استفسار اهل تنجیم ملاحظهٔ تقویم فرموده ساعتی از روز آینده برای تعین افواج باستیصال آن گروه بد مآل اختیار نمودند - و سید مظفر خان باره را که در بندگان قدیم الخدمت بشجاعت وقبیله‌داری

امتداد دارد و خاقان غیب دان اورا بعد از التیام جراحت ظاهرا بجهت ادراک ملازمت و الا که جان داروی بندگان اخلاص پروراست و باطنا برای دفع اخلاط فساد آن مواد فتنه بدرگاه معلی طلب فرمودند و او هشتم ربیع الاول بسعادت آستان بوس فایز گشته چنان نگارش یافت *

بیست و پنجم بعنایت خلعت خاصه و شمشیر خاصه و اسپ تپچاق از طویلهٔ خاصه با زین مطلا سربلندگردانیده دستوری دادند که همت بر استیصال مقاهیر گماشته سمت مالوه پیش گیرد و براه بیجا گده در آمده در نواحی قلعه ماندو از دریای نربده بگذرد و مراسم تیقظ و تفحص بتقدیم رساند که تا بهر جانبی که آن ره نورد دشت ناکامی سر برآورده قدم ادبار پیش نهد تعاقب نموده سزاي کردار آن نابکار در کنار روزگارش نهد - و سرافراز خان و راجه دوارکا داس و مادهو سنگه واد راو رتن و یکه تاز خان و شیر زاد و سیام سنگه و اوگرسین و امیر بیگ ولد شاه بیگ و گروهي از گرز برداران و برق اندازان بهمراهی او تعین فرمودند و حکم شدکه اگر عبدالله خان بهادر بآن حدود رسیده باشد هردو فوج فراهم آمده خاربن فساد آن مخاذیل بر کنند - سید مظفر خان به اقبال ابدي بر جناح استعجال بگذر اکبر پور از آب نربده گذشته رو بمقصد نهاد و چون عبد الله خان بهادر آگهی یافت که مقاهیر از گذر دهرم پوری گذشته اند او نیز ازان گذر عبور نموده در لونیهره فرود آمد درآنجا شنید که بست و هشتم جمادي الاولی بادیه نوردان ناکامی ازین مکان روان شده اند ناگزیر بدیپال پور آمد

چون دریافت که ادبار پیشگان باوجین رفته اطراف شهر را غارت نموده بجانب نولاهي شتافتند روانهٔ آن صوب گردید *

آغاز چهارم سال

میمنت اشتمال از دور اول جلوس عالم آرا

روز یکشنبه غرهٔ جمادی الثانیه سنه هزار و چل مطابق یازدهم دي سال چهارم از اورنگ نشینی برارندهٔ سریر خلافت - فرازندهٔ اکلیل دولت - حضرت جهانباني بفراوان خجستگي مژدهٔ شادماني رسانید *

چهارم عبد الله خان بهادر بنولاهي رسید - و سید مظفر خان از دیپال پور گذشته پنجم در منکود که سر راه مندسور است شنفت که بخت برگشتگان راه مندسور گذاشته دست راست رفتند - و ششم از انجا روان شده در موضع تال کانو فرود آمد - درین تاریخ عبد الله خان بهادر از عقب رسیده باو ملحق گشت - و چون خبر رسید که افاغنه روز گذشته در ده کروهی تال کانو بوده امروز از انجا کوچ نموده اند - افواج منصوره بسرعت هرچه تمامتر از تال کانو راهي شد *

دهم موضع خلجي پور مضرب خیام گشت - و بوضوح پیوست

که خون گرفتگان سرونج روبه شتافته اند - و سر رشتهٔ تدبیر واهشته هرسو گام ناکامي میزنند *

چهاردهم شیران لشکر فیروزي بسرونج رسیده آگهي یافتند که مقاهیر دو روز پیش ازین آنجا آمده بودند - و خواجه با بای آفتاب که بزمانی قلیل پیش از رسیدن ملاعین داخل سرونج شده بود و خواجه عبد الهادي پسر صفدر خان که از قبل پدر در سرونج می بود باتفاق همت بر نگاهبانیٔ شهر گماشته سکان آن بلده را از دست انداز گروه فساد پژوه حراست نمودند - و مخاذیل از نواحیٔ سرونج پنجاه فیل سرکار والا بردند *

کشته شدن دریاي کافر ماجرا بهزاران سرگرداني و پریشاني

چون پیرای تیره رای و دریای هرزه گرای را از هیچ راهی روی حیات و از هیچ روئی راه نجات نماند - هر روز را روز واپسین دانسته به هزاران سر گرداني و پریشاني در جست و جوی مهرب از سرونج دست راست شده بملک بندیله در امدند - که بکاپي سر برارند - و چون ججهار سنگه بندیله بجهت آنکه پسرش بکرماجیت پیرا را در حین فرار از دار الخلافت اکبرآباد بملک خود راه داد تا از انجا بدکن رفت مورد عقاب پادشاهی گشته بود بکرماجیت براي تدارک تقصیر خویش و شرمندگیٔ پدر هفدهم بتعاقب مخاذیل در آمده خود را بدریا که چنداول بود - رسانید - و کمال جرأت و جسارت بکار برده هنگامهٔ نبرد گرم گردانید - آن خون گرفته

چه از بد مستیٔ بادهٔ تهور نابخردانه و چه از مدهوشیٔ می شبا روزي حسابی ازین جماعت بر نگرفته بیمحابا تاخت - در اثنای زد و خورد تفنگي بر سر آن تهي مغز رسیده کارش بانجام رسانید - و پسر او نیز مقتول گردید - سپاه بندیله پیرا انکاشته برو هجوم آورند - و پیرای فرصت جو توجه ایشان بسوی دیگر غنیمت دانسته ازین مهلکه جان بدر برد - و بکرماجیت سر آن فساد پیشه را با سر پسرش بدرگاه مقدس فرستاد - و شرمساریٔ گذشته را بنهجی که باعث امتیاز او میان هم سران گشت تلافي نموده درین پیکار نزدیک چارصد افغان و دو بست بندیله راهگرای نیستي گشتند - و پس از انکه سر آن فتنه گر بدرگاه رسید از پیشگاه نوازش شاهنشاهي بکرماجیت در جلدوی این خدمت بخطاب جگراج (ن) و اضافهٔ هزاری ذات و هزار سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سر بلندي یافت - و مصحوب سندر برهمن ملقب به کب رای خلعت و شمشیر مرصع و علم و نقاره به او عنایت نموده فرستادند *

کشایش قلعهٔ دهارور بتائید اقبال بیهمال بادشاه دوران و سعی جمیل اعظم خان

خان مذکور که برکنار انجن دوده (۲ ن) بر آمده سه کروهیٔ دهارور رحل اقامت انداخته بود - درین هنگام ملتفت خانرا با مانوجي

(ن) جوگراج (۲ ن) انجمن دوده

بهونسله و اهتمام خان داروغهٔ توپخانهٔ والا که از دیرین بندگان آستان خلافت مکان است و مرحمت خان بخشیء احدیان تفنگچی و کماندار تعیین نموده مقرر گردانید - که قصبهٔ دهارور و بیتهٔ آنرا که هفتهٔ یک روز درآنجا مردم از مضافات و توابع دهارور و دیگر مواضع نزدیک و دور برای خرید و فروخت هر قسم متاع فراهم آیند تاخت نماید - و چون قلعهٔ دهارور که بدشوار کشائي و فزونیء اسباب قلعه داري در دکن مشهور است - بر فراز پشته واقع شده - و دو جانب آن جویهای عمیق دشوار گذار است که گنجایش فرود آمدن لشکر ظفر قرین ندارد - قرار داد که بعد از تاخت قصبه و بیتهه به تسخیر آن نپرداخته همت بر تعاقب بی نظامیه و تبنیه این گروه ادبار پژوه باید گماشت - پس از آنکه ملتفت خان با دیگر بندهای درگاه داخل قصبه شده باعظم خان انها کرد - که جمعي کثیر آن روی خندق بانداختن تیر و تفنگ اشتغال دارند - اعظم خان با جمیع بندهای درگاه معلی از قصبه گذشته نزدیک قلعه بچاردیواری که توپ رس بود درآمده نشست - و ملتفتخان و همرهان او بکنار خندق رفته مردم قصبه را که اسباب و اموال و اهل و عیال خود باستظهار توپ و تفنگ قلعه بخندق درآورده بجنگ میکوشیدند بضرب بندق ازان جا برداشتند - و بچستي و چالاکي بخندق در شده دست نهب و اسر کشوده غنیمت بسیار گرد آوردند - اعظم خان جمعی از پیاده های راجه ججهار سنگه بندیله را برای گرفتن فیلی چند که در خندق سراغ یافته بود فرستاد - انها بجلادت و جسارت رو بکار نهاده چهار فیل و اسپ و شتر و گاو و اسباب بسیار آوردند -

و چندی مجروح و مقتول گشتند - و دیگر بار بهادران لشکر منصور هجوم نموده بقیهٔ اسباب خندق را غارت کردند - و درین مرتبه نیز سه فیل و اسپ بسیار بدست مردم بندیله افتاد - اعظم خان فیلانرا برای سرکار والا گرفته اسپان و اسباب بآن جماعه باز گذاشت - و از فزونیء دلیري و دلاوري شب پیاده بخندق در آمد - و چون بعد از ملاحظهٔ دیوار ظاهر شد که در یک جانب آن دریچه ایست که بگچ و سنگ بر آورده اند - و آنرا به بیل و کلند شکافته یا بباروت پرانیده بقلعه درمی توان آمد - بسرعت هرچه تمامتر بیلدار افرا سرگرم کار گردانید - و جانب دیگر بمردم قسمت نموده مقرر ساخت که ملچار ها پیشبرده کار بر اهل حصار تنگ گردانند - سیدي سالم حبشي و پدر و برادران اعتبار راو بمحافظت قلعه پرداخته بان و توپ و تفنگ می انداختند - و کنداوران عسکر فیروزی نیز از هر ملچار محاذیء رخنهای کنگره تیر و بندق سر میدادند - چنانچه گروهی از توپچي و تفنگچي و باندار حصار ره گرای نیستی گشتند - و مجاهدان نصرت نشان شب از روز ها باز ندانسته در کشایش قلعه سعی فراوان مینمودند - ازانجا که مهام این دولت مقضی المرام بیمدد این و آن ساخته شده است ارابهٔ توپ کلاني که بر سر دروازهٔ قلعه بود در انداختن نخستین از صدمهٔ آن شکست و توپ بر بالای برج افتاده از کار باز ماند - اعظم خان و مرحمت خان و میر غیاث را با جمعي از تفنگچیان سرکار معلی و تابینان خود فرستاد که در برابر دروازه بر کنار خندق در پناه عمارتي نشسته کار بر قلعه نشینان تنگ گردانند - اگرچه برخی از لشکریان - چه

دیرین بندگان وچه دکنیان که در سلک دولتخواهان منسلک گشته بودند مبالغه میکردند - که اولی آن ست که فتح این قلعهٔ دشوار کشا بوقتش باز گذاشته تعاقب مقهوران نموده آید - اما اعظم خان که از سنگ انداز نداشتن قلعه و طرز قلعه داری حصار گزینان که قلیلی بودند - و از مساعی عساکر قلعه کشا و نیرنگ پردازی اقبال فیروزی مآل دریافته بود که این قلعه تسخیر پذیر است - چندیرا از طایفه که دل برکار نمی نهادند بمحافظت آرد - و بعضی را بمحارست جمعی که برای کاه و هیمه میرفتند معین گردانید - و خود با گروهی از بندهای درگاه دل برکشایش حصار نهاده دست اجتهاد کشاد - ومجاهدان اقبال را به نوید الطاف پادشاهی آمادهٔ پیکار گردانیده - و چون از کار طلبی و پیکار گزینی بهادران قلعه کشا و از جرأت و جسارت مبارزان نبرد آرا نگاهبانان قلعه را دست از کار وکار از دست رفته بود - صبح دوشنبه بیست و سیوم جمادی الثانیه مطابق هشتم بهمن ماه سوار شده رو بدروازهٔ قلعه نهاد - و قرار داد که سپاه نصرت اعتصام ازطرف دروازه که جرندارد و یورش بآساني میسر است بیك دفعه ملچار های خود برآمده برخی به نردبان و چندي بکمند بردیوار حصار برآیند - کار پژوهان که تیر و تفنگ و حقه و سنگ را باران سرسبزي کشت زار فیروزي میدانستند طایفهٔ ازانها برخندق هجوم آوردند - و گروهی بپاي جلادت بدیوار بر آمدند - و مرحمت خان با چندي بقلعه درآمده دریچهٔ دروازه را کشود - اعظم خان با سایر سران و سرداران بدرون در آمد - و قرین در آمدن او قریب دو هزار کس بدیوار بر آمده

داخل حصار شدند - و اموال و اسباب بسیار با پارهٔ جواهر ومرصع آلات غارت نمودند - و مبلغ ومقدار ان بسبب اژدحام خلایق بضبط در نیامد - سیدي سالم قلعه دار و پدر و برادران و اهل و عیال اعتبار راو و اهل بیت شمن عم ملک بدن و جدهٔ مادری بی نظام با همگی عمله و فعله اسیر گشتند - اعظم خان بعضی را که نگاه داشتن ایشان ناگزیر مصلحت بود نگاهداشته دیگرانرا از مرد و زن و خرد و بزرگ بالتماس امرای دکن بتصدق فرق مبارک بندگان اعلی حضرت آزاد گردانید - و بمیامن اقبال مشکل کشای اورنگ آرای جهانباني - و بمساعی جمیلهٔ اولیای دولت جاوداني - چندین حصن حصین بزودي و آساني تسخیر پذیرفت - و چون از عرضه داشت اعظم خان و منهیان وقایع آن صوبه حقیقت تردد و مساعی بندگان اخلاص گزین - وکیفیت این فتح مبین - بمسامع بشارت مجامع رسید اعظم خان بعنایت خلعت و باضافهٔ هزاري ذات و هزار سوار بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و اسپ از طویلهٔ خاصه بازین طلا - و راجه ججهارسنگه بندیله بخلعت و اسپ - و مرحمت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات و هزار سوار نوازش یافتند - و دیگر بندها نیز در خور حالت مشمول مراحم گشتند - و چون خبر رسید که بخت برگشتگان بی نظامیه آوازهٔ فتح شنیده از بیست کروهی دهارور که محل اقامت این بادیه پیمایان ادبار بود کوچ نمودند - و بارادهٔ مذبذب ساختن نصیري خان که قلعهٔ قندهار در قبل دارد بآنصوب شتافت باشد که قندهار از دست بهادران قلعه کشا خلاص توانند ساخت اعظم

خان بد انچه از اسباب توپخانه و ذخیرهٔ قلعه از آفت تاراج باز مانده بود سر انجام لوازم قلعه داري نموده حراست آنرا بمیر عبد الله رضوی با جمعی از منصبداران و هفتصد پیاده تفنگچي و برخی توپ انداز مقرر گردانید - درین اثنا رندوله سردار لشکر بیجاپور که عادل خان اورا و فرهاد پدرش را با ده هزار سوار فرستاده بود تا بعضی محال ملک اورا که دران سمت واقع است از آسیب بی نظامیه نگاهدارند - و در تسخیر قلاع و تصرف پرگنات که حضرت شاهنشاهی از ملک بی نظام باو عنایت فرموده بودند بکوشند بقصبهٔ ماندور که ده کروهيِ دهارور است رسیده باعظم خان پیام نمود که چون عادلخان از صدق بندگی بلوازم دولتخواهی و مراسم هواجوئی قیام می نماید - و مقرر گردانیده که این جماعت با عسکر فیروزی اتفاق نموده در مالش مقاهیر بی نظامیه سعی نمایند - بنده میخواهد که شما را در یابد و تابع صوابدید دولتخواهان باشد - اعظم خان بانکه میدانست که او با بی نظام در مقام موافقت است و بخرابیِ ملک او هرگز رضا ندهد صلاح وقت را که نخته کار سخته روزگار از دست بگذارد منظور داشته پاسخ داد که چون عزیمت تعاقب مخاذیل بی نظامیه تصمیم یافته است از روی اخلاص و بندگی برین ارادهٔ راسخ بوده رود بیاید رندوله و فرهاد پدر او در همان روز روانهٔ لشکر ظفر اثر گشتند - اعظم خان روز دیگر بجهة ملاقات ایشان در دهارور توقف نموده - یاقوت خان و اوداجیرام وکهیلوجي و مالوجی و چندی دیگر از دکنیانرا با ملتفت خان پسر کلان خود و دیگر بندگان درگاه خلایق پناه باستقبال آن

جماعه فرستاد - رندوله و پدرش از غلبه توهم با جمعی مسلح اعظم خان را دیدند - خان بیست خلعت و بیست اسپ برندوله و فرهاد و دیگر سران عادلخانیه داده کمال دلجوئي و خوشخوئی بکار داشت - ایشان اظهار نمودند که چون عواطف والای حضرت خاقاني در بارهٔ عادلخان روز افزونست و حصون ملک بی نظام که درسمت بیجاپور واقع است با توابع و مضافات باو مرحمت فرمودند - اگر قلعهٔ دهارور که درینولا به نیروی تیغ جهان کشای اولیای دولت انفتاح یافته و از جمله آن قلاع است بما باز گذارید درمیان همسران باعث افتخار عادل خان خواهد بود - اعظم خان جواب داد که حکم گردون توان چنان صدور یافته بود که عادل خان بسعی و تردد خود قلاع مذکوره را با توابع از تصرف بی نظامیه برآورده متصرف شود - و در تخریب ملک و تفریق جمعیت بی نظام بد فرجام با لشکر نصرت اثر متفق گشته بذل سعی نماید - درین مدت مدید که هوا خواهان درگاه عرش اشتباه در تعاقب آن بادیه پیمایان ادبار فراز از نشیب باز ندانسته در کندن بیخ فساد و بر افگندن بنیاد فتنهٔ ایشان کمال کوشش مینمودند - هرچند بشما نوشته آمد که درین وقت که مقاهیر پریشان و سرگردان شده بخود گرفتارند و نگاهبانان قلاع امید کومک ندارند فرصت را از دست نداده قلاع را بتصرف در آرید - بگوش هوش نشنیده تغافل و تکاهل ورزیدید اکنون که مجاهدان اقبال از روی جد و جهد تمام قلعهٔ دهارور را فتح نمودند - این التماس بس بیجاست و قابل پذیرائي نیست چنین مطلب دور از کار بعرض اشرف نمیتوان رسانید - بهر حال

چون آن ادبار پیشگان درنشیب گهاتند - و جز آنکه بالا بر ایند چارهٔ ندارند شما در قصبهٔ ماندوه که درهمین نزدیکی است - رحل اقامت بیفگنید - و مردم خود را از حوالیٔ قلعه نادرگ و غیر آن طلب نموده با جمعیت آمادهٔ کار باشید - و از هر گهاتی که بر ایند خود را رسانیده سر راه بران گروه گمراه بگیرید - تا افواج دشمن مال رسیده بآب تیغ شعلهٔ حیات مستعار ایشان فرونشانند - و خود در پی بی نظامیه که قندهار رویه میرفتند - روانه گشته در دو روز بحوالیٔ قصبهٔ انبه جوکهي رفت - و خاطر از استحکام قلعهٔ آن فراهم ساخته تاتار خویش میر عبد الله (ن) رضوي را بنگاهباني باز گذاشت - و از گهات انبه جوکهي فرود آمده بقصبهٔ بریل رسید - و ازانجا شب درمیان بقصبهٔ کهیر - بخت بر گشتگان بر حقیقت کار آگاهي یافته ترک رفتن قندهار نمودند - و از راه پرسي روانهٔ پرتور شدند - اعظم خان بریمعني اطلاع یافته بموضع اشتي آمد - و ازان راه متوجه پرتور شد - و از پرتور انیالي که در فتح دهارور بدست افتاده بود مصحوب علي اصغر ولد جعفربیگ آصفخان - بدرگاه سلاطین مطاف فرستاد - مقاهیر از راه جالناپور بسوی دولت آباد فرار نموده - هر روز مسافت دراز می نوردیدند - و لشکر نصرت اثر منزل به منزل در پی می شتافت - چون جالناپور مضرب خیام عساکر فیروزي گشت دریافته آمد - که آن گروه فرصت پژوه که جرای مذبذب ساختن - بهادر خان که با قلیلي بمحاصرهٔ قلعهٔ تلتم پرداخته بود

(ن) عبد الهادي

از جالناپور بصوب بهوکری روانه شده بودند - از آگهیٔ وصول افواج قاهره بجالناپور فسخ آن عزیمت نموده به پناه دولت آباد در آمده اند - و بی نظام بآن سرگشتگان بادیهٔ ضلالت پیغام نموده که توقف شما درین نواحي باعث توجه عساکر نصرت مآثر میشود رای صواب آن است که بسمتی که رندواله و سایر عادلخانیه اند رفته چنانچه سابقا قرار داده بودید قلعهٔ سولاپور را با ولایت آن بایشان بدهید - و بعد از عهد و پیمان متفق گشته به تردد وتلاشي که از دست برآید لشکر پادشاهی را بخود مشغول دارید - مخاذیل باین اراده از راه رامدوده باز متوجه بالا گهات گشتند •

نگارش وزن شمسی

روز مبارک دوشنبه غرهٔ رجب سنه هزار و چل مطابق پانزدهم بهمن جشن شمسي وزن انجام سال خجسته فال سي و نهم و آغاز سال چهلم از زندگانیٔ جاویدانیٔ حضرت خاقاني انعقاد یافت - و آن گرانبار صورت و معنی بآئیني که درین وزن فرخنده معهود است بطلا و دیگر اجناس بر سنجته آمد - و پلهٔ ترازو رشک افزای آفتاب گردید - و بخشش سي هزار روپیه از زر و سیم وزن و بذل زر نثار دامن احتیاج جهاني بر آمود - و شریف اصفهاني خالوي باقر خان نجم ثاني بمنصب هزاري هفتصد سوار - و شجاع ولد معصوم خان کابلي بمنصب هزاري چار صد و پنجاه سوار - و مکرمت خان از اصل و اضافه بمنصب هزاري چار صد سوار نوازش یافتند - و نرسنگداس پسر راجه دوارکا داس بمنصب پانصدي ذات و چارصد سوار سرافراز گردید •

فرو نشستن شعلهٔ حیات پیرای کفران گرا باب تیغ مبارزان عسکر اقبال وانهدام بنیان فساد افاغنهٔ بد سگال

آن بد بخت برگشته از کشته شدن دریای شقاوت انتما که باستظهار معاونت او ره گرای نا دولتخواهي و بد اندیشی بل ره نورد نگونساري و نا برخورداري بود پای استقامت از دست داده سراسیمه سر راه فرار می پیمود و هرچند میخواست که بگمنامی از میان بدر رفته بمامنی رسد افواج دشمن مال دست از تعاقب باز نکشیده خود را باو میرسانیدند •

بیست و هشتم جمادي الثانیه بعد از وصول بموضع ذیمي از ولایت باندهو که پانزده کروهیٔ سهپنده و سی کروهیٔ الہ بادست ظاهر شد که آن زیان زدهٔ صورت و معنی بر هشت کروهیٔ بموضع مذکور است - و چون از کوفت نوردیدن راه دراز و همراهیٔ زخمیان پیکار جگراج دیر تر سوار شد - عساکر اقبال خود را بآن ناقص خرد زیاده تر نزدیک رسانیدند - و نخست سید مظفر خان هراول افواج قاهره باو رسید - برابر وصول مبارزان ظفر طراز آگاهي یافته بعضي از افاغنه را که اسپان زبون داشتند باسباب قلیلي که دست زد تاراج نشده بود روانهٔ پیش ساخته با قریب هزار سوار پیکار گذار سرراه مظفر خان گرفت - و هنگامهٔ کارزار گرم گشت - خان شجاعت آئین چپقلشهای مردانه نمود - و بسیاري از کندآوران رزم خوي ناموس جوي داد وفاداري

و جانسپاري دادند - و راجه دوارکاداس و شهزاد خویش خان عالم با چندی به ترددات مردانه هم نبرد خود را فرود آورده دلیرانه جان در باختند - و از افغانان صدر روهیله و محمود پسر پیرای نا مسعود با بسیاري از ادبار زدگان بگوی نیستي فرو رفتند - پیرا چون دیدکه از زخمهاي منکر توانائي تلاش و تردد ندارد و پسر صدر و جمعي که بآنها استظهار تمام داشت کشته شدند - پای ثبات از دست داده سیوم بار راه فرار سپرد - و در اثنای گریز از فرط ره نوردي و اضطرار فیلاني که همراه داشت جابجا میگذاشت - چنانچه پیش از وصول او بحوالیٔ کالنجر بیست فیل بدست اولیاء دولت در اثنای تعاقب افتاده - فیلی چند بدست مردم راجه امرسنگه زمیندار باندهو که او بعد از نوشتن دولتخواهان اورا روانهٔ درگاه خلایق پناه گردانید - و چون پیرا بنواحیٔ کالنجر رسید سید احمد قلعه دار کالنجر آگهی یافته سر راه گرفت و هنگامهٔ نبرد گرم ساخته جمعي را مقتول و برخی را ماسور گردانید - و حسن (ن) پسر پیرا را با بیست و دو فیل از جملهٔ افیالی که از سرونج برده بودند بدست آوردند - و پیرای نکبت گرا از اضطراب و اضطرار طوغ و علم گذاشته با هزاران خواري با چندی فرار نمود - و آنروز بقاید اجل موعود بیست کروه رفته برکنار سهپنده که مقطع زندگاني و مقبض جان فانیش بود فرود آمد - سید احمد حقیقت ستیز خود و گریز پیرا ببارگاه سلاطین مطاف معروض داشت - و از پیشگاه نوازش پادشاهي

(ن) حسین

بخطاب جان بازخان سرفرازگردید - و فرمان قدر توان عز صدور یافت که سامیر افاغنه را بقتل رسانیده فیلان را با پسر پیرا بدرگاه آسمان جاه بفرستند ٭

روز دوشنبه غرهٔ رجب مطابق پانزدهم بهمن عبد الله خان بهادر و سید مظفر خان باین عزیمت که او را از تنگنای راه و بی راه و روا رو گاه و بیگاه خلاص سازند - فوج اراسته روانه شدند - پیرا از کشته شدن فرزندان و خویشان و اعوان که باعانت این جماعهٔ سر بی مغزش دیوکدهٔ آمال باطله و امانیء کاذبه شده بود - امید رستگاري منقطع ساخته - بهمرهان گفت که از زندگانیء فانی که گرامند این همه خواري و شرمساري نیست سیر آمده ام تا راه فرار باز است - و درها فراز - هرکه میل رفتن داشته باشد بهر طرفي که داند رود - چندي پاي ثبات فشردند - و جمعی فرار اختیار نمودند - درین هنگام شیر پیشهٔ وغا سید مظفر خان هراول لشکر فیروزي که با مادهو سنگه و گروهي از گرز برداران و دیگر بندگان درگاه عالم پناه پیش پیش لشکر منصور میرفت - رسید - پیراي خسران گراي با پسرش عزیز نام که نزد پدر عزیز ترین فرزندان بود - و ایمل و جمعي از افاغنه دو فیل را که با او مانده بود بررو داشته بسوي سید مظفر خان روانه شد - خان مذکور با همراهان خود برو تاخت آورد - آن مدبر چون دید که کنداوران افواج منصور بهیچ وجه دست ازو باز نمیدارند از اسپ فرود آمده با مادهو سنگه و جمعي از گرز برداران و دیگر بندگان از سادات باره و غیره که هراول سید مظفرخان بودند آویزشي نمودند - و در اثناي زد و خورد مادهو سنگه

برچهه برو زد و پیش ازانکه سید مظفرخان برسد مجاهدان اقبال - و فدائیان دشمن مال هجوم آورده آن خون گرفته را با عزیز پسرش و ایمل پاره پاره ساختند - و از رفقای او که قریب بصد کس بودند بیشتري کشته شدند - و گرز برداران سرهای آن شوریده سران بریدند - و برخی بدر رفتند - از غزاة لشکر نصرت اثر سید ماکهن پسر سید عبد الله نواسهٔ سید مظفر خان با بیست و هفت تن دیگر بپایهٔ والای شهادت رسیده - و جمعي خون جراحت را گلگونهٔ رخسار خود گردانیدند - درین هنگام عبد الله خان بهادر از عقب رسیده سر پیرا و عزیز و ایمل را مصحوب خواجه کامگار برادر زادهٔ خود بدرگاه عرش اشتباه فرستاد - و فرید پسر دیگر پیرا را که زنده بدست افتاده بود قید نمود - و چون مادر بهادرخان که درمهیندره که جاگیر پسرش بود اقامت داشت - و جان جهان پسر پیرا گریخته باو پناه برده بود - عبد الله خان براي آوردن او اقبال نام خواجه سراي خود را فرستاد - او جان جهان را باجلال برادر خرد بهادر خان نزد خان آورد - خان او را بیکه تاز خان سپرده روانهٔ درگاه سلاطین پناه نمود ٭

بامداد روز دو شنبه هشتم رجب مطابق بیست و دوم بهمن در اثنای آنکه مظهر عواطف سبحاني حضرت خاقاني در آب تبتی کشتي سوار عشرت اندوز صید مرغابی بودند - خواجه کامگار سرهاي آن نگون ساران ببارگاه گردون جاه آورد - و معتمد خان این مژده را در کشتی رسانید - خاقان سلیمان حشمت سکندر شوکت زبان بشکر افضال الهي کشاده بدولتخانهٔ معلی معاودت فرمودند

و حکم نواختن کوس شادمانی نمودند - اعیان دولت و ارکان سلطنت مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند - و معتمد خان بمژدگان این نوید خلعت خاصه یافت - و خواجه کامگار بخلعت و اضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار و خطاب غیرت خانی و عنایت اسپ سر برافراخت - و سرهای این سرگشتگان بادیهٔ ادبار از دروازهٔ قلعه آویخته آمد - تا عبرت مایهٔ سایر فساد پیشگان فتنه اندیش گردد - و سکنهٔ برهانپور که آن زیان کار دین و دنیا و نگونسار صورت و معنی را مدت مدید در کمال کامکاری صوبه دار خود دیده بودند - محو تماشای اقبال دشمن مال پادشاه والا جاه گشتند - و مناشیر مشتمله برین فتح سترگ بیمین الدوله آصف خان که در بالاگهات بود - و مهابتخان خانخانان که بنظم صوبهٔ دار الملک دهلی می پرداخت - و دیگر صوبه داران شرف صدور یافت - و عبد الله خان بهادر و سید مظفر خان را بارسال فرامین عنایت آگین با خلعتهای فاخر مصحوب عبد الله بیگ کامیاب گردانیدند - طالبای کلیم این رباعی در افسردن شعلهٔ حیات دریا و فرو نشستن حباب زندگانی پیرا منظوم ساخته بمسامع بشایر مجامع رسانید - و بصلهٔ گرامی دامن امیدش گرانبار گردید

• رباعی •

این مژدهٔ فتح از پی هم زیبابود • این کیف دو بالچه نشاط افزابود
از رفتن دریا سر پیرا هم رفت • گویا سر او حباب این دریا بود

پیش از کشته شدن آن مخذول چون بعرض اشرف رسیده بود که پیرای برگشته بخت دو حلقهٔ فیل سرکار خاصه شریفه را از سرونج

برده - از غیب دانی و نهفته بینی فرموده بودند که ان شاء الله درین زودی سر آن بی اقبال همراه اقبال بدرگاه والا خواهد رسید - و نیز بر زبان صواب ترجمان رفته که بحساب سپاهی گری روز مبارک دوشنبه افواج نصرت امتزاج به نبرد آن مقهور می پردازند - و دو شنبهٔ دیگر خبر قتل او میرسد - ازانجا که ضمیر مهر تنویر جام جهان نماست - مطابق آنچه برزبان الهام بیان رفته بود از نشیب خفا بر فراز ظهور برآمد •

هفدهم رجب مطابق غرهٔ اسفندار بمعهود هر سال بندگان خاص را بعنایت خلعت زمستانی بر نواختند •

شب بیست و هفتم بعطای ده هزار روپیهٔ مقرر دامن امید محتاجان بر آمودند •

هشتم شعبان آقا حیدر که غلام ترک معتبر بی نظام بود و بخواص خان مخاطب برهنمونی بخت بدریافت سعادت آستان بوس مستسعد گشت - و بخلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاری هزار سوار و مرحمت اسپ و دو هزار اشرفی بعنوان مدد خرج نوازش یافت - و سیدی یاقوت حبشی معروف بمقدم بعنایت منصب در خور قدر و حال فرق مباهات بر افراخت •

نهم یمین الدوله که بحکم و الا با اکثر نوئینان بلند مقدار از بالاگهات برگشته بیرون شهر فرود آمده بود - و بقصد دریافت دولت کورنش روانه شد - شهنشاه گردون غلام از بنده پروری و پرورده نوازی امر فرمودند که پادشاه زادهای کامگار بخت بیدار تا کنار شهر استقبال نموده بآستان مقدس بیاورند - آن رکن رکین سلطنت

بعد از دولت ملازمت سراسر سعادت هزار مهر نذر گذرانید - و بخلعت خاصه قامت اعتبارش زینت تازه یافت - بعد از شایسته خان و فدائیخان و دیگر بندگان درگاه بتقبیل عتبهٔ والا سر افراز گشتند - و همدرین روز عبدالله خان بهادر و سید مظفر خان که خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده بودند باستلام آستان فلک نشان سر افتخار بر افراختند - عبد الله خان بهادر بعنایت خاصه و جیغه مرصع و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و بخطاب فیروز جنگ و مرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مفتخر گشت - و سید مظفر خان بعنایت مذکوره و باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و بخطاب خانجهانی که درین دولت ابد پیوند بعد از خانخانانی ازان بلند ترخطابی نیست سرمباهات بآسمان رسانید - و بندهای درگاه که با این دو نوئین بودند بترتیب منصب شرف کورنش دریافته باضافه و دیگر مراحم سر افراز گردیدند *

اکنون تتمهٔ داستان اعظم خان و بی نظامیه نگارش می یابد

چون مقرب خان و بهلول بقصد آنکه با بیجاپوریان مصالحه نمایند - از راه رامدوده ببالا گهات متوجه گشتند - چنانچه نگاشته آمد - اعظم خان از جالناپور براه بیلی و سنگمنیر عازم بالاگهات شده بشاه گده آمده سامان قلعه انبه جوکائی نموده میر ابراهیم خویش میرزا یوسف خانرا به نگاهبانی آن فرستاد - مکرر برندوله نوشت که قرار یافته بود که هرگاه بی نظامیه قصد بر آمدن بالاگهات کنند

سر راه گرفته نگذارید - درینولا که آن مقاهیر ارادهٔ بر آمدن گهات مانک دون دارند و بانجماعه بسیار نزدیکند بموجب قرار داد پیش راه ایشان گرفته از بر آمدن گهات باز دارید - تا لشکر ظفر پیکر بدانجا رسیده در استیصال این مشت بدسگال باتفاق سعی نماید - او در پاسخ نوشت که اکثر همرهان من بجانب نلدرک و محال دیگر رفته اند - قلیلی که مانده اند تاب مقابلهٔ ایشان ندارند - بنده نیز به نلدرک رفته حقیقت را بعادلخان می نویسد - بعد از سرانجام جمعیت بهرچه اشاره کنند بعمل خواهد آورد - و مقرب خان چون دید که افواج قاهره بهیچ وجه دست از تعاقب باز نمیدارند مکرر برندوله پیغام کرد که شما نمک پرورد دودمان نظام الملک اید - و نشو و نما و اعتبار و اقتدار شما از تربیت اوست - درین هنگام که لشکر پادشاهی در مقام خرابی این خاندانست حقوق نمک پروردگی مقتضی آنست که در حفظ دولت و آبروی این سلسله سعی بلیغ نمایند - ما او را بدادن قلعهٔ شولاپور و محال متعلقهٔ آن راضی ساخته ایم - شما نیز در ترصیص بنیان وداد طرفین و توثیق ارکان اتحاد جانبین کوشش کنید - تا این هر دو قبیله از آفت صدمات عساکر پادشاهی محفوظ و مصون باشند - اعظم خان برین معنی وقوف یافته برای آگهی بر مکنون ضمیر رندوله نوشت - که وعده چنین بود که به نلدرک بروید و در آنجا سرانجام لشکر نموده بسپاه نصرت دستگاه ملحق شوید - الحال شنیده میشود که بجانب پرگنهٔ کانتی میروید - اینمعنی بر نقص عهد گذشته و خلف وعدهٔ رفته دلالت دارد - او بجواب نپرداخته بتغافل گذرانید - و

بی‌نظامیه بگهات مانک دوده برآمده بجانب پریندره روانه گشتند. و افیال و اسباب زاید را در قلعه پریندره گذاشته بخاطر فراهم ازانجا بکنار تالاب ککراله که ده کروهی پریندره بجانب نلدرگ است ورندوله آنجا اقامت داشت شتافتند - و چون اعظم خان پی‌هم شنید که رندوله وکیل مقرب خان را همراه کسان خود نزد خواص خان که مدار مهمات عادلخان بروست فرستاده - و خواص خان اورا تسلی داده باز گردانیده است - و مصالحه بدادن قلعهٔ شولاپور با ولایت آن قرار یافته - حقیقت بپایهٔ اورنگ جهان ستانی معروض داشته التماس کومک نمود - حکم جهان‌مطاع عز صدور یافت که از فوج خواجه ابوالحسن که در ناسک است سید دلیرخان یاحدیان و از حضور اقدس سردار خان و رشید خان و خواص خان و دیگر بندهای درگاه خلایق پناه و سه هزار سوار از تابینان یمین الدوله آصفخان باعظم خان به پیوندند - و شیخ معین الدین از بیجاپور با پیشکش عادلخان و شیخ محی الدین از گلکنده باپیشکش قطب الملک روانهٔ درگاه آسمان جاه شده بودند - اعظم‌خان از اندیشهٔ آنکه مبادا مقاهیر بعد از تعاقب به پرگنهٔ اوسه و بهالکي و جیت کوپه که در نواحی قلعه بدراست رفته بشیخ معین مضرتي برساند - توقف درحوالی پریندره و تدبیر تسخیر قلعهٔ آن و بدست آوردن فیلان و اسباب مخاذیل که انجا فرستاده بودند تصمیم نموده قرار داد که یکچندي مقرب خان و دیگر ملاعین را مشغول دارد تا همه سر راه بر هردو برادر نتوانند گرفت - و هم کومک در کاهي بعسکر فیروزي برسد و هم بر اتفاق این دو رریان و آنچه درمیان خود قرار دهند اطلاع

حاصل شود - بعد ازان هرچه مصلحت وقت تقاضا کند بروي کار خواهد آمد - و پس از رسیدن بیک کروهی پریندره راجه جیسنگه را بابعضی بندهای پادشاهي تعیین نمود که قصبه و پلیته پریندره را تاراج نماید - راجه نخست پلیته را که بفاصلهٔ یک کروه جانب چپ قلعهٔ پریندره بود تاراج نموده ازانجا بر سر قصبهٔ که متصل قلعه بود رفت - و دیوار خام را که بارتفاع پنج گز و عرض سه‌گز بر دور قصبه بود و خندقي بپهنای سه ذراع برگرد آن بصدمهٔ فیل رخنه کرده آمد - و تفنگچیان محافظ حصار فرار نموده بخندق‌قلعه پناه بردند - وقصبه غارت زدهٔ لشکر اقبال گشت - و اعظم خان نیز از عقب رسید - درین اثنا قلعه نشینان دوتوپ بزرگ که تیر هر کدام یک و نیم من پادشاهی بود سردادند - تیریکي درمیان فوج منصور افتاد چون زمین سنگ لخ بود از صدمهٔ آن سنگ ریزها جسته چندیرا هلاک و برخی را زخمی گردانید - اعظم خان بقصبه در آمده برای گرفتن فیلان مقاهیر که در خندق بودند اهتمام نمود - مجاهدان اسلام هفت فیل از خندق بر آورده بسرکار والا ضبط نمودند - و فراوان غنیمت بدست آمد - مقرب خان و دیگر مخاذیل که در حوالی تالاب ککراله بودند و با رندوله یکرنگي داشتند از شنیدن این اخبار سراسیمه گشته برندوله نوشتند که مثل دهارور حصاری حصین با مضافات بتصرف بندگان پادشاهي در آمد و توابع قلعهٔ قندهار را نصیرخان بدست آورده بمحاصرهٔ قلعه پرداخته است - و سنگمنیر و بیضاپور و جنیر و محال آن نواحي و سرحد وطن و نکو که بملک عادل خان پیوسته است بجاگیر ساهو

جي بهونسله مقرر شده - و ضلع ناسک را خواجه ابو الحسن متصرف
گشته - و جز دولت آباد و محلي چند که بآن متصل است در تصرف
نظام الملک نمانده - سود کار و بهبود روزگار شما دران است که از
روی یکرنگي و یگانگي اتفاق نموده در نگاهباني خانهٔ او سعي نمائید
و اگر نه افواج قاهره بعد از فتح پرنیده جائي بکسي نخواهند
گذاشت - و همین که مارا از میان برداشتند در فکر شما خواهند
شد - مصلحت طرفین آنست که بموجب قرارداد قلعهٔ شولاپور را
با توابع از ما گرفته ارکان مصالحه را مستحکم گردانید - و در
استحکام قواعد دولت نظام الملک که باعث بهبود جانبین است
جد بلیغ بتقدیم رسانید - رندوله در جواب نوشت که این معني
بعادل خان قرار داده اکنون مقرب خان خود رفته قلعهٔ شولاپور را با
محال متعلقه آن حوالهٔ گماشتگان عادل خان نماید - و پیمانرا بایمان
موکد ساخته خاطر فراهم آورد - اعظم خان محاصرهٔ قلعه را دست
آویز نموده چشم درراه کومک درگاهي و خزانه داشت - و
چون پنج شش کروهی پرنیده کاه و هیمه نمانده بود - یا قوت
خداوند خان و ملتفت خانرا با جماعهٔ میفرستاد که از دور دست
علف و هیمه مي آوردند - و غازیان دولت جاوید طراز قلعه را قبل
نموده از سه طرف کوچهٔ سلامت بخندق رسانیده شروع در سر کردن
آن نمودند - و راجه جیسنگه و اهتمام‌خان میر آتش کوچهٔ سلامت
بخندق رسانیده شروع در سر کردن آن نمودند - اعظم خان ملچاري
محاذی دروازهٔ قلعه ساخته ازان تا خندق یک تیر انداز بود - کوچهٔ
سلامت راست کرده برکنار خندق دمدمه بر افراخت - چنانچه

بر مردم شیر حاجي تردد دشوار گشت - و چون قلعه دار هر روز
مقرب خان و بهلول را بر اضطرار و اضطراب قلعه نشینان آگاه ساخته
پیغام میداد که اگر میخواهید که این قلعه مثل دهارور از دست
نرود زود بکومک برسید - جمعي از پی نظامیه در اطراف لشکر
فرخنده اثر که یک کروهی قلعه بود بر آمده آغاز دست درازي
نمودند - یاقوت خان با فوجی بر آمده تا سه کروه مقاهیر را رانده
بر گشت - روز دیگر یاقوت خان و ملتفت خان بسمت پرگنه بارسي
براي علف و هیمه رفتند - مقرب خان و بهلول که با دیگر مخاذیل
جهت تسلیهٔ قلعهٔ پرنیده جریده از تالاب ککراله بقصبهٔ بهوم آمده
بودند تا فرصت یافته دست بردي نمایند - برین آگاه گشته بقصد
نبرد یاقوت خان و ملتفت خان روانه گشتند - اعظم خان بر ارادهٔ
این بخت برگشتگان آگاهي یافته باتفاق راجه جیسنگه و راجه
ججهار سنگه بندیله و جمعي از بندهاي کارطلب بدانجانب رفت -
مقرب خان و بهلول تاب صدمات افواج دشمن شکن نیاورده خودرا
بدامن کوه کشیدند - لشکر فیروزي برانکه بنگاه غنیم لئیم قصبهٔ بهوم
است از جواسیس آگهي یافته بتاراج آن متوجه گشت - و
باستعجال تمام بسر وقت بادیه پیمایان ادبار هنگامي که اسباب بار
کرده در پي فرار بودند رسیده اسپ و شتر و گاو بسیار بافراوان
اسباب بدست آورد - و تاکهات پانسي که چار کروهی پرنیده است
تعاقب کرده معاودت نمود و شب درجائي که غنیم فرود آمده بود
گذرانیده روز دیگر بمعسکر رسید - و چون ظاهر شد که عادل خان
از خرد سالي در انصرام معاملات اختیاري ندارد و زمام مهمات

بدست دولت نام غلام کلاونتي است که پدراو ابراهیم عادل خان اورا بدولتخان مخاطب ساخته نگاهبانیِ قلعهٔ بیجاپور باو باز گذاشته بود - و آن نمک حرام بد فرجام بعد از فوت ابراهیم خود را خواص خان نام نهاده حل و عقد معاملات را به برهمنِ فتنه انگیز شرارت آمیز مراري پندت نام سپرد - و درویش محمد پسر کلان ابراهیم عادل خان راکه از همشیرهٔ قطب الملک بود مکحول گردانیده دختر اورا برای خود خواستگاري نمود - و عرض و ناموس دودمان ولي نعمت خود را بباد برداد - و عادل خانیه بابي نظامیه اتفاق نموده یکجا شده اند - و در یکماه قبل پرنیده غله بقدر کفاف لشکر از چاه کاوي بدست افتاده - و اکنون تا بدست کروهیِ پرنیده گیاه نمانده ناگزیر اعظم خان محاصرهٔ حصار پرنیده گذاشته بجانب دهارور روان شد - دران روز ادبار پیشگان خود را ننمودند - روز دیگر که از موضع پاتره کوچ شد - ظاهر گشت که ارادهٔ برامدن گهات دیگر که طرف دست راست است دارند - وچون بیتهوجي بانوجی نزدیك رسیده آمد یاقوت خان و ملتفت خان و دیگر بندهای درگاه عرش اشتباه که چنداول بودند چپقلشها بروي کار آورده بسیاریرا به توپهای ارابه که اسپان میکشیدند و بان و تفنگ روانهٔ ملک عدم گردانیدند - درین اثنا خبر رسید که غنیم از گهات پانسي برآمده سر راه بر لشکر ظفر پیکر کرفته است - اعظم خان راجه جیسنگه و راجه پهاڙ سنگه و راجه انوب سنگه و دیگر راجپوتان را که هراول بودند بمدافعه فرستاد - و ملتفت خانرا نیز با دوهزار سوار از فوج چنداول بکومك روانه نموده - ره نوردان ادبار نزدیک نیامده بر نیم کروهیِ سپاه

فیروزي استاده شدند - و چون همگي افواج قاهره بگهات بر آمد و یاقوت خان و کهیلوجي و مالوجي و سایر دکنیان که چنداول بودند عقب رسیدند - برخي از مخاذیل خود را بسوي چنداول نمودند وبیک تاختن یاقوت خان گریختند - ومقرب خان و بهلول و بیتهاوجي و دیگر بي نظامیه و رندوله و فرهاد پدرش و سایر عادل خانیه که باتفاق پیش روی هراول گرفته بودند بمجرد رسیدن اعظم خان فرار نمودند - و آن روز ساحل دریای ونجره مضرب خیام عساکر گیتي پیما گشت - و روز دیگر قصبهٔ بالني اگرچه مردم آنجا بامید کومک قلعه را استحکام داده بودند - امابهادران حصار کشا سرسواري کشودند - و غارت نموده ازانجا بماندو واز ماند و شب درمیان بدهارور رفتند - درین منزل دلاور خان که از درگاه والا جاه و سید دلیر خان که از لشکر خواجه ابوالحسن حسب الحکم روانه شده بودند بعساکر فیروزي پیوستند - و چون ملک بدن و اعتبار راو مکرر التماس رستگاریِ عیال خود که در دهارور بقید اولیاء دولت بلند صولت افتاده بود نموده بودند و اعظم خان جوابی جزاین که اگر در سلك دولتخواهان در آئید هم رهائي اینجماعه صورت میگیرد و هم شما بمناصب لایقه سر افراز میگردید نشنیده درین هنگام هردو برادر بقصد خدمتگذاریِ درگاه جهان پناه از مقاهیر جدا شده بدهارور آمدند - و اعظم خان را دیدند - و هرکدام بخلعت و اسپ و مدد خرج از سرکار والا سر بلند گردید *

اکنون عنان گلگون خامه بصوب نگارش وقایع حضور منعطف میگردد بمحمد علي بیگ ایلچي دارای ایران که بموجب فرمان گردون

توان از دار الخلافهٔ اکبرآباد روانهٔ برهانپور شده بود مصحوب مکرمتخان دیوان بیوتات خلعت فاخر فرستادند - و حکم شد که هرجا باو برخورد خلعت بپوشاند - و رفاقت نموده بمعتقد خان صوبه دار مالوه برساند که او به پیشگاه حضور خواهد آورد - و خود بسرعت تمام معاودت نماید - چنانچه او دوازدهم شعبان سعادت ملازمت دریافت ٭

از سوانح این ایام حادثهٔ عسرت انجام امساک
باران و گرانیِ غله است در همگی بلاد دکن و گجرات

سال گذشته در محال بالاگهات خصوصاً نواحیِ دولتاباد باران نباریده بود - و درین سال اگرچه در اطراف و اکناف نیز کمی کرده اما از ملک دکن و گجرات بالکل منقطع گشت - و سکان آن دیار از انقطاع مواد اکل و فقدان مایهٔ قوت باضطرار افتادند - جانی بنانی میدادند و کس نمیخرید - و شریفی برغیفی میفروختند و نمی ارزید - دستی که پیوسته بانعام دراز بودی جز بگدیهٔ طعام نگشودی - و پائی که همیشه ساحت استغنا سپردی جز راه دریوزه نپیمودی - مدتی گوشت سگ بجای گوشت بز و استخوان آهن کردهٔ اموات به آرد آمیخته بفروخت رفت - چنانچه بعد ظهور این معنی فروشندگان از پیشگاه عدالت پادشاه حق شناس دین اساس بسیاست رسیدند - انجام کار از عموم اضطرار شروع در خوردن گوشت یکدیگر نمودند - گوشت فرزند را شیرین تر از مهر او میدانستند - و از بسیاریِ جان سپردگان طرق بر اهل تردد تنگ شد - و هرکه پس از جان کندن بسیار تا اجل موعود مهلت یافت و نیروی ره نوردی در خود دید بقریات و قصبات ممالک دیگر انتقال نمود - و هرین ولایات که

بآبادی مشهور و معروف بود اثر معموری نماند - و این بلای شدید وباهای گذشته و غلاهای رفته را که در تواریخ سالفه برسم تعجب نوشته اند درنظر بی اعتبار گردانید - و در مولفات لاحقه چون مثل مضروب و سمر مکتوب مرقوم خواهد گشت - مظهر مراحم یزدانی حضرت خاقانی - که کارگذار تقدیر مفاتیح کنوز ارزاق بدست گنج افشان و دل دریا سانش سپرده است - و غمام انعامش چون انعام غمام از کشت زار امید جهانیان نشان افسردگی برده - ابواب بر و نوال و اسباب احسان و افضال بر روی عالمیان کشاده - و آماده گردانیدند - و بحکم قدر توان متصدیان مهمات برهانپور و احمد آباد و ولایت سورت آش پزخانها که بهندوستان زبان لنگر گویند برای فقرا و نیازمندان ترتیب دادند - و هر روز آنقدر آش و نان که بکفاف درماندگان طعام کفایت کند مطبوخ میگشت - و نیز حکم جهانمطاع شرف صدور یافت که روز میمنت اندوز دوشنبه که بشرف جلوس مقدس بسان دیگر ایام متبرکه عز امتیاز دارد در برهانپور که بفروغ ماهچهٔ رایات نصرت آیات نور پذیر است - ورای خیرات و مبرات هر روزه پنجهزار روپیه که ماهی بیست هزار روپیه باشد باهل استحقاق و احتیاج بدهند - چنانچه در بیست دوشنبه یک لک روپیه بفقرا و مساکین مرحمت شد - و ازینجهت که عسرت اقوات و ضیق اوقات سکان احمد آباد زیاده بر دیار دیگر بمسامع قدسیه رسید حکم مقدس شرف صدور یافت که ناظمان مهمات صوبهٔ مذکور پنجاه هزار روپیه نقد نیز بغلادیدگان آن شهر قسمت نمایند چون امساک باران و گرانیِ غله باعث خرابی

اکثر ممالک گشته بود متصدیان مهمات خالصات ممالک هندوستان درین سال و سال آینده بحکم خاقان دادگر بادشاه عدل گستر که همگي همت والا و تمامي نیت علیا بر معموری مملکت و آبادی ولایت و رفاهیت عباد مصروف دارند - قریب هفتاد لک روپیه که زیاده از دوصد و سي هزار تومان عراق قریب دوکرور و هشتاد لک خانیء ما وراء النهر باشد در هشتاد کرور دام محال خالصۀ والا که یازدهم حصۀ ممالک محروسه است تخفیف دادند - تخفیف محال جاگیر امراء والا قدر و دیگر منصبداران برین قیاس باید نمود •

شب پانزدهم که بشب برات موسوم است از بسیاری چراغان رشک افزاي روز گردید - و شهنشاه دین پرور بمعهود هرسال ده هزار روپیه بصلحا و فضلا و دیگر نیازمندان مرحمت فرموده عباداتي که مخصوص این شب متبرک است بکمال خشوع و خضوع ادا نمودند •

گذارش نو روز

درین هنگام که پادشاه صورت و معنی شهنشاه دین و دنیي ابواب بر و نوال کشاده بود - وموائد احسان و افضال گوناگون نهاده - بعد از انقضای بیست و سه گري و شش پل از شب جمعه هفدهم شعبان سال هزار و چهلم هجري خورشید عالم آرا به بیت الشرف تحویل نمود - و نو روز عالم افروز نشاط افزا گشت - پادشاه فلک جاه بر سریر کام بخشي و کامراني جلوس فرموده مراسم بخشش و بخشایش بتقدیم رسانیدند •

درین روز رشید خان انصاري باضافۀ پانصد سوار بمنصب

سه هزاري ذات و دو هزار سوار و بعنایت نقاره - و بابا خواجه باضافۀ پانصدي ذات بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار و خطاب عزت خان و خدمت فوجداری سرکار بهکر و عنایت علم و فیل - و مادهو سنگه ولد راو رتن باضافۀ پانصدي ذات و دویست سوار بمنصب دو هزاري سوار و بعنایت علم سر افراز گشتند - و از اصل و اضافۀ منصب فیروز خان ناظر مشکوی اقبال دوهزاري ذات و هشصد سوار - و مروت خان هزاري ذات و چار صد سوار مقرر گشت - و دیانت رای گجراتي که از قوم ناگر است و از مراتب حساب و هندي نامهای باستاني اگهي دارد بخدمت دفترداری خالصۀ شریفه و اضافۀ منصب - وجسونت رای بخدمت بخشیگری احدیان نوازش یافتند •

هژدهم شعبان افضل خان و صادق خان بحکم اشرف محمدبیگ ایلچیء ایران را که بحوالیء برهانپور رسیده بود استقبال نموده بدولت ملازمت اقدس رسانیدند - او بعد از ادای آداب وکورنش و زمین بوس نامۀ شاه صفي که در تهنیت جلوس والا نوشته بود گذرانیده دعای شاه رسانید - واختی کلمات که بگذارش آن مامور بود معروض داشت - شهنشاه پایه شناس نامه را بدست مبارک گرفته بعلامي افضلخان سپردند - و پس از التماس محمد علي بیگ در بارۀ تعیین وقت برای گذرانیدن تنسوقات شاه بیست و دوم این ماه معین گشت - و ایلچي را بمرحمت خلعت طلا دوزي و تاج قزلباشیء مرصع و جیقۀ مرصع و خنجر مرصع گران بها سرفراز گردانیدند - و چون در ایام نو روز پان و عطریات در خوانهای مرصع

و طلا باعیان دولت و سائر حضار مجلس بهشت آئین مرحمت میشود پاندان مرصع پر از پان با خوانچهٔ زرین و نه پیالهٔ طلا پر از ارگجهٔ خاصه با سرپوش و خوان زرین که قیمت مجموع قریب بیست هزار روپیه باشد بمحمد علي بیگ عنایت شد - و معتقد خان صوبه دار مالوه که بامر اقدس ازاوجین مصحوب ایلچي بدرگاه والا رسیده بود سعادت تقبیل آستان عرش مکان دریافت - بعد از و عبد الحق برادر علامي افضل خان که بحکم قضا نفاذ ایلچي را از دار الخلافهٔ اکبرآباد تاپانی پت استقبال نموده بود و ازانجا بدار الخلافه واز دار الخلافه به برهانپور آورده تمام راه لوازم مهمانداري بتقدیم رسانیده بود بشرف کورنش رسید *

بیست و دوم بموجب حکم اقدس محمد علي بیگ سه‌تقوز اسپ عراقي با اقمشه و دیگر نفایس ایران که شاه برسم ارمغان فرستاده بود و قریب سه لک روپیه قیمت داشت از نظر انور گذرانید *

بیست و ششم بیست و پنج اسپ عراقي و پانزده شتر نر و ماده واستری چند با اقمشه و تحف ایران که قیمت مجموع آن پنجاه هزار روپیه شد ازخود پیشکش نمود - و محمد تقي تحویلدار سوغات شاه نیز اسپی چند پیشکش کرد *

سلخ ماه یمین الدوله آصف خان جواهر و مرصع آلات نفیسه و دیگر نوادر امتعه و اسپ وفیل برسم پیشکش گذرانید - ازانجمله متاع قریب سه لک روپیه شرف قبول یافت - شیخ محی الدین که نزد قطب الملک جهت آوردن پیشکش رفته بود سعادت ملازمت اندوخت - و موازی چهارده لک روپیه از جواهر مرصع آلات گران

بها و زر نقد و فیلان کوه پیکر و دیگر امتعه و نفایس گلکنده که او بوجه پیشکش با عرضه داشتی مشتمل بر رسوخ عقیدت و خلوص عبودیت مصحوب وفا خان نامی از معتمدان خویش همراه شیخ مذکور فرستاده بود بنظر والا در آمد - وشیخ از جملهٔ چار لک روپیه که قطب الملك باو تکلف نموده بود یك لک روپیه را جواهر و فیل و امتعه پیشکش گذرانید - جنس موازی دو لک روپیه پیشکش کیا زمیندار ملک چاندا بنظر فیض اثر در آمد - هژده اسپ پنجابي با اقمشهٔ نفیسه که مهابتخان خانخانان از دار الملک دهلي پیشکش فرستاده بود شرف پذیرائي یافت *

پنجم رمضان که روز شرف آفتاب بود مبلغ هشتاد هزار روپیه بمحمد علي بیگ و ده هزار روپیه بهمراهانش انعام شد - و آنچه درین نو روز از جملهٔ پیشکش حضرت مهد علیا و بادشاهزادهاے کامکار بخت بیدار و امراء والا مقدار بدرجهٔ قبول رسید بیست لک روپیه ارزش داشت - چون خواجه ابو الحسن با تابینان در ناسک اقامت نمود اکثر رعایای پراگنده قول گرفته بامکنهٔ خویش باز آمدند - و آن ملک که پی سپر تاراج افواج قاهره شده بود و از خشکسالي و گراني خراب - رو بآباداني نهاد - و خواجه تیول سرور خان وشرزه راو و سایر دکنیان را که در سلک دولتخواهان منسلك بودند همانجا تن کرد - و ازانرو که حکم گردون مطاع عزصدور یافته بود که ساهوجي را طلبیده در ناسک بگذارد - و خود بشاه گده رود بساهوجي مکتوبی نگاشته - و دکنیاني را که دران ملک جاگیر داشتند همانجا گذاشته روانهٔ شاه گده شد - و خان زمان را از یک منزلی ناسك به‌تغبیه متمردانی

که در کوهستان ترنکلواري گرد آمده اسباب زوال و نکال خود سرانجام میدادند فرستاد - او در عرض ده روز مقاهیر را سزاء شایسته در کنار نهاده بخواجه پیوست - و پس از انکه خواجه با همرهان از شاه گده به رامگانو و ازانجا به پرتور رفته روانهٔ کنار آب کهرس پورنا گردید - فرمان شد که خزانه از درگاه والا نزد او فرستاده شده از هر راهی که مناسب داند همراه میرزا عیسی ترخان و سردار خان و رشید خان و خواص خان و چندی دیگر از بندهاي درگاه بلشکر منصور ارسال نماید - از تائیدات آسماني که پیشکار این دولت و کار گذار این سلطنت است اعراب و احشام قلعهٔ تلتم که از حصون حصینهٔ دکن است و بر قلعهٔ کوه واقع با سپهدار خان که این حصار در قبل داشت متفق گشته نهاني فوجی را از بندهای جان سپار درون آن محکمه در آوردند و نگاهبان آن که ازین سازگاري غافل بودند و بعد از کشیدن کرنا ازروي اضطراب دست و پاي زد بدست غزات قلعه کشا و کماة رزم کرا گرفتار آمد - و از نیرنگیِ اقبال روز افزون چنین حصار بکمتر زماني بي آنکه شمشیر از نیام بر آید یا تیر بخانهٔ کمان در آید مفتوح گشت - جوهر خان حبشي و میدني رای در سلک بندهای درگاه والا منسلک گردیدند - نخستین بمنصب سه هزاري ذات و سه هزار سوار - و دویمین بمنصبي که خورسر افتخار بر افراخت - بیني داس ولد راجه نرسنگدیو بندیله بمنصب پانصدي ذات و دویست سوار نوازش یافت •

درین هنگام بمسامع حقایق مجامع رسید که روزگار شیر خان

صوبه دار گجرات سپري گردید - اعلی حضرت اسلام خان حاکم دار الخلافه اکبر آباد را ناظم گجرات گردانیدند - و منصب او که چار هزاري چار هزار سوار بود پنجهزاري چار هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند - و خلعت خاصه واسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه برای او فرستادند - و صوبه داریِ دار الخلافه و صیانت قلعه بصفدر خان و خدمت دیواني و بخشیگري و واقعه نویسي و بیوتاتیِ دار الخلافه بمکرمت خان و فوجداریِ این روی آب تا هودل بمعتقد خان مفوض نمودند - چون راجه پتهلداس که از وفا داري و جانسپاریِ پدر و برادر و خدمت گذاري و جدکاریِ خود خصوصا تردد و تلاشی که در نبرد پیرای هرزه گرای در حوالیِ دهولپور بروی کار آورده بود بدرجهٔ رفیعهٔ راجگي رسید - همواره آرزوی قلعه داري که در راجپوتیه پایهٔ والای راجگي بی آن اعتباري ندارد داشت - شهنشاه کام بخش بنده نواز بیست ودوم رمضان قلعهٔ رنتهنبور را که از قلاع حصینهٔ معتبرهٔ فراخنای هندوستان است و قلعه دار خان بحراست آن می پرداخت باو مرحمت کردند - و بعنایت خلعت خاصه سر افراز ساخته دستوریِ آنصوب دادند - رانا اودیسنگه نگاهبانیِ این قلعه براو سرجن هادا که نوکر معتبر او بود تفویض نموده بود - حضرت عرش آشیاني لوای ملک کشا بتسخیر آن بر افراخته بنفس نفیس بمحاصره پرداختند - راو حصار را استوار ساخته هنگامهٔ توپ و تفنگ گرم گردانید - و چون کار برو تنگ شد بذریعهٔ ندامت و خجالت که در حضرت گردون رفعت سلاطین والا اقتدار استوار ترین وسایل است

ملتجي گشته قلعه را باولیاء دولت سپرد و داخل بندگان گشت •

از سوانح این ایام فتح قلعهٔ ستونده است به نیروی اقبال جهان کشا

چون سپهدار خان بعد از فتح قلعهٔ تلتم بفرمان گردون توان تسخیر ستونده پیش نهاد همت ساخته از چار جانب بمحاصرهٔ آن پرداخت - و ملچارها پیش برده کار بر حصار گزینان تنگ ساخت سیدی جمال قلعه دار آن بذیل عجز و انکسار متمسک گشته امان نامهٔ التماس نمود - سپهدار خان رضا قلي را که نوکر معتمدش بود بپای حصار فرستاده پیغام کرد که قلعه را بمجاهدان اقبال بسپارد که مال و ناموسش از آسیب لشکر دشمن مال محفوظ و مصون خواهد بود - و تجویز نامهٔ منصب او و سیدی میران پسرش و سیدی سرور دامادش نگاشته درون قلعه فرستاد - او با عیال وتوابع بر آمده قلعه را بتصرف بندگان درگاه آسمان جاه گذاشت - وبتائید آسمانی و نیروی اقبال بلند این استوار حصار که بر فراز کوه است بزودی و آسانی مسخر گشت - روز دیگر سپهدار خان درون آن محکمه رفته خاطر از استحکام مداخل و مخارج فراهم ساخت - و میرزا محمد خویش خود را با گروهی درانجا گذاشته بر گردید •

از سوانح آنکه چون جواسیس باعظم خان خبر رسانیدند که عادلخانیه و بی نظامیه در هفت کروهی لشکر نصرت مظهر برکنار آب ونجره نزدیک یکدیگر فرود آمده اند خان بیک ناگهان بعد از یک و نیم پهر شب از دهارور سوارشده بدلالت جاسوسان بامداد

خود را بلشکر ملاعین رسانید - رندوله با سایر سران عادلخانیه وبي نظامیه بهزاران خواري وشرمساري جاني بدر برد - و اسپ و شتر و گاو و بار بسیار بدست غازیان دولت جاوید طراز افتاد - و اعظم خان با جنود نصرت آمود بجانب انبه چوکاني بر گردید - و چون عادلخانیه و بی نظامیه ازین قرار خجالت کشیده بقصد تذبذب نصیرخان که قلعهٔ قندهار را در قبل داشت روانه گشتند اعظم خان با عسکر نصرت پیکر که دران دو سه روز از فقدان غله و کاه تعب دیده بود بسمت کهات ناندور که هم آذوقه دران حوالي بهم میرسد و هم سرراه قندهار است روانه شد - در موضع منوزیته که ده کروهی گهات مذکور است غله بسیار بدست افتاد - و ازانجا کوچ کرده بقصبهٔ مانگانو وطن تاناجی دوریه که از معتبران بی نظام بود رفت - و ملتفت خان را بتسخیر قلعهٔ مانگانو که برادر تاناجي حراست آن می نمود فرستاد - مبارزان نبرد گزین نیم شب هجوم آورده بر دیوار حصار بر آمدند - وقلعه دار دست و پا گم کرده ملتفت خان را دید - و هرچه از قسم توپ و تفنگ ودیگر اسلحه درون قلعه بود نزد اعظم خان آوردند •

درین اثنا خبر شتافتن مقاهیر بموضع هلي که ده کروهي قندهار است رسید - عساکر فیروزي بپرگنهٔ دردال و ازانجا بقصبهٔ راجوري که حاکم نشین دردال است و حصاری دارد که مردم مقرب خان بصیانت آن می پرداختند رفتند - مقاهیر تاب صدمات مبارزان اقلیم کشا نیاورده از قلعه فرار نمودند - و ازان حصار نیز هفت توپ داخل توپخانهٔ سرکار والا شد •

تتمهٔ احوال لشکر کارگذار و مقاهیر زیانکار بعد از فتح قلعهٔ قندهار نگاشته خواهد شد

غرهٔ شوال مطابق چاردهم اردی بهشت عید فطر نوید کامرانی رسانید - درین روز مبارک مرصع حوضهٔ که یمین الدوله بامر خاقانی بیک لک روپیه مهیا ساخته پیشکش نموده بود - بر فیل نصرت نشان بستند - و خاقان دین پرور که ماه مبارک رمضان را بصیام گذرانیده بودند - وسی هزار روپیه مقرر بمحتاجان عطا نموده - قرین دولت و اقبال بران کوه هئیت - فلک حرکت - سوار شده بعیدگاه تشریف فرمودند - و بآئین مقرر در رفتن و آمدن نیازمندان را کامیاب خواهش گردانیدند - نجابت خان ولد میرزا شاه رخ را از تغئیر احمد بیگ خان بفوجداری صوبهٔ ملتان که در جاگیر یمین الدوله مقرر بود وباضافهٔ پانصدی ذات و ششصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار و بعنایت نقاره عز افتخار بخشیدند - میرزا شاه رخ در ملازمت حضرت عرش آشیانی عزت تمام داشت - چنانچه در مجلس بهشت آئین حکم نشستن می فرمودند - پدر او ابراهیم میرزاست - پسر میرزا سلیمان - که حضرت فردوس مکانی بدخشانرا باو عنایت فرموده بودند - او پور خان میرزا ست - اخلاص خان بخلعت سر برافراخته بفوجداری اجمیر دستوری یافت - از تعیناتیان بنگاله محمد زمان و از کومکیان کابل بهاری داس کچهواهه از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار سرفراز گشتند - و چندر من ولد راجه نرسنگهدیو بندیله بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه نوازش یافت *

از عرایض منهیان صوبهٔ اردیسه بشرف استماع رسید که چون کهیرا پاره با قلعهٔ منصور گده و توابع آن چنانچه نگاشته آمد بسعی باقر خان نجم ثانی بتصرف اولیاء دولت قاهره درامد - قطب الملکیه پس از چندی برسیدن کومک اطراف و اتفاق بعضی زمیداران مغرور گشته بخیال محال استخلاص هنگامه ارای پرخاش گردیدند باقر خان بر اندیشهٔ لا طایل این زیاده سران باطل کوش اگهی یافته جمعی را در کهیره پاره گذاشته با گروهی از بهادران شجاعت ائین جریده بقصد تنبیه آن کوته بینان متوجه گشت - و سی کروه راه پر جنگل کم آب در سه روز نوردیده بمعسکر غنیم رسید - ره نوردان ادبار پای ثبات از دست داده بیشتری بدرخت زار و کوهسار در امدند - و جمعی بقید اسار - و بنه و بار اینان بتاراج رفت - و ازان رو که غنوده خردان از گذشته اظهار ندامت وخجالت نموده بذیل تضرع و تخشع متمسک گشتند - و قطب الملک نیز از در خدمتگذاری و جانسپاری در امده پیشکش بدرگاه سلاطین پناه فرستاده بود - باقر خان بموجب العفوزکوة الظفر زینهار داده یک فیل و ده هزار هون نقد که چل هزار روپیه باشد برسم جرمانه گرفته بکهیره پاره مراجعت نمود - و چون در مهندری نام مکانی مستحکم دوازده کروهی کهیره پاره نزدیک بیست هزار کس از فتنه پژوهان آن سر زمین فراهم آمده می خواستند که شورشی سر کنند - باقر خان بعزیمت اواره ساختن آن فساد اندیشان روان شده نزدیک جنگلی فرود آمد - شش هفت هزار کس ازان جماعهٔ شوریده روزگار از درخت زار بر آمده شروع در شوخی نمودند - و همین که فوجی از

فدائیان جانباز تاخت - تاب مقاومت نیاورده بمکان خود برگردیدند - روز دیگر باقر خان گروهی را بمحافظت اردو گذاشته بآن درخت زار دشوار گذار در آمد - مخاذیل در پناه دیواری از چوب که بارتفاع پنج و نیم گز میان دو کوه سر راه در کمال استحکام ساخته بودند و خندق عمیق در پیش آن کنده گرم پیکار گشتند - اگرچه خون گرفتگان آشفته روزگار نهایت کوشش بتقدیم رسانیدند اما انجام کار بسیاری بقتل رسیده بقیة السیف خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته فرار نمودند ٭

از سوانح این ایام فتح قلعهٔ قندهار است بیمن اقبال نصرت مآل و حسن سعي اولیاء دولت بی زوال

چون نصیریخان با جمعی از بندهای درگاه آسمان جاه از پیشگاه عزیمت اقلیم کشا به تسخیر ملک تلنگانه معین گشته بود - او فتح قلعهٔ قندهار را که از قلاع نامدار ان دیار است - و بمتانت و دشوار کشائی در کمال اشتهار و حراست آن بصادق داماد یاقوت خداوند خان تعلق داشت پیش نهاد خود ساخته بآن صوب شتافت - و روز شنبه ببست و سیوم جمادي الاولی سال گذشته بیک کروهیِ قلعه فرود آمد - روز دیگر باتفاق راجهٔ بهارتهه و شهباز خان و دیگر منصبداران و احدیان بعزم گرفتن قصبهٔ قندهار سوار شد پس از وصول سپاه اقبال بنزدیکیِ قصبه سر افراز خان سر لشکر آن ملک که میان قلعه و قصبه آراسته و آلات آتش بازی پیش رو چیده مستعد نبرد بود از روی تهور نا بخردانه حمله آورد - و از توپ

و تفنگ بالای قلعه - و آتش باري پائین آن عرصهٔ پیکار بر جوانمردان نبردکار نمودار کرهٔ نار گشت - لشکر فیروزي داد مردي و مردانگي داده بسیاري از مقاهیر را بنهانخانهٔ عدم روانه گردانید و چندی که اجل موعود و وقت معهود شان نرسیده بود بپایمردیِ فرار جان بسلامت بردند - و سرافراز خان با معدودی بسمت لشکر بی نظامیه شتافت - و شهر بتصرف بندگان درگاه آسمانجاه درامد و اسپ و شتر و اموال و اسباب بسیار غنیمت شد - و قریب پنج شش هزار مرد و زن گرفتار گشت - سر گروه لشکر ظفر جمیع بندیان را بتصدق فرق فرقدان سای شهنشاه زمین و زمان آزاد ساخته و از فتح قصبه و دفع کومک قلعه نشینان خاطر وا پرداخته - کشایش قلعه پیش نهاد همت گردانید - و بعد از تقسیم ملچارها مردان رزم جو و گردان پیکار خو شروع در کوچهٔ سلامت نمودند - و پس از چندی که کوچهٔ سلامت ملچار نصیریخان بخندق رسید - بعضي ازان گروه شقاوت پژوه که در پناه دیوار خندق بسر می بردند فرار نمودند - و برخی بتفنگ جان گزا بدار البوار شتافتند - و چون جمعی از مقاهیر در مقبرهٔ قاضي قوام که میان خندق عریض واقع شده جا گرفته بانداختن بان و حقه و تفنگ مردم ملچار را تعرض میرسانیدند - از ملچار نصیریخان ته مقبره نقب رسانیده آتش دادند - و ان بنا از بنیاد پرید - و جمعی از مقاهیر آتش افروز جهنم گشتند - و بجاي عمارت مجاهدان اقبال ملچار ساخته نشستند - درین وقت رندوله و مقرب خان و بهلول مخذول و دیگر عادل خانیه و بی نظامیه از راه رسیده بر ملچار

نصیرخان هجوم آوردند - آن شیر بیشهٔ وغا از کثرت این روبه منشان حسابی بر نگرفته طرح جنگ انداخت - و میان توپ و تفنگ قلعه و ضرب غنیم تلاشهای مردانه نمود - مخاذیل تاب زد و خورد مجاهدان اقبال نیاورده رو بر تافتند - و جمعی را بکشتن داده سه کروه پس رفته نشستند - لشکر منصور از گریز غنیم سرگرم کار شده در سرانجام اسباب قلعه کشائی بیشتر از پیشتر ساعي گشت - و از جملهٔ بیست و یك نقب شش نقب باتمام رسید - سه بباروت انباشته شد و سه دیگر را موقوف داشتند که اگر آن سه نیک بکار در نیاید سه دیگر را بباروت انباشته آتش دهند - در اثناء آنکه اسباب کشایش حصار آماده بود اعظم خان که بکومک نصیرخان متوجه شده بود بوقت حوالیء قندهار رسید - نصیرخان استقبال نموده اورا برای تماشای پرانیدن قلعه و یورش بهادران بملچار خود آورد و در حضورش سه نقب را که بباروت انباشته بودند آتش زدند - یکی آتش دزدید و دو دیگر در گرفته دیوار شیر حاجی را با نصف برج قلعه پرانید - چندي که در برج و ته دیوار بودند هیمهٔ دوزخ گشتند - با آنکه از درون حصاریان و تفنگ وحقه و سنگ و مشکهای باروت را آتش زده می انداختند مجاهدان اقبال پیاده دویدند - و از نصف النهار تا غروب هنگامهٔ کارزار گرم بود - چون دیوار حصار خوب نپریده بود و قلعه نشینان آتش بازي بکار میداشتند مبارزان دولت در نتوانستند آمد - و پس از غروب همانجا ملچارها ساخته در صدد آتش دادن نقبهای دیگر شدند - و چون اهل قلعه گرفتاریء خود را با هزاران خواري بیقین دانستند

بوسیلهٔ راجه بهارته که ملچار برابر دروازهٔ قلعه بعهدهٔ او بود ودرونیان با او گفت و شنودی داشتند التماس جان بخشي نموده قول طلبیدند - نصیرخان ملتمس ایشان پذیرفته راجه بهارته را باامان نامه بدروازهٔ قلعه فرستاد - صادق قلعه دار با هفت کس دیگر از اهل حصار راجه بهارته را دیده در قلعه را بر روي اولیای دولت باز کرد - و ابواب سلامت و نجات بر روی روزگار خود فراز - و روز دیگر که ساعت نیک بود با همرهان نزد نصیرخان آمده ده فیل گذرانید - نصیرخان اورا با همرهان از سرکار والا خلعت و اسپ داده بمراحم روز افزون شاهنشاهی مستمال و مطمین گردانید ٭

مخفي نماند که چنانچه مظهر کرامات سنیه و مورد الهامات بهیه بخط قدسي نمط به نصیرخان نوشته بودند که انشاء الله تعالی قلعهٔ قندهار بسعي آن فدویء جان سپار در اواخر اردی بهشت مفتوح خواهد شد - بعد چار ماه ونوزده روز از تاریخ محاصره پانزدهم شوال مطابق بیست و هفتم اردی بهشت فتح قلعه بروي کار آمد و اعظم خان و نصیرخان و دیگر دولتخواهان بتماشای قلعه رفته از استحکام آن حصن حصین و سرانجام آن بارهٔ متین حیرت اندوختند و یکصد و شانزده توپ خرد وکلان که درون قلعه بود با سایر اسباب قلعه داري بقید ضبط در آورده مراجعت نمودند - از جمله توپهای بزرگ آن حصار عنبریء کلان است و عنبریء خرد - و ملک ضبط و تجلي که هر یک برای برهم زدن لشکری و شهری کفایت کند - و چون ادبار رسیدگان عادلخانیه و بی نظامیه از استماع خبر فتح قلعه مایوس شده خود را بسمت دیگلور کشیدند - و از لشکر اقلیم کشا

بهشت کروه دور رفتند - واعظم خان را در قندهار برای توقف باعثی نماند - و جمعی که از درگاه اسمان جاه با خزانه معین گشته بودند پائین گهات رسیدند - خان مذکور از قندهار کوچ نموده متوجه دردال شد نشود که مقاهیر عذری اندیشیده بخزانه دست بردی نمایند - و خزانه همراه گرفته بنواحی دریای ونجرهٔ آمد - ونصیرخان خاطر از سامان اسباب قلعه داري و ضبط مداخل و مخارج فراهم ساخته بجانب بودن و ایندور رفت - ازانجا که کار بی نظام از انتظام افتاده بود - و طالع نحوست مطالعش رو بخواب نهاده - فتح خان پسر کلان ملک عنبر را که وکیل و سپهسالار او بود بقید در اورد - و مقرب خان را که غلام ترک معتمد و میر شمشیر و سر لشکر او بود بجای فتح خان سردار سپاه گردانید - حمید خان حبشي را وکیل ساخت - و چون پس از چندی دریافت که این هردو از عهدهٔ سرانجام مهام چنانچه باید برنمی آیند فتح خان را از بند بر اورده بدستور سابق وکیل وسپهسالار گردانید - مقرب خان ازین سلوک ناهموار دل از همراهي و دولتخواهئ او برکنده بذریعهٔ ارسال مکاتیب مشتمله برخلوص اخلاص و رسوخ عقیدت باولیای دولت ابد اتصال باعظم خان ملتجي گشت - خان مذکور چون در تحصیل این سعادت اورا مجد یافت - برای اطمینان او از درگاه خواقین پناه التماس فرمان قضا توان نمود - و چون منشور استمالت عز ورود فرمود - تاماجي (۲) دوریه که ملازم بی نظام بود

(۲ ن) تا باجی

و پیش دست مقرب خان با دوازده کس برای مهمسازی او نزد خان آمد - خان بمقدمات الفت انگیز محبت امیز تسلیه نموده اورا خلعت و خنجر مرصع و اسپ و اکثر همرهان اورا خلعت داده رخصت کرد - روز دیگر مقرب خان با همگي همرهان روانهٔ لشکر ظفر پیکر گردید - اعظم خان ملتفت خان پسر خود را با دیگر بندگان پادشاهي باستقبال او فرستاده بمصلحت دید وقت خود نیز تا کنار اردو رفت - و بمنزل خود آورده از سرکار والا خلعت و خنجر مرصع و چار اسپ و دو فیل نر وماده و یک لک روپیه نقد با دو صد خلعت وصد شال وهفتاد اسپ بهمرهانش داد - ومنصب او پنجهزاري ذات و سوار - و منصب رفیقانش که از صد افزون بودند در خور مرتبت تجویز نموده بدرگاه والا عرضه داشت نمود - و مبلغی برسم مدد خرچ از خزانهٔ عامرهٔ برفقای او رسانید - و چون تا رسیدن برسات روزی چند درمیان بود - و مکرر رندوله باعظم خان پیام کرد که اگر بوسیلهٔ التماس شما تقصیرات عادل خان بذیل عفو بادشاهانه پوشیده آید بنده متکفل می شود که دیگر عادل خان پا از دایرهٔ انقیاد بیرون نهد - و جز طریق اطاعت نه پیماید - و شیخ معین الدین را که با پیشکش رخصت نموده بود و ثانی الحال در بیدر نگاه داشته بدرگاه گردون جاه روانه گرداند - اعظم خان بصواب دید سایر دولتخواهان قرار داد که تا رسیدن برسات به پرگنهٔ بهالگي وجیت کوپه از توابع بیدر رفته توقف گزیند - اگر گفتار رندوله فروغی از راستی داشته باشد عفو تقصیرات عادل خان درخواست نماید - و الا بتاراج آن محال پرداخته

پاداش نقض عهد و خلف وعد در کنار روزگار ان نا استوار نهد - و ازانجا مراجعت نموده هرجا مناسب داند ایام برسات بگذراند - و باین اراده پیش رفته بر کنار آب ونجره فرود آمد - قرار یافته بود که هنگام نزول تا بر پا شدن خیام فوج هراول و برانغار وجرانغار و چنداول بجای خود قیام نماید - و بعد ازان از هر فوجی چند سردار بنوبت یک کروه دور از عسکر ایستاده خبردار باشند - تامردم اردوگاه و هیمه بفراغ خاطر بیاورند - و چون درین روز از غنیم اثري ظاهر نشد بهادر خان روهیله و شهباز خان و رشید خان انصاري و یوسف محمد خان تاشکندي که نوبت گهي داشتند سررشتهٔ احتیاط ازدست واهشته باقلیلي ازلشکرگاه پیشتر رفته نشستند - و مردم لشکر براي هیمه وکاه باطراف پراگنده شدند - چون جمعي از راجپوتان پیش ازانکه سپاه ظفردستگاه بمنزل رسد سه کروه پیش رفته دهي را قبل کرده بتاراج پرداخته بودند - و سکنهٔ ده در پناه دیواري براى نگاهباني نفوس و پاسباني مال و ناموس بقدر امکان در مدافعه کوشیدند بهادر خان و شهباز خان و رشید خان و یوسف محمد خان برین آگهي یافته بکومک راجپوتان رسیدند - اتفاقا اکثر همرهان ایشان ازان ده کاه و غله بدست آورده باردو مراجعت کردند - و با ایشان زیاده از هزار سوار نماند - درین وقت تمامي مخاذیل فرصت جو که دوازده کروهي لشکر فیروزي رحل اقامت افگنده بودند بقصد انکه قابو یافته دستبردی نمایند سه کروهي آن ده آمده جمعي را بقزاقي که شیوهٔ دکنیانست و باصطلاح این کروه برگي گری گویند فرستادند - چون ایشان نزدیک ده رسیده - بر قلت جمعیت بهادر

خان و همرهانش مطلع گشتند سواری نزد سرداران خود فرستاده بر حقیقت حال آگاه گردانیدند - و خود نمایان شده بهادر خان و همرهانش را مشغول ساختند - مجاهدان اقبال قلت خویش و کثرت مخالف بنظر در نیاورده تاخت آوردند - و گروه عذر پژوه خویشتن را بر گریز داشته مبارزان نصرت آئین را تا دو کروه دیگر بجانب لشکر خود کشیدند - درین اثنا رندوله و سرافراز و بهلول مخذول و دیگر سرداران عادل خانیه و بي نظامیه با پنج شش هزار سوار بسرعت تمام رسیده بهادر خان و همرهانش را درمیان گرفتند چون کار برین ناموس پرستان تنگ شد از اسپان فرود آمده دست جلادت کشادند - و جمعي کثیر را رهگرای جهنم گردانیدند - و بکوششهای مردانه و تلاشهاي گردانه مثل سایر و سردایر گشتند - شهباز خان با پسرش بپایهٔ گرانمایهٔ شهادت رسید - و بهادر خان و یوسف محمد خان را که بزخمهاي گران در میدان بیخود افتادند - مقاهیر برداشته بردند - و رشید خان زخمي از نبرد گاه بر آمده بلشکر فیروزي پیوست - و برادر او و جمعي از خویشانش دولت شهادت در یافتند - درین معرکه زد و خورد نزدیك بصد کس از برادران و تابینان بهادر خان و غیره جان در باختند - اعظم خان اگرچه از شنیدن این خبر با بسیاري جلو ریز رسید - اما چون غنیم بدست افتادن بهادر خان و یوسف محمد خانرا فوز عظیم دانسته از آب ونجره گذشته بود - و شب در رسید - تعاقب را بیحاصل پنداشته بر گردید - روز دیگر متوجه پرگنهٔ جیت کوپه و بهالکي گشت - که اگر درجائي مخاذیل را در یابد تلافي جسارتی

که ازان خسارت پیشگان بروی کار آمده نماید - و الا آن پرگنات را بتاراج خراب گرداند - و چون در بعضي پرگنات بیدر که عادل خان به بی نظام داده بود و بعد فوت عنبر باز متصرف گشته - و بدین سبب مکرر ممر افواج طرفین شده اثری از آباداني نبود - و آذوقه و علف بدست نمی افتاد - و برسات نیز نزدیک رسیده بود - سه چهار منزل نوردیده بصواب دید همگي دولتخواهان از دومنزلی قصبهٔ بهالکي مراجعت کرده مخاذیل بی نظامیه و عادلخانیه سرراهها خود را می نمودند - و چون دولتخواهان درگاه میخواستند که بصوب قندهار رفته در جائي ایام بارش گذرانند - و در راهها غله و آذوقه نمانده بود بچستي و چالاکي شتافته قصبهٔ کلویره را که غلهٔ بسیار داشت - و غنیم پیشتر از آب ونجره گذشته آنرا متصرف شده بود - از دست باطل‌کوشان بر آوردند - و یک روز توقف نموده آن قدر غله که تا رسیدن قندهار کفایت کند برداشتند - و قصبه را با بقیهٔ غله سوخته روانهٔ مقصد گشتند - و از راه دردال براجوري رفتند - غنیم دران طرف کوه راجوري نزول ادبار نمود - روز دیگر اعظم خان مقرر ساخت که تا رسیدن فوج هراول بکنار نهر آبی که سه کروه پیش بود و فرود آمدن اردو و برپا شدن خیام درین منزل توقف گزیند - پس ازان با سایر لشکر روانه گردد واتفاقا پیشتر همرهان بمنزل پیش رفتند - و با اعظم خان زیاده بر پنجهزار سوار نماند - درین اثنا گروه فرصت پژوه که نزدیک چارده هزار سوار بودند فراهم آمده عقب لشکر آغاز شوخي نمودند - اعظم خان و سایر دولتخواهان باوجود قلت همرهان تکیه برتائید صمداني نموده

بران بخت برگشتگان جلو انداختند - غنیم نابکار تاب حملهٔ فدویان جانباز نیاورده رو بگریز نهاد - بهادران لشکرمنصور تایک کروه تعاقب نموده فراوان پیاده کرناتکي از تفنگچی و باندار که پیش آمده دلیری میکردند کشتند و بان بسیار با کوان حامل آن بدست آورده قرین نصرت بر گردیدند ومخاذیل رهین هزاران خجالت وندامت هفت کروه پس رفتند - و دیگر پیرامون جرات و جسارت نگشته بجانب بیدر شتافتند - افواج نصرت امتزاج روز دیگر بکنار دریای مینار و فردای آن بقلعهٔ قندهار رسیده یک روز اقامت نمودند - و چون دران نواحي غله و کاه نایاب بود شب درمیان بکنار دریای گنگ جانب قصبه ناندیر رفته منزل گزیدند - و ازین جهت که دریا پایاب نبود و کشتی بهم نمیرسید جالها ساخته در عرض ده روز از آب گذشتند - و چون بعد از تفحص ظاهر شد که حوالیء موضع سدهیر که ریگ بوم‌ست فراوان کاه دارد از ناندیر به پنج کوچ بدانجا رفتند *

بیستم شوال بمنصور پسر عنبر پنجهزار روپیه انعام شد - قاضي محمد سعیدکرهرودي وکیل عادلخانرا درسلك بندگان درگاه منسلک ساخته سي هزار روپیه سالیانه مقرر فرمودند - و ده هزار روپیه بوی انعام‌نمودند - وفا خان حاجب قطب‌الملک که پیشکش بدرگاه والا آورده بود - چنانچه گذارش یافت بعنایت خلعت و انعام نه هزار روپیه سر افرز گردید *

بیست و یکم دلاور خان بریج از جونپور که در تیول او بود آمده سعادت تقبیل عتبهٔ فلک رتبه اندوخت - و بخلعت و اسپ بازین

مطلا نوازش یافته بلشکر ظفر اثر دکن مرخص شد - و پدرا پسرش
از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات و چارصد سوار و خطاب
پردلخان سر فراز گردید •

ششم ذی القعده خلعت و کهپوه مرصع و شمشیر مرصع و علم
و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه
مصحوب نظر بیك گرز بردار بمقرب خان دکني عنایت نموده
فرستادند - و منصب او پنجهزاري پنجهزار سوار که اعظم خان
تجویز نموده بود مقرر فرمودند - سکندر دوتاني که از پستیٔ همت
و دنایت فطرت رعائت قرابت برای جهالت گرا نموده باو پیوسته
بود - دریفولا بوسیلهٔ ندامت و خجالت بدرگاه خواقین پناه بازگردید
پادشاه خطاپوش عطا پاش از زلات وبیله و تقصیرات ثقیلهٔ او
اغماض عین نموده در سلک خدمت گذاران منسلک گردانیدند •

محمل ارا شدن ملکهٔ عفت قباب گردون جناب خورشید احتجاب حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی ازین سپنجی سرا و منزل رنج و عنا بنزهت گاه جاودانی و نشاط کده روحانی

زمانهٔ ناپایدار - و روزگار ناساز گار - که شادیِ او غم آموداست -
و شربت او زهرآلود - گل مسرتش با خار جفا - و مل عشرتش
با خمار عنا - هرچه بر افرازد بیندازد - و بهرکه پردازد نسازد - درین
هنگام که از دادگری و جود پروریِ خدیو زمین و زمان - خداوند
مکین و مکان - پادشاه دین پناه - شهنشاه حق آگاه - ابواب بر

و نوال برروي دور و نزدیک کشاده بود - و اسباب احسان و افضال برای
خویش و بیگانه اماده - خاطرها از غم وا پرداخته - و دلها با شادمانی
درساخته - نه فتنه را روی بیداري - و نه روزگار را خوی ستمگاری -
ناگاه خاصیت جفا کاري - و طبیعت دل آزاري - باز نموده حادثهٔ
ناگزیر - و واقعهٔ نا گذر آن ملکهٔ ملکات جهان - مالکهٔ مالکات دوران
بانوی خاندان کرم - خاتون دودمان شرف - حضرت مهد علیا -
خدر معلی - ممتاز الزماني - بروی کار آورد - گذارش این حال
وحشت اشتمال آنکه پس از انقضای نیمهٔ شب چهار شنبه هفدهم
شهر ذی القعده سال هزار و چهلم مطابق بیست و ششم خرداد -
ازان دوحهٔ چمن اقبال صبیهٔ متولد گشت - و مزاج وهاج از
حیز اعتدال عدول نمود - و عنصر صحت امتزاج از اوج استقامت
نزول - و چون دریافت که جان گذشتنی را ازین جهان گذاشتني
وقت ارتحال است - و این مختصر زندگانی عاریتی را هنگام استرداد -
نواب قدسي القاب پادشاهزادهٔ والا گوهر بیگم صاحب را فرستاده
از بندگان اعلی حضرت که دران نزدیکي تشریف داشتند قدوم
گرامي التماس نمود - پادشاه مهر آئین شفقت گزین در کمال
آشفتگي و غمگیني بر بالین آن دمساز دیرین - و همراز اخلاص
آگین - رسیدند - آن راه گرای آخرت بسفارش فرزندان والا گوهر و
والدهٔ ماجده پرداخته دیدار آخرین این بر گزیدهٔ آلهي و مظهر
رحمت نامتناهي را زاد این راه دور و رفیق این سفر دراز ساخت -
و نداء ارجعي الی ربک راضیة مرضیة را کشاده پیشاني اجابت
کرده ببهشت برین و جوار رحمت رب العالمین شتافت - این

سانحهٔ ناگاه و نایبهٔ جان کاه جهان را وحشت آگین - و جهانیان را غم گزین گردانید - و بنای کام بنا کام منهدم گشت - و لشکر صبر و آرام منهزم - و ازین حادثهٔ دل کوب - و واقعهٔ پر آشوب - در قوایم صبر ایوبی پادشاه کوه تمکین تزلزل افتاد - و از دم آه و نم اشک مرآة خاطر مهر ناظر که چون آئینهٔ خورشید هرگز روی تیرگي ندیده بود زنگ کدورت گرفت - درین ماتم غم فزا از بسیاری گریه دیدهٔ خاکیان دریا ریز گشت - و چشم افلاکیان طوفان خیز - پادشاه فلک گاه لباس سفید - و پادشاهزادهاے کامگار و اعیان دولت والا مقدار و سایر بندگان و خدمتگاران رخت ماتم پوشیدند - و آن گنجینهٔ عفت و خزینهٔ عصمت را در عمارت باغ زین آباد برهانپور که آن روي آب تپتي واقع شده و عمارت مذکور میان حوضي که صد درصد است اساس پذیرفته - برسم امانت مدفون گردانیدند - چون گویم که جهاني از احسان و افضال و عالمي از بر نوال - را خاک پوش ساختند - نی نی آن محفوفهٔ الطاف سبحاني را از مشکوی جهانباني بمینوی جاوداني بردند - و آن منظورهٔ انظار صاحب قراني را از وحشت کدهٔ فاني - بنزهتگاه روحاني - سپردند *

آخر روز پنجشنبه بیست و پنجم این ماه پادشاه حقیقت سرشت از دریای تپتي عبور فرموده بر ضریح آن مورد غفران آلهي تشریف برده روح بار وحش را بفاتحه شاد گرانیدند - و آنچه از اورنگ خدیو دیهیم خدا از قلق و اضطراب سر بر زد نگارش پذیر نیست - و التزام فرمودند که تا رایات فلک گرا دران شهر باشد روز هرجمعه مزار رحمت آثار آن مغفوره را بقدوم گرامي

فیض آگین گردانند - با انکه همگی اوقات قدسي سمات مصروف برافراختن رایات عدل و داد و بر انداختن آیات شورش وفساد است - و همواره در فراهم آوردن مرضیات آلهي و مراسم ظل اللهي میکوشند - درین حادثهٔ غم افزا یک هفته بجهروکهٔ دولتخانهٔ خاص و عام بر نیامده بمعاملات ملک که بي ضرورت باهمال آن راضي نیستند نپرداختند - مکرر بر زبان وحي ترجمان رفت که اگر بار گران خلافت الهي - و شان والا شان پادشاهي - که مشتمل بر ترفیهٔ زیر دستان که بدایع و دایع ایزدی اند باین رضا جوی آلهی حواله نمی بود - و از پذیرائی این مایهٔ گرا نمایه سر باز زدن نا خوشنودی جهان آفرین نمیدانست - و بفرمان عقل که شرع داخل است و حکم شرع که عقل خارج اقامت امور ملیکه و ادامت شیون ملکیه ناگزیر نمي بود - هرایئه سلطنت بلند مرتبت فراخنای هندوستان ترک نموده این ممالک وسیعه راچه آنچه نیاکان بزرگوار والا آثار از چند سلاطین اورنگ آرای - و راجهای نخوت گرای - بشمشیر کشور کشا گرفته اند - و چه آنچه بسعي مبارزان این دولت - و مجاهدان این سلطنت - داخل ممالك محروسه شده - میان بادشاه زادهای والاتبار قسمت کرده باقي عمر گران مایه را در تحصیل عمر باقي که پرستش معبود حقیقی است و نیایش مسجود تحقیقي صرف می نمود - و بعد از وقوع این حادثهٔ کلفت زای تا دو سال از اقسام مستلذات و متنعمات خصوصا استماع ساز و نغمه و لبس جواهر شب افروز و اقمشهٔ گرانمایه اجتناب نمودند - و در اعیاد و دیگر جشنها که پرده نشینان عفت در مشکوی دولت فراهم آمده

بی حضور آن سفر گزین ملک تقدس بلوازم نشاط و انبساط می پرداختند - بی اختیار اشک از دیدهٔ مقدس می ریخت - و در محاسن اقدس که زیاده بر بیست موی سفید نبود بعد ازین ماجرای غم افزا بکمتر مدتی موی بسیاري سفید گردید - امید که ایزد تعالی این مصیبت را واپسین مصایب گرداناد - و دست اقتها بدامن دولت روز افزون مرساناد • • بیت •

نصیب خصم تو با دارغمی بود مارا • وگر ترا که مبادا غمیست مارا باد
اگر بد است وگر نیک کار ما شاید • سلامت سر تو باد هرچه باداباد

نگارش فیض آن ملکهٔ جهان را دفتري جداگانه باید - در عفو اجرامی که بهیچ وجه عذر پذیر نباشد - و در محو آثامی که بهیچ رو شفاعت در گیرنه - درخواست آن مالکهٔ ملکي نژاد را اثر عظیم بود - چنانچه بسیاري از مستحقان قتل و مستعدان اسرکه از هیچ رو امید حیات و نجات نداشتند بشفاعت آن نیک سگال حیوة تازه اندوختند - حفظ مراتب عصمت - و پاسبانیء مدارج عفت - و سدرت پسندیده - وسریرت گزیده - و ادامت لوازم ناموس پادشاهی واقامت مراسم طاعات الهي - و رضا جوئي خالق - و خیر خواهیء خلائق - بحالی رسانیده بود - که زبان کوته بیان از عهدهٔ گذارش آن بر نیاید - هنگامی که عمر مبارک اعلی حضرت بپانزده سال و هشت ماه قمري و هفت روز که پانزده سال و دو ماه شمسي و چهارده روز باشد رسیده بود - حضرت جنت مکاني آن هودج نشین عظمت و اعتلا را که صبیهٔ رضیهٔ آصف خان خانان خلف اعتماد الدوله است - برای اعلی حضرت - سلیمان مرتبت - خطبه فرمودند

و پس از انقضای پنج سال و سه ماه قمري و دو روز که پنج سال و یک ماه شمسي و پنج روز میشود - چون عمر ابد پیوند خدیو اقبال به بیست سال و یازده ماه قمري و نه روز و بیست سال و سه ماه شمسي و نوزده روز باشد رسید - جشن ازدواج میمنت امتزاج آن مهد آرای دولت که از سنین گرامیش قریب بیست سال گذشته بود بآئینی که در خور شان خواقین فلک منزلت باشد - و شرح آن بزبان خامه گذارش نپذیرد - آرایش داده - شب جمعه نهم ربیع الاول سال هزار و بیست و یکم مطابق بیست و دوم اردي بهشت اعلی حضرت را گوناگون عنایت نمودند - و سهرهٔ لالیء متلالي بدست مبارک بر فرق مقدس بستند - و اعلي حضرت بشکوه آسماني سوار گشته منزل رکن رکین دولت اعتماد الدوله را بقدوم والا سعادت آمود گردانیدند - و حضرت جنت مکاني بنشاط و انبساط تمام بدان عشرت کده تشریف فرموده آن نوئین والا مکان را سرافراز ساختند - و در حضور آن حضرت عقد ازدواج منعقد گردید - و کابین پنج لک روپیه مقرر شد - و آن شرف دین و دنیا نوزده سال و هشت ماه قمري و نه روز که نوزده سال و یک ماه شمسي و شش روز باشد در مشکوی اقبال کامیاب دولت دارین بود - و پس از زندگیء سي و نه سال و چار ماه قمري و چار روز که سي و هشت سال و دو ماه شمسي میشود ازین شورش کدهٔ فاني بآرامگاه جاوداني انتقال نمود - بی بدل خان در تاریخ این رحلت باین مصراع • ع •

جاي ممتاز محل جنت باد

ملهم گشته - اگرچه دختر نیک اختر مظفر حسین میرزا بن سلطان

حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوي که بیک سال وهشت ماه پیش از سعادت آندوزی حضرت مهد علیا در رجب سال هزار و نوزدهم هجري در حینی که سن اقدس از نوزده سال تجاوز نموده بود شرف ازدواج معلی اندوخته - و از و صبیهٔ قدسیه پرهنر بانو بیگم نام دوازدهم جمادي الاخری سال هزار و بیستم بوجود آمده - و دختر شاه نواز خان بن عبد الرحیم خانخانان که اعلي حضرت در نخستین یساق دکن بعد از کد خدائي حضرت مهد علیا به پنج سال و پنج ماه و بیست و سه روز دوم رمضان سال هزار و بیست و ششم اورا باقتضای مصلحتي شرف تزوج بخشیدند - و بفرمان آن حضرت بمنزل عبد الرحیم خانخانان تشریف فرموده آن عصمت سرشت را بحبالهٔ نکاح در آوردند - و دوازدهم رجب سال هزار و بیست و هشتم در دار الخلافهٔ اکبر آباد پسري پادشاهزادهٔ جهان افروز نام ازو متولد شد - که بعد از یک سال و نه ماه در برهانپور بگلستان ارم خرامید - سعادت خدمت می اندوزند - اما بنام این نسبت نامي خرسنداند - و بمحض این پیوند گرامي رضامند - و این دولتمند سعادت پیوند از بخت مادر زاد - و دولت خدا داد - و خلوص اخلاص - و خصوص اختصاص - و رضا پژوهي و مزاج داني در دل فیض منزل گیتي خدیو چنان جا کرده بود که محبت دیگری نمی گنجید - وپادشاه قدردان پایهٔ شناس درشدت و رخا و سفر و حضر ازان فروغ شبستان خلافت جدائی نمي گزیدند *

ازان معدن جواهر سلطنت چهارده فرزند گرامي بوجود آمده

هشت پسر نیک اختر و شش دختر عفت پیکر ازانجمله هفت پادشاهزادهٔ والا گوهر بفروغ زندگانی جاوداني بسان کواکب سبعه زینت افزای آسمان جاه و جلال اند *

نخست در درج دولت - دری برج صفوت - پادشاهزادهٔ حورنسا بیگم روز شنبه هشتم صفر سنه هزار و بیست و دو در دار الخلافهٔ اکبر آباد قدم بعالم هستي نهاد - و بعد از زندگی سه سال و یک ماه روز چهار شنبه بیست و چارم ربیع الثاني سال هزار و بیست و پنجم در اجمیر محمل آرای سفر آخرت گردید *

دوم ملکهٔ والا جناب - قدسي القاب - مالکهٔ عفت نصیب عصمت نصاب - صاحبهٔ کون و مکان - پادشاهزادهٔ عالم و عالمیان - جهان آرا بیگم - که بخطاب مستطاب بیگم صاحب اشتهار دارند - واز شمایل گزیده و خصایل پسندیده بتوجهات سامیهٔ خدیو زمان و عنایات نامیهٔ خداوند دوران اختصاص دارند - روز شنبه بیست و یکم صفر سنه هزار و بیست و سه هجري در حینی که اعلی حضرت بمهم رانا اشتغال داشتند پایه افزای هستي گشتند *

سیوم اختر برج جهانداري - گوهر درج کامگاري - درة التاج پادشاهي - قرة العین شاهنشاهي - مهین پور خلافت - بهین خلف بسالت - بادشاهزادهٔ سعادت پژوهٔ - محمد دارا شکوه - شب دو شنبه بیست و نهم صفر سال هزار و بیست و چارم بعد معاودت از مهم رانا در بلدهٔ اجمیر از خلوت کدهٔ وحدت ببارگاه کثرت آمدند

چهارم قص خاتم عظمت - عنوان منشور ابهت - دیباچهٔ صحیفهٔ فرمان روائي - سرلوح صفحهٔ کشور کشائي - بادشاهزاده

محمد شاه شجاع بهادر - شب یکشنبه هژدهم جمادی الاخری سنه هزار و بیست و پنج در بلدهٔ مذکور بدار الملک وجود رسیدند •

پنجم عصمت نقاب - عفت قباب - روشن رای بیگم - دوم رمضان سنه هزار و بیست و شش در برهانپور متولد شد •

ششم طراز کسوت کشور ستانی • نور حدقهٔ جهانبانی - فرازندهٔ رایت بختیاری - فروزندهٔ شمع نامداری - بادشاهزاده محمد اورنگ زیب - شب یکشنبه پانژدهم ذی قعده سنه هزار و بیست و هفت بباغ آفرینش جا گرفت •

هفتم نهال گلشن اقبال - گلبن چمن دولت و افضال - بادشاه زادهٔ امید بخش • روز چهار شنبه یازدهم محرم سال هزار و بیست و نهم در حوالیٔ سهرند تولد نمود - و در ربیع الثانی سال هزار و سی و یکم در برهانپور داعیٔ حق را لبیک اجابت گفت •

هشتم ماه فلک رفعت بادشاه زاده ثریا بانو بیگم - شب بیستم رجب سنه هزار و سی از افق دولت طلوع نمود - و بیست و سیوم شعبان سنه هزار و سی و هفت پس از زندگانیٔ هفت ساله رو در نقاب عدم کشید •

نهم پسری در شادی آباد ماند - و سال هزار و سی و دو بوجود آمد چون درین محنت سرا شادی و غم باهم است - و عشرت و الم توام پیش از تعیین نام بروضهٔ دار السلام خرامید •

دهم بادشاه زادهٔ والا تبار مراد بخش - شب چهار شنبه بیست و پنجم ذی الحجه سال هزار و سی و سه در قلعهٔ رهتاس قدم در دایرهٔ وجود گذاشت •

یازدهم بادشاه زادهٔ عالی نسب لطف الله شب چار شنبه چاردهم صفر سنه هزار و سی و شش پیش از جلوس مقدس از کتم عدم بمنصهٔ وجود آمد - و پس از زندگانیٔ یک سال و هفت ماه نهم رمضان سال هزار و سی و هفتم بعد از اورنگ آرائی خاقانی سفر گزین ملک تقدس شد •

دوازدهم پادشاهزادهٔ دولت افزا شب چار شنبه چهارم رمضان سنه هزار و سی و هفت بر فراز هستی نمودار شد - و بیستم رمضان سال دیگر پس از زندگیٔ یک سال و پانزده روز بشهرستان نیستی شتافت •

سیزدهم صبیهٔ قدسیه دهم رمضان سال هزار و سی و نهم متولد گشت - و دایهٔ اجل اورا بحضانت برداشت •

چهاردهم آخرین فرزند دولت گوهر آرا بیگم شب چار شنبه هفدهم ذی القعده سنه هزار و چهل در برهانپور بمهد وجود آمد •

حضرت خاقانی متروکات آن مغفوره را از اشرفی و روپیه و جواهر و مرصع آلات و سایر اشیا که زیاده بر یک کرور روپیه بود - نصف بقرة العین سلطنت - واسطة العقد دولت - بیگم صاحب - و نصف بدیگر درر بحر جلال - دراریٔ فلک اقبال - مرحمت فرمودند - و مهماتی که به نواب غفران مآب تعلق داشت به آن پرده گزین سرادق عزت مفوض گشت - و چهار لک روپیه نیمه نقد و نیمه جاگیر بر سالیانهٔ سابق که شش لک روپیه بود افزوده اسحق بیگ یزدی را که کدخدامنش است و خدمت میر سامانیٔ حضرت مهد علیا داشت بخدمت دیوانیٔ آن والا گهر سر افراز گردانیدند -

و آن درة التاج دولت بدستور والدهٔ ماجدهٔ مهر خود را بستي النسا خانم سپردند •

دهم ذي الحجه روز عید اضحی بادشاه دین پناه بنمازگاه تشریف فرمودند - و در مجی و ذهاب بآئین مقرر نیاز مندان کامیاب شدند - و سنت قربان بتقدیم رسید - سزاوار خان باضافهٔ پانصدي ذات و دو یست سوار بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار - و شاه بیگ خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار - مباهي گشتند •

از غرهٔ محرم (سنه ۱۰۴۱) تا روز عاشورا مبلغ ده هزار روپیه مقرر بفقرا و محتاجان رسید •

چاردهم مقرب خان دکني که بحسن سیرت و شجاعت آراسته است از بخت رهنمون و سعادت روز افزون دولت تقبیل عتبهٔ فلک رتبه دریافته بعنایت خلعت و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه و انعام چل هزار روپیه سرافراز گردید •

پانزدهم اعظم خان بفرمان گردون توان لشکر ظفر آئین را در سدهیر گذاشته باستلام عتبهٔ اقبال سر افتخار بر افراخت - و هزار اشرفي نذر گذرانید - بر زبان وحی بیان رفت که اگرچه از تو درین سفر دو خدمت شایسته یکی تاختن بر بیرا و آواره ساختن او دوم فتح قلعهٔ دهارور بوقوع آمد - اما دو خطا نیز واقع شد اول آنکه هرگاه بظهور پیوسته بود که تسخیر قلعهٔ پریندهٔ صورت پذیر نیست با وجود قلت آذوقه که باعث تنگیِ کار و سختیِ روزگار عسکر فیروزي گشت توقف

نبایستي کرد - دیگر آنکه بعد از انسلاک مقرب خان در سلک دولتخواهان و رسیدهٔ آمدن بشکال بجانب نندر نبایستی شتافت - برسات را در مکاني که کاه و غلهٔ فراوان داشت بایستی بسر برد - و تاخت ملک عادل خان را بعد از سپري شدن ایام بارش قرار داد - تا ازین یورش بی هنگام پریشاني بحال لشکر راه نیافتی - اعظم خان بخطای خود معترف گردید - یاقوت خداوند خان و جوهر خان دکني و منصبداران دیگر که همراه خان مذکور آمده بودند بشرف کورنش رسیدند - پیشکش اسلام خان صوبه دار گجرات مشتمل بر جواهر و مرصع آلات و نه راس اسپ کچهي و صد زر بفت عراق و برخي اقمشهٔ گجرات بنظر کیمیا اثر در آمد •

از عرضه داشت سپهدار خان بعرض مقدس رسید که فتح خان چون دریافت که رستگاریِ او از قید بی نظام اضطراری است هرگاه خاطر آن غدار فراهم شود باز محبوس خواهد ساخت - پیش دستي نموده بی نظام را بدستوري که پدرش عنبر نظر بند میداشت مقید گردانید •

بیست و پنجم اوداجیرام از لشکر ظفر قرین آمده بتقبیل سدهٔ سنیه جبین بخت بر افروخت - چون یمین الدوله روزی چند بواسطهٔ بیماري دولت ملازمت در نیافته بود بیست و نهم بادشاه حق شناس حقیقت اساس از فرط عنایت برسم عیادت بمنزل آن رکن رکین سلطنت تشریف فرموده شامگاه بدولت خانه مراجعت نمودند - بخواجه ابو الحسن که بحکم عالم مطیع با خان زمان و سایر همرهان بکومک نصیریخان روان شده بود و پس از شنیدن خبر

فتح قلعۀ قندهار در راه توقف گزیده - حکم اقدس شرف صدور یافت که چون قلعه مفتوح گشته هرجا مناسب داند ایام برسات بگذراند - خواجه به پاتر شیخ بابو رسیده درکنار رود خانه که اندک آبي داشت رحل اقامت افگند - اتفاقا آخر روز چارم صفر سحایب متراکمه دریا ریز گشت - و بعد از دوپهر و دوگري شب آب دریا طوفان خیز - و از سر کوه سیلی عظیم رو بلشکر نهاد - و مردم از ظلمت شب و شدت باران در کمال آسیمه سري بهر طرف گریختند - و خواجه بر اسپ بي زین سوار شده ازان مهلکه برآمد - درخت حیوة قریب دوهزارکس از سپاهی و غیر آن بالختی اسپ و شتر بسیلاب فنا رفت[۱] - و از اموال خواجه هفت هزار اشرفی و ده هزار روپیه با همگي اسباب توشکخانه و سلاح خانه و فراش خانه و جز آن آب برد •

بیست و سیوم اسلامخان ناظم احمد آباد باضافۀ هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و پنجهزار سوار دوهزار سوار دو اسپه سه اسپه - وقلیج خان (ن) حاکم الهاباد باضافۀ پانصد سوار بمنصب چارهزاري ذات و سه هزار و پانصد سوار سربلند گشتند •

بیست و چهارم نصیرخان از قندهار آمده بتقبیل آستان گردون شان سر عزت بر افراخت - و بعنایت خلعت خاصه و شمشیر مرصع و باضافۀ هزار سوار بمنصب چارهزاري ذات و چارهزار سوار سربلند صورت و معني گشت - و از همرهانش راجه بهارتهه بندیله باضافۀ

(ن) فتح خان

پانصدي ذات بمنصب سه هزار و پانصدی ذات و سه هزار سوار سرافراز شد - و اسد خان معموري که دردار السلطنت لاهوربود باجل طبیعی درگذشت - از وقایع صوبۀ اوڈیسه بشرف استماع رسید که از قضا در انبار باروتي که در جوار خانۀ سید پرورش خان بود آتش در گرفت و سید با دوازده کس سوخت •

سیوم ربیع الاول محمد علي بیگ ایلچی را بمرحمت خلعت فاخره و فیل باحوضۀ نقره و شصت هزار روپیه نقد بر نواخته بدار الخلافۀ اکبر آباد دستوري دادند - و حکم شد که تا رسیدن رایات جهانکشا بانجا روزي چند بیاساید - وبساسان ضروریات بپردازد - درین نزدیکي که آن شهر کرامت بهر بفروغ ماهچۀ اعلام لامعۀ نور آگین خواهد گشت رخصت معاودت خواهد یافت - و هر یکی از محمد تقي تحویلدار ارمغان و الله قلي میر آخور را خلعت و پنجهزار روپیه انعام فرموده همراه او مرخص گردانیدند - و نور محمد عرب را بخلعت نوازش نموده حکم کردند که ایلچی را بدار الخلافه رساند اهتمام خان را بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات و چارصد سوار و بعطاي اسپ سرافراز گردانیده بتهانه داری جالناپور فرستادند - آي محمد تاشکندي بمنصب پانصدي ذات و دویست سوار مفتخر گشت •

چارم سرفراز خان چغتائي با پسران بشرف ملازمت رسید - و بخلعت نوازش یافته بگجرات مرخص گردید •

پنجم عبد الله خان بهادر فیروز جنگ را بخلعت و جمدهر مرصع باپهولکتاره و اسپ از طویلۀ خاصه بازین طلا بر نواخته بلشکر

نصرت آئین بالاگهات فرستادند . و نصیرتخان و خواجه ابو البقا برادرزادهاي اورا خلعت داده باو رخصت فرمودند - چون بعرض اقدس رسید که روزگار راوسور بهورتیه سپري گردید کرن پسرش را بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار و خطاب راوي بر نواختند - و بیگانیز وطنش درتیول او مرحمت نمودند - و سترسال دیگر پسر اورا بمنصب پانصدي دویست سوار عز افتخار بخشیدند •

شب دوازدهم دوازدههزار روپیه مقرر باصحاب نیاز عنایت شد •

نوزدهم دلاورخان برنج از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري چار هزار سوار سربلند گردید •

جشن قمري وزن

روز مبارک درشنبه هشتم ربیع الثاني سال هزار و چهل و یکم موافق یازدهم ابان بزم انتهای سال چل و یکم و ابتدای چل و دوم از سنین عمر ابد قرین حضرت خاقاني آرایش یافت - و مجلس وزن قمري منعقد گشت - و ان کوه وقار گران بار بطلا و اجناس معهوده برسخته آمد - فراوان زر و سیم نثار که قرة العین دولت و جهانباني پادشاهزادهٔ عالمیان بیگم صاحب بآئین والدهٔ مغفوره ترتیب داده بیرون فرستاده بودند بفضلا و صلحا و شعرا مرحمت شد - نصیرخان را بعنایت اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه مفتخر گردانیده ببالاگهات دستوري دادند . و بالتماس او ماهی مراتب را که در عهد باستاني سلاطین دار الملک دهلي شیوع داشت و ایشان بحکام دکن داده

بودند و اکنون در دکن اعتبار تمام دارد و دنیاداران آنجا بکسي که مستعد عنایات عظیمه باشد میدهند عنایت فرمودند - و سردار خان و جوهر خان دکني و خواص خوان و راجه روز افزون و بسیاري از منصبداران باو مرخص گشتند - و باندازهٔ مرتبه هر کدام بعنایتی از خلعت و اسپ سر برافراخت - از جملهٔ سواران منصب سید خانجهان که پنجهزاري ذات و پنجهزار سوار است هزار سوار دواسپه سه اسپه مقرر شد - دلاور خان دکني را که در زمرهٔ بندگان منخرط گردید بمنصب دوهزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - و مبارک خان نیازي را باضافهٔ پانصدي دویست سوار بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار - و از اصل و اضافه هریکي از نظر بهادر خویشگی و زبردست خان‌را بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار - و سید علاول را بمنصب هزاري هفتصد سوار - شجاع ولد معصوم خان کابلي را که بخدمت تهانه‌داری غزنین نوازش یافت بمنصب هزاري شش صد سوار بر نواختند - مخلص خان بعنایت نقاره بلند آوازه گردید •

نهم سپهدار خان بقلعه داری احمد نگر از تغییر جان نثار خان و عنایت خلعت و اسپ از طویلهٔ خاصه بازین مطلا مفتخر گشت - سید عمر که خواهر بی نظام در حبالهٔ نکاح او بود و سید علوي برادرش و چندی دیگر از دکنیان بتقبیل عتبه فلک رتبه سعادت اندوختند - اورا بعنایت خلعت و کهپوه مرصع و منصب دوهزاري هزار سوار و برادرش را بخلعت سر بلند گردانیدند - یاقوت خداوند خان بانعام چهل هزار روپیه و فخر الملک پسرش بعطاء ده هزار روپیه و اضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرافراز

گشتند - درین سفر ورای خنجر و شمشیر و اسپ و فیل و لختي
مرصع آلات که قیمت مجموع قریب یک لک روپیه بود و لك روپیه
نقد بیاقوت خداوند خان و پسرش بدفعات مرحمت شد *

پانزدهم بهادرجي ولد جادون رای که نزد اعظم خان نرفته بود (ن)
ادراگ شرف کورنش نموده ده اسپ و یک فیل پیشکش گذرانید -
و جگدیو رای برادر جادون رای نبیرهٔ جادون رای که نام قدیمش
پتنگ رای است و بدولت بندگی این درگاه بنام جد سرافرازي
یافته نیز دولت استلام آستان عرش مکان دریافتند - بهادر جی را
بخلعت و کهپوه مرصع و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار و علم
و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل - و جادون راي را بخلعت و
خنجر مرصع بلند پایگي بخشیده پنجاه هزار روپیه نقد بهر سه
مرحمت فرمودند - خان زمان بحکم مقدس از فوج خواجه ابو الحسن
آمده سعادت تقبیل قوایم اورنگ جهانباني دریافت *

چارم جمادي الاولی پتهوجي با برادران و خویشان همراه
کهیلوجي و مالوجي بآستان کیوان مکان رسید - و بعنایت خلعت
و خنجر مرصع و اسپ و فیل مباهي گشت - چون قطان صوبهٔ کابل
که از طایفهٔ سنیهٔ سنیهٔ حنفیه انداز سلوک لشکر خان صوبه دار انجا
بسبب مخالفت مذهب راضي نبودند - صوبهٔ مذکور را بسعید خان
که چغتای و سپاهیِ پاک اعتقاد است - و به نسبت جدش میر
غیاث الدین ترخان که از امرای حضرت قطب الملة و الدین

(ن) رفته بود

صاحبقران بود و دیگر نیاکانش که درین سلسلهٔ علیه بامارت رسیده
اند خانه زادهٔ کرسی است - و درین نزدیکي در کندن بیخ فساد
افاغنهٔ پشاور مساعیِ جمیله بتقدیم رسانیده - مرحمت فرمودند -
و فرمان قدر توان صوبه داري را با خلعت فاخر و خنجر مرصع
ارسال نمودند - و باضافهٔ هزار و پانصد سوار ازانجمله هزار سوار دو
اسپه سه اسپه بمنصب چار هزاري ذات و چار هزار سوار یکهزار
سوار دو اسپه سه اسپه سر افراز ساختند - تهانه داریِ هردو بنگش
بشمشیر خان مفوض شد - و او بعنایت خلعت و نقاره و باضافهٔ
پانصدي هفتصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار
سر افتخار بر افراخت *

شانزدهم از عرایض منهیان لشکر بالاگهات بعرض ملتزمان
پیشگاه حضور رسید که پیمانهٔ زندگانیِ راو رتن هادا لبریز گشت -
خاقان زمان ستر سال نبیرهٔ او را که جانشین او بود بمنصب
سه هزاري ذات و دو هزار سوار و خطاب راوي سر بلندي بخشیدند -
و ولایت بوندي و کنکر و پرگنات آن نواحي که وطن راو رتن بود
در تیول او مرحمت نمودند - و فرمان مشتمل برین عنایات فرستاده
اورا بدرگاه گردون جاه طلب فرمودند - و مادهو سنگه پسر راو رتن
را باضافهٔ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي
هزار و پانصد سوار بر نواخته پرگنهٔ کوته و پلایتهه را در جاگیر او مقرر
گردانیدند - گویی ناتهه پدر راو ستر سال باوجود حقارت جثه
آن قدر زور داشت که میان دو شاخ درخت که هریکي بگندگیِ ستون
شامیانه متوسط باشد نشسته پا بر یکی و پشت بر دیگری نهاده

هردو را از هم جدا می ساخت - و بهمین زورهای بیجا بیمار شده
پس از چندی در زندگی پدر سپری شد - سابقا چون فتح خان
پسر عنبر بوسیلهٔ یمین الدوله آصفخان عرضه داشت محتوی بر
دولتخواهی و هوا جوئی فرستاده معروض داشته بود - که این
خدمت گذار اخلاص شعار بی نظام را که از کوتاه بینی و شقاوت
گزینی بدسگالی و مخالفت اولیای دولت ابد میعاد می نمود -
مقید ساخته امیدوار مراحم بادشاهی است - و در جواب آن فرمان
قضا جریان عز صدور یافته بود - که اگر گفتار او فروغ راستی دارد
جهان را از آلایش وجود بی سود او پاک گرداند - چون فتح خان
بعد ازورود حکم جهان مطاع برهان بی نظام بدفرجام را خفه نموده
شهرت داد که باجل طبیعی در گذشت - و حسین نام پسر ده سالهٔ
او را جا نشین آن بد آئین گردانید - وعرضه داشتی مبنی از
حقیقت این واقعه بدست محمد ابراهیم که از نوکران معتمد او
بود بدرگاه سلاطین پناه فرستاد - مثال لازم الامتثال صادر شد که
اقبالی را که بدرون حصار دولتاباد برده - از قلت آذوقه ضایع خواهند
شد - آن را با نفایس جواهر و مرصع آلات بی نظام همراه پسر
کلان خود برسم پیشکش ارسال نماید - تا ملتمسات او عز قبول یابد
و با منشور نوازش کهپوه مرصع و دو اسپ یکی عراقی با زین طلا
دیگری ترکی راهوار با زین مطلا مصحوب شکرالله عرب و فتح خان
بدولتاباد فرستادند - اوداجیرام بانعام چل هزار روپیه سرافراز گردید •

روز جمعه هفدهم جمادی الاولی نعش مقدس مسافر اقلیم
تقدس حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی را که بطریق امانت مدفون

بود مصحوب بادشاهزادهٔ نامدار محمد شاه شجاع بهادر و وزیر خان
و ستی النساء خانم که بمزاج شناسی و کاردانی بدرجهٔ اولی پیش
دستی و وکالت آن مالکهٔ جهان ملکهٔ جهانیان رسیده بود روانهٔ
دار الخلافهٔ اکبر آباد نمودند - و حکم شد که هر روز در راه آش بسیار
و دراهم و دنانیر بی شمار بفقرا و نیازمندان بدهند - و زمینی در
نهایت رفعت و نزاهت که جنوب رویهٔ آن مصر جامع است - و
پیش ازین منزل راجه مانسنگه بود - و درینوقت براجه جیسنگه
نبیرهٔ او تعلق داشت - برای مدفن آن بهشت موطن بر گزیدند -
اگرچه راجه جیسنگه حصول این دولت را فوز عظیم دانست - اما
ازروی احتیاط که در جمیع شیون خصوصا امور دینیه ناگزیر است -
در عوض آن عالی منزلی از خالصهٔ شریفه باو مرحمت فرمودند -
بعد از رسیدن نعش بآن شهر کرامت بهر پانزدهم جمادی الثانیه
سال آینده پیکر نورانی آن آسمانی جوهر بخاک پاک سپرده آمد
و متصدیان دار الخلافه بحکم معلی عجالة الوقت تربت فلک مرتبت
آن جهان عفت را از نظر پوشیدند - و عمارتی عالیشان و گنبدی
رفیع بنیان - که تا رستخیز در بلندی یادگار همت گردون رفعت
حضرت صاحبقران ثانی باشد - و در استواری نمودار استقامت
عزایم بانی - طرح افگندند - و مهندسان دور بین و معماران صنعت
آفرین چهل لک روپیه اخراجات این عمارت براورد نمودند •

فرستادن یمین الدوله ببالاگهات برای بیدار ساختن محمد عادل خان از خواب غفلت و پندار

چون محمد عادل خان از خرد سالي و تبه رائي و ناآزموني و کثرت همنشینان بد و دوستان نا بخرد و اغرای پیشکاران غرض پرست خصوصا دولت نام غلامي که دنائت ذات و رداءت صفات او مجملی گذارش یافته پا از منهج مستقیم بندگي که سرمایهٔ افتخار و پیرایهٔ اعتبار پدر او بود بیرون نهاد - پادشاه دوربین صواب گزین رکن رکین سلطنت یمین الدوله آصف خان را بجهة بیدار ساختن او از غنودگی غفلت نامزد ساخته مقرر گردانیدند - که اگر عادلخان برهنمونی بخت بیدار و خرد هشیار بسان پدر لوازم اطاعت و خدمت گذاري و مراسم انقیاد و فرمان برداري بتقدیم رسانیده پیشکشي در خور این درگاه گردون جاه ارسال دارد - قصد استیصال و خرابی او نکند - و اگر از ریعان جواني و طغیان ناداني بشاه راه مطاوعت و مطابعت نگراید - از ملک او آنچه گرامند ضبط باشد داخل ممالک محروسه نماید - و باقي را پی سپر عساکر جهانکشا و پامال مواکب گیتي پیما سازد *

نوزدهم جمادي الاولی مطابق هفدهم آذر آن رکن رکین و نوئین اخلاص گزین را بعنایت خلعت خاصه و چارقب طلادوزي و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مرصع دیگری با زین طلاي میناکار و فیل از حلقهٔ خاصه بایراق نقره و ماده فیل مفتخر گردانیده رخصت فرمودند -

و با آن نوئین والامکان اعظم خان و سید خانجهان و راجه گجسنگه و شایسته خان و خان زمان و راجه جیسنگه و سردار خان و راجه بهار سنگه و معتقد خان بخشی این لشکر و الله و یردیخان و اصالتخان و دیگر منصبداران - و از دکنیان یاقوت خداوندخان و اوداجیرام و کهیلوجي و مالوجی بهونسله و بهادرجي و غیر ایشان مرخص شدند - و از خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و زر آنچه درخور هرکس بود عنایت شد . و فرمان مقدس عز صدور یافت که عبدالله خان بهادر فیروز جنگ با رفقاي خویش و خواجه ابوالحسن با راجه ججهار سنگه بندیله و همرهان خود و نصیریخان و راجه بهارتیه و همگي سپاه تلنگانه بعسکر فیروزي پیوندند - و بهزار سوار و چار هزار پیاده برق انداز با عرابهاي توپ و فیلان هتنال و هزار احدی تیر انداز نیز همراه گردانیدند - و ترتیب جنود نصرت آمود در پیشگاه حضور اقدس چنین قرار یافت که فوج قول بوجود اخلاص آمود یمین الدوله و دیگر منصبداران مستحکم گردد - و هراول براجه گجسنگه و راجه بهار سنگه بندیله و الله و یردیخان و سید عالم باره و چندرمن بندیله با جمعي از راجپوتان و اصالتخان با پانصد سوار تفنگچی اعتضاد پذیرد - و یاقوت خداوند خان با تمام دکنیان و نصیریخان و راجه بهارتیه با یکصد و هفتاد منصبدار بوسم منغلای پیش لشکر منصور میرفته باشند - اگرچه سرداری این فوج بیاقوت خان نامزد شد - اما از دوربیني و حزم گزیني اعتماد بر دکنیان نکرده نسق آنرا بعهدهٔ نصیریخان باز گذاشتند - خان جهان بافوجی از سادات باره و امروهه التمش باشد - و برانغار با عظم خان و راجه

انوپ سنگه و راو دودا و گروهی از منصبداران توت گیرد - و جرانغار بخواجه ابو الحسن و خان زمان و ظفر خان با جمعی از منصبداران مستظهر شود - و حکم مقدس شد که عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و رشید خان انصاری و راجه روز افزون و بعضی منصبداران و طایفهٔ از برق اندازان سوار در جانب راست - و شایسته خان و راجه جیسنگه خانلر پسر ذو الفقار خان قراماانلو با جمعی از منصبداران و برق اندازان در طرف چپ بمراسم طرح قیام نمایند - و راجه ججهار سنگه بندیله و چندی دیگر از منصبداران با پانصد سوار احدی چنداول باشند - مهر اوزک پیش از سریر ارائی نزد حضرت مهد علیا می بود - پس ازانکه اورنگ جهانبانی بجلوس میمنت مانوس آسمانی پایه گشت بالتماس ان ملکهٔ دوران به یمین الدوله عنایت شد - او بار اول که ببالاگهات مرخص گردید بجناب خدر معلی سپرد - و پس از مراجعت باز یافت - درین مرتبه یک روز پیش از رخصت آورده از نظر خورشید اثر گذرانید - اعلی حضرت آنرا بنواب گردون قباب بیگم صاحب سپردند - و ازین تاریخ خدمت بزرگ مرتبت مهر نمودن فرامین مطاعه بآن مسند آرای عصمت تفویض یافت - حکیم مسیح الزمان و ملا خواجه خان مخاطب بخواجهٔ جهان التماس دستوری زیارت حرمین شریفین نموده باین امنیت فایز گشتند - چون پادشاه حق آگاه شهنشاه دین پناه که ابر انعامش چون انعام ابر جهانرا در گرفته است - بعد از بر افراختن پایهٔ اورنگ جهانبانی بجلوس مبارک نذر فرموده بودند که پنج لک روپیه باهل استحقاق

و احتیاج حرمین مکرمین ارسال فرمایند - بناظمان مهام صوبهٔ گجرات فرمان شد که در احمد آباد و سورت و آن نواحی دولک و چهل هزار روپیه را متاعی که دران مکان والا شان خرید و فروخت میشود ابتیاع نموده بخواجهٔ جهان که بدیانت و قدم خدمت موصوف است حواله نمایند - که بعد از فروخت سود و سرمایه را باتفاق حکیم به نیازمندان آن دوبقعهٔ رفیعه برساند - خدمت عرض مکرر از تغیر حکیم مذکور بحکیم حاذق پسر حکیم همام گیلانی مفوض گشت - شیخ فرید از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار سر عزت بر افراخت - حکیم جمالای کاشی که بخدمت دیوانی سرکار حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی سربلند بود از تغیر میر عبد الکریم بخدمت دیوانی صوبهٔ پنجاب و منصب هزاری ذات و دوصد و پنجاه سوار از اصل و اضافه سرافراز گردید ●

آغاز پنجم سال

میمنت اتصال از دور اول جلوس مقدس

روز پنجشنبه غرهٔ جمادي الثانيه سال هزار و چل و یکم مطابق چهارم دي سال پنجم از تخت آرائي موهس ارکان جهانباني حضرت خاقاني نوید عشرت و کامراني رسانید •

جشن وزن مبارک شمسی

روز دو شنبه سیوم رجب موافق ششم بهمن ماه جشن وزن شمسي انتهای سال چهلم و ابتدای چهل و یکم از عمر ابد پیوند خدیو روزگار خداوند جهاندار آرایش یافت - و آن گردون رفعت بطلا و دیگر اشیاء معهوده برسخته آمد - و دامن امید عالمیان بزر و سیم نثار بر آمود - درین روز مسرت افروز اختر برج جهانداري - جوهر معدن کامکاري - پادشاهزادهٔ بلند قدر محمد شاه شجاع بهادر که با وزیر خان و ستی النساخانم نعش حضرت مهد علیا بدار الخلافه رسانیده و چار روز درانجا مانده بدرگاه والا مراجعت نموده بودند باستلام عتبهٔ اقبال سعادت جاوید اندوختند - و علامي افضلخان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار - و مقرب خان دکني بعنایت خلعت فاخر و ماهي مراتب - و فدائی خان بمرحمت علم و نقاره و صفدر خان باضافهٔ هزاري ذات و پانصد سوار بمنصب چار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار - و موسوبخان صدر باضافهٔ

هزاري ذات بمنصب چار هزاري ذات و هفتصد و پنجاه سوار - و جعفر خان باضافه پانصدي ذات و دو بست سوار بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و هزار و دو یست سوار - و محمد زمان طهراني از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و چار صد سوار - و رای کاشیداس بخدمت دیواني و امیني چکلهٔ سهرند و فزوني منصب نوازش یافتند - پیشکش قاسم خان صوبه دار بنگاله سي و سه فیل و بیست و هفت کونت (؟) و سپر بسیار که خاصهٔ آن ملک است وچل من عود و اقسام امتعهٔ آن ولایت که قیمت مجموع زیاده بر دو لك روپیه شد از نظر اکسیر اثر گذشت •

بهم بعرض مقدس رسید که روزگار جهانگیر قلیخان ولد خان اعظم کوکلتاش سپري گردید •

دوازدهم کرن ولد راو سور از بیکانیر وطنش بدرگاه کیوان بارگاه رسیده دولت زمین بوس دریافت - و یک فیل پیشکش نمود و یاسین و شمشیر و دیال پسران شیر خان سعادت تقبیل آستان گردون شان دریافته امیال پدر برسم پیشکش بنظر اقدس درآوردند. دو فیل بایراق نقره حسن قبول یافت - و نخستین از اصل و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار و دیگران بمنصبي درخور سربلند گشتند - مبارز خان افغان از تیول خود میوات آمده بدولت کورنش رسید - عبد الرحمن تربانی که از معتمدان قدیم الخدمت درگاه والاست از کابل آمده بادراک شرف ملازمت و عنایت خلعت و خنجر مرصع تارک بخت برافراخت - چون فتح خان پسر عنبر باوجود اظهار انقیاد احکام و اوامر پادشاهي از عقل نا سلیم و طبع

غنیر مستقیم در فرستادن پیشکش توقف و تعلل نمود بیست و
و سیوم سریر آرای جهانبانی وزیر خانرا بمرحمت خلعت خاصه
و باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و پنجهزار سوار و بعنایت
اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا بر نواخته با ده هزار سوار نبردکار
رخصت فرمودند - تا هم بتسخیر قلعهٔ دولتاباد به پردازد - و هم آن
گران خواب غفلت را بیدار ساخته رهگرای سعادت گرداند - و
مقرب خان دکني را که بر حقیقت آن سر زمین آگاه بود وبا فتح
خان عداوت داشت بخلعت فاخر و جیغهٔ مرصع و اسپ از طویلهٔ
خاصه با زین مطلا - و مبارز خان را بعنایت اسپ و فیل - وراجه
پتهلداس و مادهو سنگه وجان نثار خان وراو کرن و پرتهي راج را
بخلعت و اسپ سر بلند گردانیده همراه خان مشار الیه دستوري
دادند - و ازانجا که پس از روانه شدن وزیر خان بروزی چند سید
ابو الفتح وکیل فتح خان که از قبل عنبر نیز مکرر بآستان مقدس
آمده بود بدرگاه والا رسیده عرضه داشت اورا از نظر انور گذرانید - و
بعرض اقدس رسانیدکه فتح خان عبد الرسول پسر کلان خود را با جواهر
و مرصع آلات و افیالی که داشت روانهٔ درگاه سلاطین پناه نموده
و درین نزدیکي میرسد - حضرت ظل الهي از تقصیر تاخیری که
ازو در ارسال پیشکش رفته بود اغماض عین فرموده بوزیر خان
فرمان فرستادند - که بهر جا رسیده باشد ازانجا بر گردد - و چون
عبد الرسول بدرگاه معلی رسید جعفر خان بامر اقدس استقبال
نموده به پیشگاه حضور آورد - او بعد از احراز دولت بار جواهر و مرصع
آلات و سي فیل و نه اسپ که فتح خان مصحوب او فرستاده بود

و قیمت مجموع هشت لك روپیه شد از نظر اطهر گذرانید - و بعنایت
خلعت و کهپوه مرصع و اسپ و فیل سرافراز گردید - حقیقت
لشکر اقبال آنکه پس از روانه شدن یمین الدوله از بالا پور بمقصد
خواجه ابو الحسن با راجه ججهار سنگه و دیگر منصبداران تاحوالی
آن و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ تا بامم و نصیریخان باهمرهان
تا ناندیر باستقبال شتافته دریافتند - و یمین الدوله دو روز در
ناندیر مقام نموده احمال و اثقال زاید لشکر درانجا گذاشته جریده
شب درمیان بقندهار رفت - بعد از ملاحظهٔ مداخل و مخارج آن
قلعه بحکم اقدس رومي خان را بحراست گذاشته روانهٔ مطلب
گشت - و پس از رسیدن بیکمنزلی قلعهٔ بهالکي هنگام سواري قوز
یساول را فرستاده که بحوالی آن رفته مکنون خاطر حراس حصار
دریابد و بران آگهي دهد - اگر اهل محکمه آذوقه بمعسکر اقبال
بیاورند سپاه نصرت دستگاه دست از تعرض آن جماعه باز دارد - واگر
از دریافت این سعادت سر باز زنند بتسخیر قلعه پرداخته آید - و
چون قوز در اثناء راه بر گشته ظاهر ساخت که حصار گزینان از
شقاوت منشي و عاقبت دشمني سر از فرمان پذیري برتافته
اسباب هلاک خود اندوخته اند - و بانداختن توب و تفنگ آتش
جهنم برای خود افروخته - منغلای لشکر فیروزي به تسخیر آن
محکمه معین گشت - و معتمد خان بخشي بالختي از بندهای
درگاه بکومک این فوج مقرر شد - کار طلبان نصرت شعار قلعه را
احاطه نموده شروع در ملچار کردند - و نیران جدال اشتعال یافت
و چون ندویان جد کار دیدند که فتح این محکمه بمحاصره دیرخواهد

شد - قرار دادند که شب بکمند و نردبان بر فراز آن بر آمده مسخر گردانند - قلعه نشینان برینمعني آگهي یافته سررشتهٔ ثبات از دست دادند - و در تاریکیِ شب که صبح نجات گریزندگان حیوة پرست از طرفي که ملچار نداشت بدر رفتند - و کوچهٔ بی ناموسي بر لگام فرار سپرده خود را رستگار و رعایا را گرفتار گردانیدند - و مبارزان لشکر منصور از هر جانب بقلعه در شده دست اسر و غارت کشوده فراوان غنیمت از آذوقه و اسباب فراهم آوردند - ناگهان آتش در حقه و دیگر آلات آتشبازي در گرفت - و اصالت خان را که از جلادت و جسارت فراز قلعه بر آمده بالای چوبین تختی که در زیر آن آتشبازي گذاشته بودند استاده بود با آن تخت بهوا برد - و او بکلائت آلهي که همواره پاسبان مردان اخلاص گزین و گردان رزم آئین است اندرون قلعه در مکانی که کاه بسیاري برهم ریخته بود افتاد - اگرچه پارهٔ از دست و روي او بباروت سوخت اما از آسیب هلاک محفوظ ماند - و آتش بمسجدی پر از باروت در گرفته خرمن عمر جمعی بباد فنا داد - و چون یمین الدوله از پیشگاه خلافت مامور شده بود که اگر فتح خان اطاعت امر بادشاهي سرمایهٔ سعادت شناخته پسر کلان خود را با پیشکش بدرگاه معلی فرستد آنچه از ولایت متعلقهٔ بی نظام مسخر اولیاء دولت قاهره گردد بمردم او حواله نماید - و دریفولا بآن نوئین با تمکین خبر رسید که او بعد از تعیین شدن وزیرخان با لشکر فیروزي از خواب غفلت بیدار شده پسر کلان خود را با پیشکش بدرگاه معلی فرستاده قلعهٔ بهالکي را که داخل سرحد بی نظام بود با توابع بشخصی که از قبل فتح خان

بحراست قلعهٔ اودگر که قرب جوار داشت می پرداخت - سپرد - و ازانجا همراه مواکب گیتي پیما بقصبهٔ کلانور که از محال معمورهٔ ملک عادلخان است رو نهاد - و چون ظاهر سلطان پور که بشهر گلبرگه اتصال دارد مرکز اعلام نصرت اعتصام گردید - حفظهٔ آنجا خلاصه متوطنان آن بلده را بقلعهٔ گلبرگه که انرا بتوپ و تفنگ و دیگر ادوات جنگ استحکام داده بودند - در آوردند - روز دیگر اعظم خان و عبد الله خان بهادر فیروزجنگ و خان زمان باشارهٔ یمین الدوله بحوالیِ قلعه رفتند - هرچند از قلعه و حصار شهر توپ و تفنگ ببارش درآمد اما مبارزان اقبال حصار شهر را سر سواري مفتوح گردانیدند - و از قتل و اسر وا پرداخته آنچه از اسباب و اموال یافتند تاراج نمودند - از درون خندق نیز اسپ بسیار بدست آمد - یمین الدوله اشتغال بتسخیر قلعهٔ گلبرگه که هم باعث تضیع لشکر بود و هم موجب تعطیل مقصد صلاح ندیده آخر روز مجاهدان اخلاص شعار و مبارزان نبرد کار را بمعسکر طلبید و ازانجا کوچ نموده درکنار آب نهنورا دایره کرد - و درانجا شان می هزار سوار دیده رو بمطلب نهاد - و بعد از رسیدن بحوالیِ بیجاپور کنار تالابي که میان نور سپور و شاه پور است مخیم لشکر فیروزي گردانید غنیم هر روز از خندق گشته درمیدان صف میکشید و از طرفین بان و تیر و تفنگ هنگامهٔ نبردگرم میگردید - و جان بازان معرکهٔ جلادت و یکه تازان مضمار شجاعت با انکه از بالای قلعه توپ و تفنگ و بان و ضرب زن مانند صاعقه میریخت مقاهیر را پیش انداخته تا پاي حصار مي دوانیدند - و بحراست روز افزون الهی -

و یمن اقبال شاهنشاهي - بعافیت بر میگشتند - اگرچه یمین
الدوله هرروز محافظت جمعی که بآوردن کاه و هیمه می رفتند
بسرداري مقرر میگردانید اما چون از فراوانیء لشکرو فزونیء دواب
باساني چنانچه باید صورت نمی بست - مخاذیل فرصت جوبجماعه
که باطراف و جوانب متفرق میگشتند قابو یافته دست بردي
مینمودند - و تا آن سرزمین مخیم عساکر ستاره شمار بود - هر روز
مکرر میان کنداوران هر دو طرف بر سرکهیتي مبارزت و مقابلت
برروی کار می آمد - و ازانجا که فیروزي در رکاب اولیاي سلطنت
والا مرتبت است - و هزیمت همعنان اعداي دولت بلند صولت -
هربار دلیران معرکهٔ هیجا به تیغ آتشبار دمار از روزگار غنیم ادبار
شعار بر می آوردند - خصوصا شیربیشهٔ وغا نصیریخان و درین
حروب از میان بیجاپور سکندر علی پسرعم رندوله با چندی رهگرای
عدم گشت - در ابتدا شیخ دبیر نامي از محرمان و مخصوصان
خواص خان از قلعه برآمده مقدمات مصالحه و فرستادن پیشکش
درمیان آورد - چون شایسته اعتماد نبود پذیرفته نیامد - پس ازان
همواره محمد امین مخاطب بمصطفی خان داماد ملا محمد
لاهوری پنهاني نوشتجات مشتمل بر دولتخواهی دررآوردن بندهای
پادشاهي بقلعه نزد یمین الدوله میفرستاد - و مواعید را موکد
بایمان غلاظ و شداد میگردانید - و خلف وعده را عذری می آورد -
آخر چون بظهور پیوست که وعدهاي او مواعید عرقوب است - و
اقوالش بسان ساير اقاویل دکنیان بکذب منسوب - بعد از گفت
وگوی بسیار قرار یافت - که مصطفی خان با خیریت خان حبشي

عم رندوله نزد یمین الدوله امده مدعیات برگذارد - و ارسال پیشکش
شاهنشاهي و انقیاد اوامر ظل اللهی قرار داده مباني مصالحه را
مستحکم گردانید - انجام کار هر دو از قلعهٔ بیجاپور آمدند - و
نصیریخان و معتمد خان باشاره یمین الدوله تا کنار اردو باستقبال
شتافته اینانرا نزد آن ساعد مساعد دولت آوردند - یمین الدوله
مجلس بزرگانه ترتیب داده وعمدهای دولت را حاضر ساخته
پس از ادای مقدمات گونا گون مقرر گردانید که عادل خان مبلغ
چهل لک روپیه از جواهر و مرصع آلات نفیسه و فیلان کوه پیکر و
نقد برسم پیشکش بدرگاه والا بفرستند - و اطاعت اوامر خاقاني و
اجتناب از نواهیء وسیلهٔ نجات و ذریعهٔ حیات دانسته دیگر پا از
جادهٔ هواداري و خدمتگذاري بیرون نگذارد - و برطبق این قرارداد
عهد نامهٔ نگارش یافت - و درآخر مجلس مصطفی خان و خیریت
خان و بهادر خان و یوسف خان که در قید بیجاپوریان بودند و
بدولتخواهان سپرده مرخص گشتند - شیخ عبد الرحیم خیرآبادي را
که از ملازمان معتمد یمین الدوله است همراه بودند که پیمان نامه
را بمهر عادلخان رسانیده مصحوب او بفرستند - روز سیوم شیخ
مذکور را رخصت نموده پیام کردند که عهد نامهٔ بدست وکلای خود
فرستاده خواهد شد - روز دیگر وکلا آمده التماس بعضي مطالب
نمودند - چون ملتمسات نزدیک بکار بود در معرض قبول افتاد -
وقرار یافت که فردا عهد نامه برسانند - هنگام رخصت نوشته
مصطفی خان را یکی از محرمان او چنانچه دیگری بران اطلاع
نیافته نزد یمین الدوله انداخته بدر رفت - مضمونش آنکه چون

خواص خان دریافته که عسکر ستارهٔ حشر ازین رهگذر که آذوقه در لشکر نمانده است و آوردن کاه و هیمه از راه دور باعث محنت مردم و تعب دوابست زیاده بر چند روز تاب توقف ندارد مدار کار بر مکر سازی و حیله پردازي گذاشته است - و بامید انکه ارکان لشکر از پراگندگي و پریشاني سپاه فیروزي دل از تسخیر این ملک برداشته بی‌حصول مقصود خواهند برگشت - شب را ببام و روز را بشام میرساند - چون در مدت بیست روزه محاصره بیجاپور غلهٔ از هیچ جای نرسید - و مقاهیر پیش از رسیدن جنود نصرت آمود مواضع معمورهٔ اطراف شهر را ویران ساخته غلها را بجاهای دوردست برده بودند و آذوقهٔ که لشکر فیروزي همراه داشت بخرج رفت و از نیاب غله سیری بیک روپیه رسید - و نزدیک شد که مردم و دواب از کار باز مانند بمصلحت دید دولتخواهان مقرر شد که از ظاهر بیجاپور بر تاخته بملک آباد غنیم در آیند تا هم لشکر ظفر اثر مرفه گردد وهم ملک معمور آن ادبار پیشگان خراب شود - و باین عزیمت کنار آب کشن کنگ را گرفته بسمت رای باغ و مرج که از محال آباد ان ملک است نهضت نمودند - و هرجا آب و علف و غله می یافتند فرود آمده لشکر را بتاخت و تاراج اطراف می فرستادند - ومبارزان اقبال هزدو جانب راهی را که ازان عبور میفرمودند بقتل واسر و نهب خراب میگردانیدند - از روز در آمدن افواج فیروزي در ملک عادل خان تا هنگام بر آمدن بر تاخت و تاراج بود - و چون خلاصهٔ آن ملک پی سپر عساکر نصرت مآثر گشت و سپاه از محنت عسرت برامد و ایام برسات نزدیک شد - اولیاي دولت قاهره از حوالی

قلعهٔ سولاپور گذشته - و ازکتل هرکه داخل ملک پادشاهیست فرود آمده پایان آن منزل گزیدند - و قریب پانزده هزار باطل کوشان که تا قلعهٔ سولاپور عقب مجاهدان اقبال مي آمدند برگشته بسوي بیجاپور رفتند •

اکنون بنگارش سوانح حضور سراسر نور می پردازد •

شب بیست و هفتم رجب ده هزار روپیه بارباب استحقاق رسید •

غرهٔ شعبان جواهر واقمشه و اسپان عربي و عراقي با دیگر تحف و رغایب که معز الملک متصدي مهمات بندر سورت وکنبایت دران دو بندر بهم رسانیده فرستاده بود از نظر انور گذشت •

هشتم وزیر خان که بتسخیر دولتاباد دستوري یافته بود احراز دولت ملازمت نمود - روشن ضمیر ولد صادق خان میر بخشی را بخلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات و دویست سوار بر نواخته از تغییر سردار خان قوربیگی ساختند - و چون بعرض اشرف رسید که شمشیر خان تهانه دار هر دو بنگش جهان فاني را پدرود نمود ضبط بنگش بالا بارد شیر ولد محمد مسعود برادرکلان سعیدخان که در جنگ افاغنهٔ تیراه بدرجهٔ شهادت رسیده و تهانه داری بنگش پایان بابو ابقا برادر خرد سعید خان مقرر شد - راو ستر سال نبیرهٔ راو رتن دولت استان بوس دریافته چل فیل که از جد او مانده بود برسم پیشکش بنظر انور در آورد - ازانجمله هژده فیل که دو لک و پنجاه هزار روپیه قیمت دارد و ازان میان هشت فیل قابل آن است که داخل اقبال خاصه شود بشرف پذیرائي رسید - و تتمه باو مرحمت شد - و بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و علم و نقاره سر افرازي یافت •

شب پانزدهم که لیلة البرات بود ده هزار روپیه مقرر بمستحقان عطا فرمودند - و عبادات مخصوصه این شب متبرک بتقدیم رسانیدند •

شب چهار شنبه بیست و پنجم کشن سنگه ولد جسونت راتهور نور الدین قلي را در حینیکه او از دولتخانهٔ خاص بر آمده بمنزل میرفت بکینهٔ آنکه در عهد حضرت جنت مکاني پدرش را مردم نور الدین قلي کشته بودند زخمهای منکر زده و کارش بانجام رسانیده بدر رفت •

نگارش نوروز گیتی افروز

بعد از گذشتن هشت گهري از روز شنبه بیست و هشتم شعبان سال هزار و چهل و یکم هلالي خسرو سیارگان به بیت الشرف انتقال نمود - و نوروز عالم افروز جهان را بریاحین رنگارنگ و سبزه هاي گوناگون بیاراست - و فیض افضال شاهنشاه والا اقبال دل افروز جهانیان گردید •

بلاله ز فردوس جام آمده • ز رضوان بگلشن سلام آمده
شده جلوه گر نازنینان باغ • رخ آراسته هریکی چون چراغ
شهنشه در آرایش روزگار • فزوده بهار دگر بر بهار

درین روز عشرت اندوز فدائی خان را بخلعت و اسپ با زین مطلا سر برافراخته جونپور را در تیول او عطا فرمودند - و میرزا عیسی ترخان را بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا بر نواخته بایلچپور رخصت نمودند - و عبد الرسول پسر فتح خان را بمرحمت طرهٔ

مرصع سر عزت بر افراختند - بسید عمر یزنه بی نظام پانزده هزار روپیه انعام شد - حکیم جمالای کاشي دیوان دار السلطنت لاهور بظهور آثار دیانت بدیانت خان مخاطب گشت - بهرجي زمیندار بگلانه با پسر و برادران دولت استلام عتبهٔ فلک رتبه دریافت - و سه فیل و نه اسپ و لختي مرصع آلات برسم پیشکش گذرانید •

زینهاری شدن شیرخان ترین زمیندار فوشنج بدرگاه سلاطین پناه

چون پدر شیر خان را باشاه بیگ خان کابلي که از پیشگاه عنایت حضرت عرش آشیاني بصوبه داري قندهار سر بلند بود نقش ساز گاري ننشست بایران شتافت - و شیر خان در همان ملک نشو و نما یافت - پس ازانکه شاه عباس در اواخر سلطنت حضرت جنت مکاني قندهار را بتصرف در آورد اورا بریاست قبایل افاغنهٔ فوشنج و نواحي آن نامزد ساخته رخصت نمود - او دران سرزمین استقلال بهم رسانید - و بعد رحلت شاه چه از زیاده سري و فتنه گري که خوي این گروه شورش پژوه است و چه از غرور التفات شاه صفي بعلي مردان خان ولد گنج علیخان اوزبک که از قبل شاه عباس بجای پدر حکومت صوبهٔ قندهار داشت - و در دولت او نهایت عزت و اعتبار - چنانچه باید سر اطاعت و انقیاد فرود نمی آورد - و نیز از ستم و تعدي او که جبلي این قوم شوم است مترددین عراق و هندوستان را بفراغبال آمد و شد میسر نبود - علي مردان خان برای استیصال او جویای قابو بود - سال گذشته شیرخان بامید آنکه

مال و مواشي مرزبانان حوالئ سیوي و کیلخایه بدست آرد از افاغنهٔ کوهستان نواحئ فوشنج حشري فراهم آورده و قلیلي را بمحافظت قلعهٔ فوشنج و عیال و اموال خود گذشته متوجه این کار نکوهیده آثار گشت - علیمردان خان با سه هزار سوار از خود و هزار سوار از زمینداران نواحئ قندهار یلغار نمود - و صبح گاهی بقلعهٔ فوشنج رسیده سر سواري مفتوح گردانید - و همگي زر و زیور و اسباب را با اسپ بسیار که او برهزني و ستمگري اندوخته دران حصار فراهم آورده بود بدست آورد - و عیال اورا اسیر ساخته بقندهار فرستاد - و خود درانجا توقف نمود - چون خبر خانه خرابي و بی ناموسي بآن خانه بر انداز رسید دیوانه وار باستعجال تمام مراجعت کرد - علي مردان خان بچستي و چالاکي سر راه او گرفت - و دو سه کروهئ فوشنج بهم پیوستند - و هنگامهٔ پیکار گرم گزید - چون با شیر خان افاغنهٔ بسیار جمع شده بودند پاي ثبات هراول قزلباش از جا رفت علیمردان خان از دید این حال با مردم غول بمدد شتافت و با انکه تفنگي بر پاشنهٔ خان مذکور رسیده پران جست آن ناموس پرست همت مردانه و دل گردانه را کار فرموده زخم را مخفی داشت و ثبات قدم ورزیده غنیم را شکست فاحش داد - و شیر خان گریخته بدوکی چتالی رفت - و هرچند تردد و تلاش نمود کاری از پیش نتوانست برد - و چون چارهٔ کار بهبود روزگار جز انکه پناه باولیاي دولت ابد پیوند برد ندید از نواحئ دوکي عرضه داشتی مشتمل بر اظهار عجز و انکسار و ابراز هواداري و خدمتگذاري و ارادهٔ دریافت سعادت آستان بوس نزد احمد بیگ خان که دران ایام

به نیابت یمین الدوله حاکم ملتان بود فرستاد و نوشت - که این عرضه داشت را بدرگاه خلایق پناه ارسال نموده از ملتزمان بساط تقرب برای او فرمان عنایت عنوان التماس نماید - بعد رسیدن عرضه داشت بدرگاه معلی منشور نوازش عز صدور یافت - او بعنایت پادشاهانه مستمال و مطمئن گشته روی امانی بآستان کامراني که کام بخش هر قاصی و داني است نهاد - و دوم رمضان بدریافت سعادت زمین بوس سر افتخار برافراخته نه اسپ پیشکش گذرانید - و بعنایت خلعت و منصب دو هزاري ذات و هزار سوار و انعام بیست هزار روپیه کامیاب گشت - و درنواحئ پنجاب جاگیر یافت •

شانزدهم که روز شرف بود پیشکش اسلام خان صوبه دار گجرات لختي جواهر و مرصع آلات و هشتاد اسپ و اقمشهٔ آن دیار بنظر خورشید اثر درآمد - قلیج خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چار هزاري چار هزار سوار - و راجه رایسنگه ولد مهاراجه باضافهٔ هزاري دو یست سوار بمنصب سه هزاري هزار و دو یست سوار و اصل و اضافهٔ خدمتخان خواجه سرا تحویلدار جواهر خانه بمنصب هزار و پانصد سوار - و هر کدام از عبد الرحمن ترمانی و هربسنگه ولد کشن سنگه راتهور بمنصب هزاري ششصد سوار و سرانداز خان قلماق بمنصب هزاري چار صد سوار نوازش یافتند •

معاودت موکب گیتی پیما از خطهٔ برهانپور بدار الخلافت اکبر آباد

چون پیرای کافر ماجرئ باسر عیال و نهب اموال زیان زدهٔ

صورت و معني شده بسزای اعمال نکوهیده رسید - و بي نظام نیز بکیفر حمایت و رعایت او دست زد حوادث و پامال نوایب گشت - و ملک بیجاپور که اصلا تاخت سرحدش در عهد حضرت عرش آشیانی و حضرت جنت مکاني با آنکه مکرر عساکر منصورۀ بر دنیا داران دکن معین شده بودند دست بهم نداده - چه جاي آنملك بورود لشکر پادشاهی پي سپر گردید - و نورس پور که در حوالی بیجاپور است و دار الملك و حاکم نشین با توابع و مضافات خراب شد - و نیز بحدوث سانحۀ وحشت افزاي حضرت مهد علیا طبیعت مقدس از بودن برهانپور بملال امده بود - نهضت رایات جهانکشا بصوب دار الخلافۀ اکبر آباد مقرر شد •

روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه مذکور مطابق بیست و هفتم فروردین بعد انقضای ده گري اورنگ آراي جهانباني رکضت فرموده بدولتخانه که دو کروهیِ شهر برپا شده بود نزول اجلال فرمودند •

درین تاریخ صد اسپ عراقي که مردم محمد علي بیگ ایلچي از عقب برای اواز ایران آورده بودند و او آنرا بطریق پیشکش همراه امیر بیگ کس خود از دار الخلافه بدرگاه معلی فرستاده بود از نظر مقدس گذشت - و خلعت و صد هزار روپیه نقد مصحوب او برای محمد علی بیگ مرحمت نموده فرستادند - و بامیربیگ و همرهانش چار هزار روپیه انعام شد - عبد الرسول پسر فتح خان بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل تارک عزت بر افراخته رخصت انصراف بدولتاباد یافت - و از روی

عاطفت مصحوب او خلعت و شمشیر مرصع و فیل از حلقۀ خاصه با ماده فیل بفتح خان فرستادند - و چون اعظم خان صوبه دار دکن در بالاگهات بود ملتفت خان پسر او را بخلعت و اسپ نواخته در برهانپور گذاشتند که تا رسیدن پدر بمحافظت آن قیام نماید - و حکیم خوشحال ولد حکیم همام را بخلعت و اسپ سرفراز ساخته بخشي و واقعه نویس صوبۀ دکن گردانیدند •

بیست و پنجم سالیانۀ قاضي محمد سعید کرهرودي از اصل و اضافه سی و شش هزار روپیه مقرر شد - و درین ماه مبارک مبلغ سی هزار روپیه معهود بمستحقان رسید •

غرۀ شوال مطابق دوم اردي بهشت عید الفطر نوید شادماني داد •

پنجم حواليِ کالي بهیت که میان برهان پور و نربده است مضرب خیام گشت - و بهیم سین زمیندار آن نواحی بتقبیل عتبۀ فلک رتبه مفتخر گشته دو فیل بطریق پیشکش گذرانید - و بعنایت خلعت سربلند گردید •

دهم میرزا عیسی باضافۀ پانصد سوار بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار نوازش یافت •

بیست و دوم الله و یردیخان از بالا گهات آمده باستلام استان عرش مکان پیشانیِ طالع بر افروخت - روز دیگر بهادر خان روهیله و یوسف محمد خان تاشکندي که کیفیت مردانگي و گرفتاری ایشان نگارش یافته از لشکر نصرت اثر آمده بدولت زمین بوس رسیدند - پادشاه مهربان قدردان بمراحم بادشاهانه که همواره دربارۀ

بندگان وفا گزین عقیدت آئین مبذول است تدارک گذشته فرموده هرکدام را بمرحمت خلعت و شمشیر و سپر با یراق طلائي مینا کار واسپ و فیل سربرافراخته - نخستین را باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چار هزاري ذات و سه هزار و پانصد سوار و بانعام بیست و پنجهزار روپیه نقد - و دویمین را باضافهٔ پانصدي ذات و هشتصد سوار بمنصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار و بعطای نقاره و بیست هزار روپیه نقد - مباهی گردانید - عبد الرزاق ولد امیر خان صوبه دار تته سعادت زمین بوس دریافته لختی جواهر و اقمشهٔ آن دیار و هزار مهر نذر که ازقبل پدر آورده بود از نظرمقدس گذرانید - ازانجا که بر پیشگاه ضمیر حق پذیر که

(مصرع) یکذره ز نورش آفتاب است •

پرتو افگند که انتظام مهام دکن چنانچه باید از اعظم خان صورت پذیر نیست - یرلیغ قدر توان بنام مهابتخان خانخانان عز صدور یافت - که از عنایت روز افزون نظم مهمات صوبهٔ خاندیس و دکن بآن سپهسالار مقرر گشته - سرانجام ضروریات نموده از دار الملک دهلي بسرعت تمام روانه شود - و سعادت استلام قوایم سریر فلک نظیر دریافته از حضور اقدس مرخص گردد - و به یمین الدوله آصفخان فرمان عالیشان صادر شد که صوبه داری دکن بر مهابت خان خانخانان قرار یافته خان زمان را بنیابت پدر با تعیناتیان دکن در برهانپور گذاشته با اعظم خان و دیگر بندگان درگاه والا جاه که همراه او معین شده بودند احراز شرف ملازمت نماید •

دوم ذي القعده نصیرخان بدولت تقبیل عتبهٔ جاه و جلال

رسید - و از تغئیر معتقد خان بصوبه داری مالوه سر برافراخته رخصت یافت - و به معتقد خان فوجداری اطراف دار الخلافت مفوض گشت - و ازانرو که تنظیم مهمات صوبهٔ پنجاب که از پیشگاه عنایت پادشاه فلک بارگاه به تیول یمین الدوله مرحمت شده بود و تنسیق محال خالصهٔ آنجا که نسبت بخالصات دیگر صوبجات زیاده است از عنایت الله یزدي که از قبل یمین الدوله بحکومت آن صوبه می پرداخت چنانچه باید بروی کار نمی آمد نظم و نسق آن ملک وسیع را بوزیر خان که معتمد قدیم الخدمت درگاه والاست تفویض نمودند - و از جملهٔ سواران بمنصب او که پنجهزاري ذات و پنجهزار سوار بود یکهزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گردانیده بعنایت خلعت خاصه و فیل از حلقه خاصه برنواخته اورا بدار السلطنت لاهور رخصت فرمودند - چون چتر آسمان سا سایهٔ وصول بر ملک بندیله افگند بکرماجیت مخاطب بجگراج پسر راجه ججهار سنگه دولت زمین بوس دریافته هزار مهر نذر و دو فیل پیشکش گذرانید - مقرب خان دکني بخلعت فاخر و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا سر بلند گشته بسنبهل که در جاگیر او مقرر شده بود رخصت یافت - الله وردیخان را باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب سه هزاري دو هزار سوار بلند پایگی بخشیدند •

. یازدهم ظاهر گوالیار مرکز رایات گردون ارتفاع شد - و اورنگ آرای جهانباني بسیر قلعه توجه فرمودند - چون عمارتی که بحکم حضرت عرش آشیاني و حضرت جنت مکاني دران حصار فلک رفعت ساخته شده مندرس گشته بود حکم شد که عمارتی دیگر

اساس نهند - چنانچه در عرض یک سال بصرف سی هزار روپیه صورت انجام یافت - و چون مقرر است که هر قلعه که مورد رایات ظفر شود حقیقت زندانیان آنجا بعرض اقدس برسانند - احوال محبوسان این قلعه معروض گردید - و یازده کس که از دیرباز در حبس بودند بتصدق فرق فرقدان سای آزاد گشتند - سید خان جهان از دکن آمده شرف کورنش دریافت - و ازانرو که گوالیار در جاگیر او بود برخی مرصع آلات و اقمشه پیشکش گذرانید •

پانزدهم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از دکن معاودت نموده سعادت تقبیل قوایم سریر خلافت اندوخت و بعنایت خلعت وخنجر مرصع با پهولکتاره و صوبه داری بهار سر بلند گشته مرخص گردید. سیف خان را از صوبهٔ بهار تغییر نموده بجای قلیج خان صوبه دار اله آباد گردانیدند - خلیل خان که موکب جهان نورد از جاگیر او گذشته بود یک فیل با برخی اقمشهٔ عراق پیشکش نمود •

هژدهم درنواحی دارالخلافت اکبرآباد مهابتخان خانخانان سپهسالار که حسب الحکم از دار الملک دهلي برای ادراک زمین بوس روانه شده بود بکورنش سر بلندگشته هزار مهرنذر و نه فیل پیشکش گذرانید - ازانجمله دو فیل برای سربلندی او بشرف قبول رسید - و قامت عزتش را بخلعت خاصه بر آراستند - و چنانچه مقرر شده بود بصاحب صوبگی کل دکن سر افراز فرمودند - خان عالم بتقبیل سدهٔ سنیه مباهي گردید - او از اولاد امیر شاه ملک دوبلد یست که از نوئینان معتبر ثالث القطبین حضرت صاحبقران بود - از کمال وقوف در فن میر شکاري حضرت جنت مکاني اورا چندي قوش

بیگی ساخته بودند - بعد ازان بسفارت پیش شاه عباس والی ایران فرستادند - چون از چرب زباني و مزاج داني که ناگزیر سفرا است بهرهٔ نداشت آداب این شاه جسیم چنانچه باید ازو بتقدیم نرسید - شاهنشاه کام بخش که همت آسمان پیوندش بر رفاهیت حال جهانیان عموما و جمعی که درین سلسلهٔ سنیه حق قدیم خدمت دارند خصوصا مبذول است اورا بسبب کبر سن و التزام کوکذار از خدمت معاف داشته مبلغ یک لک روپیه برسم سالیانه مقرر گردانیدند - اکنون در دار الخلافت رحل اقامت افگنده بجمعیت خاطر بدعای دوام دولت روز افزون قیام مینماید - محمد علي بیگ ایلچي که از برهانپور بدار الخلافت پیشتر آمده بود چنانچه گذارش یافت شرف زمین بوس دریافته دو اسپ عراقي بطریق پیشکش بنظر انور در آورد - صفدر خان حاکم دار الخلافت و معتقد خان فوجدار نواحي آن و مظفر خان معموري که داخل لشکر دعا بود و مکرمتخان وجمعي دیگر که درانجا بودند محرز شرف ملازمت گشتند - پیشکش صفدر خان از اسپان عراقي و شتران نر و ماده و اقمشهٔ ایران بنظر خورشید اثر در آمد - اصالت خان از لشکر فیروزي آمده باستلام آستان فلک نشان سعادت اندوخت •

بیست و دوم باغ نور منزل بورود موکب گیتي پیما که پس از پنجاه کوچ و هشت مقام از برهانپور بآنجا رسید فروغ تازه یافت - و بجهت وصول ساعت دخول دار الخلافت هشت روز دران نزهتکده توقف شد - قلیج خان از اله آباد آمده سعادت ملازمت دریافت •

بیست و نهم یمین الدوله از دکن رسیده باحراز شرف ملازمت مفتخر گشت - و هزار اشرفي نذر گذرانید - و خواجه ابو الحسن و شایسته خان با دیگر امرا و منصبدارانی که همراه آن نوئین والا مقدار بودند نیز باستلام عتبهٔ علیه سربلند گردیدند - و هر کدام در خور پایه نذر گذرانید - و هم درین روز مهابتخان خانخانان را بخلعت خاصه با چارقب طلا دوزي و جمدهر مرصع با پهولکتاره و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و ماده فیل سر افتخار بر افراخته رخصت دکن فرمودند - و لهراسپ و دلیر همت و گرشاسب و افراسیاب پسران اورا و نبیره اش شکر الله پسر خانزمان را بمرحمت خلعت و اسپ مباهي گردانیده همراه او دستوري دادند ❊

غرهٔ ذی الحجه سنه هزار و چل و یک مطابق سیم خرداد پادشاه جهان پناه دار الخلافت را فیل سواره بورود اقدس میمنت آمود گردانیدند - و پادشاهزادهٔ جوان بخت محمد داراشکوه در پس حوضه نشسته برسم مقرر نثار پرداخت - اعیان مصر جامع دیدهٔ امید را بدیدار عالم افروز این خورشید جبین روشن ساختند - و نیازمندان به نثار چیني کام دل بر گرفتند - درین روز قلیج خان را از تغییر نجابت خان بصوبه داری ملتان سرافراز ساخته رخصت فرمودند - سید نظام مخاطب بمرتضی خان بتقبیل آستان جلال سربلند گشته هزار اشرفي نذر و یک فیل پیشکش گذرانید - مکرمتخان باضافهٔ پانصدي ذات و دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدي و شش صد سوار - و عبد الحق برادر علامي افضلخان

بخطاب امانت خان نوازش یافتند - به شیر خان ترین بیست هزار روپیه انعام شد - میر صابر که برای افروختن روی دراهم و دنانیر و برافراختن پایهٔ منابر بنام نامي و القاب گرامیِ پادشاه کشورکشای عدوبند بدولتاباد رفته بود و خدمت مرجوعه را بتقدیم رسانیده بر گردیده چند اشرفي و روپیه مسکوک بسکهٔ عالم افروز که فتح خان ولد عنبر حبشي مصحوب او فرستاده بود از نظر اقدس گذرانید - چون درینولا که دار الخلافت مشرق اشعهٔ ماهچهٔ رایات گیتي پیما گشت یکسال از سانحهٔ وحشت افزای گردون قباب حضرت مهدعلیا تمام شده بود حکم معلی عزصدور یافت که مراسم آشی که روز فوت ترتیب می یابد و بعرس زبان زد اهل هندوستانست برای آن مغفوفهٔ الطاف الهي بروی کار آید - متصدیان مهام بیوتات در صحن روضهٔ منوره خیام گردون ارتفاع برپا نموده - و سرادق فلک سا بر دوران کشیده - بساطی که چشم جهان نوردان را بحیرت افگند گستردند - و مجلسی که فلک همه تن دیده بخواب ندیده مرتب گشت - و بورود خدیو حقیقت اساس فیض آمود گردید - اعیان امرا و اکابر اشراف و فضلا و صلحا و مشایخ و حفاظ دران مجلس معلی بشرف حضور رسیده فاتحهٔ مغفرت آن قدسي مرتبت خواندند - از فزوني و انبوهیِ مردم اعلی حضرت فروغ افزای خلوت گشته بیمین الدوله حکم نمودند که با دیگر ارکان سلطنت و محمد علي بیگ ایلچي و اهالي و اشراف دران محفل فیض منزل بنشینند - و در قعود ترتیب درجات مرعي گردد - پیشکاران خدمت سماط آسمان انبساط گسترده اقسام اطعمه و اشربه

و اصناف حلویات و عطریات که در مضمار تحریر کمیت تیز خرام خامه لنگ است - و تعریف کیفیت آنرا فراخنای بیان تنگ - چیدند - و از جملهٔ یک لک روپیه که برای خیرات و میرات مقرر شده بود پنجاه هزار روپیه دران مجلس باهل استحقاق و احتیاج مرحمت نموده و نصف دیگر فردای آن بعفایف صالحات و از اهل محتاجات عنایت فرمودند - و حکم شد که بعد ازین سالي که ساحت دار الخلافت به پرتو رایات فلک سا منور باشد پنجاه هزار روپیه - و سالی که همای چتر والا بسایهٔ گرانمایه میمنت افزای جای دیگر باشد دوازده هزار روپیه برای ترویح روح مقدس آن رهگرای ملک تقدس باهل استحقاق از ذکور و اناث تقسیم یابد •

دهم ذي الحجه عید قربان مژدهٔ کامراني رسانید - پادشاه دین پناه بعید گاه تشریف فرمودند - و بعد از ادای نماز بدولتخانهٔ والا معاودت نموده رسم قربان بتقدیم رسانیدند •

دوازدهم از جملهٔ سواران منصب سید خانجهان که پنجهزاري پنجهزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه مقرر شد - یاسین خان باضافهٔ پانصدي ذات و دویست سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و اهتمام خان از اصل و اضافه بمنصب هزاري ششصد سوار مباهي گشتند •

شانزدهم اختر برج اقبال پادشاهزاده مراد بخش فروغ افزای مکتب گردید - وملامیرک بآموزگاري معین شد - و بعنایت خلعت و انعام هزار روپیه کامیاب گشت - چون بعرض اقدس رسید که باقر خان صوبه دار اوديسه بسپاه و رعایا سلوک ناپسندیده کرده است

صوبهٔ مذکور را ازو تغیر نموده بمعتقد خان که دیرین خدمتگذار است مرحمت فرمودند - و بخلعت و خنجر مرصع و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چار هزاري ذات و سه هزار سوار و بعنایت اسپ با زین مطلا بر نواخته دستوري دادند - و رشید خان انصاري بفوجداریِ آنروی آب و دار الخلافت - و الله ویردیخان بفوجداریِ این روی آب سربلند گشتند •

بیست و یکم میر برکه برسم سفارت بعراق رفته بود بر گردیده بشرف کورنش رسید - و نه اسپ عراقي با اقمشهٔ آن ملک پیشکش نمود - روز دیگرتربیت خان فوجدار سرکار سهرند - و سرکار حصار سعادت استلام عتبهٔ فلک رتبه دریافت - و یک فیل و اسپي چند و ده شتر و برخي امتعهٔ سهرند پیشکش کرد •

سلخ ماه مذکور وقاص حاجي ایلچي نذر محمد خان واليِ بلخ به حواليِ دار الخلافت رسید - و معتمد خان بحکم مقدس استقبال نموده ببارگاه گردون جاه آورد - و او شرف زمین بوس اندوخته نیاز نامهٔ نذر محمد خان را با ارمغانش از اسپ و شتر و امتعهٔ بلخ که قیمت مجموع پانزده هزار روپیه شد از نظر انور گذرانید - و بعنایت خلعت و مرصع خنجري که چارهزار روپیه ارزش داشت سر افتخار برافراخت - بمومن پسرش نیز خلعت مرحمت شد - و بعد از دو روز وقاص حاجي سي و پنج اسپ و سه زره و ده شتر نر و ماده - و پسرش هژده اسپ و چند شتر برسم پیشکش گذرانیدند - سی هزار روپیه بحاجي و ده هزار روپیه به پسر او انعام شد •

درعشرهٔ اولی محرم ده هزار روپیه بفقرا و یتامی عطا فرمودند •

دوازدهم صادق خان میر بخشی که بسبب بیماري در برهانپور مانده بود بشرف ملازمت رسید ٭

هژدهم صوبهٔ کشمیر را از تغئیر اعتقاد خان برادر یمین الدوله بخواجه ابو الحسن داده اورا بعنایت خلعت سر بلند گردانیدند - و چون آق سقال این دولت جاوید طراز است و بي ضرورتی دوری او نمی گزیدند پسرش ظفرخان را خلعت و اسپ داده بنظم مهام آن ملک بنیابت او رخصت فرمودند - ملا حیدر خصالي که طبع موزوني دارد بخلعت و دیوانیٔ کشمیر سر افراز گشت ٭

بیست و دوم از اصل و اضافهٔ معتمد خان بخشیٔ دوم منصب سه هزار و پانصدي هشتصد سوار - و خانلر ولد ذو الفقار خان بمنصب هزاري ششصد سوار - و اصالتخان بمنصب هزاري چار صد سوار سرافراز گشتند - کرپارام کور بخدمت فوجداریٔ چکلهٔ حصار و اضافهٔ منصب نوازش یافت ٭

نوزدهم صفر اعظم خان از برهان پور آمده بسعادت کورنش رسید و هزار مهر نذر گذرانید - اکبر قلي سلطان ککهر دو تقوز اسپ ترکي وچهار تقوز استر ککهري پیشکش نمود - دو فیل که الله یار خان ولد افتخار خان ترکمان از بنگاله پیشکش فرستاده بود از نظر انور گذشت ٭

بیست و نهم سالیانهٔ میر ظهیر الدین برادر میر میران نیردي هژده هزار روپیه مقرر گشت ٭

سیوم ربیع الاول دیانت خان را از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات و چار صد سوار بر نواخته از تغیر رای کاشیداس دیوان و امین

و فوجدار سرکار سهرند - و رای کاشیداس را بجای دیانت خان دیوان دار السلطنت لهور گردانیدند ٭

پنجم محمد علي بیگ ایلچي بعضی از نفایس ایران پیشکش نمود - و بعنایت خلعت فاخر و انعام هشت هزار روپیه نقد سر بلند گردید - و بمحمد تقي و الله قلي که از ملازمان فرمان روای ایران همراه او بودند یازده هزار روپیه انعام شد ٭

گذارش تسخیر بندر هوگلي و استیصال فرنگیان نکوهیده فرجام و استیلای غزاة اسلام و کیفیت احداث این بندر با نبذی از احوال سانگانون که بندر معتبر ولایت بنگاله است

خوری از دریا شور جدا شده قریب بیست کروه بجانب راجمحل که در سالف ایام از کثرت احراق نار بآگ محل زبان زد روزگار بود و چون راجه مانسنگه بحکومت بنگاله سرافراز گردید و برای اقامت خود حصاری از گل و خشت دران بلده بر افراخت آنرا براجمحل موسوم ساخت - و حضرت عرش آشیاني باکبر نگر مسمی گردانیدند - و در اوایل فتح بنگاله بجای گور که پیش از انفتاح آن مقر حکام بود حاکم نشین شده آمده است - سرحد ولایت بنگاله و صوبهٔ بهار بفاصلهٔ هفت کروه از راجمحل جائیست که شمالیٔ آن گنگ با دیگر دریاها عریض شده متصل میگذرد - و جنوبیٔ آن کوهیست رفیع طولاني وآن مکان را گدهي نامند - آب گنگ از پیش راجمحل گذشته بآن خرمي پیوندد - و در میداني مکان

اتصال گنگ بخور مذکور به جانب راست بمسافت ربع کروه بر کنار خلیجي ازگنگ بندر ساتگانو واقع است - کشتی در پنج روز از ساتگانو براجمحل میرسد - در عهد بنگالیان گروهي از بازرگانان فرنگ که سکان سوندیب بودند بساتگانو آمد و شد داشتند - و در جائی که یک کروه از ساتگانو گذشته بر کنار خور بواسطهٔ آبادني خوش کرده بودند - ببهانهٔ آنکه برای خرید و فروخت مکاني ضرور است بدستوری بنگالیان خانهٔ چند ساختند - وبمرور ایام از بی شعوري و بی پروائي حکام ولایت بنگاله فرنگی بسیار فراهم آمده منازل در نهایت ارتفاع و متانت بر افراختند - و بتوپ و تفنگ و دیگر ادوات جنگ استحکام دادند - پس از چندی بندر بزرگ معمورهٔ بروی کار آمد - و به بندر هوگلي نامزد شد - یک جانب آن دریا بود سه طرف دیگر خندق کنده آب خور انداختند - و آمد شد جهازات فرنگ باین بندر و بیع و شری درانجا مقرر شد - و بازار بندر ساتگانو رو بکساد نهاد - و از رواج و رونق بر افتاد - و فرنگیان هوگلي آنچه از ده و پرگنهٔ بندر مزبور بر دو طرف خور واقع است باندکی اجاره گرفته عمل میکردند - و از رعایای آن مواضع برخی را بعنف و جمعی را بطمع نصراني ساخته درجهازات خود بفرنگ می فرستادند - وبتصور ثواب عظیم که سرمایهٔ عذاب الیم است نقصان وجه اجاره را که از رفتن رعایا رو مینمود از نفع تجارت میدادند - و این عمل شنیع نه مخصوص ساکنان محال اجاره بود بل بر هرکه از قطان پرگنات کنار آب دست می یافتند اسیر نموده می بردند - چون بر مرآت خاطر صواب ناظر پادشاه اسلام نواز کفر گداز پیش از جلوس مقدس

هنگامي که رایات جهان پیما هما آسا ظلال اقبال بر دیار بنگاله گسترده بود حقیقت سلوک نا شایستهٔ نصارای بندر هوگلي باهل اسلام چنانچه باید پرتو ظهور افگنده بود - و به نیت نیک طویت که همواره بر افراختن اعلام دین و بر انداختن آیات کفر مصروفست تصمیم یافته که هرگاه روی دنانیر بسکهٔ این دولت روز افزون برافراخته گردد - و پایهٔ منبر بخطبهٔ این سلطنت والا مرتبت برافراخته - خار بن فساد این ضلالت کیشان ازین دیار برکنده آید - وآثار ظلال این باطل کوشان ازین ملک بر افگنده - بعد از جلوس میمنت مانوس که جهان را آرایش تازه روی نمود - و جهانیان را آسایش بی اندازه - قاسم خان را بصوبه داری بنگاله سرافراز ساخته فرمودند - که از دیر باز هدم معابد ضلالت معاهد و هیاکل شقاوت منازل نصارای این بندر مکنون ضمیر حق پذیر است باید که پس از نظم مهام ضروریهٔ این ملک وسیع ذرکندن بنیان این فیئهٔ تباه کیش و بر افگندن ارکان این طبقهٔ فساد اندیش مساعی جمیله بکار برد - و طریق تقدیم این خدمت و سبیل فرستادن مجاهدان اسلام از راه تري و خشکي بطرزیکه این عقدهٔ دشوار کشا بزودي و آساني صورت افتتاح پذیرفت - بزبان وحی ترجمان گذارش فرمودند - خان مذکور اسباب انجام این کار آماده نموده اواخر زمستان در ماه شعبان سال گذشته عنایت الله پسر خود را با الله یار خان که درین فتح مصدر خدمت پسندیده شده و در حقیقت سردار او بود و دیگر امرا و منصبداران کومکی آن صوبه بتسخیر هوگلي رخصت نمود - و بهادر کنبو ملازم خود را که راتق و فاتق مهماتش بود با جمعیت خویش

از سوار و پیاده ببهانهٔ ضبط محال خالصهٔ مخصوص آباد بدانجا فرستاده مقرر ساخت - که وقت کار خود را باالله یار خان و عنایت الله برساند - و باندیشهٔ آنکه مبادا این گروه باطل پژوه از توجه عساکر فیروزی آگهی یافته با عیال و اموال در کشتیها در آیند - و ازین مهلکه بر آیند - و غازیان اسلام از نیل مطلب باز مانند - چنان وا نمودند - که افواج نصرت امتزاج بتاخت و تاراج هجلي میروند - و مقرر شد که الله یارخان و عنایت الله وهمراهانش در بردوان که در سمت هجلي است توقف گزینند - و هرگاه خواجه شیر و معصوم زمیندار و صالح کنبو که با تابینان از راه بندر سري پور با نواره بقصد آنکه سر راه بر فرنگیان به بندند معین گشته بودند - بموهانه که دهنهٔ خور هوگلي است رسیده خبرفرستند - ایشان ازانجا به یلغار خود را بهوگلي رسانند - و مراسم جهاد و لوازم اجتهاد در قمع بنیاد این مردودان باطل کیش و قلع نژاد این مطرودان فساد اندیش بر روي کار آرند - الله یار خان و عنایت الله و رفقای ایشان خبر وصول خواجه شیر و همرهان او بدهنهٔ خور شنیده از بردوان یلغار نمودند - و در شبا روز بموضع هلدی پور که میان ساتگانو و هوگلي واقع است رسیده فرود آمدند - درینولا بهادر کنبو با پانصد سوار و پیادهٔ بسیاري از مخصوص آباد به الله یارخان و عنایت الله پیوست - و برای بستن دهنهٔ خور بجائی که خواجه شیر و غیر او بانواره بودند شتافته میان هوگلي و دریاي شور درتنگنای بکشتیهای نواره پل بست - تا جهاز از راه خور بدریای شور در نیاید - و راه فرار مقاهیر مسدود گردد •

دوم ذي الحجه سنه هزار و چهل و یک کندآوران لشکر اسلام هم از طرف خور با مردم نواره و هم از جانب دیگر بتسخیر آن مکان متین و استیصال فرنگیان بد آئین رو نهادند - و در معمورهٔ این روی خندق که ببالي اشتهار دارد گروهی را علف تیغ بیدریغ گردانیدند - وهرچه یافتند غارت نمودند - الله یار خان و عنایت الله باستصواب دولتخواهان جمعي از غزاة را به قریات و پرگنات دوجانب خورفرستادند تا نصارای اجاره داران مواضع را روانهٔ جهنم گردانند - و کماة دین بقتل و اسر کفرهٔ ضلال گزین پرداخته عیال عملهٔ نواره ایشانرا که همه بنگالي بودند گرفته آوردند - ناگزیر چهار هزار ملاح که اهل بنگاله آنها را غرابی گویند از مقاهیر جدا شده بلشکر نصرت قرین پیوستند - ازین رهگذر بادبارزدگان آسیمه سري و پراگندگي راه یافت - و مبارزان اسلام قریب سه و نیم ماه بمحاصرهٔ آن مکان حصین پرداختند - تیره بختان سیه گلیم گاه راه جنگ می پیمودند - و گاه در صلح میزدند - و باین روش روز گذرانیده چشم در راه کومک فرنگ داشتند - و از دو روئي و غدر خوئي هم به تمهید مقدمات مصالحه قیام نموده قریب یک لک روپیه بعنوان پیشکش واصل ساختند - و هم به تهیهٔ مواد مجادله پرداخته نزدیک هفت هزار تفنگچي را که درمیان این بد کیشان بودند بر تفنگ انداختن داشتند - چنانچه بسیاري از اشجار باغي را که بهادران با جمعی کثیر دران فرود آمده بود بي شاخ و برگ گردانیدند - انجام کار مجاهدان غزا شعار بیلداران گماشته درپیش خندق جانب کلیسا که از قلت عرض و عمق کم آب بود جرها زده آب دزدیدند - و از

ملچار الله یار خان و سید حسن کمونه و بهادر کنبو نقبها دویدند - دو نقب طرفین را خسارت پیشگان خبر یافته آمودند - نقب میانه که ببهادر متعلق بود پائین منزلی که در منازل این پست همدان بارتفاع و متانت امتیاز داشت و بیشتری از فرنگیان درانجا فراهم شده بودند سر بر کرد و بباروت انباشته آمد - چهاردهم ربیع الاول فدویان ناموس پرست در برابر آن صف کشیدند تا غنوده بختان از اطراف فراهم آیند - و چون جمعیت نموده هجوم کردند و هنگامهٔ نبرد توپ و تفنگ گرم گشت - نقب را آتش دادند - آن عمارت مرصوص البنیان مرفوع الارکان با بسیاری از کفر کیشان که دران گرد آمده بودند بسان بخار و دخان رو بآسمان نهاد - و غزاة اسلام بیورش در آمدند - برخي ازان گروه گران جان از راه آب بجهنم شتافتند - و جمعي بهزاران جان کندن ازین مهلکهٔ عظیم بسلامت بر آمده خود را بکشتیها رسانیدند - درین اثنا خواجه شیر و معصوم زمیندار چون قضای ناگهان با مردم نواره رسیده بسیاري از آن بد کرداران نابکار را راه‌گرای نیستي گردانیدند - و عصاة دین یک جهاز کلان را که قریب دوهزار مرد و زن وفراوان اسباب و اموال داشت از بیم تصرف حماة اسلام در انبار باروتی که دران جهاز بود آتش زده سوختند - و جمعي کثیر که در دیگر غرابها بودند خود را سوخته رو بدوزخ نهادند - و از شست و چهار دینگهٔ کلان و پنجاه و هفت غراب و دو یست جلیه یک غراب و دو جلیهٔ فرنگیان گوه بجهت آنکه آتش کشتیها سوخته در چند کشتي تیل درگرفته راه کشوده بود بدر رفتند - و هرچه از آب و آتش سالم ماند

بتصرف مجاهدان دین در آمد - از ابتدای پیکار تا انتهای کارزار آنچه از زن و مرد و برنا و پیر مخاذیل کشته شد و بباروت پرید و بآب فرو رفت و بآتش سوخت قریب ده هزار کس خواهد بود - و از فدویان ناموس پرست نزدیک هزار تن بپایهٔ گرانمایهٔ شهادت فایز گشت - و از ذکور و اناث نصراني چهار هزار و چار صد کس بقید اسارا در آمد - و نزدیک ده هزار کس از رعایای پرگنات که در حبس این ستم پیشگان بودند رستگاري یافتند - و بیمن تائید رباني و توجهٔ مشکل کشای حضرت خاقاني که همت فلکي رتبتش مصروف تقویت شریعت غرای نبوي و تائید ملت بیضای مصطفویست چندین فتحي بزرگ بزودي وآساني نصیب اولیای دولت گردید - و درخت کفر و ضلال که دران مرز و بوم رگ و ریشه فرو برده بود باقبال عدو مال شهنشاه دین پناه از بیخ و بن بر افتاد - و بجای آواز ناقوس صداي تسبیح و تهلیل بلندي گرا شد - ایزد جهان آفرین سایهٔ گرانمایهٔ این خدیو خدا پرست که آسمان را بکام او میگردانند و ستاره را بآرام او سیرمی فرمایند برجهان و جهانیان مبسوط داراد ٭

ششم ربیع الاول سید جعفر خلف سید جهانگیر ولد سید محمود خان باره که در ایام دولت حضرت عرش آشیاني سر آمد سادات باره بود بمنصب چهارهزاري ذات و دوهزار سوار سر عزت برافراخت او از کوتاه بیني و عاقبت نیندیشي در فامك حرمان ملازمت اقدس که سرمایهٔ خسران دین و دنیا است گزیده التماس رخصت باره نمود - و پس از دستوري بزاد و بوم خود رفت - و بطلب

حضرت جنت مکاني رفته نوکر شد - چون اورنگ خلافت بجلوس مقدس زينت يافت و او مانند ساير بندها بدرگاه کيوان جاه آمده درين تاريخ ملازمت نمود - خاقان مجرم نواز از کرم جبلي و فتوت فطري تقصير اورا بنظر در نياورده با آنکه حضرت جنت مکاني هزاري کرده بودند بمنصب مذکور و خطاب شجاعت خاني نوازش فرمودند - سعادت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سرافراز گرديد •

شب دوازدهم دوازده هزار روپيه بسادات و مشايخ و علما و فقرا عنايت نمودند - چون طبيعت يمين الدوله به بيماري از جادهٔ صحت انحراف پذيرفته بود اعلی حضرت از روی عاطفت بجهت عيادت بمنزل آن عضد الخلافت تشريف فرمودند - و رسم پا انداز و نثار و پيشکش بتقديم رسيد - نظر بهادر خويشگي از سنبهل آمده بتقبيل عتبهٔ والا رخ برافروخت - و دو فيل پيشکش نمود •

بيستم لشکر خان پس از تغيير صوبه داری کابل که بسعيد خان مرحمت شده بود بدرگاه گيتي پناه رسيده سعادت کورنش دريافت - و هزار اشرفي بصيغهٔ نذر و يک لک روپيه و سي اسپ برسم پيشکش گذرانيد - و از تغيير مهابت خان خانخانان بصوبه داری دار الملک دهلي سر بلند گرديد - و پسرانش سزاوار خان و لطف الله با او مرخص گشتند •

جشن وزن قمری

روز شنبه هشتم ربيع الثاني سنه هزار و چل و دو موافق غرهٔ

آبان جشن وزن قمري انتهای سال چل و سيوم از زندگانی جاوداني انعقاد يافت - و آن نور پرورده آلهي بطلا و ديگر اشيای معهوده وزن نموده آمد - و دامن اميد جهاني بسيم و زر برآمود - درين روز فرخنده محمد علي بيگ ايلچي ايران را بمرحمت خلعت طلادوزي و کمر مرصع و فيل و ماده فيل و چهار اشرفي کلان يکي بوزن چار صد توله دوم سه صد توله سيوم دو يست توله چهارم صد توله - و چهار روپيه باوزان مذکوره سرافراز ساخته رخصت مراجعت فرمودند - از روز ملازمت تا وقت معاودت سه لک و شانزده هزار روپيه نقد و قريب يک لک روپيه جنس باو عنايت شد - اعتماد خان که برهمنونی بخت بيدار از عادل خان رو برتافته باين درگاه آسمانجاه پناه آورده بود بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب قزلباش خان و انعام بيست هزار روپيه سر بلند گرديد - و از اصل و اضافهٔ رشيد خان خواجه سرا بمنصب هزاری ذات و دو صد و پنجاه سوار - و حکيم مومنا بساليانهٔ شانزده هزار روپيه کامياب گشتند - و حکيم رکنای کاشي که در فن طبابت وسط است چون از کبرسن التماس رخصت مشهد مقدس نموده بود اورا بعنايت خلعت و انعام پنج هزار روپيه سر افراز ساخته مرخص گردانيدند •

کشايش يافتن قلعهٔ حصينهٔ کالنه به نيروي اقبال جهانکشا

بيدار بختی که بمساعی جميله و تدبيرات نبيله جهان را در آرايش و جهانيان را در آرامش دارد - کارپردازان تقدير کليه

کشایش معضلات در آستین همت او می نهند - و زمان زمان نیرنگی اقبال چهره افروز هزاران فتح و نصرت میگردد - مصداق این مقال آنکه چون فتح خان پسر عنبر حبشي بی نظام را بملک نیستي روانه گردانید - محمود خان قلعه دار کالنه سر از متابعت و مطاوعت او پیچیده در پی استحکام قلعه شد - و خواست که بساهوی بهونسله که از وخامت عاقبت و واژونیِ طالع قدر نعمت و نوازش این درگاه آسمان جاه نشناخته از جادهٔ عبودیت انحراف ورزیده بود - و ولایت ناسک و تربنگ و سنگمنیر و جنیر را تا ملک کوکن متصرف شده - و یکی از خویشان بی نظام را که در حصنی از حصون آن ولایت محبوس بود بدست آورده لوای خود سري مي افراشت - توسل جسته - قلعه را بوی بسپارد - خانزمان که بنیابت پدر بنظم ولایت دکن و برار و خاندیس می پرداخت - چون بر مکنون ضمیر محمود خان آگهي یافت - بمیر قاسم هروي قلعه دار للنگ که بکالنه نزدیک است بر نگاشت - که اورا بمراحم و الطاف بادشاهي مطمین و مستمال ساخته نگذارد که قلعه را بساهو حواله نماید - میر بنامه و پیغام محمود خان را برینمعني آگاه گردانید - و میر را نزد خود طلبیده پس از گفت و شنود بسیار قرار داد که ازین ارادهٔ فاسد و اندیشهٔ کاسد باز آمده بشاه راه عبودیت گراید - و بامید مراحم و اعطاف حضرت ظل اللهي قلعه را باولیای سلطنت روز افزون بسپارد میر پس از دریافت اینمعني که او برهنمونیِ سعادت برین اراده راسخ است - حقیقت واقعه بخانزمان قلمي نمود - خان زمان استمالت نامه مصحوب عجم منصبدار نزد محمود خان ارسال داشت

او بر مضمون نگاشته آگاه گردید - مردم ساهو فتنهٔ خود را که بجهت سپردن قلعه طلبیده بود بی نیل مطلب بر گردانید - و منصور و مظفر را که پسران رشید او بودند با قاضي ابو الفضل وکیل خود همراه عجم و معصوم ولد میر قاسم پیش خان زمان فرستاده خود در پي خالي کردن قلعه شد - و چون منصور و مظفر بحوالیِ برهانپور رسیدند - خانزمان فخر الملک ولد یاقوت خان و دلاور خان دکني را برسم پذیره فرستاد - و پس از ملاقات برای مزید امیدواري و استمالت محمود خان بهردو پسر او منصبی در خور حال تجویز نموده به نخستین خلعت و اسپ و فیل و شش هزار روپیه - و بدویمن خلعت و اسپ و چهار هزار روپیه - از سرکار خالصهٔ شریفه رسانید - و قاضي ابو الفضل را امیدوار منصب و جاگیر گردانید - و ازانجا که خانزمان پیش از آمدن پسران محمود خان فرمان عنایت عنوان را که اعلی حضرت حسب الالتماس او به نشان پنجهٔ مبارک آرایش داده با خلعت و خنجر مرصع و اسپ برای مفاخرت و مباهات محمود خان فرستاده بودند - مصحوب جعفر بیگ بلوچ نزد او ارسال داشته بود - درینولا عجم و معصوم ولد میر قاسم را روانه ساخت - تا جعفر بیگ را با حشمی که همراه دارد بقلعه درآورده فرمان و تبرکات را بمحمود خان برسانند - و سعی نمایند که او ازانجا بزودي بر آمده ببرهانپور برسد - و مبلغی از خزانهٔ عامره بواسطهٔ علوفهٔ احشام و ذخیرهٔ قلعه همراه اینان ارسال داشت : پس از رسیدن جعفر بیگ بحوالیِ کالنه محمود خان دو کروه استقبال نموده بمراسم آداب پرداخت - و بفرمان قدر توان و تبرکات شهنشاه زمان تارک

فتخار بر افراخت - و شب یکشنبه دوم ربیع الثاني مطابق بیست و پنجم مهر قلعه را با هشت پرگنه از توابع آن که پیش از قحط و وبا هنگام معموري دو کرور چهل لک دام جمع داشت - و شش لک روپیه موافق دوازده ماهه حاصل بتصرف اولیای دولت قاهره باز گذاشت - و پس از چندی باتفاق میر قاسم و عجم و معصوم ببرهانپور آمد - و بمنصبی در خور و انعام پنجاه هزار روپیه نقد مباهي گردید - درین هنگام بعرض مقدس رسید که قاسم خان صوبه‌دار بنگاله بعد از فتح هوگلي بسه روز باجل طبعي در گذشت - چون بندهٔ کار آمدني اخلاص سرشت بود حضرت شاهنشاهي تاسف فرمودند و اعظم خان را بخلعت خاصه و صوبه داري آن ملک و مرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا نوازش نموده مرخص گردانیدند.

حاجي محمد جان مشهدي قدسي تخلص که در سخن سنجان عراق و خراسان بجودت فطرت و رسائي طبیعت معروف است - و به پیشوائي بخت بیدار و رهنمائی دولت کارگذار بسان دیگر سخنوران آفاق دل از موطن برگرفته بعزیمت آستان بوس رو بهندوستان بهشت نشان نهاده بود باحراز سعادت ملازمت مستسعد گشته قصیدهٔ در مدح بادشاه جود گستر هنر پرور بعرض رسانید - و بعنایت خلعت و اسپ و انعام دو هزار روپیه سر برافراخته در سلک مداحان انتظام یافت - این چند بیت ازان قصیده است * نظم *

ای قلم بر خود ببال از شادي و بکشا زبان
در ثنای قبلهٔ دین ثانیِ صاحب قران
آبروی آفرینش کعبهٔ صدق و صفا

قبلهٔ اقبال خاقان زمن شاه جهان
جوهر اول شهاب الدین محمد کز ازل
از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان
اختر برج کرامت مظهر لطف اله
جوهر تیغ شجاعت مصدر امن و امان
آنکه از آغاز فطرت بسته شهباز ظفر
چون عقاب تیر بر شاخ کمانش آشیان
گر مخالف ور موافق از ولایش دم زنند
با بد و نیکست چون خورشید گرم و مهربان
تا زیمن دولتش ایمن شود از حادثات
زد بدامان بقایش دست عمر جاودان
دولت از پیشانیش پیدا چو نور از آفتاب
نصرتش از تیغ لامع همچو مهر از خاوران
سرمهٔ چشم غزالان سازد از داغ پلنگ
ساز کاریهای عدلش چون نهد پا در میان
شهرت آثار عدلش زود بر خواهد گرفت
تهمت زنجیر عدل از گردن نوشیروان
خوش نشست از نقش پایش نقش هفت اقلیم را
ربع مسکون کو دگر بنشین بعیش جاودان
آفتابی اینچنین طالع نشد در هیچ قرن
ز ازمان دولت صاحبقران تا این زمان
جای حیرت کی بود گر کامل آمد از ازل

مهر در حد کمال آید پدید از خاوران
هر غیبي بر ضمیر روشنت پوشیدة نیست
راز خود تقدیر باراي تو دارد در میان
حبذا دولت که بیند باتو خود را هم رکاب
مرحبا نصرت که باشد باتو دایم همعنان

دوم جمادي الاولی از اصل و اضافهٔ ابو البقا ولد احمد بیگ خان بمنصب هزاري، ششصد سوار - وقلعه دارخان که از جمله غلامان این درگاه است بمنصب هزاري ذات و چار صد سوار سر افراز گشتند •

هشتم جعفر خان بعنایت فیل از حلقهٔ خاصه سربلند گردید - اخلاص خان از احمد آباد مراجعت نموده دو فیل بالختي امتعهٔ آن ولایت پیشکش گذرانید - ذو القرنین فوجدار سرکار بهرایچ بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه تارک افتخار برافراخت - و پنج فیل پیشکش نمود - پوشیده نماند که ضابطهٔ مقررهٔ این دولت ابد مدت است که بدیوان کل دو پیش دست از سرکار والا مرحمت میشود - یکي برای ضبط سررشتهٔ طلب و تنخواه بندها - دیگری برای انجام معاملات خالصهٔ شریفه - چون درینولا رای مانی داس را که بخدمت دفتر تن که طلب و تنخواه بآن باز بسته است قیام می نمود - و بمنصب هزاری ذات و صد و پنجاه سوار سرافرازي داشت - کبرسن دریافته بود - بنابران خدمت مسطور بملا عبدالطیف گجراتي که از فن نویسندگي وقوف دارد تفویض فرمودند •

از دقایق طبع دقیقه سنج و فطرت آسماني پیوند شهنشاه دانش نواز دانا پرور آنکه دوازدهم جمادي الاولی در مجلس

بهشت آئین از سکندر ذو القرنین سخني مذکور شد - یمین الدوله معروض داشت که تا امروز هیچ دشوار پسندی بر اقوال او انگشت اعتراض ننهاده - و نظر عیب هیچ دوربینی بر افعال او نیفتاده - اعلی حضرت فرمودند که اگر نبوت سکندر بثبوت پیوسته باشد جای حرف نیست - والا مارا برو دو سخن است - نخست آنکه چندین پاد شاه خردمند دانش آئین را برسم سفارت نزد نوشابه رفتن نکوهیدهٔ خرد دوربین و عقل صواب گزین است - چه هتک حرمت و قطع حیات را چارهٔ نداشت - دوم آنکه چون رسول دارا بطلب خراج معهودي که پدرش هرسال میفرستاد نزد او آمد در پاسخ آن پدر را مرغ خواند - چنانچه در باستاني نامها مسطور است و شیخ نظامي مي سراید

مصراع

شد آن مرغ کو بیضه زرین نهاد

و امثال این کلمات لایق شان سلاطین دانا نبود - سعید خان صوبه‌دار کابل که چار هزاري ذات و چار هزار سوار یکهزار سوار دو اسپه سه اسپه منصب داشت هزار سوار دیگر او دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند - و از اصل و اضافه الله یار خان از تعیناتیان صوبهٔ بنگاله بمنصب دوهزار و پانصدي هزار و هشتصد سوار سرافرازگشت •

بیست و دوم شیخ فرید از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري ذات و هزار و دویست سوار سربلندي یافت •

آغاز سال ششم

از دور اول جلوس مقدس

روز سه شنبه غرهٔ جمادي الثانيه سنه هزار و چل و دو مطابق بیست و سیوم آذر سال ششم از سریر آرائي خدیو دین و دولت خداوند ملک و ملت بفرخي آغاز شد •

چهارم این ماه رایات اقبال بعزم سیر و شکار بصوب باري بر افراخته آمد •

چهاردهم اعتقاد خان صوبه دار کشمیر باحراز سعادت ملازمت مستعد گشته هزار مهر نذر گذرانید - و جواهر و مرصع آلات و امتعهٔ کشمیر از اقسام شال و انواع جامه وار و کمربند و جای نماز وقالي و پشم شال که قیمت مجموع یک لک روپیه شد پیشکش نمود - درین عهد سعادت مهد کار قالیهای سرکار خاصهٔ شریفه که در کشمیر بی نظیر و دار السلطنت لاهور از پشم شال می بافند بجائی رسیده که گزي بصد روپیه که زیاده از سه تومان عراق باشد تمام میشود - ونفاست آن بمرتبه ایست که قالیهای کرمان که درکار خانهٔ والیء ایران بافته میشود نسبت بآن حکم پلاس دارد - برای همگي نشیمن هاي دولتخانهٔ والا قالیهای پشم شال سرانجام یافته - از وقایع صوبهٔ گجرات بعرض مقدس رسید که سید دلیر خان باره فوجدار سرکار بروده بساط هستي در نوردیده •

نوزدهم موکب گیتي پیما از یاری بدار الخلافت معاودت نمود - یمین الدوله وسائر بندها که در دار الخلافت مانده بودند استقبال نموده در باغ نور منزل بشرف کورنش رسیدند - چون خواجه ابوالحسن را که در بندگي و هواخواهي و اعتماد بکبرسن رسیده بود عارضهٔ جسماني روی نمود - شهنشاه بنده نواز ازروی عاطفت و عنایت برسم عیادت که طریقهٔ انیقه نبویست پرداخته منزل اورا بنور حضور منور ساختند - خواجه بعد اداي لوازم عبودیت و انکسار صد قطعه زربفت وغیره بطریق پا انداز و دو فیل و ده هزار اشرفي به سبیل پیشکش بنظر کیما اثر در آورد •

مفتوح شدن قلعهٔ کهاتا کهیري از توابع صوبهٔ مالوه

چون بهاگیرت بهیل سرگروه فساد کیشان صوبهٔ مالوه که ازکثرت جمعیت و حصانت قلعهٔ کهاتا کهیري با طاعت و انقیاد صوبه داران سابق نپرداخته بود - در صوبه داریء نصیری خان نیز مصدر فتنه وفساد شد - خان مشار الیه از سارنگپور بقصد مالش آن وخیمة العاقبه روانه گردید - ازانجا که صیت قلعه کشائي خان مذبور رعب افزاي فساد پیشگان متمرد شده بود او بمجرد شنیدن این خبر پای ثبات از دست داده بوسیلهٔ سنگرام زمیندار کنور نزد خان آمد - و قلعه را که از دیر باز پناه جای او و نیاکان او بود باز گذاشت - خان قلعه کشا روز مبارک دو شنبه بیست و یکم جمادي الثانیه با بندهای بادشاهي و تابینان خود داخل حصار شده دران منبت کفروعصیان بافراختن رایات اسلام و انداختن هیاکل و اصنام پرداخته کوس

نصرت و فیروزی بلند آوازه گردانید - و بعد اذان و اقامت نماز بجماعت ادا نموده وظیفه و دعای دوام دولت ابد پیوند که بر کافهٔ برایا واجب است بجا آورد - سر انداز خان قلماق که در سلک غلامان معتمد انسلاک دارد بعنایت خلعت و خدمت کوتوالی دار الخلافت و منصب هزاري ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفراز گردید غرهٔ رجب پیشکش سعید خان صوبه دار کابل صد اسپ و برخي از جانور شکاري و غیر آن از نظر انور گذشت •

جشن وزن شمسي

روز یکشنبه دوازدهم شهر رجب سال هزار و چل و دوم هجري مطابق چهارم بهمن جشن وزن شمسي انتهای سال چل و یکم و ابتدای سال چهل و دوم از عمر جاوید طراز آرایش یافت - و آن گرانمایه گوهر را بطلا و دیگر اشیای معهوده سنجیدند - نشاط را بارگاه فراختر شد - آزمندان تهي دست بکام دل رسیدند - درین روز مبارک سید خان جهان (‡) که بمنصب پنج هزاري ذات و پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهي بود هزار سوار دیگر از منصب او دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند - باقر خان نجم ثاني با پسران خود از اڈیسه آمده بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه رخ بر افروخت و هزار اشرفی بر سبیل نذر و جواهر و مرصع آلات و طلا آلات که قیمت

(‡) در هر سه نسخه سید خان جهان نوشته - حالیکه صحیح سعید خان خان جهان باشد •

مجموع دو لک روپیه شد بطریق پیشکش گذرانید - و از تغییر اسلام خان بصوبه داری گجرات و بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا و فیل سر افراز گردید - جعفر خان باضافهٔ پانصدي ذات و سه صد سوار بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار - و اخلاص خان پسر بایزید بیگ بخدمت قلعه داری قلعهٔ رهتاس و مرحمت خلعت و اسپ سربلند گشتند - و از اصل و اضافهٔ همت خان بمنصب هزار و پانصدي هزار و چار صد سوار - و شجاع ولد معصوم خان کابلي تهانه دار غزنین که بخطاب اسد خان و عنایت علم سر برافراخت بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار - و مروت خان آخته بیگي که بخدمت میر توزکي نیز از تغییر خلیل الله خان و بر وفق التماسش بخطاب مرشد قلي خان که للهٔ شاه عباس و عم مروت خان بود نوازش یافت بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار - و عوض خان قاقشال بمنصب هزاري هشتصد سوار - و نوبت خان بمنصب هزاري ششصد سوار - مفتخر گردیدند - بسید جمال الدین بارهه فیل عنایت شد - وقاص حاجي ایلچی نذر محمد خان بانعام بیست هزار روپیه و مومن پسر او بعطای پنجهزار روپیه سر افتخار و مباهات بر افراختند - و دامن امید سادات و فضلا و صلحا که شرف حضور دریافته بودند و شعرا که اشعار غرا در تهنیت بعرض مقدس رسانیدند بسیم و زر بر آمود - و اهل نغمه و طرب بآئین مقرر کامیاب شدند - چون پیشتر بعرض اقدس رسیده بود که در ایام دولت حضرت جنت مکاني در بنارس که منشای کفر و ضلال و منمای وزر و وبال است بتخانه بسیار احداث یافته ناتمام

ماندهٔ است . و برخی از متمولان کفرهٔ فجره میخواهند که باتمام رسانند - و شهنشاه دین پناه حکم فرموده بودند که چه بنارس وچه دیگر محال ممالک محروسه هرجا بتخانه احداث یافته باشد آنرا بر اندازند - درینولا از عرضه داشت وقایع نگار صوبهٔ آله آباد معروض گشت که هفتاد و شش بتخانه‌در خطهٔ بنارس بخاک برابر گردید ٭

ارایش یافتن جشن ازدواج بادشاه زادهٔ بخت بیدار سعادت یار محمد داراشکوه

چون مهین اختر برج دولت و اقبال بهین گوهر درج حشمت و جلال پادشاهزاده محمد دارا شکوه و پادشاهزادهٔ ارجمند سعادت پیوند محمد شاه شجاع بهادر بحد بلوغ رسیدند - خدیو اقبال بحضرت مهد علیا ممتاز الزمانی فرمودند که اگر نخستین خلف خلافت بکریمهٔ ستوده سیر شاهزاده پرویز که بوالا نژادی عز امتیاز دارد چه از طرف پدر نبیرهٔ حضرت غفران پناه جنت مکانی است . و از جانب مادر نواسهٔ شاهزاده مراد خلف حضرت عرش آشیانی - و دومین را بدختر نیک اختر سلالهٔ خاندان مجد و علا رستم میرزای صفوی‌که به نجابت و شرافت موصوف است - پیوند یابد - مناسب است - حضرت مهد علیا بعرض اشرف رسانیدند که آنچه بخاطر رسیده محض صواب است - و آن عاقلهٔ زمان کاملهٔ دوران جمعی را به احمد آباد وغیره فرستادند تا رغایب مجلوبات و غرایب مرغوبات از قسم اقمشه و غیران که در طویهای سلاطین والا اقتدار بکار رود مهیا سازند . درین اثنا که طنطنهٔ شادمانی گوش افروز

جهانیان بود - و صدای مبارک باد مژدهٔ عیش میرسانید از نزول فلکی واقعهٔ عظیم وداهیهٔ دهمای حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی که عالم را بتیره روز ناکامی نشاند روی نمود - و این مطلب چندی در توقف افتاد - و چون رایات جلال بهزاران میمنت و اقبال از برهانپور معاودت نموده ورود سعادت بدار الخلافت اکبر آباد فرمود و یک سال و هشت ماه از ارتحال آن مغفورهٔ رضوان اللهی بسر آمد - حضرت شاهنشاهی نخست بکد خدائی مهین پور خلافت پرداخته روز یکشنبه هشتم جمادی الاولی سال هزار و چل و دوم هجری مطابق روز انیران سیم آبان پس از انقضای یازده گهری مبلغ دو لک روپیه یك لک روپیه نقد و یک لک روپیه جنس نصف جواهر ثمینه ونصف امتعه و اقمشهٔ نفیسه از سرکار خاصهٔ شریفه برسم ساچق همراه علامی افضل خان دیوان کل و صادق خان میر بخشی و موسویخان صدر الصدور و میر جمله میر سامان و مخدرات حجب عصمت والدهٔ ماجدهٔ حضرت مهد علیا و همشیرکلان‌آن مرحومه و مغفوره و عمات ایشان و ستی النسا خانم چنانچه سزاوار شان سلاطین عظیم الشان باشد بمنزل پرده نشین تتق عفت جهان بانو بیگم بنت شاهزاده مراد زوجهٔ شاهزادهٔ پرویز فرستادند - وآن محتجبهٔ حجاب عزت بتمهید لوازم جشن و سور - و بسط بساط طرب و سرور پرداخته بمردم درون و بیرون‌که همراه ساچق رفته بودند از اقمشهٔ نا دوخته تورهای لایق داد - درینولا که ساعت سعادت افزای عقد نزدیک رسید نواب قدسی القاب پادشاهزادهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب که در خدمت اقدس کسب اخلاق

حمیده و اطوار گزیده نموده رضا پژوهی شهنشاه آسمان جاه را از مهین اسباب بر خورداري و بهین مواد کامگاري میدانند و بعد از حضرت مهد علیا بتنظیم و تنسیق مهمات حرم سرای سلطنت و شبستان دولت می پردازند التماس نموده متکفل سرانجام لوازم این جشن گشتند - آنچه نواب مغفرت ایاب مهد علیا در ایام زندگي برای والا پیوند گرامي فرزند مهیا ساخته بودند و آنچه از سرکار نواب قدسي القاب سرانجام یافت از نقد و جنس شانزده لک روپیه است - بدین تفصیل - هفت لک روپیه جواهر ثمینه و مرصع آلات - و چهار لک روپیه طلا آلات و نقره آلات و غیره و اقسام اقمشه و امتعهٔ هندوستان و عراق و روم و چین و فرنگ و فرشهاي گونا گون و بساطهای رنگارنگ و سایبانهای مخمل زربفت و زر دوزي و دیگر لوازم کارخانجات که در خور حال خواتین ذوي الاقتدار باشد و چندین فیل و ماده فیل بایراق نقره و اسپان عربي و عراقی و کچهي و ترکي با زین مرصع و طلا و نقره و یك لک روپیه نقد تفصیل همهٔ آن مبلغ چهار لک روپیه باشد در پیشکش بندگان اعلی حضرت و تورهٔ پادشاهزادها و بیگمان و خلعت امرا و غیرها گذارش خواهد یافت - و چون برای چیدن این اسباب بغیر از ایوان والا بنیان پیش جهروکهٔ عام و خاص که از مستحدثات حضرت جهانباني است جا نبود - روز جمعه بیست و چهارم رجب المرجب سال هزار و چل و دوم مطابق روز مهر شانزدهم بهمن صحن دولت خانهٔ خاص و عام خلوت نموده و خدمت گذاران شبستان عظمت و جلال و پیشکاران مشکوی دولت و اقبال بامر نواب قدسي القاب ملکهٔ زمان بیگم

صاحب و سرکاري عفیفهٔ شریفه ستی النساء خانم اسباب و اشیای مذکوره را از آغاز طلوع نیر اعظم تا آخر پهر سیوم بترتیبي که حیرت افزای جهان نوردان دشوار پسند بود دران ایوان رفیع مکان چیدند بعد فراغ ازین شغل خطیر ملکهٔ ملکي نژاد بخدمت پادشاه سلیمان گاه رفته التماس نمودند که امیدوار است که برای حصول یمن و شرف اسباب بیوگاني بنظر انور در آید - خلیفهٔ زمان باستدعاي آن قدسي سمات سایهٔ دولت بدان بساط حشمت انداختند - نواب سپهر جناب پیشکشی لایق از جواهر و مرصع آلات و جز آن که قیمت مجموع یک لک و پنجاه هزار روپیه بود از نظر اقدس گذرانیدند - اعلی حضرت سپهر مرتبت ازروی عاطفت قبول فرموده آن ملکهٔ زمانرا بر چنین سرانجام لایق تحسین و آفرین نمودند - وصد توره برای پادشاهزادهای والا مکان و بیگمان عفت نشان و زنان و فرزندان امرا که بیشتر نه پارچه و کمتر هفت پارچه قطع نا کرده بود و بر اکثر آن از مرصع آلات چیزي گذاشته شده مرحمت کردند - و آخر روز خدیو اقبال پردگیان تتق عصمت را بمحل مقدس رخصت فرموده بار عام دادند - تا نوئینان عالیمقدار و ارکان دولت و اعیان سلطنت بتماشای این نوادر نظر فریب دیده باز کشایند - و بیمین الدوله آصف خان نه دست خلعت فاخر با چارقب طلا دوزي و شمشیر و خنجر مرصع گرانبها - و بعضي از امرای عمده خلعت با چارقب طلا دوزي - و ببرخي خلعت بامرجي - و بچندي ازینان خنجر مرصع نیز - و بدیگران خلعت تنها عنایت شد - و اهل نغمه و نوا تشریفها و انعامها یافتند - و قیمت

این اشیا دو لک و پنجاه هزار روپیه بود - روز دیگر آن جهاز دولت طراز را همراه بعضي از پردگیان سرادق عظمت و سلطنت بآئین شایسته بمنزل پادشاهزادهٔ کامگار فرستادند - پس ازان پرده نشین تتق عصمت جهان بانو بیگم زوجهٔ پادشاهزادهٔ پرویز بنت شاهزادهٔ مراد جهازی که بقدر قدرت برای دختر نیک اختر خویش آماده ساخته بود حسب التماس او بفرمان شهنشاه دوران در ایوان دولت خانهٔ خاص و عام بهمان دستور چید - اگرچه در جنب اشیائی که به پیشکاری خادمان سرکار نواب عالمیان مآب بیگم صاحب ترتیب یافته بود وزني نداشت - اما چون او نیز دیرین اندوختهای خود را از جواهر و مرصع آلات و دیگر اسباب جهاز بآنچه در خانهٔ شاهزادهٔ پرویز فراهم آورده بود بترتیب و تزئین تمام روا نمود - گیتي خدیو را دربارهٔ او نظر مرحمت افزون شد *

شب بیست و هفتم ده هزار روپیه مقرر بارباب احتیاج عطا فرمودند *

غرهٔ شعبان سنه هزار و چل و دو در شاه محل مقدس (ن) مجلس حنابندان منعقد گردید - و از بسیاری شموع مرصع لگن که گوئي آفتابي هر سو طالع گشته بود زمین را بر آسمان پایه افزود - شهنشاه فلک بارگاه بمشکوی اقبال تشریف فرموده بخشیان عظام را امر فرمودند که امرا و اعیان سلطنت را موافق قدر و مرتبه بنشانند - و چون بسبب قضیهٔ نا مرضیهٔ حضرت مهد علیا نغمهٔ

(ن) در دولتخانهٔ خاص

از بی نوائي مثل سایر اسباب مسرت و شادماني قریب دو سال پرده نشین بود حکم شد که نغمه سرایان بارید دم و بربط نوازان نکیسادست بدستیاری ساز و آواز زنگ غم از مرآت خاطر جهانیان بزدایند - صدای دلکش مطربان و آوای خوش خنیا گران فلک را برقص آورد - و ناهید را برشک - و کدبانوان قاعده دان مطابق رسم و آئین حنا برانگشتان مجلسیان بسته رومالهای زرنگار بران پیچیدند و فوطهای زرتار قسمت نمودند - خدمتگذاران بارگاه جلال گل و پان با انواع تنقلات و فواکه و مشمومات خوان درخوان چیدند - و اقسام آلات آتش بازي که از جانب عروس برکنار دریای جون نصب شده بود حیرت افزای تماشائیان گشت *

دوم ماه مذکور بفرمان شهنشاه عالم پناه پادشاهزادهاي کامگار بخت بیدار محمد شاه شجاع بهادر و محمد اورنگ زیب و مراد بخش با یمین الدوله و دیگر امراي نامدار و اعیان دولت پایدار بوالا منزل پادشاهزادهٔ جهان و جهانیان رفته بزم نشاط آراستند - و نوئینان والا قدر بتهنیت این طوی فرخنده پیشکشهاي لایق گذرانیدند - و آن گوهر اکلیل سلطنت را بر گلگون کوه هیکل آسمان رفتار سوار کرده بقدر تفاوت مرتبه برخی سواره و گروهی پیاده در رکاب روان گشتند - و در دولت خانهٔ خاص و عام بدولت کورنش و زمین بوس بادشاه هفت اقلیم خدیو تخت و دیهیم رسانیدند - اورنگ نشین اقبال خلعت خاصه و جمدهر مرصع وشمشیر مرصع با پردلهٔ مرصع گران بها و تسبیح مروارید که لعلهاي ثمین داشت و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی بازین مرصع دیگری با زین

طلا مینا کار و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و ماده فیل که قیمت همه چار لک روپیه باشد عنایت فرمودند - برسم هندوستان سهرهٔ که عقود در شاهوار بالعل و زمرد آبدار بود و حضرت جنت مکاني بر فرق فرقدان سای اعلی حضرت شب ازدواج میمنت امتزاج بدست مبارک بسته بودند تیمنا و تبرکا بدست حق پرست بر سر خرد پرور آن والا گهر بسته سرافراز دین و دولت ساختند - بادشاه زادهٔ بلند قدر بادای تسلیمات شکر عواطف بادشاهي بتقدیم رسانید - درین مجلس بهشت آئین به یمین الدوله آصفخان خلعت خاص با چار قب زر دوزي و خنجر مرصع با پهولکتاره و به دیگر امرا و اعیان سلطنت و بندهای روشناس بتفاوت درجه خلعت فاخر عنایت نمودند - و باهل طرب نیز خلعت وانعام مرحمت شد - چون روز بنشاط و شادماني گذشت - شب هنگام پیشکاران بارگاه خلافت بامر اقدس در باغ پائین دولت خانهٔ خاص و زمین ته درشن چراغان روشن ساخته کشتیهای دریای جون را که بکثرت شموع و فراوانیء مشعل و چراغ رشک افزای ثوابت و سیارات بود بجلوه در آوردند - و بافروزش آلات آتشبازي که از سرکار والا در کنار جون نصب شده بود زمین را فروغ بخش انجمن افلاک گردانیدند - و بعد از دوپهر و شش گهري که تا آن هنگام هنگامهٔ ساز و نوا و محفل عیش و طرب گرم بود چون ساعت فیض اشاعت نکاح که مختار انجم شناسان یونان و هندوستان بود رسید قاضي محمد اسلم را بشاه برج طلب فرمودند - و او در حضور اشرف اقدس خطبهٔ عقد نکاح برخواند - و مهر بر وفق کابین نواب مغفرت قباب مهد علیا تیمنا

پنج لک روپیه مقرر گردید

• بیت •

سعادت بر کشاد اقبال را دست • قران مشتري با زهره پیوست

صدای مبارکباد از زمین بپروین رسید - و ندای تهنیت از آسمان بزمین - زمینیان دست به نثار کشادند - و آسمانیان لب بدعا - طالب کلیم تاریخ این جشن خجسته بدین نمط در سلک نظم کشید •

• نظم •

ازین دلکشا جشن وافر سرور • همه عید شد سربسر ماه و سال
ز گوهر فشانیء دست کرم • گهر گشت چون آبله پایمال
ز بس گوهر و زر گرفتست اوج • مرصع توان کرد تیغ جبال
طمع آنچنان طرف ازین جشن بست • که دیگر لبش وا نشد در سوال
دو سعد اختر اوج شاهنشهي • ببرج شرف کرده اند اتصال
ز آمیزش زهره و مشتري • سعادت گرفتست اوج کمال
خرد بهر تاریخ این عقد گفت • قران کرده سعدین برج جلال

هشتم شعبان شهنشاه فلک بارگاه بالتماس مهین گوهر درج اقبال منزل آن گزین اختر برج خلافت را بقدوم مسرت لزوم نمودار خلد برین گردانیدند - و آن درة التاج جهانباني از دولتخانهٔ مبارک تا مکان نزول میمنت موصول بانواع اقمشهٔ نفیسه از قسم مخمل زربفت و زربفت بوم طلا و بوم نقره و بوم دارایی و مخمل ساده مراسم پا انداز بتقدیم رسانید - پس از نزول اقدس اقسام جواهر و زر و سیم نثار نموده انواع نفایس که قیمت آن یک لک روپیه باشد ازانجمله اسپی بود عراقي نژاد و سرافراز نام

• بیت •

چو عقل فلسفي افلاک گردی • چو فکر هندسي گیتي نوردي

بازین مرصعی که برای سواری اعلی حضرت در کارخانهٔ آن والاگهر سرانجام یافته بود بعنوان پیشکش گذرانید - و خلعتهای نوئینان والا مقدار و امرای نامدار و دیگر بندهای رو شناس بنظر انور درآورده بحکم اشرف بهر کدام عنایت فرمود - بیمین الدوله آصفخان دوتقوز پارچه با شمشیر مرصع و بچندی از عمدهای دولت خلعت فاخر با چارقب طلا دوزي و بگروهی از امرا خلعت با فرجي و بجمعي از بندهای روشناس خلعت تنها - نخست اولیای دولت در پیشگاه حضور سراسر نور بعد ازان در خدمت بادشاهزادهٔ جوان بخت باداي مراسم تسلیم سر برفراختند - خرج این جشن فرخنده سي و دولک روپیه است که قریب صد هزار تومان عراق و یک کرور و سي لک خانیِ ماوراء النهر باشد - ازانجمله شش لک از سرکار خاصهٔ شریفه و شانزده لک از سرکار نواب قدسي القاب فروغ بخش شبستان خلافت بیگم صاحب و ده لک از جانب بادشاهزادهٔ جوان بخت مادر عروس •

گذارش جشن کد خدائی بادشاهزادهٔ عالیمقدار محمد شاه شجاع بهادر

ازانجا که خاطر ملکوت ناظر متوجه آن بود که از والا پیوند شاهزادهٔ عالم و عالمیان محمد شاه شجاع بهادر نیز وا پردازند - بعد فراغ از کد خدائي مهین اختر برج جلال حکم فرمودند که براي انجمن آرائي این جشن سور و عشرت پیرائي بزم سرور مکرمتخان دیوان بیوتات که از علم نجوم بهرهٔ وافر دارد و داروغگی اهل تنجیم بدو منوط است

باتفاق اخترشناسان یونان و هندوستان ساعت اختیار کند - خان مذکور باتفاق ستاره شماران تعمق نظر نموده شب جمعه بیست و سیم شعبان المعظم سنه هزار و چل و دو هجري مطابق چهاردهم اسفندارمذ اختیار نموده بعرض اشرف اقدس رسانید - اعلی حضرت بپادشزادهٔ جهانیان بیگم صاحب فرمودند که چون نسبت ببرادران امروز بجای مهد علیا آن فرزند بجان پیوند است بآئینی که جشن کدخدائی مهین پور خلافت سامان داده مواد این طوی خجسته نیز سرانجام دهد - نواب فلک جناب بآنکه فاصله میان این دو طوی بزرگ زیاده بر بیست و دو روز نبود لوازم این جشن در عرض چند روز بگزین طرزی مهیا گردانیدند - و روز جمعه نهم شعبان یک لک و شصت هزار روپیه نقد و صد هزار روپیه جنس ازانجمله پنجاه هزار روپیه جواهر و پنجاه هزار روپیه اقسام اقمشهٔ نفیسه از سرکار خاصهٔ شریفه برسم ساچق مصحوب صادق خان میر بخشي و موسویخان صدر و میر جمله میر سامان و چندی از پردگیان که همراه ساچق مهین اختر سماي عظمت رفته بودند بخانهٔ نقاوهٔ دودمان مجد و علا رستم میرزا ارسال یافت - و چون خجسته ساعت عقد نزدیک رسید شب پنجشنبه بیست و دویم شعبان از خانهٔ سلالهٔ خاندان عز و اعتلا رستم میرزا بآئین پسندیده حنا آوردند - و این مجلس والا در شاه محل مقدس معلی منعقد شد - وانواع آتشبازي که از جانب میرزا بآرایش تمام آورده بودند بر افروختند - و حسب الحکم الاقدس یمین الدوله با سایر نوئینان والا قدر دران محفل خلد آئین نشست - و رسم بستن حنا و دادن فوطهای

زرکش بتقدیم رسید - و خوانهای پان و اصناف تنقلات و عطریات
بترتیب شایسته بمجلس آوردند - نوای رود و آوای سرود زمینیان
را گرم مسرت گردانید - و صدای تهنیت این بزم نشاط افزا سامعه
افروز اسمانیان گشت - صباح آن دولتخانهٔ خاص و عام خلوت
نموده شد - و از اسباب جهاز که برخی در ایام حیات حضرت
مهد علیا سرانجام یافته بود - و بیشتر پادشاهزادهٔ جهانیان بیگم
صاحب آماده ساخته بودند - و همگی ده لک روپیه بود - بدین
تفصیل - پنج لک روپیه جواهر ثمینه و مرصع آلات - و پنج لک
روپیه طلا آلات و نقره آلات و غیرها - و گونا گون اقمشه و فرشها و
بساطها و سایبانهای زردوزی و مخمل زربفت و سایرلوازم کارخانجات
و اصناف خیول با زین مرصع و طلا و نقره و فیول با یراق نقره و
تورها و خلعتها که گذارش خواهد یافت - آنچه شایستگی چیدن
داشت خادمان مشکوی جلال بامر نواب خورشیداحتجاب و سرکاری
عصمت نقاب ستی النسا خانم بترتیب و آئینی که در طوی
نخستین خلف خلافت گذارده آمد در همان ایوان کلان چیدند -
و خیول و فیول بیرون دولتخانهٔ خاص و عام حاضر ساخته آمد - و
بعد از دو پهر روز شهنشاه انجم سپاه خورشید آسا جهروکهٔ دولتخانهٔ
خاص و عام را فروغ بخشیده برای حصول یمن و سعادت بر اشیای
مذکوره نظر فرمودند - و بالتماس نواب خورشید احتجاب ملکهٔ زمان
پادشاهزادهٔ جهانیان بیگم صاحب از جنس مسطور متاع یک لک
روپیه از جواهر و مرصع آلات و دیگر تحف بعنوان پیشکش قبول
نموده آن ملکهٔ ملکی صفات را تحسین و آفرین نمودند - و

مخدرات سرادق عصمت را رخصت نموده فرمان دادند که خواص
بندها نیز ازین تماشا بهره برگیرند - و رسم تورهٔ پادشاهزادها و بیگمان
و دیگر عفایف حرم محترم که بر اکثر آن از مرصع آلات چیزی
گذاشته بودند - و خلعتهای یمین الدوله و دیگر عمدهای دولت و
بندهای روشناس بآئین جشن نخستین بروی کار آمد - و تشریف
و انعام اهل طرب نیز بهمان دستور - و بفرمان والا نفایس مذکوره
را بمنزل پادشاهزادهٔ کامگار بخت بیدار فرستادند - آخر روز حضرت
شاهنشاهی جهروکهٔ دولتخانهٔ خاص و عام را بنور حضور برافروخته
انجمن آرای مسرت و شادمانی و عشرت پیرای کام بخشی و
کامرانی گشتند - و چون شب بساط انجم بروی فلک بنشاط این
جشن عالم آرا بگسترد - و روزگار بفزونیٔ کافوری شموع و فراوانیٔ
چراغ فروغ آگین گردید - و بفرمان گیتی خدیو دراریٔ فلک
سلطنت پادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب و پادشاهزادهٔ مراد بخش
و یمین الدوله آصفخان با سایر امرا بمنزل پادشاهزادهٔ جوان بخت
که در ایام سعادت فرجام پادشاهزادگی نشیمن اقبال اعلی حضرت
بود - و برکنار دریای جون اساس یافته است - رفته بآئینی که در طوی
اولین سمت ذکر یافت آن اختر برج حشمت و جلال را از راه کنار
دریا بدولتخانهٔ مقدس آورده بدولت کورنش و تسلیمات رسانیدند -
و حضرت خاقانی خلعت خاصه و شمشیر مرصع و جمدهر مرصع با
پهولکتاره و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین مرصع دیگری
با زین طلا میناکار و فیل خاصه بایراق نقره و ماده فیل که قیمت
مجموع دو لک روپیه شد عنایت فرموده سهرهٔ لالیٔ متلالی با لعل

و زمرد که بر سر مهین بادشاهزادهٔ بخت بیدار بسته بودند بدست جود پرست بر سر دانش پرور آن ستوده سیر بستند - و بادشاهزادهٔ کامگار والا گهر تسلیمات عنایات شاهنشاهي بجا آورد - کیفیت و کمیت آلات آتشبازي که مانند کوه طور هوش ربای تماشائیان بود بزبان چوبین خامه گذارش پذیر نیست - و چون هنگام میمنت التیام گرامي عقد در رسید - قاضي محمد اسلم در شاه برج بحضور اشرف اقدس بخواندن خطبهٔ نکاح پرداخت - و چهار لک روپیه کابین قرار یافت - صدای مبارکباد از هرگوشه بلندي گراي شد - و ندای تهنیت از هر جانب نوید عشرت جدید رسانید - طالب کلیم تاریخ این طوي فرخنده چنین بر گذارده • • نظم •

ای دل ازگلشن امیدگل عیش بچین • روزگار طرب و عشرت جاوید آمد
پیش از آندم که زنوروز چمن عیدکند • بمشام همه بوی گل امید آمد
جشن فرخندهٔ والا گهر عالي قدر • عالم افروز تر از کوکبهٔ عید آمد
بسرا پردهٔ ماه فلک پادشهي • از پی سازطرب موکب ناهید آمد
بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم • مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد

سلخ شعبان گیتي خدیو بمنزل ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت محمد شاه شجاع بهادر تشریف فرمودند - و بادشاهزادهٔ والا گهر بمراسم پا انداز و نثار پرداخته جواهر و مرصع آلات و اقسام پارچه از نظر انور گذرانید - و حسب الحکم به یمین الدوله آصفخان دو تقوز پارچه و شمشیر مرصع و بعلامي افضل خان و سید خانجهان و اعتقاد خان و شایسته خان خلعت با چارقب - و بچندي خلعت بافرجي - و بسایر بندهای روشناس خلعت تنها - مرحمت فرمودند - و نوئینان والا قدر نخست

تسلیمات نوازش پیش اعلی حضرت بعد ازان پیش بادشاهزادهٔ کامکار بتقدیم رسانیدند - اعلی حضرت ازروی شفقت و عنایت طعام همانجا تناول فرموده آخر روز بدولتخانهٔ مقدس معاودت نمودند - هزار روپیه مقرر شب پانزدهم این ماه به نیازمندان عطا شد •

فرستادن تربیت خان برسم رسالت نزد نذر محمد خان والیء بلخ

چون در ابتدای اورنگ آرائي حضرت شاهنشاهي نذر محمد خان از مستی بادهٔ غفلت و جواني و دید طرز عالم که دران ایام لختی رو بشوریدگي داشت بیراهه شتافته سلسلهٔ شناسائي و دوربیني گسیخته بود - و پس از شنیدن طنطنهٔ کوس جهان ستاني و صیت گیتي افروزی حضرت خاقاني که بسیط زمین را در گرفته از بیم مکافات کردار ناشایستهٔ خود وقاص حاجي را درین سال بپایهٔ سریر خلافت فرستاد تا بیاری مراسم معذرت و ندامت نایرهٔ غضب پادشاه قدر قدرت فرو نشانده رشتهٔ هوا خواهي و مودت این دودمان خلافت نشان را که عروهٔ وثقای سلاطین جهان است دوتائي دهد - بر خاطر مهر ناظر پرتو افگند که در برابر ایلچي خان مشار الیه یکی از فدویان معتمد برسم سفارت بدان صوب فرستاده آید تا خاطر خان که بصدور حرکت نکوهیده توزع و تشتت دارد مطمئن گردد - لهذا درینولا تربیت خان را که خانه زاد درگاه والا است بخلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار و عنایت اسپ و فیل مفتخر و مباهي گردانیده باین خدمت تعین فرمودند

و وقاص حاجی را نیز بعنایت خلعت و اسپ و فیل و موهن پسرش را بمرحمت خلعت سرفراز ساخته مصحوب تربیت خان مرخص گردانیدند - و نامهٔ مشتمل بر کمال رافت و عطوفت که از منشات علامي افضل خان بود با تنسوقات هندوستان که قیمت آن یک لک روپیه باشد همراه تربیت خان ارسال فرمودند ٭

نقل نامه

حمد بیحد و ثنای بیعد مالك الملکي را سزد که چشم حشمت او عرصهٔ امکان را از سرحد مشرق ازل تا مغرب ابد فرو گرفته - و فرمان نافذ او جمیع کاینات و تمام مخلوقات را از شهرستان عدم براورده در صحرای وسیع الفضاي وجود جمع نموده - و حکمت بالغهٔ او موافقت و مصادقت آنها را بایکدیگر شیرازهٔ ارتباط و ایتلاف اجزا و اوراق آن مجموعه گردانیده - و قوام نظام عالم وابقاي سلسلهٔ بنی آدم را ببقای آن مصادقت و موافقت منوط و مربوط ساخته - و رافت شاملهٔ او تقاضای آن کرده که انسان را که شهبیت قصیدهٔ مخلوقات است ازان مجموعه انتخاب نموده - سر و سردار آن سلسلهٔ علیه ابوالبشر را بمنصب جلیل القدر خلافت روي زمین امتیاز بخشیده مسجود ملایک آسمان گردانیده - و این عطیهٔ کبری را ذریهٔ او نسلا بعد نسل و قرنا بعد قرن بر قرار و پایدار داشته - چنانچه در هر عصري و اواني صاحب دولتی را که لایق آن مرتبهٔ قصوی و شایستهٔ این درجهٔ علیا دانسته از اهل آن عصر و زمان بر گزیده - و تاج خلافت بر سر آن برگزیدهٔ خود نهاده - و

سریر سلطنت را بوجود فایض الجودش آراسته - و وجوب اطاعت اورا جزو ایمان - و صدور مخالفت اورا بغي و عصیان - شمرده - و غرر درر صلوات نامیات - و زواهر جواهر تسلیمات زاکیات - نثار فرق فرقدان سای آن سرور که خلیفة اللهي را بهتر ازو خلفي نبوده - و رتبهٔ خلافت از وصول بعتبهٔ سدرهٔ مرتبهٔ آنحضرت کسب افزونی نموده - و آل خیر مال آن فیض گستر که مودت ایشان اجر رسالت سید کاینات - و محبت آن نیک منشان سفینهٔ نوح نجات است - و اصحاب هدایت مآب آن خیر البشر که نجوم سمای هدایت و رجوم شیاطین غوایت اند - خصوصا خلفای راشدین مهدیین که ارکان قویمهٔ شرع مبین - و عناصر اربعهٔ عالم دین - و یاران موافق سید المرسلین و اعوان و انصار خاتم النبیین - اند - و بعد تا عنایت یزدان شامل حال کافهٔ عالمیان و حمایت ملک منان متکفل حفظ جهانیان از مکاره دوران و مکاید زمان است - ذات والا صفات ملکي ملکات خلاصهٔ خوانین بلند مکان - سلالهٔ خواقین رفیع الشان - نقاوهٔ خاندان دولت - عضادهٔ دودمان شوکت - دیباچهٔ نسخهٔ کامگاري - عنوان صحیفهٔ نامداري - قرهٔ باصرهٔ عظمت - غرهٔ ناصیهٔ حشمت - در درج اقبال - دری برج جلال - بدر سمای رفعت - شمس فلک عزت - مورد الطاف و اعطاف ملک منان - ثمرهٔ شجرهٔ چنگیز خان - مشمول گوناگون عنایت ایزد رحمن - محفوظ بحفظ و حمایت یزدان بوده مزین مسند دولت - و مشید ارکان شوکت - باد - بر ضمیر مهر انجلا قمر ضیای آن سلالهٔ دودمان عز و علا هویدا و اشکارا بوده باشد - که نامهٔ نامي را که رشحات اقلام آن پیوسته طراوت بخش گلشن

محبت و یکانگي بود - و صحیفهٔ گرامي را که سواد مداد آن همیشه روشنیِ دیدهٔ مودت و یکجهتي مي افزود - حمیده خصال پسندیده افعال - توفیق آثار - سعادت‌یار - حاجی الحرمین الشریفین وقاص حاجي - دروقتی که رایات جاه و جلال - قرین نصرت و اقبال - از دکن مراجعت فرموده - و خاطر اولیاء دولت قاهره از دفع و رفع طائفهٔ ضالهٔ افاغنهٔ ملاعنه - که راه‌بغي و عناد - و طریق فسادوافساد را پیش گرفته - ازین دیار فرار اختیار کرده - پناه بنظام‌الملک دکني برده بودند - وقریب بدوازده هزار سوار درانجا ازان فیهٔ باغیه جمع شده - و نظام‌الملک را که همیشه صاحب بیست و سی هزار سوار بود باخود متفق ساخته - بنیاد فتنه انگیزي را استحکام تمام داده - مربی مغز خود را بساغر غرور مدهوش نموده - خیالات فاسده بخاطر آورده بودند - چنانچه مقتضای حزم آن بود که جزم عزم بقلع و قمع آن اهل فساد از بیخ و بنیاد نموده شود - لهذا عنان عزیمت بآنصوب معطوف گشت - و وجه همت والا نهمت را بر استیصال آن گروه فتان گماشت - و از تنبیه و تادیب نظام الملک نیز که از برکت اتفاق بآن گروه پر نفاق او و اعیان دولت او در رفتن بعالم عدم - و استقرار در قعر جهنم - بآن افاغنهٔ ملاعنه اتفاق نمودند - و پنج قلعهٔ نامدار او که هریک بحصانت و متانت شهرهٔ آفاق - و باستعداد آلات حرب و قلعه داري درمیان قلاع عالم طاق بود - مثل قلعهٔ قندهار و دهارور وکالنه و تلتم و ستونده - و آن قدر ولایت او که جمیع آن پنجاه لک روپیه است که درصد و پنجاه لک خاني بوده باشد - درین یساق بتصرف اولیای دولت قاهره

در آمد - و از رسیدن پیشکشهاي وافر از قسم جواهر نفیس و مرصع آلات قیمتي و فیلان کوه پیکر و تحف دیگر از جانب سایر دنیاداران دکن بدرگاه معلی جمع شده بود - و دار الخلافهٔ اکبر آباد که رشک شهرهای عالم و جامع خوبیهاي بلاد عرب و عجم و بهترین مساکن بني آدمست - مستقر خلافت کبری و مقر سلطنت عظمی گشته رسانید - ورود آن نامهٔ عنبرین شمامه بهجت افزاي خاطر خلت آئین و ضمیر دوستي گزین گردید - چون مضمون صدق مشحون آن مخبر از غایت محبت و ولا و مشعر بر نهایت مودت و صفا بود - باعث ازدیاد استحکام رابطهٔ قرابت صوري و تشئید علاقهٔ صداقت معنوي که میان این دودمان خلافت نشان و آن سلسلهٔ عظیم الشان واقعست - گشت - ادای رسم تهنیت جلوس میمنت مانوس این نیازمند درگاه صمدیت بر سریر خلافت و اورنگ سلطنت نموده اظهار مسرت تمام و بهجت مالا کلام از جهت وصول این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری باین نیازمند درگاه واهب العطایا کرده بودند - یقین حاصلست که دوستان از مسرت دوستان مسرور و از وصول نعمت عظمی بایشان محظوظ میشوند - دیگر عذری که از برای توجه خود بحدود کابل خواسته بودند و تفصیل آنرا بحاجي موسی الیه گفته که بعرض رساند - بمسامع جاه و جلال رسانید - الحق ایدچنین خواهد بود والا باوجود رسیدن خبر جلوس میمنت مانوس ما بر سریر خلافت موروثي بهیچ وجه لایق نمی نمود که این قسم اراده که فایدهٔ دین و دنیوي بران مترتب نبا شد ازان طرف نسبت باهل اسلام خصوصا نسبت بجماعهٔ که اهل سنت و جماعت باشند بوقوع

آید - اما محل تعجب است که چرا این چنین اخباری که کالشمس
في نصف النهار هویدا و اشکار است دیر بآنجا رسیده - و چون
مناسب چنان بود که یکي از منتسبان درگاه معلی و معتمدان بارگاه
آسمان سا با حاجي موميٰ الیه بآنصوب روانه شود - فدوی خاص معتمد
تمام اخلاص تربیت خان را که ابا عن جد از خانه زادان این درگاه
فلک اشتباه است همراه حاجي مشار الیه مرخص ساخت - و
چون آن مقدمه که درباب معاملهٔ قزلباش در سلک تحریر در آورده
بودند طوای داشت با بعضی از مقدمات دیگر زباني بخان موميٰ
الیه گفته شد - از تقریر آن فدوي معلوم خواهند نمود - و یقین
خواهند داشت که مطابق آن انشاء الله تعالی در وقتش از قوه
بفعل خواهد آمد - وچون باعثی ازبرای زیادتیِ توقف آن فدوی
درانجا نیست اورا بزودي رخصت انصراف ارزاني خواهند داشت -
دیگر چون درینولا خبر بهجت اثر فتح بندر هوگلي رسیده بود که
جمع کثیر از فرنگیان بي دین دران فتح قتیل و اسیر گشته اند - و
از استماع خصوصیات آن فتح مبین اهل اسلام را بهجت تمام حاصل
میشود - ذکر آنرا برسبیل اجمال در ذیل این نامهٔ همایون فال
لایق دید - تا آن خان دین دار اسلام شعار و ساکنان قبة الاسلام بلخ
ازین خبر مسرت اثر مبتهج و مسرور گردند - خلاصهٔ این واقعه و
نقاوهٔ این سانحه آنست که بندرهوگلي بندریست در نزدیکیِ بندر
ساتگانو که از بنادر عمدهٔ مشهورهٔ بنگاله است - و جمع کثیری و جم
غفیری ازفرنگیان درانجا می بودند - وازار بسیار ازان اشرار بمسلمانان
آن دیار که درجوار آن کفار نابکار ماوی و مسکن داشتند میرسید -

چنانچه بسیاري از اهل اسلام را گرفته جبرا و قهرا نصاری مي
نمودند - و ازین جهت که استیصال اهل کفر و ضلال برذمهٔ همت
والا نهمت پادشاه اسلام که مروج دین مبین سید انام علیه و علی
آله و اصحابه الف الف صلوة و الف الف سلام باشد - واجب و
متحتم است - بقاسم خان صوبه دار بنگاله حکم شده بود که در قلع
و قمع و رفع و دفع آن طایفهٔ ضاله بکوشد - صوبه دار مذکور امتثال
فرمان واجب الاذعان نموده جمعي از بندهای درگاه معلی را که
تعینات آن صوبه بودند برسر آن کفرهٔ فجره تعین نمود - واز جملهٔ
نوارهٔ بنگاله که یک هزار منزل کشتي است و در هرکشتي مقرراست
که سوای هفتاد هشتاد ملاح از قسم تفنگچي و توپچي وگوله انداز
و تیرانداز و نیزه دار و شمشیر دار و نقارچی و نفیرچی و کرنائي و
سرنائی و درود گر و آهن گر واقسام محترفه و دیگر جماعه می باشند
چنانچه مجموع آن قریب هفتاد هزار نفر علوفه خوار میشود که ماه
بماه ازخزانهٔ بنگاله علوفهٔ خود را نقد می یابند - و بغیر ازین
جماعه جمعي دیگر از سپاهیان کار آزموده از منصبدار و احدی
نیز درین کشتیها هستند - پانصد منزل کشتي باین استعداد نیز
بآن لشکر ظفر اثر روانه ساخت - مدت چهار ماه آن بهادران فدوي
و شیر مردان نصیري در برو بحر بآن بد کیشان بمقابله و مقاتله
مشغول بودند - تا آنکه رفته رفته کار را بر آنها تنگ ساختند - و
نقبها را بزیر حصار محکمهای آنها رسانیده دیوار های آن بر هوا
پرانیدند - و از هر چهار طرف یورش کرده آنرا مسخر ساختند - و
چون آن بندر در کنار خور دریای شور واقع شده بقیة السیف بقای

حیوة خود را در فرار دانسته بر بالای جهازها و غرابها رفته رو بگریز نهادند - نهنگان بحر وغا و شیران میدان هیجا از راه خشکی و دریا تعاقب آن طایفهٔ وخیم العاقبت نمودند - و آن کشتیها را با سکان آنها گرفتند - و از جملهٔ آن بعضی را قتیل و برخی را اسیر ساختند - چنانچه قریب ده هزار نفر ازان کفار نابکار درگرفتن این بندر متین دستگیر شدند - و سوای فرنگی جنگی پنجهزار کس دیگر از خدم و حشم آن کشتیها و غرابها در قید و بند افتادند - و شصت و چهار جهاز و غراب با غنایم موفور و اموال نامحصور بتصرف اولیای دولت قاهره و عساکر منصوره درآمد - و عرق کفر و ضلال بالکل ازان دیار بر کنده گشت - و بجای کنایس آنها حسب الحکم معابد و مساجد بنا نهادند - و عوض صدای ناقوس گبران آواز اذان مسلمانان ازان مکان بگوش ملأ اعلی و کرو بیان عالم بالا رسید - لله الحمد که - اینچنین فتحی اهل اسلام را درین ایام روی داد - دولت دنیا وسیلهٔ سعادت عقبی و باعث رضای مولی باد *

لشکر خان را که از کبر سن خدمات مرجوعه از و متمشی نمیشد داخل اشکر دعا گردانیده صوبه داری دهلی از تغییر او باعتقاد خان ولد اعتماد الدوله مفوض نموده و بعنایت خلعت و اسپ سرافراز ساخته بآن صوب رخصت فرمودند - شاه بیگ خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار مباهی گردید *

گذارش نو روز

درین هنگام مسرت فرجام که شعاع جهان‌کشائی اقبال روزافزون در اطراف و اکناف ساطع بود - و فور یزدان پرستی و فروغ عدالت پروری در آفاق لامع - طنطنهٔ نوروزی نوید کام اندوزی رسانید - روز یکشنبه نهم رمضان المبارک سنه هزار و چهل و دو هجری آفتاب عالمتاب به پرتو اعتدال برج حمل بر افروخت - اورنگ آرای جهان ستانی برتخت کام بخشی و کامرانی جلوس فرموده دست جود پرست بپاشیدن سیم و زر برکشادند - و نهال امیدجهانی بابر افضال سر سبز و شاداب گردانیدند - و شعرا بپایهٔ سریر اعلی اشعار غرا معروض داشته بصلات گرامی کامیاب گشتند - درین روز فرخنده پیشکش عبد الله‌خان بهادر فیروز جنگ از جواهر و مرصع آلات و شش فیل و چند اسپ و دیگر نفایس از نظر انور گذشت *

چاردهم راجه جیسنگه از وطن معاودت نموده باستلام عتبهٔ علیه سربرافراخت *

نوزدهم خواجه ابو الحسن که از بندهای معتمد قدیم الخدمت درگاه والا بود رخت هستی بربست - خواجه در عهد حضرت عرش آشیانی بخدمت وزارت شاهزاده دانیال و دیوانی دکن بلند پایگی داشت - و چون حضرت جنت مکانی سریر آرای سلطنت گشتند اورا از دکن طلب فرموده میربخشی گردانیدند - آخر بحسن عقیدت و خدمت گذاری بپایهٔ والای دیوانی کل و منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار رسید - و پس ازانکه سریر خلافت بجلوس

حضرت شاهنشاهي آرایش یافت قدم بندگی خواجه را منظور داشته بعنایت منصب شش هزاری ذات و شش هزار سوار چنانچه گذارش یافت سر افراز ساختند - و با آنکه سنش بهفتاد رسیده بود چون در سلک بندهای حق گذار اخلاص شعار انسلاک داشت و براستي و دیانت خدمات مرجوعه بتقدیم رسانیده بود - شهنشاه بنده نوازبرفوت او تاسف نموده سایهٔ عاطفت بر بازماندهای او گستردند - و بظفرخان پور او صوبه داری کشمیر که بنیابت پدر بآن می پرداخت استقلالا مفوض داشته اورا باضافهٔ پانصدی ذات و هزار سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و علم و نقاره سرافراز گردانیدند ٭

بیست و دوم راجه جگسنگه از وطن خود آمده بتقبیل آستان دولت آشیان سرافراز گردید - و یک فیل با لختی جواهر و مرصع آلات پیشکش نمود - خلیل الله خان پسر میر میران را میرآتش گردانیدند - محمد حسین جابري بخدمت دیوانی برهانپور از تغیر میرم بیگ - و میر عبد الکریم بداروغگی عمارات دارالخلافهٔ اکبر آباد بلند پایگی یافتند ٭

بست و سوم پیشکش سید خانجهان از جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا شرف قبول یافت ٭

بست و پنجم بپادشاهزادهٔ با فرو شکیب محمد اورنگ زیب فیل ازحلقهٔ خاصه با ساز نقره و ماده فیل عنایت شد - میرزا خان ولد شاه نواز خان بن عبدالرحیم خانخانان بمرحمت خلعت و اسپ نوازش یافته بفوجداری سرکار بهرایج مرخص گردید - خواص خان

باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار مفتخر گشت - غیرت خان برادر زادهٔ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بعنایت علم لوای مفاخرت برافراخت - بهر کدام از میر ظهیر الدین علي برادر میر میران یزدي و حاکم خان چهار هزار روپیه برسم انعام مرحمت شد - قاضي محمد سعید کرهرودي را که سي و شش هزار روپیه سالیانه داشت بمنصب هزاری ذات و صد سوار بلند پایگي بخشیدند - از ابتدای نوروز تا بیست و هشتم رمضان که روز شرف بود آنچه از پیشکش بادشاهزادهای والا تبار و امرای عالیمقدار شرف پذیرائي یافت هشت لک روپیه قیمت شد ٭

درین تاریخ همشیرهٔ یلنکتوش اتالیق نذر محمد خان والیء بلخ با جبن نام خویش او که از راه سورت قصد طواف حرمین شریفین داشتند باشارهٔ یلنکتوش باستلام عتبهٔ والا رخ برافروخته صد اسپ و هفتاد و پنج شتر نر و ماده و نه غلام قلماق که یلنکتوش مصحوب ایشان برسم پیشکش فرستاده بود بنظر انور در آوردند - و هر کدام هژده اسپ از خود نیز پیشکش نمود - پادشاه جود پرور ایشانرا بتشریفات و انعامات نقد نوازش فرمودند - و پس از چندی آن عفیفه در دارالخلافهٔ اکبرآباد بساط هستي در نوردید - و سعادت حج درنیافت مولانا حسن قبادیاني که از علماء ماوراء النهر است و بتقوی و طهارت آراسته و همراه ایشان آمده بود سعادت اندوز ملازمت گردید - و بیست و هفت اسپ و بیست شتر پیشکش گذرانید - با آنکه کلامش از کبر سن مفهوم نمیگردید شهنشاه دانش پناه بانعام پانزده هزار روپیه سرافراز فرمودند ٭

غرهٔ شوال عید فطر مژدهٔ شادمانی رسانید - خدیو خداپرست که رمضان را بروزه و دیگر عبادات و انفاق سی هزار روپیه مقرر معمور داشتند بر فیل فلک خرام سوار گشته بنماز گاه تشریف بردند - و بدستور معهود آرزو مندان بزر نثار کامیاب گشتند - لشکر خان که بواسطهٔ کبرسن از خدمات معاف شده بود چنانچه گذارش یافت با پسران بتقبیل آستان سلاطین مکان سر بر افراخت - سزاوار خان پسر کلان اورا باضافهٔ هزار سوار بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار و علم و نقاره و خدمت فوجداری لکهی جنگل از تغییر جان نثار خان - و لطف الله خان پسر خورد اورا از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سر افراز گردانیدند - راجه پتهلداس بعنایت خلعت خاصه و فوجداری خطهٔ فیض اساس اجمیر از تغییر میرزا مظفر کرمانی نوازش یافت - اسفندیار ولد حسن بیگ شیخ عمری کومکی بنگاله باضافهٔ پانصدی ذات و ششصد سوار بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار و دو یست سوار - و از اصل و اضافه علاول ترین بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار و جانباز خان بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار - و خانلر بخطاب ذو الفقار خان سربلند گردیدند •

یازدهم شوال خبر رسید که یادگار حسین خان از تعیناتیان کابل و با با خواجه مخاطب بعزتخان تیولدار بهکر باجل طبیعی در گذشتند •

دو از دهم شاه نواز خان خلف رستم میرزا باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت خلعت و علم و نقاره

و فوجداری نواحی دار الخلافهٔ اکبر آباد از تغییر الله و یردی خان بر نواخته آمد - و از اصل و اضافه منصب پرتهیراج راتهور از تعیناتیان دکن دو هزاری هزار و پانصد سوار - شریف خان هزار و پانصدی هزار سوار مقرر شد •

فرستادن خواجه قاسم مخاطب بصفدر خان از درگاه والا بسفارت ایران

چون فرمان روای ایران شاه عباس بحری بیگ را عجالة به تهنیت جلوس میمنت مانوس روانهٔ درگاه والا ساخته میخواست که یکی از عمدهای دولت را با تحف و نفایس آن ملک برسم سفارت بفرستد - و در همان نزدیکی ایام حیاتش سپری گردید چنانچه گذارده آمد - و شاه صفی نبیره اش پس از سریر آرائی سلطنت ایران برعایت سنت سلف در تحریک سلسلهٔ وداد و تشئید مبانی اتحاد این دودمان خواقین نشان کوشیده محمد علی بیگ را که از محرمان و معتمدان شاه عباس بود با هدایا و تحف از اسپ و دیگر امتعهٔ نفیسهٔ آن ولایت که سه لک روپیه قیمت داشت و تهنیت نامهٔ جلوس مبارک بدرگاه والا فرستاده بود - شهنشاه جهان پناه نیز از مرتبه دانی - سیادت مآب صفدر خان اسمعیل اتائی را که از تربیت یافتهای ایام سعادت فرجام پادشاه زادگی حضرت خاقانی است - و بمزاج دانی و اعتماد موصوف - بخدمت بلند مرتبت سفارت سرفراز ساخته یک لک و پنجاه هزار روپیه بصیغهٔ مدد خرج عنایت فرمودند - و مرصع آلات گران ارز

با دیگر غرایب تنسوقات که قیمت مجموع چهار لک روپیه شد ازانجمله یک لک روپیه مرصع آلات و سه لک روپیه اقسام اقمشهٔ نفیسهٔ ولایت هندوستان بهشت نشان که در کارخانجات احمد آباد و پتن و بنارس و مالده مهیا شده و باب ایران بود. حوالهٔ خان مشار الیه نموده باندرز هاي خرد افزای دانش افروز گوش هوش او بر افروختند •

بیست و پنجم شوال مطابق پانزدهم اردي بهشت بعنایت خلعت و جیقهٔ مرصع وخنجر مرصع و اسپ و فیل مفتخر و مباهي گردانیده دستوري بخشیدند - و نامهٔ از منشات علامي افضل خان مشتمل برکمال تلطف وفتح قلعهٔ دشوارکشاي دولت آباد که بعد ازدو ماه ازرخصت صفدر خان بمسامع جاه وجلال رسید - و تا این وقت خان مذبور بواسطهٔ سرانجام برخي ضروریات در اکبرآباد توقف داشت - ومحتوي بر دیگرفتوحات که نصیب اولیاي دولت قاهره شده بود مصحوب او ارسال داشتند •

نقل نامه

حمدي که از قواي متناهئ بشري آید چگونه معبودي را شاید که کمالات ذاتیئ ادبی انتها وصفات جلالي وجمالئ او لایعد ولا یحصی است - متناهي را با نامتناهي چه نسبت - وامکان را در جذب و جوب چه قدرت - باوجود این حال صاحب کمال چه سان در میدان بیان لوای حمد بر افرازد - و جنود آنرا مقدمة الجیش مقاصد کلام خود سازد - و اسپ چوبین خامه را در عرصهٔ

سخنوري تازد - پس همان به که سپر درین معرکه اندازد . و بدرود خجستهٔ ورود رامع لواي حمد صاحب مقام محمود - عنوان نامهٔ امکان - باعث تصنیف نسخهٔ جهان - حبیب خالق انس و جان - علیه و علی آله خصوصا اهل العباء الذین بطهار تهم نطق القرآن - و اصحابه لاسیما الخلفاء الذین من فضایلهم ملي الفرقان - من الصلوة افضلها و من التسلیمات اشرفها - فاتحهٔ این نامه را متبرک ساخته بذکر مقصد پردازد - وصول نامهٔ عبهر شمیم - و ورود صحیفهٔ عنبر نسیم - آن درة التاج دولت عظمی - واسطة العقد شوکت کبری - ثمرهٔ شجرهٔ دودمان مصطفوي - درهٔ فاخرهٔ خاندان مرتضوي - صفارهٔ سلسلهٔ علویه - نقاوهٔ قبیلهٔ صفویه - در ثمین بحر سلطنت - قصر رفیع اقلیم عظمت طراز کسوت فرمان روائي - نگین خاتم کشور کشائي - گلدستهٔ گلشن اقبال - نوبادهٔ بوستان جلال - تابندهٔ ماه فلک جهانباني - درخشندهٔ کوکب برج کشور ستاني - زینت افزاي مجلس نامداري - مسند آراي محفل کامکاري - سریر آرای خورشید ضیا - دارای مشتري لقا - شاه بیت قصیدهٔ سلاطین نامدار - عنوان صحیفهٔ خواقین کامگار - شاه جمجاه - خسرو فلک بارگاه - که هر حرف آن بحر ژرفي بود مملواز لآلئ دوستي و یگانگي و هر سطر آن نهری جاري از منهال زلال محبت و یکجهتي - مصحوب حمیده صفات - پسندیده ملکات - مرضي الاطوار - سعادت آثار - محمد علي بیگ - که از اوضاع او معلوم میشود که خدمت سلاطین نموده - و مودب بآداب گردیده - مرسل گشته بود - گلشن خلت را نضارت تازه - و چمن صداقت را طراوت بی اندازه -

ارزاني داشت - از نامهٔ عنبرین شمامه استشمام آن میشد که از رسیدن خبر جلوس میمنت مانوس این نیازمند درگاه اله آن فرزند جمجاه فرحان و شادان گشته اند - درینمعني شکی نیست - ورابطهٔ دوستي شاهد صدق این دعوبست - چه وصول نعمت عظمی - و حصول عطیهٔ کبری - مسرت افزای خاطر احبا می باشد - یقین که بعد ازین نیز همین شیوهٔ ستوده و این غریزهٔ مرضیه را حلیهٔ شاهد دوستي خواهند ساخت - و نسبتهای قدیم را بروابط جدید بدستوري که مابین اسلاف این دودمان خلافت نشان و آن سلسلهٔ رفیع المکان متحقق بوده منظور داشته بنوعی استحکام خواهند داد که اینمعني نسلا بعد نسل و قرنا بعد قرن بر قرار و پایدار باشد - تا از ثمرهٔ این شجره عالمی بهره ور شود - واز نتیجهٔ این مقدمه بساط فیض در بسیط زمین گسترده گردد - چون مناسب چنان بود که یکي از منتسبان درگاه آسمان جاه و شخصی از معتمدان بارگاه عرش اشتباه راهمراه آن مرضي الاطوار برسم سفارت و طریق حجابت روانهٔ آن صوب نموده آید - بنابرین صاحب مرتبهٔ سیادت - فایز درجهٔ امارت - فدوی قدیم الخدمت - سزاوار الطاف نمایان - صفدر خان را که از بندهای معتمد معتبر این درگاه عرش اشتباه است - روانه نموده شد - تا این صحیفهٔ وداد را بآن فرزند والا نژاد رساند - و زباني بعضی از مقدمات را که منتج استمرار قاعدهٔ دوستي - و مثمر استقرار رابطهٔ یکجهتي - میگردد - بیان نماید - چه از آثار و اخبار دیار چنین مفهوم میشود که از مردم داناي دولتخواه زمان حضرت شاه جنت آرامگاه عم بزرگوار نغران پناه جعل الجنة مثواه - آنچنان

کسي نمانده که این قدر حالت و قدرت داشته باشد که کیفیت نسبتهائی که میان خواقین این دودمان خلافت نشان - وسلاطین آن خاندان عظیم الشان - متحقق بود بعرض آن فرزند والا شکوه رساند - در خدمت پادشاهان عظیم الشان ضرور است که جمعي از دانایان بوده باشند - و آن قدر نسبت و عزت و قدرت داشته باشند که دلیرانه هر مقدمه را که مصلحت دولت دران باشد عرض نمایند و این معنی را هم خاطر نشین کنند که درحقیقت معنی پادشاهي و سلطنت آنست که مالک الملک حقیقي بمحض کرم ذاتی خود بندهٔ خاصی را بجهت مصلحت عام برمیگزیند - و بپایهٔ والای ظل اللهي سرافراز میگرداند - و خلق خود را باو می سپارد - تا حفظ نفس و عرض و مال و مرتبهٔ آنها نماید - و دست قوي را از ضعیف کوتاه دارد - و داد مظلوم از ظالم بستاند - وبسنت سنیهٔ الهي عمل نموده تقصیرات آنهارا که بمقتضای بشریت سرمیزند عفو فرماید - و تا ضرور نشود هیچ یکی از بندهای خدا را عقوبت ننماید - هرگاه حال برین منوال باشد پس آن برگزیدهٔ حق سبحانه و تعالی را نیز واجب است که اینمعني را همواره منظور نظر انور خود دارند - تا بعین عنایت خلق آن مملکت از سپاهي و رعیت منظور نظر کیمیا اثر آن فرزند سزاوار تاج و تخت گردد - و اگر از بنده تقصیری بوقوع آید که عفو و اغماض آن موافق مصلحت نباشد درخور آن تقصیر تنبیه یابد - وارتکاب ازالهٔ حیات که در حقیقت تخریب بنیان الهي است - که ید قدرت شامله آن را بسالهاي دراز ساخته - وسبب قوي بی اخلاصي و نفرت طبایع

است - بی ضرورت تام نباید نمود - وباحسان تسخیر قلوب ایشان باید کرد (الانسان عبید الاحسان) مقدمهٔ حقه است - دریتصورت خاطر جمع - و ملك ایمن و دولت باستحکام - و مهمات بانتظام خواهد بود - از غایت محبت و نهایت رافت بمودای الدین النصیحه این چند کلمه بر زبان خامه جاري گردید - لایق آنکه بعد از رسانیدن نامه و پیغام آن سیادت و امارت مرتبت را بزودي رخصت انصراف ارزاني دارند - چون ضابطهٔ وداد - وقاعدهٔ اتحاد - مقتضیء آنست که از استماع افزونیء اسباب دولت - و زیادتیء علامات شوکت - دوستان فرحان وشادان گردند - لهذا بر سبیل اجمال در ذیل این نامهٔ خجسته فال فتوحات تازه که از میامن تائیدات بی اندازهٔ ایزد متعال که شامل حال این نیازمند، درگاه ذوالجلال است - درین ایام خجسته فرجام دست داده بود مرقوم قلم یگانگي میگردد - ازانجمله آنکه چون پیرای افغان که اعلی حضرت - فردوس منزلت - علیین آشیان - جنت مکان - انار الله برهانه - اورا بدرجهٔ اعلای امارت رسانیده - و بخطاب خانجهاني و مرتبهٔ سپهسالاري سرافراز گردانیده بودند - از کفران نعمت - و طغیان طبیعت - که منشاء آن خبث طینت - و سوء خلقت است - طریقهٔ بغی وعصیان پیش گرفته اختیار فرار ازین دیار نموده پناه بملک نظام الملک برد و جمع کثیری از افاغنهٔ ملاعنه بر سر او جمع شدند - و نظام الملک که قریب سي هزار سوار داشت به او متفق گردیده خیالات فاسده را بخاطر هاي ناقص خود راه دادند - دفع و رفع آن باغیان را واجب دانسته همت والا نهمت را بر استیصال آن گروه ضال گماشت

وعنان عزیمت را بآنصوب معطوف داشت - و افواج قاهرهٔ متعدده بسرداریء امراء عمده برای تادیب نظام الملک و تخریب ملك او و دفع فتنهٔ آن فیهٔ باغیه - و رفع فساد آن طائفهٔ ضاله - تعین نمود عساکر منصوره بیمن تائید قادر بی همتا - و برکت اقبال روز افزون ما - در هر مرتبه از مراتب مقابله و مقاتله دمار از روزگار آن گروه نابکار براورده شکستهای گونا گون دادند - و ملک نظام الملک را بنهب و غارت و قتل واسر خراب و بیآب ساختند - و کار را چنان برافغانان تنگ گردانیدند که آنها نجات خود را منحصر در بر آمدن ازان دیار دانسته فرار را بر قرار اختیار نمودند - از جملهٔ افواج قاهره که از برای استیصال و استهلاک آن جماعهٔ واجب الدفع تعین شده بودند - جمعی تعاقب آن طایفهٔ عاقبت نا محمود نموده مانند شیران ژیان آن روبه صفتان را پیش انداخته بسعیهاي مردانه و کوششهای فدویانه خود را بآنها رسانیدند - از مشاهدهٔ این حال آن گروه بد مآل دست از جان شسته پای ثبات در معرکه افشردند - و دست و پای که دست از جان شستها و از سر گذشتها را باید زد دران عرصه زدند - آخر الامر بعون عنایت ملک داور فتح و ظفر نصیب لشکر فیروزي اثر گردید - و سر پیرا و سر دریا را که او نیز درین دولت عظمی بمرتبهٔ علیا فایز گردیده بود با سر پسران پیرا - و سایر سرداران آن طایفهٔ وخیم العاقبت - بدرگاه خلایق پناه فرستادند - و باقي باغیان را قتیل و اسیر ساختند - و نظام الملک نیز با اکثر عمدهای خود از شومیء این اتفاق در رفتن بعالم عدم و استقرار در قعر جهنم با آن جهنمیان اتفاق نمود - و پسر نظام الملک مذکور که بجاي

پدر نشسته بود - و فتح خان پسر عنبر که مثل پدر مدار علیه آن سلسله شده بود با اموال و اسباب و توابع و لواحق اسیر و دستگیر شدند - وقلعهٔ دولتا باد را که اساس دولت نظام الملکیه و حاکم نشین آن مملکت است - و در استحکام و استعداد شهرهٔ آفاق - و در حصانت و متانت میان قلاع هندوستان طاق بود - چه آن حصن حصین در حقیقت نه قلعه است که کوه پر شکوه در نهایت عظمت و غایت رفعت از سنگ خارا در صحرای مسطحی واقع شده - چهار قلعه ازانجمله بر بالای آن کوه فلک شکوه است - بعضها فوق بعض - و بر دوران کوه والا شکوه خندق پر آب عریض و عمیق واقعست که در سنگ خارا کنده شده - وپنج حصار استوار و دو خندق عمیق دیگر برروي هم متصل بکوه مذکور دارد - با هفت قلعهٔ دیگر که هریک بحصانت و متانت مشهور - و بسامان و سرانجام اسباب قلعه داري معروف اند - مثل قلعهٔ دهارور و قندهار وکالنه و انتور و تلتم و ستونده و نباتي مفتوح ساختند - بعضي را مانند دولتا باد و دهارور و قندهار - بعد از محاصره بمقاتلهٔ بسيار - و محاربهٔ بي شمار - و استعمال اقسام آلات قلعه گيري - و ارتکاب انواع دليري - و بردن نقابان چابك دست نقبهارا بزير ديوار هاى بلند و پست - و پريدن آن ديوار ها بتحريک آتش برهوا - و دادن خاک آن حصار ها بباد فنا - و يورش کردن بهادران عدو بند قلعه کشا - و در امدن آن شيران بيشهٔ هيجا - بضرب شمشير ازان رخنها - و پنج قلعهٔ ديگر را که قدرت قلعه داري از قلعه داران آنها - بواسطهٔ دهشت لشکر ظفر پيکر - و صدمهٔ عساکر

فيروزى اثر - و ملاحظهٔ حال مردم قلاع ديگر - و گرفتن قلعهاي محکمتر - مسلوب شده بود - در سر سواري - و از قلعهٔ دولتاباد تنها هزار توپ که در چندی ازان آدم ميتواند نشست داخل توپخانهٔ خاصهٔ شريفه شد - و تمام ملک نظام الملک که جمع آن دو کرور و بيست و پنج لک روپيه است که شش صد و بيست و پنجهزار تومان عراق باشد - بممالک محروسه منضم گشت - و قطب الملک نيز اختيار بندگي وفرمان برداري نموده مبلغ پنجاه لک روپيه که قريب يکصد و شصت هزار تومان ميشود از جواهر نفيسه و مرصع آلات قيمتي و فيلان نامي کوه پيکر پيشکش فرستاد - افواج قاهره بر سر ملک عادل خان تعين شده - انشاء الله تعالى او نيز همچو قطب الملک اختيار بندگي و فرمانبرداري نموده در خور حالت و قدرت خود پيشکش خواهد داد - يا مانند نظام الملك مستاصل و خراب خواهد شد - ديگر فتح بندر هوگلي است که بندريست نزديک بندر ساتگانو که از بنادر مشهورهٔ صوبهٔ عمدهٔ بنگاله است - از سوالف زمان الى الآن جمع کثيرى و جم غفيرى از فرنگيان درانجا ماوى و مسکن داشتند - چون آزار بيشمار ازان کفار نابکار بمسلمانان آن ديار ميرسيد - چنانچه بسياري از اهل اسلام را گرفته جبرا و قهرا نصراني مي نمودند - ازانجا که استيصال اهل کفر و ضلال برذمهٔ همت والانهمت پادشاهٔ ذي شوکت اسلام شعار - که مروج دين متين سيد انام - عليه و على آله و اصحابه الف الف صلوة و الف الف سلام - باشد - واجب و منحتم است - بصوبه دار بنگاله حکم نمود که در قلع و قمع و دفع ورفع آن طايفهٔ ضاله بکوشد -

ناظم صوبهٔ مذکور فوجي ازلشکربنگاله بر سر آن کفرهٔ فجره تعین نمود - و از جملهٔ نوارهٔ بنگاله که یک هزار کشتي است - وسوای ملاحان از قسم تفنگچي و توپچی و کماندار و نیزه دار وسایر عمله و قلعهٔ آن کار هفتاد هزار نفر علوفه خوار بان نوارہ متعلق است - که ماه بماه ازخزانهٔ عامرهٔ بنگاله علوفهٔ خود را نقد می یابند - پانصد کشتي پر ساز و سامان را نیز بآن لشکر ظفر اثر روانه ساخت - مدت چهار ماه شیران پیشهٔ وغا - نهنگان بحر هیجا - در برو بحر بآن بدکیشان بد منشان بمقابله و مقاتله مشغول بودند - وکار برآنها تنگ ساختند - و نقبها را نیز بزیر دیوارهای محکمهٔ آنها رسانیده آن دیوار هارا کالعهن المنفوش برباد دادند - و از هر چهار طرف یورش کرده آن بند رهارا مسخر نمودند - قریب ده هزار نفر ازان کفار نابکار در گرفتن این بندر متین قتیل و دست گیر گشتند - و سوای فرنگی جنگي پنجهزار کس دیگر از خدم و حشم آن کشتیها و غرابها درقید و بند افتادند - و شصت و چهار جهاز و غراب با غنایم موفوره و اموال نا محصوره بتصرف عساکر منصوره درآمد - و عرق کفر و ضلال بالکل ازان دیار برکنده گشت - و بجای بیع و کنایس آنها معابد و مساجد بنا نهادند - و عوض آواز ناقوس آن گبران صدای اذان مسلمانان دران مکان بگوش کرو بیان ملاء اعلی و ساکنان عالم بالا رسید - توقع آنکه همواره برشحهٔ خامهٔ بوستان مودت دوستان را در نشو و نما دارند - و پیوسته باعلام احوال خجسته مآل بهجت افزای خاطر محبان صادق الولا باشند - خورشید اقبال جاوداني و کواکب جلال دو جهاني پیوسته از افق افضال ایزد متعال طالع ولامع باد •

نهم ذي القعده از سواران منصب خان زمان که پنجهزاري پنج هزار سوار است دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گشت •

روز پنجشنبه هفدهم فرمان دادند که بمراسم عرس حضرت مهد علیا ممتاز الزماني به پردازند - چون سابقا به بیدل خان که خدمت داروغگیِ زرگر خانهٔ خاصهٔ شریفه بدو منوط است حکم شده بود که سرکاري نموده محجري از طلا که کتابه و قبه و اکثر گلهای آن مینا کار باشد - و کوکبه و قنادیل طلاي مینا کار مهیا سازد - و درینولا پس از اتمام انرا بنظر انور در آورد - و حکم شد که محجر را که چل هزار توله وزن دارد و شش لک روپیه صرف آن شده بر دور تربت جنت رتبت آن محفوفهٔ رحمت ایزدي نصب نمایند - و کوکبه و قنادیل بر افراز مرقد آن مهبط نور آویخته بروی چپوترهٔ کرسیِ عمارت مزار خلد آثار که هنوز اساس گنبد آن از زمین بر نیامده از چهار جانب خیام گردون رفعت و سایبانهای آسمان وسعت بر افرازند - و تمامي فضای فیض انتمای او را به بساطهاي مزین و فرشهاي ملون آرایش دهند - و چون کار پردازان چابک دست از ترتیب وتزئین آن مکان فردوس نشان فارغ گشتند - شب هنگام شهنشاه دوران با نواب قدسي القاب مهر قباب بیگم صاحب و دیگر پادشاهزادها و جمیع مخدرات استار عفت و مطهرات مکامن عظمت بضریح منور آن فردوس مآب تشریف فرموده تا دو پهر بجهت ترویح روح آن سفر گزین ملک تقدس توقف فرمودند - و حسب الحکم خوانهای اقسام اطعمه و انواع حلویات و اصناف عطریات دران نزهتگاه چیده صلای عام در دادند - و بیست و پنجهزار

روپیه نصف مبلغ مقرر بمستحقین عطا نموده و اصحاب عمایم را که از اکناف ممالک فراهم آمده بودند ازروی عاطفت بقدر مرتبه فرجي و شال مرحمت فرموده دولتخانهٔ والارا بمعاودت فروغ اگین گردانیدند - وفردای آن آخر روز خاقان حق شناس باز تشریف برده آن مکان نزهت نشانرا تا یک پهر شب بنور حضور منور ساختند - و بیست و پنجهزار روپیه بمستحقات عنایت شد *

نوزدهم از دقایق صوبهٔ کابل بعرض اقدس رسید که زني سه پسر بیک شکم آورد - و پس از زندگیِ سه روزه هر سه بمقر اصلي شتافتند - و دیگری دختي زائید که دو سر داشت یکی بر مکان خود دویمین بر ناف و این سر نیزبا دو چشم و دو ابرو و دو گوش و بیني بوده - و بعد از ساعتي درگذشت - سرانداز خان کوتوال ازاصل و اضافه بمنصب هزاریِ ذات و هشتصد سوار سرافراز گردید - چون درین ایام برخی از خوادم اهل محل بطاعون که سبب اکثریِ آن تعفن هواست درگذشتند - خاقان نهفته دان بمنازل قدیم بیرون قلعه که برکنار جون نزدیك بسطح آب اساس یافته و هوای فضای آن در نهایت دلکشائي و روح افزائی است تشریف فرمودند - پس از چندی بیرون قلعه نیز در بعضي منازل نیک علامات وبا سانح گردید - درین اثنا بر ضمیر الهام پذیر پادشاه حقیقت آگاه که کار حکمت در لباس سلطنت بانجام میرسانند پرتو افگند - که چون چهار سرخ زهرمهرهٔ اول که ازان جنس بازوبند و انگشتر خاصه می سازند در دفع سمیت هشت سرخ زهر تندی که برسات بران نگذشته باشد و بمجرد خوردن هلاک کند سودمند است - و این مادهٔ

سمي است - باشد که زهرمهره بوزن مذکور دفع آن نیز نماید - چون تجربه نمودند نافع آمد - و بیمن رافت پادشاه دانش آئین گروهی از چنگ اجل رهائي یافتند *

ثبات ورزیدن پادشاهزادهٔ با فرو شکیب محمد اورنگ زیب در برابر حمله فیل کوه پیکر موسوم بسدهکر - و برچهه زدن بران مست عربده خوی خود سر *

شهنشاه دوران در اکثر ایام بتماشای جنگ افیال سحاب تمثال آسمان رفتار بدیع کردار

* نظم *

همه عفریت شکل صاعقه فعل * همه خارا مرین سندان سر

مسرت می اندوزند - مگر روز مبارک دوشنبه که روز جلوس مقدس است - درین روز میمنت اندوز همگي همت پادشاهانه مصروف آنست که ابواب انواع نشاط و اسباب اقسام انبساط کشاده و آماده باشد و بهیچ جانداری آسیبی وآزاری نرسد - و آویزهٔ این عفریت کرداران کوه پیکر بی آن صورت نه بندد - گاهي برخی از تماشائیان در زیر دست و پای این دو بیستون با چار ستون نیستی گرای شوند - و گاه از شدت غیرت و حدت غضب یکدیگر را هلاک گردانند - اتفاقا روز سه شنبه بیست و نهم دو پیل کوه پیکر ابر خرام رعدخروش که از نهیب آواز ولوله در چرخ برین انداختی - و گاه جدال آتش را آب و دریا را سراب پنداشتي - یکی دندان دار سدهکر نام دیگری بی دندان موسوم بصورت سندر از فیلان نامیِ سرکار خاصهٔ شریفه بامر

پادشاهي در پای جهروکهٔ درشن منازل ایام پادشاهزادگي بجنگ انداختند - این دو عفریت منظر که مانند باد وزان و بحر جوشان اساس مخالف را بیک جنبش آسماني از بیخ بر اندازند - وچراغ عمر اعادي را بیک دم زدن فرو نشانند - در عرصهٔ کین گرم ستیز گشته بتصادم خارا شکن قوایم زمین را متزلزل گردانیدند - وعربده کنان از پیشگاه نظر شهنشاه دور بین لختی مسافت نوردیده بپای جهروکه درشن دولتخانه اندرون قلعه باهم درآویختند - فرمانروای جهان بعزم تماشا قرین دولت سوار شده با دراریٔ فلک سلطنت متوجه آنصوب گشتند - وبادشاهزادهای والا گهر گامی چند پیش رانده جانب راست سدهکر مهین اختر برج اقبال محمد دارا شکوه و طرف چپ گوهر درج سلطنت محمد شاه شجاع بهادر و سرو جویبار دولت محمد اورنگ زیب بدیدن این شگرف آویزه مشغول شدند - و چون این دو پرخاش جوی آتش خو ازهم جدا شده برجعت قهقري قدمی چند گذاشتند - و فاصلهٔ قلیلی بهم رسید سدهکر که هم نبرد خود را دور دید دران عربدهٔ بد مستي از وفور خشم و غضب هر لحظه حملهای عظیم و حرکتهای عنیف میکرد بجانب شهسوار مضمار شجاعت محمد اورنگ زیب دوید - آن رستم آثار پیل شکار عنان مرکب باد رفتار صاعقه وار را که از غایت جلدي

به پشت او نتواند گرفت زین خود را
بهر دو دست گرش در بغل نگیرد تنگ

بدست تهور استوار داشته از جای بجنبید • شعر •

بمردمي ز جا یک سر مو نشد • زپیش چنان سیل یکسو نشد

بتمکین سرشته زبس جوهرش • نجنبید جز نبض از پیکرش

و چون فیل نزدیک رسیده بتائید آسماني و توجه مشکل کشائي حضرت خاقاني بازوی جلادت کشوده بزخم برچهه پیشانیٔ آن دد نهاد دیو نژاد را مجروح گردانیدند • نظم •

بتکلیف فطرت دلیري نمود • بسنی که تکلیف بر وي نبود
دردین سن اگر بودی افراسیاب • همی گشتي از دیدن فیل آب

عاکفان حظایر قدس و معتکفان صوامع انس قوارع قرآني بردست و بازوي آن قرة العین جهانباني دمیدند - خفتگان گران خواب غفلت از غریو تحسین و نعرهٔ آفرین بیدار گردیدند - نظارگیان بحیرت در شدند - هرگاه خاقان اعظم حضرت صاحبقران ثاني در عنفوان جواني پیکر شیر ژیان طعمهٔ شمشیر خونخوار اژدها کردار ساخته باشند چنانچه گذارش مي یابد ظهور امثال این امور از اخلاف چه مستبعد • مصراع •

شیر بود هرکه بزاید ز شیر

آن خشم آگین پس از جراحت نزدیک تر شده قصد نمود - هرچند آتش افشانیٔ چرخي و بان که کرهٔ ارض از سورت نیران کرهٔ آتشین شده بود بکار رفت سودمند نیامد - و بر اسپ شاهزاده دندان زده اسپ در غلطانید - آن شیر بیشهٔ دلیري از پشت زین بروی زمین آمد - و بچستي و چالاکي دردم دست بر قبضهٔ شمشیر کرده برخاست - پادشاهزادهٔ والا مقدار محمد شاه شجاع بهادر از دید حال بدین منوال با آنکه از هجوم خلایق و فراوانیٔ آتش بازي و فزونیٔ دخان راه درآمد مسدود گشته بود عنان گلگون فلک

خرام سبک گردانیدند تا نزدیک رسانیده برچهه زنند - ناگاه در اثناء تاختن چرخی بر پیشانی اسپ میخورد - و اسپ چراغ پا میشود و آن والا گهر می افتد - راجه جیسنگه ولد راجه مها سنگه بن جگت سنگه پسر کلان راجه مانسنگه که از خانه زادان معتمد این درگاه است و جانشین راجهٔ مانسنگه نیز بر فیل می تازد - چون اسپش ترسنده بود و روبروي فیل نمي آمد - از جانب راست در امده برچهه می اندازد - درین هنگام که جانهاي آرمیدهٔ جهانیان در کشاکش غم بود و زمانه چون زمانیان از شوریده سری در هم - حضرت شاهنشاهي بذات اقدس بدانصوب توجه فرموده فرمان دادند که گرز برداران و سایر سعادت گزینان جلو • پیشتر خود را برسانند - و چون صورت سندر حریف نبرد را بجانب دیگر مشغول دید قابو یافته برو حمله آورد - سدهکر مجال برگشتن در خود نیافته روان گردید - صورت سندر سر در پي گریخته نهاد - و هر دو نشیب و فراز راه در نظر نیاورده باد آسا بدر رفتند - و پادشاهزادهای بخت بیدار مشمول حفظ و حراست ایزدي بدیدار مهر آثار بادشاه زمین و زمان زندگانیِ تازه اندوختند - خدیو خدا آگاه نخست نونهال حدیقهٔ سلطنت پادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب را در آغوش شفقت کشیده بتقبیل عاطفت پیرایهٔ سعادت بخشیدند - و بگوناگون عنایت و خطاب بهادري نوازش فرمودند - پس ازان قرة العین دولت محمد شاه شجاع بهادر را مهرباني نموده زبان گوهر بار بتحسین و آفرین بر کشودند •

روز جمعه دوم ذي الحجه سنه هزار و چهل و دو مطابق بیست

و یکم خرداد که روز وزن سال پانزدهم از سنین عمر پادشاهزادهٔ فیل افگن محمد اورنگ زیب بهادر بود خاقان دریا نوال در دولتخانهٔ خاص و عام آن اختر برج خلافت را بزر سرخ سنجیده این مبلغ را که پنجهزار اشرفي بود بآن کامگار حواله نمودند - و حکم فرمودند که وجه مسطور بمستحقین بدهند - و آن والانژاد را بعنایت خلعت و جیقهٔ مرصع و تسبیح مروارید مزین بقطعهاي لعل و زمرد گران بها و کرهٔ مرصع و بازوبند مرصع بالماس و اقسام انگشتري از لعل و یاقوت و الماس و مروارید و خنجر مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و سپر با یراق مرصع و برچهیِ مرصع و دو اسپ قبچاق یکی سرافراز نام بازین مرصع دیگری با زین طلای میناکار و فیل سدهکر با ماده فیل که قیمت مجموع دو لک روپیه شد سربلند گردانیدند - سخن طرازان فارسي و هندوستاني بنظم و نثر داستان آن رستم آثار برگذاردند - و دامن امید بجزایل عطایا بر اموندند - سعیداي گیلاني مخاطب به بیدلخان که این ماجراي مرد ازما در سلك نظم کشیده بعرض مقدس رسانید - بامر خاقاني بزر سنجیده آمد و مبلغ هم سنگش که پنجهزار روپیه بود باو انعام شد •

اکنون این محامدنگار بگذارش داستان شیر می پردازد •

روزی حضرت جنت مکاني در پرگنهٔ باري بشکار یوز اشتغال داشتند - ناگهان توپ بدگوهر که در اواخر فرمان فرمائی حضرت عرش اشیاني از وفور خدمتگذاري بپایهٔ سرداریِ خدمتگاراني که بخواص معبرند ارتقا یافت - و در اغاز سریر ارائي حضرت جنت مکاني نیز چندی بهمان خدمت مي پرداخت - در اثنای آنکه

بارە یعنی جمعی کە در سواری شکار شرف اندوز حضور می باشند بفاصلە از عقب می اورد خبر شیری قوی هیکل تنومند شنفتە بدان سو می شتابد - و باتفاق مردم بارە آنرا قبل نمودە کس بخدمت حضرت جنت مکانی میفرستد - آنحضرت از افزونی رغبت بشکار شیر با انکە روز اخر شدە بود و فیلان کە از لوازم نخچیر این جاندار جان شکر اند همراە نبودند اسپ سوار متوجە آنصوب گشتند - و بعد از دیدن شیر از اسپ فرود آمدە مکرر تفنگ انداختند چون زخم منکر نبود رفتە بەنشیب زمینی نشست - ازانجا کەآفتاب فرو شدە بود و آنقدر وقت کە دران نماز توان گذارد منقضی گشتە و همت علیا مصروف بران کە شیر شکار شود آنحضرت کە جز گیتی خداوند و راجە رام داس کچواهە و انوپ و اعتماد رای و حیات خان داروغهٔ آبدار خانە و کمال قراول دیگری در خدمت اشرفش نبود گامی چند پیش رفتە تفنگی کشاد دادند - اتفاقا درین مرتبە نیز زخمی کە از حملە باز دارد بدو نرسید - و از شدت غضب و حدت غیرت غران و خروشان بجانب آن حضرت دوید - خدیو نشانەبین بخانهٔکمان چون قمر بقوس درآمدە تیری انداختند - اگرچە رسید اما کار گر نیامد - آن درندە خشمناک بانوپ کە پایهٔ تفنگ در دستش بود رسیدە اورا بر زمین انداخت - درین وقت سر شیر بجانب راست آنحضرت بود انوپ یکدست خود را بدهنش دادە دست دیگر نزدیک بشانە اش حمایل کرد - خاقان زمان کە جانب چپ آنحضرت مایل بە پیش ایستادە بودند شمشیر صاعقە بار از نیام آختە خواستندکە بر شانهٔ شیرحوالە فرمایند - چون دست

انوپ حمایل دیدند از فرط استقلال اندیشهٔ آنکە مبادا گزندی بانوپ رسد بخاطر خطیر آوردە بر کمر آن خشم آگین زدند تا کمرش بشکند - و آنچنان بجلدی و چابکدستی شمشیر بغلاف در اوردند کە جز حیات خان کە با اعتماد رای در یمین حضرت جنت مکانی بود دیگری مطلع نشد - رام داس کە در دست چپ اعلی حضرت بود نیز شمشیری حوالە نمود - حیات خان هم چوبی چند زد - شیر انوپ را گذاشتە راهی شد - در خلال این احوال مردم از اطراف و جوانب رسیدە هجوم آوردند - وکار انجام یافتە شیر بە پایان رسانیدند حیاتخان چون دلیری و استقلال و چابکدستی کیهان خداوند بە موقف عرض حضرت جنت مکانی دراورد آنحضرت شمشیر خون آلود بدست مبارک از غلاف کشیدە ملاحظە نمودند - و بر دست و بازوی این دست پرورد قدرت دادار و تمکین و وقار این شهسوار شیر شکار تحسین و آفرین فرمودند - وانوپ را بخطاب انیرای سنگهدلن یعنی مالندهٔ شیر و اضافهٔ منصب مفتخر و مباهی ساختند •

ششم علامی افضل خان برای تحصیل مجد و شرف التماس قدوم سعادت لزوم بمنزل خودکە مسمی و مورخ بمنزل افضل است نمود - خاقان قدردان از وفور عاطفت و شمول عنایت ملتمس اورا شرف پذیرائی بخشیدند - آن وزیر دانشور از محل رکوب بندگان اعلی حضرت تا منزل خود کە بیست و پنج جریب مسافت داشت اقسام اقمشهٔ پانداز گسترد - و پس از نزول اجلال برسم نثار پرداخت - و بشکر عنایت شهنشاە بندە نواز زبان برکشادە پیشکش

لایق از قسم جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا بنظر کیمیا اثر دراورد و متاع یک لک روپیه بقبول موصول گشت - پیشکش سعید خان صوبه‌دار کابل صد اسپ از نظر انور گذشت ٭

دهم عید اضحی نوید کامرانی باولیای دولت رسانید - نشاط را روز بازار دیگر شد - شهنشاه ابر دست دریا دل با شکوه آسمانی فیل سوار بنماز گاه تشریف فرمودند - و بعد از ادای نماز بدولتخانهٔ والا مراجعت نمودند - و رسم‌نثار و سنت قربان بتقدیم رسید ٭

درین روز فرخنده اسلام محمد از پیش پدر خود عبد السلام فتحپوری تهانه دار ولایت کوچ که از توابع ملک بنگاله است آمده بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه احراز سعادت نمود - و یک فیل و نه اسپ پیشکش گذرانید - جگرام ولد هردیرام بعنایت فیل سربرافراخت ٭

مفتوح گشتن قلعهٔ دولتا باد بتائید حضرت رب العباد

ازانجا که منشور جهانکشا بنام اولیای این سلطنت ابد اعتصام بطغرای دوام مطرز ساخته اند همواره انحلال شیون مشکله و انفتاح امور معضله که بسعی سلاطین روزگار کشایش نپذیرد بکمتر کوششی نصیب هواخواهان این دولت میگردد - انموذج این مقال فتح قلعهٔ دولتاباد ست که کمند تسخیر خواقین بالیه بر فراز کنکرهٔ آن نرسیده - تفصیل این اجمال آنکه - چون فتح خان ولد عنبر حبشی سودکار و بهبود روزگار خود در فرمان برداری احبای دولت قاهره شناخته عبد الرسول پسر خود را با پیشکش

شایسته بپایهٔ سریر عرش نظیر فرستاد - و اظهار دولت خواهی و اطاعت بندهای درگاه آسمان جاه را وسیلهٔ عفو جرایم و صفح زلات خویش ساخت - خاقان کرم گستر بعضی محال را که پیشتر باو متعلق بود و بساهوی واژون طالع مرحمت فرموده بودند حسب الالتماس فتح خان باز بدستور سابق باو عنایت فرمودند - ساهوی تبه رای ضلالت گرا از ادبار پیشگی و شقاوت منشی آنرا دست آویز فتنه و فساد ساخته به بیجاپوریان متوسل گردید - و عادل خان باغوای آن ابلیس پر تلبیس گروهی از سرآمد لشکر خود را باو همراه نمود - تا قلعهٔ دولت آباد را که بحصانت قواعد و استواری ارکان زبان زد روزگار است از تصرف فتح خان بر آورند - فتح خان که بی‌نظامیه را از بدخوئی وسفک دماء و سستی ایمان و نادرستی پیمان خود که باعث توزع خاطر و تشتت جمعیت است آزرده داشت - ایذانرا درمقام کین توزی و نفاق اندوزی یافته بخانخانان مهابتخان نوشت - که ساهوی سیاه رو سلسله جنبان فتنه شده لشکر بیجاپور بر من می آرد - چون در قلعه آذوقه که از مهین مواد قلعه داریست نمانده همانا قلعه از دست خواهد رفت - اگر بسرعت خود را رسانیده مرا از زحمت این گروه وا رهانید حصار بشما حواله نموده روی امید بآستان خلافت که مامن خایفان است می آرم - خانخانان خان زمان را با جمعی از بندهای والا درگاه بطریق منغلای پیشتر روانه ساخته خود بیست و نهم جمادی الثانیه مطابق بیست و دوم دی ماه در ساعت مسعود بآن صوب راهی گردید - و خان زمان بیک منزلی کهرکی رسیده بترتیب

افواج پرداخت - و خود بعروهٔ وثقای اقبال جهانگشای حضرت شاهنشاهي متمسک گشته قول شد - و برادران خود لهراسب و دلیر همت را باتابینان پدر که همراه داشت هراول ساخت - در میمنه جگراج و کهیلوجي با گروهی از مردمان کار وا گذاشته در میسره مرتضی خان و آتش خان با فوجي از گردان پیکار تعین نمود - و مبارزخان را با پسر خود شکرالله چنداول گردانید - و ازانجا کهرکي را وجه همت ساخته روان شد - و چون هراول از گهاتئ بهولنیري عبور نموده آگهي یافت که سرداران عادلخانیه و ساهوی تیره بخت با جمعیت گران سر راه گرفته اند تا رسیدن قول و چنداول از دنبال بالای گهاتي توقف گزید - پس ازان باستظهار تائید سماوي بحرکت در آمد - رندوله که از دلیران فیهٔ طاغیه بود بدیدن عساکر منصوره با سه چهار هزار سوار بجانب چپ رفت - و ساهوجي و میناجي و آنکس که با همراهان که قریب چهار هزار سوار بودند در پناه کریوه بر جاي خود ایستاده ماندند - فوج هراول جلو ریز بر آنها تاخته غنیم را که بپاي اندازي لمحهٔ ثبات ورزید از عرصهٔ نبرد رانده تا تالاب کهرکي رسانید - و در اثناي تعاقب جمعي را بر خاک هلاک انداخت - از افواج رندوله که چپ رفته بود طایفهٔ برابر مرتضی خان و آتش خان و دیگر دلیران فوج جرانغار نمودار گشتند - و تاب حملهٔ شیران بیشهٔ شهامت در خود ندیده از حیلت گري و مکر پروري که شعار بد کرداران آن مرز و بوم است رو برتافتند - و بفوج خود که عقب پشته نهان شده بود پیوسته باتفاق دل بر نیستي گذاشتند - کنداوران لشکر فیروزي با قلت عدد به برق

تیغ آتش فشان عرصهٔ کارزار بر افروختند - خان زمان چون آگاهي یافت که دلاوران نبرد آرا کثرت مخالف در نظر نیاورده پاي ثبات فشرده اند باتفاق راو ستر سال و دیگر بندهاي پادشاهي که در غول بودند خود را بکومک رسانید - و بسیاري از ادبار زدگان شقاوت گرای را که قوت مقاومت در خود نیافته راه فرار پیمودند پنج شش کروه تعاقب نموده علف تیغ گردانید - و با همراهان قرین فتح و نصرت مراجعت نموده در موضع سانکي که دو کروهی کهرکیست و مضرب خیام لشکر ظفر فرجام بود فرود آمد - بیجاپوریان از صدمات افواج قاهره خایف گشته با فتح خان طرح صلح افگنده قرار دادند که قلعه را در تصرف او وا گذاشته سه لک هون نقد با آذوقهٔ قلعه برسانند - آن وخیم العاقبت از کوتاه بیني و کار نشناسي باین کلمات مموهه نقض عهد که فطری او بود نموده بآنجماعه متفق گشت - و چون اکثر حیوانات دران حصار از کمی غله و نایابی قضیم و علیق بصحراي عدم شتافتند - عادل خانیه بصواب دید فتح خان در سرانجام آذوقه کمر همت بر بستند - خانخانان که در ظفر نگر اقامت داشت پس از شنیدن این خبر بخان زمان بر نگاشت - که هرگاه آن بد مآل رشتهٔ پیمان گسیخته است تسخیر قلعه و تادیب او و تنبیه بیجاپوریان پیش نهاد همت سازد - و نخست رندوله و ساهوی فساد خو را که در نظام پور و حوالی دولت آباد بسامان آذوقه و دیگر لوازم قلعه داري اشتغال دارند برخیزاند - و خود را بآنجا رسانیده مداخل و مخارج بسران و سرداران حواله نماید تا ابواب وصول غله مسدود گردد پس ازان اگر فتح خان بسعادت

یاوري و بخت وري از اندیشهای فاسد باز آمده بقول و عهد سابق وفا کند او را بعنایات خاقاني مطمئین گرداند - والا متوجه تسخیر قلعه شود - خانزمان بسرعت تمام بنظام پور آمده فتنه پژوهان را از حوالي دولتا باد بر آورد - و فتح خان برهنمونیء ادبار خیریت خان بیجاپوري عم رندوله را با قریب ششصد سوار داخل قلعه ساخته باستحکام برج و باره پرداخت - و بانداز کارزار دران محکمه نشست ٭

دوازدهم شعبان گروهي از بیجاپوریان حوالیء لشکر نصرت اثر نمودار گشتند - خان زمان بکهیلوجي و غیره بر گذارد که تا سلاح پوشیدن من آنجماعه را بخود مشغول دارید - کهیلوجي و مالوجي و بهیکوجي و بسونت راو با دیگر اهل دکن انتظار خان زمان نبرده بر مخالفان تاختند - مقاهیر جنگ به گریز کرده و بفوج خود پیوسته بکهیلوجي و همراهانش که غنیم را کم انگاشته باقلیلي تعاقب نموده بودند در آویختند - درین اثنا خان زمان مانند پیل دمان بسرعت هرچه تمامتر خود را رسانیده کهیلوجي و رفقاي او را استظهار بخشید - وقریب سه کروه مقهوران را عقب دوانید - و بضرب تیغ خون آشام جمعي را رهگرای ملک عدم گردانید - و لوای ظفر بر افراخته و رخسارهٔ همت بر افروخته معاودت نمود - و چون بیقین دانست که فتح خان از غنودگيء طالع و مستيء بادهٔ غفلت کالیوه سري بنیاد نهاده بعزم محاصره نظام پور را برای بودن خود برگزید - ولهراسپ ودلیر همت را با شکرالله پسرخود و تابینان خانخانان که با او همراه بودند بموضع میمته که سمت کهرکي است روانه ساخت -

و بکرماجیت ملقب بجگراج بندیله را بناکچهري که عقب قلعه واقعست تعین نمود - تا هر کدام ملچار ساخته در رعایت قواعد هشیاري و جدکاري سعي نماید - خانخانان برین ماجرا آگاه گردیده از ظفر نگر بصوب دولت آباد در حرکت آمد - و با پرهتیراج راتهور و گروهي از بندهای پادشاهي در غول قرار گرفت - و نصیریخان را که از عمدهای والاي درگاه است هراول گردانید - و اوداجیرام را با برادران و خویشان چنداول - و بساز و ابهت تمام از کهرکي گذشته سلخ شعبان بخان زمان پیوست - صباح آن چون خسرو زبرجد سریر لواي فیروزي بر افراخته عسکر ظلمت اثر شب را منهزم گردانید - دور حصار ملاحظه نموده در منزل بي نظام که در نظامپور متصل قلعه اساس یافته است فرود آمده جگراج را در دروازهٔ ناکچهري جائی که خانهٔ فتح خان بود جایداد - و دروازهٔ نظام پور را به نگاهبانیء خان زمان و اگذاشته نصیریخان را بدروازهٔ پتن فرستاد - و دلیر همت را با طایفهٔ از جنگ آزمایان شجاعت دثار بکاغذیواره که دهی است نزدیک بحوض قتلو و کاغذ دولتابادي که بنفاست شهرهٔ آفاق است درانجا مي سازند روانه ساخت - و اهتمام آلات و ادوات حرب از توپ و ضرب زن که همراه بوداشته بود بعهدهٔ لهراسپ باز گذاشته مقرر نمود که از سرکوب حصار که کوهی است رفیع و کاغذیواره بران آباد است بجانب قلعه سر دهد و قرارداد که خان زمان همواره با پنج هزار سوار آمادهٔ کارزار باشد - و در هر ملچاري که احتیاج کمک شود بي توقف خود را برساند - افواج قاهره اطراف و جوانب حصار را احاطه نموده و ملچارها

برافراخته بگشایش آن دژ آسمان رفعت که اوج بارهٔ آن از برج کیوان گذشته و استواری اساسش چون سد سکندر رسوخ پذیرفته و بفزونیِ توپ و تفنگ و ضرب زن و بان و دیگر ادوات آتشباري و توپچیان قدر انداز برالسنهٔ روزگار مذکوراست کمر اهتمام بر بستند - و بدوانیدن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و سرانجام زینه و غیر آن پرداختند - فتح خان پسر بي نظام را در کالاکوت نشاند چه بر فرق قلعهٔ دولت اباد که از فرط استحکام تسخیر پذیر نیست از تنگیِ جا جز برق اندازانی که به پاسبانیِ آن قلعه مقرر اند دیگري را گنجایش نه - خود در مهاکوت قرار گرفت - و سایر مردم را در حصار بیرون که بر دور شهر واقع شده و عنبر آنرا در ایام پادشاهزادگیِ اعلی حضرت درحیني که نوبت دوم بذات اقدس فتح مملکت دکن را ضمیمهٔ فتوحات دیگر گردانیدند از نهیب صدمات افواج قاهره طرح انداخته بود و بدین جهت بعنبر کوت اشتهار دارد - جاي داد - با آنکه مخالفان به سردادن توپ و تفنگ هر لحظه آتش پیکار ملتهب میگردانیدند مبارزان قلعه کشا جان فشاني در راه قبلهٔ آمال حیات جاوداني شمرده بمساعیِ جمیله روز بروز نقب پیش مي دوانیدند - درین اثنا یاقوت بد جوهر سیه بخت که از شقاوت ذاتي باوجود بندگیِ این والا درگاه رشتهٔ هواخواهیِ بي نظام بد فرجام را از دست نه هشتي - چون دانست که بعد ازمفتوح شدن قلعه تمام ولایت بي‌نظام بتصرف اولیاي دولت ابد مدت خواهد در آمد نهاني در صدد تقویت محصوران شد و ندانست که مآل کار ناسره و خیم است - و جزاي کفران نعمت عذاب الیم - و هرچند سعي نمود که آذوقه

و تفنگچي و دیگر لوازم قلعه داري بآنها برساند از تدبیرات صائبهٔ خانخانان و دید بانیِ اهل ملچار مطلب او بفعل نیامد - و مکرر غلهٔ که ازبازار آن سیاه رو بقلعه می بردند بدست افتاد - و چون اندیشهای تباه آن گمراه بروی روز افتاد از بیم عصیان و خوف سطوت غضب خاقان گیتي ستان براه فرار که شعار غلامان نابکار است شتافته بمقاهیر عادل خانیه پیوست *

چهاردهم رمضان رندوله و دیگر مقهوران قریب چهار صد گاو غله همراه گرفته هنگام فرو شدن افتاب بحوالیِ لشکر آمدند - تا بخیریت خان و سایر بیجاپوریان که بصوابدید فتح خان در حصار عنبر کوت بودند و فتح خان در دادن آذوقه بواسطهٔ قلت آن تساهل می ورزید برسانند - خانخانان لهراسپ و اوداجیرام و بهادرجي و جگراج بندیله را تعین نمود که دمار از روزگار اشرار برآورده غله را بدست آورند - و از هر دو طرف جنگ بان و تفنگ قایم گردید - نصف شب رندوله و فرهاد و بهلول و ساهو و آنکس قریب چهار هزار سوار از فوج خود همراه گرفته بر بنگاه خانزمان ریختند - راو سترسال که خانزمان اورا با گروهی از مردم خود بمحافظت بنه و بار گذاشته بملچار رفته بود با راجپوتان خویش و تابینان خانزمان دست تهور کشاده بطعن و ضرب برادر زادهٔ بهلول ناقبول و جمعي دکني را از هم گذرانید - و بقیة السیف قدم در وادیِ فرار نهادند - گریختگان بي آزرم بعد از سه روز باز نزدیک عسکر فیروزي نمودار گشتند - خانخانان تاکید نمود که زمین پر از کریوه و مغاک است افواج قاهره یسال بسته برجای

خود بایستند - و تا مخاذیل شوخي کرده پیش نیایند جلو نیندازند - دلیران معرکهٔ هیجا بموجب قرارداد آمادهٔ کارزار گشتند - ره نوردان بادیهٔ فنا بی ستیز و آویز عنان تافته بهزاران ناکامي نزد یاقوت کافر نعمت و رندوله که متصل نظام‌پور متردد نشسته بودند رفتند - یاقوت گفت که هرروز خود را نمودن و باني چند انداخته و برگشتن ابروی خود ریختن است - مصلحت آنست که درینوقت که سرداران لشکر بادشاهي از مراجعت شما خاطر فراهم آورده دایره گزین گشته اند نبایر و مردم گزیدهٔ مرا با رندوله و خیل او همراه گرفته بچستي و دلیري دست برد نمائید مقاهیر برهنموني یاقوت تیره اختر دو پهر روز بربنگاه دلیر همت هجوم آوردند - دلیر همت با دلاوران پیکار پرست بمقابله ایستاد - دربن اثنا سواري از فوج غنیم که کاسهٔ سر بی مغزش از بادهٔ پندار پر بود بیرون آمده پرتهیراج راتهور را بمبارزت طلبید - پرتهیراج که در میمنهٔ دلیر همت بود برآمده باو مقابل شد - و چون کار از مواجهه بمصادمه کشید. پرتهیراج اورا بضرب شمشیر مغفر شگاف رهگرای عدم گردانید - رندولهٔ مقهور و نبیرهاي یاقوت مخذول و دیگر خاکساران ادبار پژوه از دید این حال قدم جلادت پیش گذاشتند - دلیر همت با همرهان درصدد مدافعه شد - مقارن این حال لهراسپ با فوج خود به پرتهیراج ملحق گردید - و باتفاق نایرهٔ حرب بباد حمله بر افروخته بازوی شهامت بطعن و ضرب پر کشادند

• بیت •

سپاه از دو سو جنبش انگیختند • شب و روز را درهم آمیختند
سم بادپایان فولاد نعـــل • بخون دلیران زمین کرده لعل

چون تائید آسماني همواره با بهادران نصرت شعار است مخالفان وخیم العاقبه متزلزل گشته رو بگریز نهادند - و در اثنای عبور از نهري که درپیش بود کروه انبوه از آب تیغ مجاهدان لشکر منصور که بتعاقب شتافته بودند بآتش دوزخ پیوستند - و افواج قاهره قرین فتح و ظفر بمقر خود معاودت نمودند - دربنولا چون بخانخانان خبر رسید که جمعی از تابینان بندهاي پادشاهي که از انتشار مقاهیر در اطراف و جوانب خود را بلشکر گردون اثر نمیتوانند رسانید در ظفر نگر اقامت گزیده اند و بیست هزار گاو غله نیز درانجا هست به ترکمان خان تهانه دار ظفرنگر نوشت که با مردم خود و جماعهٔ مذکوره گاوان و غله همراه گرفته روانهٔ اینجانب گردد - و هرگاه از ظفرنگر برآید آگاه سازد تا فوجی بجهت رسانیدن رسد بکمک او تعیین نموده آید - ترکمان خان پس از راهي شدن بخانخانان خبرفرستاد خانخانان جمعی از سران سپاه را مثل مبارزخان و راو دودا و احمد خان نیازي و نظر بهادر خویشگي بمعاونت و مظاهرت ترکمان خان روانه ساخت - و چون بوضوح پیوست که ساهو و بهلول و فرهاد و نبیرهاي یاقوت مردود بادیگر مدبران خبر آمدن ترکمان خان و آوردن رسد یافته بآنصوب رو آورده اند - بخانزمان پیغام داد که خاطر از استحکام ملچار فراهم آورده خود را بکمک او برساند - خان زمان گروهی را بپاسباني ملچار گذاشته با راو ستر سال و دیگر بندهای والا درگاه بحرکت در آمد - پس از وصول بکهرکي متفحصان احوال گذارش نمودند - که گروه بی شکوه که بجانب رسد روان شده اند قریب پنج هزار سوار در باغ چکل تهانه انجمن آرای یکدلي گشته منتظر

نشسته اند - خانزمان قلت موافق و کثرت مخالف را وزني ننهاده با همرهان مسلح گردید - و بجذبهٔ اوفاي اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهي مستظهر گشته بقصد مالش متوجه شد - مقاهیر کمی سپاه فیروزي دیده بهادران عرصهٔ دلیري را دایره وار احاطه نمودند خانزمان ثبات ورزیده از جاي بجنبید - و بگفت تا رعد اندازان از هر جانب بسر دادن تفنگ و گجنال که عبارت از بادلیچه است صبح امید اشرار را تیره تر از شب دیجور ناکامي گردانند - خسارت زدگان از هر طرفي که قدم جسارت پیش گذاشتند مبارزان ظفر به بیلک جان ستان و تیغ خون افشان از هم گذرانیدند - و چون از سه پهر روز تا دو گهڑي شب هنگامهٔ زد و خورد گرمي داشت - و گروهي از مقاهیر ره سپر نیستي گشتند - و جمعی بزخمهای حیات گسل بر خاک ناکامي افتادند - شقاوت اندوزان رستگاری خود را از چنگ شیران عرصهٔ وغا که ازین سعادت منشان نیز برخی بپایهٔ والاي شهادت رسیدند و طایفهٔ چهرهٔ حماست را بگلگونهٔ زخم بیاراستند در فرار دانسته بباغ چکل تهانه معاودت نمودند - خانزمان میدان نبرد دایره گاه ساخت - و طریقهٔ حزم واحتیاط مرعي داشته شب به بیداري و هوشیاري گذرانید - و بعد ازان که طلیعهٔ صبح از افق مشرق ظاهر شدن گرفت - کوس نصرت و فیروزي بلند آوازه گردانیده با بنه و بار روانهٔ مقصد گردید - گمرهان تیه ضلالت خایب و خاسر از باغ مذکور بصوب کهرکي راهي گشتند - و ازانرو که پیش نهاد خاطر دلیران نبرد آزما رسانیدن رسد بعسکر ظفر اثر بود بتعاقب مقهوران نپرداخته در موضع بن به ترکمان خان پیوستند - اتفاقا

دلیر همت با بهادر جی دکني و راجه پهاڑ سنگه بندیله و سید علاول باره و تلوکچند و جعفر نجم ثاني و چند دیگر از بندهای والا درگاه و گروهی از مردم خانخانان که مجموع قریب هزار و دویست سوار بودند وخانخانان از استماع خبر جنگ بکومك خانزمان فرستاده بود - چون از کهرکي عبور نمود بفوج غنیم که طریق فرار می پیمود ملاقي شد - و طرفین بانداختن بان و تفنگ پرداختند - درین اثنا بهلول مردود با دیگر مخاذیل هم داستان شده بر گذارد که درینوقت که جمعیت خانخانان متفرق گشته فرصت غنیمت شمرده از تقابل دلیر همت باید وا پرداخت - و بدولتاباد شتافت - بود که تلافیء گذشته بروي کار آید - مقاهیر شقاوت آما برین رای خسارت گرا متفق گشته از دلیر همت رو بر تافتند - و باتفاق روانهٔ دولتاباد گشتند - و دلیر همت بافوج خود بخانزمان ملحق گردید - خانزمان از غدر مخالفان اندیشیده بدلیر همت گفت که چون غنیم سیه گلیم بشورش انگیزي بآنصوب شتافته است مبادا فرصت یافته دست فساد بر کشاید او بسرعت هرچه تمامتر خود را بخانخانان برساند که من با جمعیت خود رسد را بلشکر ظفر اثر میرسانم - دلیر همت مراجعت نموده آخر شب بخانخانان پیوست - ره نوردان دشت ناکامي پس از آگهي فسخ عزیمت نموده بمقر خود معاودت کردند - و بیست و یکم ماه مذکور رسد غله بمعسکر خانخانان رسید •

بیست و سیوم کهیلوجي که بیمن بندگیء خاقان ممالک ستان برتبهٔ والاي پنج هزاریء ذات و پنج هزار سوار رسیده در ملک

تعیناتیان دکن انتظام داشت باندیشهٔ آنکه پس از تسخیر قلعهٔ دولت بي نظامیه خلل خواهد پذیرفت مانند یاقوت بد گهر راه فرار سپرد - چون مالوجی و برسوجي برادران خرد او برهنمونی طالع همراهی او نگزیده نزد خانخانان آمدند - خانخانان هر دو را خلعت و اسپ رفیل و مدد خرج داده بامید عنایات شاهنشاهي سرگرم بندگي گردانید •

بیست و هفتم باردیگر دکنیان فرار پیشه فتنه سرشت که مکرر بهزاران ناکامي گریخته بودند اطراف عسکر منصور نمودار شده قریب پنج هزار سوار برابر ملچار خان زمان و اوداجیرام و راو ستر سال و دلیر همت بیان اندازي مشغول گشتند - و دوهزار و پانصد سوار که آذوقه همراه داشتند بالاي اوپرکهتکه - (ن) برآمدند تا هرگاه افواج پادشاهي بجنگ پردازند وقت یافته آذوقه را درون حصار بفرستند - خانخانان بخانزمان و دیگر سران سپاه پیغام داد که یسال بسته بر جای خود بایستید - و هرچند مقاهیر شوخي نمایند جلو نیدازید - مبادا شمارا بخود مشغول داشته آذوقه بقلعه برسانند - درین اثنا رندوله و یاقوت مردود و یاقوت عادلخانیه که با گروهی فراز اوپرکهتکه بر آمده بودند فوجي را تعین نمودند که از راه کهاتی اوباش دره که متصل قلعه است بزیر آمده آذوقه را نزدیک حصار ببرند - چون بندهای پادشاهي میان گهاتي دیواري سنگین بر افراخته بودند و ملچار مرتضی خان و سید علاول بآن نزدیک بود

(ن) اوپرکهتله

برسر دیوار بجنگ تیر و تفنگ در پیوست - نصیربخان و پهار سنگه بندیله بر کثرت مقاهیر آگهي یافته هرکدام جمعی از سوار و پیادهٔ تفنگچي بکمک دلیران کارزار فرستاد و از جانب خانزمان نیز احمد خان نیازي با جماعهٔ تفنگچي بمدد رسید - غنیم عاقبت وخیم از استظهار سپاه خون آشام بهرام انتقام دل پای داده جوالهای غله را از سر کوهی که میان ملچار مرتضی خان و جگراج بندیله نزدیک قلعه واقع بود پائین انداختند - تا حصارگزینان برون آمده بآساني بردارند - و خود بباد تفرقه مانند گرد و غبار ناپدید گشتند - خیریت خان با همراهان بجهت برداشتن غله به سمت ملچار جگراج از قلعه برون آمد - خانخانان پس از آگهي برین معنی بجگراج گفته فرستاد که باستحکام ملچار پرداخته نگذارد که آذوقه بقلعه برسد - جگراج از ملچار خاطر فراهم ساخته مقاهیر را بضرب تیغ آبدار و سنان خارا گذار بحصار دوانید - و غله را بتصرف در آورد - و طایفهٔ که برابر فوج خانزمان ایستاده بودند نیز تاب مقاومت در خود ندیده گریزان گشتند - شیران بیشهٔ شجاعت بتعاقب آن سبکساران ناهنجار شتافته از کشته پشته بر آوردند - درین اثنا شکر الله ولد خانزمان که با تابینان پدر بهراولي قیام داشت پیشتر رانده به بهلول رسید - آن بد نهاد دون نژاد که ره سپر وادی فرار بود برگشته بمقابله پرداخت - و آتش کارزار مشتعل شد • بیت •

زگرد سپاه آسمان بست میغ • همه گرز بارید و پولاد تیغ

گروه انبوه ازان جماعهٔ بي شکوه لکد کوب اجل گشتند - و از لشکر منصور جگنات خویش مهیش داس ولد دلپت رای را تهور که

از راجپوتان معتبر خانخانان بود در معرکهٔ نبرد ترددات نمایان ازو بوقوع آمده بدلیري نقد زندگي در باخت - انجام کار نسیم فتح از مهب اقبال وزید - و بهلول مخذول پشت هزیمت نموده بهزاران خواري و شرمساري رو بگریز نهاد - سپاه اقبال تکامشي نموده اسپ و آدم بسیار بغنیمت گرفتند - و بفرخي و فیروزي لواي معاودت بر افراختند - دریتولا اوداجیرام دکني که از پیشگاه عنایات حضرت خاقاني بمنصب والاي پنجهزاري ذات و پنجهزار سوار سرافراز گشته بود بدیوین مرضی که داشت رخت هستي بر بست - خانخانان جگ جیون پسر اورا با وجود صغرسن سه هزاري ذات و دو هزار سوار منصب تجویز نمود تا لشکر اوداجیرام متفرق نگردد •

ششم شوال سپه سالار خانزمان و نصیریخان و دیگر بندهاي پادشاهي را بتاراج بنگاه مقاهیرکه نزدیك عساکر نصرت مآثر بود روانه ساخت - خانزمان بترتیب افواج پرداخته خود باراو ستر سال و راوکرن و چندي دیگر از منصبداران در قول جاي گرفت - و دلیرهمت را با گروهي از راجپوتان منصبدار و تابینان پدر هراول ساخت - و در برانغار مبارز خان و احمد خان نیازي و احداد مهمند و سایر افغانان معین ساخته جرانغار را بپاسباني نصیریخان و تابینان او استحکام داد - و باستظهار تائید آلهي و اعتضاد اقبال شاهنشاهي رده بسته بره نوردي در آمد - پس از طي سه چهار کروه غنیم از دست راست نمودار شد - و ستیزي بگریز آغاز نهاد تا افواج قاهره را بنخود مقیدگردانیده بنه و بار بآساني وارهاند - سران لشکر منصور به نبرد نپرداخته بموضع اهل و امل که بنگاه مقهوران بود متوجه

گشتند - و بجلدي و چستي خود را بآنجا رسانیده دست غارت کشادند - و اسپ و شتر و خیمه و سایر اسباب با انبارهاي غله غنیمت گرفته مخاذیل را که پیش از تاراج بنه خود را وا نموده بودند بحملهاي گران شکست دادند - و قریب نصف النهار لشکر فراهم آورده با غنایم موفوره عنان معاودت منعطف گردانیدند - روز دیگر فتح خان با سپاه خود از قلعه بدروازهٔ پتن وکهرکي آمده جمعي را از دریچهٔ که محاذيِ نقب بود بیرون فرستاد تا بر ملچاري که نقب ازانجا سر شده بود بغتةً بریزند - بهادران رزم خوی ناموس جو گروهی از ابطال بتادیب آن جماعه تعین نمودند - فرستادها بسرعت برق و باد خود را رسانیده بضرب تیر و تفنگ گروهی را ازان طائفهٔ ضاله ره گرای عدم ساختند - فتح خان بهزاران ناکامي از دروازه مراجعت نمود - و چون چند روز کاه وهیمه بارد ونرسیده بود خانخانان قرار داد که خانزمان لشکریان را همراه گرفته براي آوردن کهي بیرون بشتابد - و نصیریخان با موج خود نزدیك اردو بایستد تا بجماعهٔ که در رفتن و آمدن پس و پیش می شوند گزندی از غنیم نرسد - پس ازان که خان زمان باهمرهان روانه شد ونصیریخان بر قلهٔ کوهی که در حوالي اردو بود توقف نمود - سرداران افواج ادبار امتزاج خبر رفتن خانزمان شنیده بجانب لهراسپ و دلیرهمت که با موج خود در سمت نظام پور ایساده بودند راهي گشتند - نصریخان خود را به لهراسپ و دلیرهمت رسانید • نظم •

همه با دل شیر و نیروی ببر • زنوک سنان شان خراشیده ابر

بتاخت پرداختند - رندوله و مخذولان دیگر چون دریافتند که

درین گیرودار باهمرهان طعمهٔ شمشیر دلیران نصرت شعار خواهند گردید - خار ناامیدي در دل شکسته بهزاران خواري قدم در وادی فرار نهادند - آخر روز خانزمان مراجعت نموده کهي را بلشکر رسانید *

نهم نقبي که از ملچار خان زمان سرشده بود بباروت انباشتند - و مقرر شد که راجه پهار سنگه با برادران و نظر بهادر خویشگي و راجه سارنگدیو و سید علاول باره و کشن سنگه و بدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمو و نظر بیگ اورنگ و یولم بهادر مستعد گشته آخر شب در ملچار خان زمان فراهم آیند - و همین که صبح فیروزي چهره برفروزد و سپهسالار حاضر گردد بنقب آتش درزده دلاوران مذکور بعد از بریدن دیوارها درون قلعه در ایند - با آنکه یک گهري از شب باقي بود و هنوز پیکار گزینان جمع نشده بودند خطا کرده نقب را آتش دادند - بیست وهشت گز از دیوار و دوازده گز از برج قلعه بپرید - و راهی وسیع مفتوح گشت - اما از نارسیدن افواج پادشاهي کسی بقلعه در نیامد - درین اثنا خبر رسید که شقاوت اندوزان غنوده بخت که بیرون قلعه بفتنه و فساد می پرداختند بانداز پیکار نمردار گشته اند - سپهسالار خان زمان را به نبرد آنها تعین نمود - و چون از ریزش تیر و تفنگ و بان که حصار نشینان بر سر دیوار شکسته هجوم آورده سر می دادند جماعهٔ که برای در آمدن قلعه مقرر شده بودند ملچار را پناه خود ساخته قدم پیش نمي گذاشتند - و مقاهیر بچوب و تخته در سد راه میکوشیدند - سپهسالار خواست تا خود پیاده شده بقلعه در شود - نصیریخان گفت که از سران و سرداران چنین شگالش خلاف قوانین کارداني

است - من با جماعهٔ مذکوره بتوفیق رباني و توجه حضرت خاقاني بقلعه در مي آیم - خانخانان مهیس داس راتهور را نیز با گروهی از تابینان خود همراه خان مشار الیه نمود - و او بملچار آمده افواج منصوره را پیش انداخته مغفر اقبال شاهنشاهي بر سر و جوشن حراست الهي در بر بقلعه دوید - نخست حصار نشینان ثبات ورزیده دست ممانعت کشودند - و چون بازار جانستاني و سرافشاني گرم گردید و گروهي از تابینان سپهسالار و نصیریخان و دیگر بندهای اخلاص سرشت بزخمهای منکر چهره بر افروختند - و برخی بپایهٔ والای شهادت بر آمدند - نصیریخان و نظر بهادر و تابینان خانخانان از جانب رست و راجه پهار سنگه و راجه سارنگدیو و سید علاول و کشن سنگه و بدن سنگه بهدوریه و سنگرام و غیر ایشان از طرف چپ حمله آورده بقدم جسارت در قلعه در آمدند - خیریت خان بیجاپوري و دیگر متحصنان لختی بشمشیر و خنجر در آویختند - آخر کار از استیلاي دلاوران قلعه کشا فرار نموده درخندق قلعهٔ مهاکوت پنهان گشتند - و بسیاری از مقاهیر را بدم تیغ مجاهدان رزم آرا سپردند - سپهسالار روزگار بکام خود یافته مثل عنبر کوت حصار مرصوص البنیان مرفوع الارکان را که ارتفاع اساسش تا شرفات چهارده گز و عرض آن ده گز است باوجود فزونیء ادوات جنگ از بان و توپ و ضرب زن و زنبورک و بادلیج و تفنگ به تدبیرات نبیله و مساعیء جمیله مفتوح گردانیده با نصیریخان و دیگر گنداوران فیروزي نشان بدیدن برج و بارهٔ حصار پرداخته کشایش مهاکوت را پیش نهاد همت ساخت - و تابینان نصیریخان و راجه پهار سنگه و پسران

شیر خان و سنکرام و چندي دیگر از منصبداران را بجهت محاصرهٔ تعین نموده بمنزل بی نظام که محط رحال سپهسالار بود مراجعت نمود - درین اثنا خان زمان نیز از تقابل لشکر غنیم که بعد از فتح عنبرکوت مضطرب گشته راه هزیمت سپرد واپرداخته باهمرهان معاودت نمود - روز دیگر سپهسالار ازانجا بر آمده در خانهٔ یاقوت کافر نعمت که درون عنبر کوت نزدیک دروازهٔ مهاکوت واقع است فرود آمد - و مالوجي و جگ جیون و برخی دیگر از بندهای درگاه آسمان جاه را بضبط ملچاري که خود دران مي بود تعین نمود - و قرار داد که خان زمان و نصیریخان و مبارز خان و راو ستر سال و راو کرن بیرون عنبرکوت در ملچار خود آمادهٔ کارزار باشند - و چون خانخانان آگهي یافت که رندوله قصد آن دارد که یاقوت تیره اختر و بهلول مخذول و فرهاد بی بنیاد و کهیلوجي و دیگر مقاهیر را بصوب برار و تلنگانه بفرستد تا غبار فتنه بر انگیخته طرق آذوقه و خزانه مسدود گردانند باشد که تذبذبی بقواعد عزیمت دلاوران نصرت شعار راه یابد ●

چاردهم خان زمان و راو ستر سال و راو کرن را باجمعیت شایسته تعین نمود که اگر فساد پیشگان باین انداز رهنوردي فرا پیش گیرند مالش بسزا داده آذوقه خزانه بلشکر ظفر اثر برسانند ●

هفدهم رندوله و ساهو با سه هزار سوار و قریب سه هزار سرباری غله حوالی عساکر گردون مآثر نمودار گشتند - و گروهی از سوار و پیادهٔ نیزه‌دار و تیرانداز و جمعی از برق اندازان کرناتکي رافرستادند که غله را همراه برده در خندقی که پیش دریچهٔ شیر حاجي است انداخته بر گردند - تا حصار نشینان که از فقدان غله و عدم قوت

ممات را بر حیات پایه فراتر می نهادند و اکثری پوست حیوانات مرده را سد رمق میکردند بیرون آمده برد'رند - ازانجاکه سپهسالار پیش از رسیدن این ادبار زدگان برین قرار داد واقف گشته نصیریخان و مالوجي و راو دودا و پرتهیراج را از دور بیني و حزم گزیني بیرون خندق گذاشته بود و مهیس داس را با جماعهٔ راجپوتیه درون آن داشته - همین که شقاوت منشان بد سگال غافل از کمین بهادران فیروزي مآل نزدیک خندق رسیدند مبارزان دروني و بیروني با تیغهای خون چکان و سنان آتش سان دویده گروهی را برخاک هلاک انداختند - مخالفان رستگاری خود را در گریز دانسته مانند مور و مار هر طرف متواري گشتند - دلیران ناموس جوی آذوقه بدست آورده در سایهٔ رایات فتح معاودت نمودند - و چون به اقبال عدو مال حضرت خاقاني آثار کشایش مهاکوت نیز رعب افزای بي راه روان گردید - و دلاوران جدکار نقب را پائین حصار رسانیدند فتح خان خایف گشته اهل و عیال خود را با احمال و اثقال بکالاکوت روانه ساخت - وخود با خیریت خان عم رندوله و دوتوناگ ذاتهه و تاناجي دورویه و دیگر بیچاپوریان جریده در مهاکوت ماند - خیریت خان و سایر عادل خانیه که از نایابی اذوقه بستوه آمده بودند و غلبهٔ افواج قاهره را روز بروز درتزاید می یافتند بوساطت مالوجي امان طلبیدند - تا پنهاني از قلعه بر آمده نزد عادل خان بروند - خانخانان امان نامه فرستاد - و بکلمات وحشت زدا دل افکاران نا امید را مطمین گردانید - و قریب دویست کس شب بیست و هشتم پس از سپري شدن چهار گهري جانب ملچار نظر

بهادر خویشگي بر کنگرهٔ قلعه کمند بسته فرود آمدند - خانخانان مالوجي و سایر دکنیان را فرستاده جماعهٔ مذکوره را نزد خودطلبید و در تسلیهٔ خواطر متشتته و قلوب منشرحهٔ آن گروه خایف کوشیده خیریت خانرا با چندی دیگر خلعت داده بدلیر همت سپرد - و دو تونا گ ناتهه و غیره را بمناسبت کیش برهمن بمالوجي حواله نمود تا مراسم ضیافت و مهمانداري بتقدیم رسانند - و صباح آن باز باحضار آنها پرداخته فرمان قضا جریان که بخط مقدس درباب ارسال کمک و توجه رایات عالیات بصوب دکن عز صدور یافته بود نمود - و از جانب شهنشاه فلک بارگاه مواعید لطف و قهر رسانیده گفت - که مضمون یرلیغ قدر نفاذ را رفته خاطرنشان عادلخان نمایید - و بگویید که باغواي غرض پرستان فساد اندیش که مطمح نظر شان جز رواج کاروگرمیِ بازارخود نیست خانهٔ آباد خود را خراب نسازد - و در مراتب نیکو بندگي و هوا خواهیِ این دولت آسمان صولت طریقهٔ پدر را که سرمایهٔ رستگاریِ اوست از دست ندهد - والا بعد از تسخیر قلعهٔ دولتاباد که بامداد جنود غیبي در اندک زماني نصیب اولیاي سلطنت روز افزون خواهد گشت ایام بارش در احمدنگر بسر برده و خان زمان را در قندهار و لهراست را در دهارور و دلیر همت را در پونه و چاکنه گذاشته بتوفیق ایزدي که همواره مقدمة الجیش این دولت بلند صولت است با عساکر منصوره که بصدمات کوه شکن مکرر بنیاد حیات گروهی از انصار آن ادبار آثار منهدم ساخته ومابقي را براه فرار انداخته اند بتادیب آن گران گوش بیهوش و تنبیه مفسدت پیشگان تباه

اندیش که بفسانه و فسون غول راه او گشته اند متوجه خواهیم گردید - و عنقریب رایات جلال قرین هزاران نصرت و اقبال براى استظهار عسکر فیروزي اثر ورود نموده جزاي کردار ناشایستهٔ عاقبت نشناسان عافیت دشمن در کنار روزگار شان خواهم نهاد - و بعد از اداي پیام امید و بیم خیریت خانرا با همراهانش رخصت داد - و همت بر تسخیر قلعه گماشته تاکید نمود - که هر روز بسر دادن توپ و بان بجانب حصار بپردازند - و چون خبر یافت که رندوله شقاوت‌گراي با ساهوى تیره راى از پهولیسور که سه فرسخیِ دولتاباد است برآمده نزدیک کوه الوره فرود آمده است مقرر گردانید - که هر شب جمعي بکاغذیواره رفته سر راه آن بى راه روان بگیرند و به بیداري و هشیاري بگذرانند - درینوقت حمیر راو موهنیه از گران خواب غفلت بیدارگشته بیاوریِ طالع از افواج ادبار رو برتافته پناه بلشکر اقبال آورد - خانخانان اورا امیدوار عنایات خاقاني گردانید - و خان‌زمان که براي تنبیه مفسدان بصوب برار و تلنگانه راهي شده بود چون بظفرنگر رسید درانجا توقف نموده جاسوسان باطراف فرستاد تا خبرى از مخاذیل بیاورند - و چون آگاه گردید که خزانه و رسد از برهانپور بکریوه روهنکهیره رسیده است و غنیم خبر یافته میخواهد که بآن طرف بشتابد - راجه بهادر سنگه بندیله و احمد خان نیازي را در ظفر نگرگذاشته خود بواسطهٔ آوردن خزانه و رسد جانب روهنکهیره روانه گردید - مقاهیر بر حرکت خانزمان واقف گشته آخر روز بر سر احمد خان نیازي‌که در ظفر نگر نزدیک قصبه فرود آمده‌بود هجوم آوردند - او باوجود کمیِ مردم ثبات

ورزیده گرد نبرد بلند گردانید - درین اثنا راجه بهادر سنگه بکومک رسید - و چون کار از تیر و تفنگ بشمشیر و خنجر منجر گردید گروهی از ضلالت پیشگان بوادیٔ عدم شتافتند - و بقیة السیف در ستیز صرفه ندیده رو بگریز نهادند - و خانزمان با خزانه و رسد مراجعت نموده داخل ظفر نگر شد - و ازانجا دولتاباد را وجه همت گردانیده بره نوردي در آمد - رندوله و یاقوت و ساهو پس از آگهي برین معني بیکدیگر پیوسته باتفاق جانب خانزمان روان گشتند - باشد که فرصت یافته دستي بخزانه و رسد توانند رسانید - و سپهسالار پس از شنیدن این خبر نصیریخان و جگراج را باعتضاد خانزمان تعین نمود - غنیم عاقبت وخیم تا رسیدن ایشان هرروز با خان زمان به آهنگ جنگ پیش مي آمد - و از فزوني صولت و سطوت مجاهدان فیروزي نشان بهزاران ناکامي رو بر مي تافت - بعد از پیوستن نصیریخان و جگراج بخانزمان . با جمعي از - دلیران آزمون کار قول شد نصیریخان و راجه پهار سنگه و ارجن عموي رانا جگت سنگه را با فوج رانا که همراه او بود هراول ساخت و بهادر جي پسر جادون رای و مبارز خان و جگراج و چنداول گردانید - و بترتیب وائین شایسته بارسد و خزانه قطع مراحل وطی منازل فرا پیش گرفت - و چون هنگام ره گرائی لشکر نصرت ائین فوج هراول و چنداول نزدیک یک کروه از قول دور ترمي بود روزیکه پیکار گزینان ظفر قرین داخل کهرکي میشدند مقاهیر عادل خانیه و بي نظامیه یکدل گشته قرار دادند که تا رسیدن کمک هراول و چنداول کارخانزمان بانجام رسانند - غافل از انکه حفظ ایزدي همواره

در پاسباني اولیاي این دولت ابد مدت است - و قریب نه هزار سوار نیزه گزار در فضای بیرون کهرکي بر قول تاخت آوردند - خانزمان بمضمون (کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله) مستظهر گشته با راو ستر سال و راو کرن و تلوک چند و برخي دیگر که همراه داشت در معرکهٔ نبرد دلیرانه بایستاد - و از هر دو طرف آویزشي سترگ روي نمود

* نظم *

دو کوه آهنین از جای جنبید * زمین گفتي ز سر تا پاي جنبید
دو لشکر روبرو خنجر کشیدند * جناح و قلب را صف بر کشیدند
تراک تیر و چاکا چاک شمشیر * دریده مغز پیل و زهرهٔ شیر

مقاهیر پس از زد و خورد بیشمار آثار ادبار ازو جنات روزگار ناسازگار خویش مشاهده نموده گریزان گشتند - مقارن این حال جگراج که در فوج چنداول بود از آمدن غنیم خبر یافته بسرعت هرچه تمامتر خود را بخان زمان رسانید - مخاذیل بر جدائي جگراج و ماندن بهادرجي و مبارز خان با قلیلی در چنداول اگهي یافته بقصد تلافیٔ گذشته رو بآنصوب آوردند - همین که سپاهیٔ سیه بختان نمودار شد بهادرجي با مردم خود چون ابر صاعقه ریز ناخته قلب مخالف را پراگنده گردانید - درین ضمن مبارز خان نیز رسید - ضلالت اندوزان شکست یافته بهزاران خواري و زاري در اطراف و جوانب متفرق گردیدند *

پانزدهم ذي القعده خان زمان با بیست هزار گاو غله و شش لک روپیه نقد و صد من باروت بمعسکر فیروزي پیوست - و از فراواني و ارزانیٔ غله خلایق را نیروئی دیگر پدید آمد - درین وقت

حکیم حیدر علي نوکر خانخانان که اهتمام نقب در عهدهٔ او بود نزد خانخانان آمده گفت که نقب شیر حاجی مهاکوت انصرام یافته و بباروت انباشته شده هرگاه اشاره رود آتش داده آید - وچون سپه‌سالار خبر یافته بود که مراري پندت که رتق و فتق امور بیجاپور در قبضهٔ اختیار اوست از بیجاپور آمده باجمع عادل خانیه و نظامیه در الوره نزول نموده است و قرار داده که سپاه مخالف باتفاق از طرف اوپرکهتکه بر لشکر ظفر اثر بریزند به پرانیدن قلعه نپرداخته خانزمان را با مبارز خان و راو ستر سال و راجه پهار سنگه و راو کرن و جمعی دیگر از بندهاي پادشاهي تعیین نمود که از دور حصار برخاسته متصل کاغذیوره فرود آیند تا راه درآمد مقاهیر مسدود گردد - بعد ازان که بهادران نصرت مند نزدیک کاغذیواره رسیدند شب‌هنگام گروهی از فوج غنیم برآمده برابر عسکر خانزمان بیان اندازي مشغول گشتند - سپهسالار برینمعني آگهي یافته نصیریخان و لهراسپ را بکمک فرستاد - وچون صبح دمید قریب دو سه هزار بانداز پیکار نمایان گشته شوخي آغاز نهادند - خانزمان با دیگر دلاوران جلو انداخته مقهوران را شکست داد - و تا دو کروه تعاقب نموده عنان منعطف گردانید - دریٖنولا خداوند خان و سیدی سالم نوکران عمدهٔ بی نظام‌که در قید فتح خان بودند از قلعه بیرون آمده خانخانان را دیدند - سپه سالار خداوند خان را بنصیریخان سپرد تا از حال او واقف باشد •

بیست و چهارم مراري پندت بفزونیٔ سپاه مغرور گشته رندوله و ساهو را با گروه انبوه برابر خانزمان گذاشت - و خود یاقوت تیره

جوهر را همراه گرفته بالشکر گران نمایان گردید - خانخانان بخانزمان پیغام داد که چون فتنه پژوهان حوالیٔ معسکر اقبال ظاهر گشته‌اند باید که زود از اوپرکهتکه فرود آمده بمقاتله پردازد - خانزمان چون بدفع رندوله و ساهو مشغول بود فرود نیامد - سپهسالار پس ازآگهي آمدن خانزمان را مصلحت ندیده لهراسپ را با فوج خود تعیین نمود - و جگراج و راو دودا و پرتهیراج را بگفت تا از ملچار خود بر آمده سواره بایستند - و دلیر همت را با چندربهان و چندی دیگر بپاسبانیٔ ملچارهاي درون عنبرکوت گذاشته خود با برخی پیکار گزینان جنگ آزما از قلعه برآمده بجائی که راو دودا ایستاده بود رسید - درین اثنا مردم رانا که خانزمان آنجماعه را بسرکردگي بهویت بکمک خانخانان فرستاده بود میرسند - و چون فوجی از مقاهیر برابر راو دودا آتش حرب بر افروخته بود و لهراسپ دور بود سپهسالار باوجود کمیٔ سپاه توقف ننموده بجانب مقهوران روان گردید - ومالوجي و پرسوجي و راو دودا و جمعیت رانا نیز از دنبال آمدند - و باندک تردد غنیم را از جا برداشته میدان نبرد خالي گردانیدند - مقارن این مبارز خان و راجه پهار سنگه و جگراج نیز رسیدند - خانخانان مبارز خان و راجه پهار سنگه را بتعاقب گریختگان فرستاده از احوال مراري و یاقوت و عنبر عادل خانی استفسار نمود - و چون خبر یافت که بر لهراسپ رفته اند با آنکه دو گهري از روز باقي بود با قلیلي از تابینان خود و جگراج و مردم رانا بمدد لهراسپ راهي شد - درین میان راو دودا چندر اوت نبیرهٔ راو چاندا که چندي از خویشان او در هنگام کارزار جان نثار

گشته بودند اجازت طلبید که مقتولان خود را بردارد - سپه سالار چون میدانست که لشکر مخالف جابجا ایستاده است و در اطراف جنگ قایم است منع نمود - ازانرو که اجل موعودش رسیده بود حرف سپهسالار گوش ننموده با ملاوجی به برداشتن جان باختگان عرصهٔ دلیری پرداخت - همین که فوج خانخانان از نظر ناپدید گشت غنیم فرصت یافته با گروه انبوه از اطراف بر راو دودا ریخت راو مذکور و معدودی که همراهش بود چون راه رستگاری مسدود یافتند دل بر هلاک نهاده از اسپان فرود آمدند و بمردانگي نقد جان در باختند - و سپه سالار پیش ازان که بمدد لهراسپ به پردازد در اثناي ره نوردي بحشری از افواج مخالف بر می خورد - و شقاوت منشان بی آزرم را براه فرار می اندازد - درین ضمن گروهی دیگر از میان جوي برامده نمودار گشتند - و ظاهر شد که یاقوت بد اختر و عنبر و کهیلوجي درین فوج اند - و مراري با جمعي عقب آن قشون آراسته هراول را لهراسپ فرستاده است تا اورا بجنگ در گریز جاذب اینها بکشد - سپه سالار جز نبرد چارهٔ ندیده بهوبت برادر زادهٔ رانا را به پیکار یاقوت خذلان شعار که در میمنهٔ اشرار تیره روزگار ایستاده بود تعیین نمود - و بجگراج که از دنبال می آمد گفته فرستاد که بسرعت خود را برساند تا باتفاق بر قلب مخالف بزنیم - جگراج گفت که چون جوی درمیانست در عبور قدري درنگ خواهد شد - خانخانان باوجود قلت سپه تکیه بر حفظ ایزدي نموده رایت همت برافراخت و شمشیر سر افشان فتنه نشان از نیام انتقام آخته با همرهان برقلب

سپاه غنیم حمله آورد - و چون گرد مصاف رخسارهٔ آفتاب قیرگون گردانید - و صدای کرنا و آوای روئینه خم در خم سپهر نیلگون در پیچید - گروه مخالف پای ثبات از دست داده فرار برقرار اختیار نمودند - از غرایب اتفاقات آنکه در اثناي گریز مقاهیر را جري پیش مي آید - و از تنگیٔ راه افواج ادبار امتزاج در حین گذشتن از توزک مي افتد - مبارزان عرصهٔ شهامت که از عقب می آمدند درینوقت گروهي را به تیغ خون ریز روانهٔ ملک عدم گردانیده خود را بیاقوت بدنهاد رسانیدند اگرچه حبشیان بدروی دد خو برای محافظت سردار خود لختي ثبات ورزیده آتش قتال ملتهب گردانیدند - اما بهادران نصرت نشان جمعي کثیر ازین طایفهٔ ضاله را بگوی نیستي فرستاده بغتة بر یاقوت مردود که در دولت نظام الملکیهٔ در علو مرتبه و سرداريِ لشکر سهیم و عدیل نداشت ریختند - و بزخم نیزه و شمشیر کارش بانجام رسانیدند - درین اثنا گروه حبشی مانند مور و مگس فراهم آمده خواستند که پیکر آن سیه رو از میدان برده سرمایهٔ سپید روئي خود سرانجام دهند - دلاوران نصرت آئین بناکامیٔ آن گروه خذلان پژوه کمال حماست و حمیت کار فرموده جسد پلید آن پلید را بدست آوردند - بقیة السیف چون رو بگریز نهادندقریب یك گروه تعاقب نموده جمعي را در حین فرار ره گرای دار البوار گردانیدند - درینولا پس از سپری شدن یك پهر شب نصیرخان آمده بسپه سالار خبر رسانید که افواج مخالف از هرطرف شکست یافته راه گریز پیش گرفتند - سپه سالار که گوش بر آواز خبر خانزمان و لهراسپ داشته

پراگندهٔ خاطر بود بشنیدن مژدهٔ فیروزي خوشدل گشته از نگراني برآمد - جائي که سطوت اقبال عدومال شهنشاه بي همال صف آرای هنگامهٔ نبرد باشد خاقان و قیصر را جز اطاعت و فرمان پذیری چارهٔ نیست - چه جاي طایفهٔ مور نهادان مار طبیعت - چه هرکه بوساوس شیطاني و هواجس نفساني از دایرهٔ انقیاد اولیای این دولت پا بیرون نهاد - دست خوش عساکر جهان پیما و پامال افواج گیتي کشا گشته جان و ناموس خود را بباد فنا داد - مصداق این مقال غیرت اشتمال سزا یافتن پیرا و دریا و جادون رای و یاقوت مردود و غیر اینهاست - که هریک در مقام خود گذارش یافته است - و بر جویندگان مآثر حضرت صاحبقران ثاني پرتو ظهور میدهد •

بیست و پنجم چون خبر رسید که مراري پندت از حوالیٔ الوره کوچ کرد و پنج کروه بصوب کهرکي شتافته منزل گزیده است - خانزمان باشارهٔ خانخانان از اوپرکهتکه برخاسته بطرف نظامپور نزول نمود که اگر احیانا آن مقهور باز ارادهٔ آمدن نماید پیش روي او داشته باشد - درینولا رندوله و ساهو که مراري ایشان را جانب اوپرکهتکه گذاشته بود بعد از رفتن خانزمان سرگهاتي را خالي یافته شامگاه آنجا آمدند - و شروع در بان اندازی کردند - خانخانان لهراسپ را با جمعي تعیین نمود که پائین گهاتي بایستد - و چون صبح دمید نصیریخان و راجه پهار سنگه و لهراسپ را با تابینان خود فرستاد که بالای اوپرکهتکه برایند و به تنبیه و تادیب مقاهیر به پردازند و بجگراج پیغام داد که از راه گهاتي که بنگاه او نزدیک است بر آمده در دفع مفسدان بکوشد - نصیریخان

و راجه پهار سنگه و لهراسپ باوپرکهتکه آمده باغنیم نبرد آغاز نهادند - و بضرب شمشیر مقاهیر را از پیش برداشته گروهي را بقتل رسانیدند - و جماعهٔ کثیر باسیري گرفته و اسپ بسیار بدست آورده مظفر و منصور بلشکر نصرت اثر مراجعت نمودند - درین روز سپهسالار بعد انقضای یک پهر بملچار رسید - علاول که نزدیک نقب شیر حاجیٔ مهاکوت بود رفته مقرر گردانید که بنقب آتش در زنند - فتح خان برینمعني آگهي یافته از فزونیٔ خوف و هراس وکیل خود را نزد خانخانان فرستاد - و بکمال تخشع و ابتهال اظهار نمود که چون با عادل خانیه پیمان را بایمان موکد ساخته ام که بی صوابدید آنها حرف صلح درمیان نیارم ناگزیر کس خود را نزد مراري پندت فرستاده از کمیٔ آذوقه و استیلای بهادران قلعه کشا آگاه میسازم - و وکلاے اورا طلب مینمایم - تا باتفاق صلح نموده حصار را باولیای دولت ابد اعتصام وا گذارم - امروز پرانیدن قلعه موقوف دارند تا خبری از مراري برسد - سپهسالار چون میدانست که گفتارش فروغی از راستي ندارد و بمکر و تسویل میخواهد روز بگذراند گفته فرستاد که اگر میخواهد که پرانیدن قلعه امروز موقوف ماند پسر خود را بلا توقف بفرستد - بس از انکه ظاهر گردید که اوپسر را نمي‌فرستد نقب را آتش دادند و یک برج و پانزده ذراع از دیوار بپرید - بندهاے جان سپار که انتظار وقت می بردند از توپ و تفنگ و حقه و بان که از بالای مهاکوت پی هم میریختند حربر نتافته بحصار در آمدند - خانخانان سید علاول و سنکرام و یولم بهادر را که بیرون شیر حاجي این روی خندق

ملچار داشتند تعین نمود تا اندرون قلعه ملچارها بر افراخته شرائط هوشیاري بجا آرند - و چون آخر روز مراوي وساير عادل خانيه خبر فتح شنيده از طرف جماريتكري باز نمودار گشتند - سپهسالار خان زمان و نصيرىخان وگروهي ديگر را باستيصال آنها روانه ساخت - افواج قاهره با غنيم صف آرا گشته لختي بجنگ بان و تفنگ در آويختند - و همين كه سه چهار گهري از روز باقي ماند دليران رزم پرست بران تباه كار ريخته باندک تردد از ميدان راندند و برخي از اسپ و آدم مقاهير بدست آورده بعسكر فيروزي معاودت نمودند - دريقولا پسر محلدار خان نظام الملكي كه بلقب پدر ملقب بود و اظهار هوا خواهي و دولتخواهي مينمود برهنموني بخت بيدار از قلعهٔ نباتي كه محل اقامت او بود نزديک قلعهٔ كالنه است بقلعهٔ كالنه آمده سپهسالار را پيغام داد كه قلعهٔ نباتي بهر كه اشاره رود حواله نمودهٔ خود را پيش شما برسانم - خانخانان گفته فرستاد كه چون بنه و بار ساهو و رندوله در بيضاپور است اگر بالفعل خود را بانجا رسانيده كاري تواند ساخت مشمول عنايات شاهنشاهي خواهيد گرديد - محلدار خان بسعادت ياوري خود را به بنگاه آن ستاره سوختگان بي آزرم رسانيده دست نهب و غارت بر كشاد - و چون بد انديشان اين دولت خدا داد بدست خود ابواب خسران ميكشايند و بپاي خود راه خذلان مي پيمايند اتفاقا زن و دختر ساهو كه با خزانه و اسباب در همان نزديكي از جنير به بيضاپور آمده بودند بدست محلدار خان افتادند - و جز اين قريب چهار صد اسپ و يک لک و پنجاه هزار هون با فراوان اسباب و اجناس

از ساهوي سياه رو و نزديك دوازده هزار هون از نقد و جنس از رندوله بتاراج رفت - و سپهسالار از استماع اين خبر مسرت اثر مكتوبي مشتمل بر تحسين و آفرين بمحلدار خان نوشته اعلام نمود كه عيال ساهو را بجعفر بيگ قلعه دار كالنه سپرده خود بعسكر اقبال ملحق گردد - ازانجا كه هنگام پرده كشاي تقدير ايزدي و شگرفكاري تائيد سرمدي رسيده بود - فتح خان از گران خواب غفلت و پندار بيدار گرديده دريافت - كه به نيروي اقبال خاقان كشور ستان و تدبيرات صايبهٔ خانخانان قلعهٔ دولت اباد عن قريب بتسخير اولياى دولت قاهره خواهد در آمد - ناگزير براى پاس عرض و ناموس خود و بي نظام عبد الرسول پسر كلان خود را نزد سپهسالار فرستادهٔ التماس نمود كه چون باغواى ساهوي مخذول و تلبيس عادلخانيهٔ ابليس طبيعت از مسلک قويم بندگي بيراهه شتافته زمام عاقبت انديشي از دست واهشته ام - و مصدر عصيان و طغيان گشته - اميد واريم كه جرايم مرا كه ناشي از كمال ناداني و وساوس شيطاني است از درگاه گيتي پناه درخواست نمائيد - و يک هفته مهلت دهيد كه عيال و اطفال خود و بي نظام از قلعه بيرون آرم - و تا انقضاى وعده عبد الرسول را كه اعز اولاد من است برسم نوا نزد خود نگاه داريد - سپهسالار نظر بر عجز و بيچارگي او امان داده عبد الرسول را پيش خود نگاهداشت - و چون فتح خان بجهت بر آوردن اسباب و عيال بار بردار و مدد خرچ استدعا نمود - خانخانان فيلان و اشتران خود را با پالكي چند و ده لك و پنجاه هزار روپيه نقد از سركار والا باو داده بر گذاشتن قلعه تاكيد نمود -

فتح خان مقالید قلعه نزد سپهسالار ارسال داشته خود به بیرون آوردن احمال و اثقال پرداخت - سپهسالار گروهی از معتبران خود بضبط پاسبانی ابواب حصار مقرر گردانید - وفتح خان دل از قلعه برگرفته روز دوشنبه نوزدهم ذي الحجه مطابق ششم تیر با بی نظام و همگی توابع و لواحق بیرون آمد - و حصون تسعهٔ دولتاباد را که ازانجمله پنج برروی زمین است و چهار برقلعهٔ کوه باتوپ بسیار و سایر اسباب قلعه داری از سرب و باروت و حقه و بان باولیای دولت قاهره را گذاشت - سپهسالار دیگر با بندهای پادشاهی به تماشای قلاع نهگانه که در بلندی وحصانت با نه فلک انبازند پرداخته نقارهٔ شادمانی نواخت - و خطبهٔ فیروزی بنام گیتی افروز شهنشاه تخت ودیهیم پادشاه هفت اقلیم بلند آوازه گردانید - زمانه و زمانیان مراسم تهنیت و مبارک باد بتقدیم رسانیده بزبان اخلاص ادا نمودند • نظم •

که یارب بدین شاه صاحبقران • که آراست گیتی بامن و امان

بقائی زیاده ز اندازه بخش • بهر لحظه اش دولت تازه بخش

همه کام اورا بر اور بخیر • بهیچش مباد احتیاجی بغیر

چون انفتاح این معقل منیع که آسمانهٔ قصورش با عنان آسمان هم عنان است - وساکنانش از بیم حوادث در امان - وبرق آتشپای بدست یاری ریاح عواصف بذروهٔ آن نتواند رسید - و وهم تیزگام بپایمردی اندیشهٔ دوربین پیرامون آن نیارد گشت - از مآثر اقبال خداداد اورنگ آرای جهانبانی است - و مفاخر دولت ابد میعاد حضرت صاحبقران ثانی - و نگارش آن بر نویسندهٔ وقایع این سلطنت والا مرتبت ناگزیر - بنابران مجملی از احوال این حصن حصین

نگاشته نبذی از عنایات ایزدی که دربارهٔ این شهنشاه دین پناه و پادشاه حق آگاه روز افزون است بررویی روز می اندازد - این دژ آسمان تمثال که نام قدیم آن دیوگر و دهاراگر است و امروز بدولتاباد اشتهار دارد قطعهٔ سنگی است سر بفلک کشیده و دور آن که از قلعه تا بجائی که بآب رسیده تراشیده چنان ملسا و مصفا ساخته اند که گذار مور و مار بران دشوار است پنجهزار گز شرعی است - و ارتفاعش صد و چهل ذراع - و گرد آن خندقی بعرض چهل ذراع شرعی - و ژرفائی سی در سنگ خارا حفر نموده اند - از درون کوه راهی تاریک پرپیچ و تاب چون راه منار که در روز روشن جز بچراغ نوردیده نیاید برده اند - و دران زینها از همان سنگ تراشیده - پائین کوه دروازه ایست آهنین - و ازین دروازه بآن راه در آمده از درون حصار سر بر می آیند - همانجا تابهٔ کلانی از آهن تعبیه نموده اند که اگر ضرور شود آنرا بروی راه داشته بالای آن آتش افروزند تا از شدت حرارت راه درآمد مسدود گردد - اسباب متعارفه کشایش قلاع از نقب وساباط و سرکوب و جزان درگرفتن این موئل منیع کارگر نیست - لهذا کمند تدبیر هیچ یکی از کشور کشایان والا شکوه بکنگرهٔ تسخیر آن نرسیده - ازانجا که تائیدات صمدانی و تیسیرات آسمانی پیشکار این حضرت والا رتبت است و کارگذار این دولت بلند صولت حوادث ارضی و سماوی از اسباب کشایش گشت - نخست ابواب باران که موجب سرانجام مواد زندگانی است بران ملک مسدود گردید - و ابر که برادی و جوانمردی ضرب المثل است چنان رفت شد که بقطرهٔ آبی مسامحت ننمود - و ازان

قحطي مفرط بروی کار آمد - چنانچه - چهر برین از بام تا شام بقرصی قانع بود - و آنرا از طمع گرسنگان زیر زمین پنهان میکرد - و از شام تا بام بگردهٔ ساخته بود وآن نیز از چشم مردم زخم محاق میدید - و ازان وبائي که تمام آن ملک را فرو گرفت پدید آمد - چنانچه هیچکس بتجهیز وتکفین نازنینانی که بناز قدم بر زمین می گذاشته اند نپرداختي - و بحفر قبور مستورات را که دیدهٔ خورشید و ماه بر طلعت شان نیفتادي در پرده نکردی - و ازان خرابیٔ عظیم بآندیار روي نهاد - و چون آذوقهٔ قلعه نشینان تمام شد - و امید غله چه از فقدان حبوب و چه از محاصرات متوالیهٔ عساکر نصرت مآثر پیش از رسیدن خانخانان نماند - و درین اثنا خان خانان نیز بافواج قاهره در رسید - ناگزیر باضطرار و اضطراب که همواره نصیب بداندیشان این دولت روز افزون باد افتاده قلعه را باولیاي سلطنت سپردند - هرکه بدیدهٔ عبرت بین و نظر خبرت گزین این حصار استوار را به بیند - بقین داند که از آثار بشر نیست - نه نیروي ایفان بکندن و تراشیدن آن وفا کند - و نه عمر ایفجماعه بانجام آن اکتفا - همانا این اثر امم پیشین است چنانچه کلام غیر مخلوق در ذکر قوم صالح علیه السلام بران ناطق است - و کانوا ینحتون من الجبال بیوتا - یا عفاریت بحکم سلیمان علیه السلام این کار دشوار و صنعت استوار را باتمام رسانیده باشند - حاجي محمد جان قدسي که بمناقب طرازی این دولت فزاینده و بمفاخر پردازی این اقبال پاینده کامیاب است این چند بیت در وصف قلعهٔ مذکور گفته

• نظم •

حصاري که مثلش ندیده است کس • بود قلعهٔ دولت اباد و بس

فلک را رخ از رفعت پایه اش • کبود است از لطمهٔ سایه اش

خرد را بود خندقش در نظر • ز فکر خرد مند ته دار تر

بود مملکت را عروس این حصار • که پایش بود از شفق در نگار

ازانجاکه کار پردازان قضا و قدر ظهور هر امري را بوقتي خاص و شخصی مخصوص باز بسته اند فتح این قلعهٔ دشوار کشا بزمان میمنت نشان دولت بلند مرتبت حضرت صاحبقران ثاني و اسم ساميِ اورنگ آراي جهانبانی منوط ساخته بودند - هرچند سلاطین ماضیه و خواقین بالیه خصوصا حضرت عرش آشیانی مساعیِ جمیله بکار داشتند اثری بران مترتب نگشت - ایزد سبحانه همواره صیت قلعه کشائي و عالم آرائي حضرت شاهنشاهي را تا فلک دوار است و کواکب سیار - در ربع مسکون سایر و دایر داراد •

وچون بیست و ششم ذي الحجه مطابق روز تیر از ماه تیر مژدهٔ این فیروزي از عرضه داشت سپهسالار بسمع مبارک کهشاه‌راه بشایر باد رسید - خاطر اقدس انبساط یافت - ملتزمان سریرخلافت را گلدستهٔ شادکامي بدست افتاد - نبایش ایزدي بتقدیم رسید - نوبت کامراني فرو کوفتند - طنطنهٔ نصرت گوش افروز جهانیان گشت - گیتی خداوند خلعت خاصه با نادری و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه بایراق نقره وجل مخمل زر بفت و ماده فیل برای خانخانان - و خلعت و اسپ ازطویلهٔ خاصه بایراق طلا و فیل خاصه برای خانزمان - مصحوب سید لطف علی بهکري عنایت نموده ارسال داشتند - و نصیربخان را نیز خلعت و اسپ ازطویلهٔ

گردانید - و بظفر نگر درآمده از غله که دران جا ذخیره بود با آنچه
از برهانپور و حوالی آن بطلب او درین هنگام رسید بمردم داد -
خلائق از عسرت برفاهیت گرائیدند - و مقاهیر عادل خانیه بفراوان
یاس و باس مراجعت نموده بدولتاباد رفتند - و چون میدانستند
که در قلعه آذوقه کمی پذیرفته است و خان دوران با قلیلی
بمحافظت آن می پردازد در دیوار ملچارهائی که گندوران عساکر
گردون مآثر بر افراخته بودند و هنگام برآمدن نینداخته فرود آمدند
و قلعه را محاصره نموده جنگ و پیکار آغاز نهادند - خان دوران
انتظار کومک نبرده مکرر از قلعه بیرون آمده چپقلشهای مردانه
بروی کار آورد - و ازانرو که بحسن سلوک او رعایای حوالی
دولتاباد مطمئن خاطر بوده غله میرسانیدند در اثنای قبل از ممر
آذوقه محنت نکشیده - خانخانان بعد از شنیدن این خبر اوایل
محرم با رسد بسیار بصوب دولتاباد راهي گردید - و مقهوران چون
دریافتند که درین سعي بیجا غیرازان که خرمن حیات خود را بباد
فنا بر دهند کاري نمی توانند ساخت - و آوازهٔ آمدن خانخانان نیز
تزلزلي در قوایم عزیمت ایشان انداخت - دور قلعه را گذاشته براه
ناسک و تربنک که در حوالی آن بان گنگا درین ایام پایاب بود
و در اطراف غرق آب در آمده بکام نا کامي ره سپر فرار گشتند -
خانخانان ده هزار گاوغله که همراه داشت در قصبهٔ تري کانو بخانزمان
حواله نموده تا ده گروهی دولتاباد رسانیده مصحوب جمعي بقلعه
بفرستد - و خود ببرهانپور رفته جماعهٔ را برگماشت که بدیدبانی
فتح خان که از عقل دور اندیش بهرهٔ ندارد و بی نظام از صغر سن

خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه فرستاده بوالا خطاب خان
دوراني و باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنجهزاري پنجهزار
سوار سرافراز گردانیدند - و دیگر بندها که درین مهم مصدر خدمتي
شده بودند بقدر مرتبه نوازش یافتند - و میتي سنگه ولد راو دودا را
که در وطن بود بارسال خلعت و منصب هزار و پانصدي هزار
سوار و خطاب راو مفتخر گردانیدند - و چون بعد از کشایش حصار
سپهسالار خواست که برخي از بندهای اخلاص شعار را بحراست قلعه
بگذارد - و خود بی نظام و فتح خان را همراه گرفته بصوب برهانپور
بشتابد - و اکثری از رهگذر آنکه لشکر فیروزي در مدت محاصرهٔ
قلعه انواع رنج و تعب کشیده بود همواره با بیست هزار سوار
بیجاپوري و نظام الملکي بکارزار پرداخته و آذوقه نیز کم شده از
تکفل این معني سر برتافتند - خان دوران که بفزوني خدمات
شایسته مورد عنایات خاقاني است از اخلاص خالص و حماست
راسخ پذیرای این خدمت گردید - خانخانان اورا با سید مرتضی
خان و جماعهٔ دیگر از منصبداران درقلعه گذاشته بجانب ظفر نگر
راهی شد - در اثنای ره نوردي مخاذیل بیجاپور هر روز بجنگ وپیکار
پیش می آمدند - وجمعی را بکشتن داده بهزاران خواري و ناکامي
میگریختند - ازانجمله تاناجي دو رویه که سر آمد گروه شقاوت پژوه
بود آتش افروز جهنم گردید - پس از رسیدن افواج قاهره بحوالی
ظفر نگر مراري و سایر بیجاپوریان فرهاد پدر رندوله را فرستادند -
باشد که بوساطت او ابواب صلح مفتوح گردد - سپه سالار از اطلاع بر
حیلت سازي و مکرپردازی ایشان فرهاد را بي نیل مطلب بر

نیک از بد باز نمیدانند بپردازند - مبادا بفسون دیو نفسانی و فنون غول نادانی مصدر امری گردند که مورث دفع این ناقص خردان شود - چون خان دوران با تابینان خود در کشایش این حصار تعب بسیار کشیده بود از فزونیء عاطفت یرلیغ قدر نفاذ بنام او شرف صدور یافت که قلعه‌را بمرتضی‌خان سپرده خود بمالوه‌که صوبه‌داریء به او متعلق بود رفته چندی بیاساید - خان دوران مرتضی خان را در قلعه گذاشته و زری که از خزانهٔ عامره باخود داشت برای نا گزیر قلعه بمشار الیه داده فرود آمد - و روانهٔ مطلب شد - درین ایام از عرضه داشت راجه بهارتهه که بحراست تلنگانه معین بود بعرض ملتزمان بارگاه خلافت رسید که بولا و سیدی مفتاح که با سه چهار هزار سوار در قلعهٔ دیکلور (ن) اقامت داشتند از استیلای دلیران معرکهٔ هیجا قلعه را واگذاشته ره گرای فرار گشتند و مبارزان لشکر منصوره گروه انبوهی ازین طایفهٔ خذلان پژوه دراثنای گریختن مقتول و مجروح ساخته عیال بولای مقهور را با یک فیل بدست آوردند - و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد •

در عشرهٔ اولی محرم ده هزار روپیه برسم مقرر باصحاب نیاز عطا شد •

یازدهم عنایت الله ولد قاسم خان و بهادر کنبو بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه سر بر افراخته عنایت الله دو فیل و بهادر سه فیل برسم پیشکش گذرانیدند - و از اسیران فرنگ چهار صد آدم از مرد و زن

(ن) دیکلور

و خورد و کلان با اصنام آن کفر گزینان ضلالت گرا بنظر پادشاه اسلام پرور در آوردند - خاقان دین‌نواز کفرگداز بارباب شریعت فرمان داد که نخست آن گروه شقاوت پژوه را براه قویم ملت محمدی و شارع مستقیم دین احمدی خوانده باذعان احکام اسلام تکلیف نمایند - برخی‌که توفیق احراز این شرف یافتند بقبول دین‌صواب آئین مورد مراحم شهنشاه حق آگاه گشتند - بیشتری را که از رسوخ جهالت و وثوق ضلالت سر از ادراک این دولت باز پیچیدند بامرا قسمت نموده حکم فرمودند - که این طایفهٔ نکوهیده کردار را محبوس و معذب نگاهدارند - هرکه برهنمونیء توفیق باسلام گراید بعرض مقدس رسانند تا از برای او اوقات گذار مقرر فرموده آید - و هرکه این شرف در نیابد همواره مقید باشد - چنانچه اکثری ازینان در حبس بجهنم پیوستند - از اصنام هرچه تماثیل انبیا علیهم السلام بود حسب الحکم در آب جون افگنده باقی را درهم شکستند - درینولا به‌پادشاهزادهای والا اقتدار و امرای عمدهٔ حضور بآئین‌هرسال خلعت بارانی عنایت شد - راجه رایسنگه ولد مهاراجه بعنایت فیل سرفراز گردید •

بیست و ششم فیروز خان ناظر محل را بمرحمت فیل و خلیل الله خان را باضافهٔ پانصدی دویست سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار - و امانت خان برادر علامی افضل خان را بمنصب هزاری صد سوار از اصل و اضافه بر نواختند •

روز سه شنبه دهم صفر مطابق بیست و پنجم امرداد از ناساز گاریء هوای برسات عارضهٔ تپ وگرانیء سر باعث تغیر مزاج معلی

گشته جهانی را در اضطراب انداخت- از بارگاه خلافت انواع خیرات و اصناف مبرات بتقدیم رسید - نیازمندان درگاه ایزدي دست دعا بچرخ برین برداشته پیشانیء ابتهال بر زمین گذاشته صحت ذات اقدس و تندرستیء شخص مقدس را که • مصراع •

سلامت همه آفاق در سلامت اوست

از شفاخانهٔ غیبي مسالت نمودند - پس از سپري شدن سه روز مزاج وهاج اعتدال پذیرفت - پزشکان عیسیء دم که بدوام حضور اقتنای سعادت و استیفای برکات مینمایند از عطایاي پادشاه جود گستر خلعت یافته بانعام مبالغ گرامند دامن امید بر آمودند - نواب سپهر قباب خورشید احتجاب ملکهٔ ملکي آیات بیگم صاحب و دیگر مستورات حجب عصمت و مخدرات تتق عفت پنجاه هزار روپیه و پادشاهزادهای بخت بیدار و نوئینان اخلاص شعار یک لک روپیه برسم تصدق گذرانیدند - ازین مبلغ یک لک روپیه بمستحقین و پنجاه هزار روپیه بمستحقات عنایت شد •

هژدهم سیف خان صوبه دار اله آباد باستلام آستان سلاطین مطاف سر برافراخته هزار مهر بصیغهٔ نذر و برخي مرصع آلات و طلا آلات و دیگر اشیا بعنوان پیشکش گذرانید- و بشرف پذیرائي رسید •

فرستادن بادشاهزادهٔ والا قدر محمد شاه شجاع بهادر بصوب دکن و ذکر وقایع دیگر

چون از عرایض خانخانان مکرر بعرض باریافتگان حضور رسید که کشایش حصار دولتا باد باس تمام در دل دکنیان انداخته - و

افواجی که بخدمات این ملک می پردازند از کثرت ترددات شاقه و قلت آذوقه محنت آمود و رنج فرسود گشته بمهمی دیگر نمیتوانند پرداخت - اگر یکی از پادشاهزادهای کامگار بختیار را با ساز و سامان شایسته از خزانه و توپخانه و دلیران رزم پژوه و پیلان کوه شکوه بدانصوب تعیین فرمایند - امید است که بمیامن اقبال حضرت خاقاني ولایت بیجاپور در حیطهٔ تصرف اولیاي دولت روز افزون در آید - خاقان گیتي ستان روز یکشنبه بیست و دوم شهر صفر مطابق ششم شهریور بعد از گذشتن نه گهري - اختر برج سلطنت پادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر را که هفتصد و پنجاه روپیه روزیانه می یافتند بخلعت خاصه با نادریء طلا دوزی وکهپوهٔ مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و منصب والای ده هزاریء ذات و پنجهزار سوار و عنایت علم و نقاره و تومان و طوغ و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین مرصع و دیگري با زین طلای میناکار و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره وجل مخمل زربفت و ماده فیل و رتهه و انعام شش لک روپیه نقد بلند پایگي بخشیده با پیلان آسمان نهاد و اسپان تازي نژاد و سلاح و خزانهٔ بسیار و لشکر جرار بآنصوب رخصت فرمودند - و در حین رخصت فاتحهٔ فیروزی برخواندند - و از شمول عاطفت و وفور شفقت حکم شد که از در دولتخانه بر رتهه سوار شوند - و نقارهٔ شادماني نواخته روانه گردند - و از امرا و منصبداران سید خانجهان و راجه جیسنگه و راجه بتهلداس و الله ویردي خان و رشید خان انصاری و خواص خان و مادهو سنگه ولد راو رتن و قزلباش خان افشار و سید عالم باره و چندر من بندیله و

راجه روز افزون و بهیم راتهور و راجه رام داس نروري و یکه تازخان و اصالت خان و خلیل الله خان و کرم الله ولد علیمردان خان بهادر و جمالي ولد قمرخان قزوینی و حبیب سور و شرزه خان و دیگر دلاوران جدکار و جانسپاران شهامت دثار و هزار احدي و هزار سوار برق انداز و پیادهٔ بسیار از تفنگچی و کماندار در ملازمت آن گوهر اکلیل خلافت مرخص گشتند - سید خانجهان بمرحمت خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه با ماده فیل و راجه جیسنگه و راجه پتهلداس بعنایت خلعت خاصه و اسپ ازطویلهٔ خاصه با زین مطلا - والله ویردي خان و اصالت خان و خلیل الله خان بخلعت و اسپ - و بعضي بعنایت اسپ - و برخی بمرحمت خلعت - مفتخر و مباهي گردیدند - و اصالت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار و خدمت بخشیگری این لشکر سربلندي یافت - و حکم شد که بیست و پنج لک روپیه از خزانه بجهت مدد خرچ منصبداران و مشاهرهٔ احدیان و برق اندازان و غیر آن همراه دهند ●

نهم ربیع الاول صادق خان میر بخشی یزنهٔ یمین الدوله از جهان‌فانی درگذشت - اعلیحضرت از عموم رافت و بنده نوازي سرو جویبارسلطنت پادشاهزاده محمداورنگ زیب بهادر را براي مفاخرت اخلافش خصوصا پسرکلان او جعفر خان که بحسن عقیدت و لطف خدمت منظور انظار شاهنشاهي است بتعزیت فرستادند - و حکم شد که بفزونیء الطاف خاقاني تسلیه بخشیده اورا با برادران بشرف بساط بوس مشرف گردانند - پس ازان که جعفرخان با برادرانش

بسعادت حضور فایز گشتند فرمان رواى جهان بزبان وحي ترجمان سخنان غم زدای که هریک حرز بازوي هوشمندي و تمیمهٔ گردن بخت بلندي بود فرموده جعفرخان را بخلعت خاصه و باضافهٔ هزاری ذات و پانصد سوار بمنصب چارهزاری ذات و دو هزار سوار - و روشن ضمیر را بخلعت و باضافهٔ پانصدی ذات و سه صد سوار و بمنصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بر نواختند - و عبدالرحمن نیز باضافه سر افراز گشت - و بهرام پسر چهارم بمنصب پانصدی ذات و صد سوار سر بلندی یافت ●

شب دوازدهم ربیع الاول بحکم شهنشاه حق آگاه مجلس میلاد سرور انبیا خلاصهٔ اصفیا علیه افضل الصلوات و اجملها آرایش یافت و گروهی از فضلا و صلحا و حفاظ حاضر گشته بتلاوت قرآن و ذکر محاسن و مکارم آن خلاصهٔ انس و جان پرداختند - و آفاق بانواع بخور و اقسام عطر معطر گردید ● بیت ●

چنان شد بخار بخور اوج گیر
که شد وسمهٔ روی بدر منیر
مشام هوا شد چنان عطریاب
که شبنم نمی ریخت غیر از گلاب

و خوانهای اطعمهٔ گونا گون و فواکه رنگارنگ و اصناف تنقلات وصنوف حلویات فروچیده صلای عام در دادند - سریر آراي خلافت برای پاس تعظیم و بزرگ داشت این شب متبرکه بر مسندی که برروي زمین گسترده شده بود نشستند - و بهر کدام از ارباب صلاح واصحاب استحقاق در خور حال خلعت و فرجی و شال عنایت فرمودند -

و چون مردم بسیار فراهم آمده بودند بر دوازده هزار روپیهٔ مقرر هشت هزار روپیهٔ دیگر افزودند *

چاردهم سیف خان را بعنایت خلعت و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا نوازش فرموده بصوبهٔ الهاباد که در عهدهٔ او بود دستوری دادند *

بیست و چهارم خان دوران از مالوه آمده باحراز سعادت ملازمت مستسعد گشت - و هزار اشرفي بصیغهٔ نذر گذرانید - سنگرام زمیندار کنور نیز باستلام عتبهٔ والا سر برافراخت - براجه بختاور پسر راجه راجسنگه کچواهه که از ضلالت کفر رهائي یافته بسعادت اسلام رسیده است خلعت و دو هزار روپیه نقد عنایت فرمودند *

اسلام خان که پس از تغیر حکومت گجرات بحکم اقدس از راه بجهت آوردن بی نظام و فتح خان و اموال ایشان به برهانپور رفته بود بیست و هفتم شرف آستان بوس دریافت - و هزار مهر بعنوان نذر و جواهر و مرصع آلات و تنسوقات گجرات که قیمت همه یک لک روپیه باشد برسم پیشکش بنظر انور در آورد - و بی نظام و فتح خان را که مهابت خان خانخانان با غنایم قلعهٔ دولتاباد همراه او روانهٔ درگاه معلی ساخته بود حاضر گردانید - بی نظام را بسید خانجهان حارس قلعهٔ گوالیار حواله فرمودند - و فرمان شد که چنانچه بهادر نظام الملک که در فتح قلعهٔ احمد نگر اسیر اولیای دولت قاهره شده بود در قلعهٔ مذکور محبوس است بی نظام را نیز دران قلعه مقید دارد - واز مجرم نوازي نقوش سئیات فتح خان با آنکه از شقاوت فطری و واژونیِ طالع مکرر مصدر حرکات نکوهیده شده بود بزلال عفو شسته

پرتو نیر عاطفت ملکانه بر حال او افگندند . و در سلک بندگان درگاه جهان پناه منتظم ساخته بعنایت خلعت و دو لک روپیه سالیانه مفتخر گردانیدند - و اسباب و اموال اورا باو باز گذاشتند - و هرچه به بی نظام تعلق داشت بسرکار والا ضبط شد - پردلخان باضافهٔ ششصد سوار بمنصب هزاري هزار سوار - و عبد الرحمن ولد صادق خان بخدمت بخشیگریِ احدیان سرافراز گردید *

نگارش وزن قمری

روز شنبه یازدهم ربیع الثاني سنه هزار و چل و سه مطابق بیست و سیوم مهر ماه مجلس وزن قمري اختتام سال چل و سیوم و افتتاح چل و چارم از سنین عمر جاوید طراز بآئین معهود ترتیب یافت - آن جهان کرم بطلا و دیگر اشیای معهود سنجیده آمد - چون مقرر گشته که تا پادشاهزادهای والا گهر را بخدمتی مامور نگردانند منصب ندهند - چنانچه به درة التاج سلطنت محمد شاه شجاع بهادر پس از دستوري بمهم دکن منصب عنایت شد - مهین پور خلافت بآئین دیگر بختمندان کامگار که بتفاوت درجات بروزیانه سربلند اند تا این تاریخ هزار روپیه روزیانه می یافتند - لیکن ازانرو که جمیع امور این سلطنت بر وفق اقتضای خرد دور بین است - درین روز مسعود آن بیدار بخت را که باخلاق پسندیده و اطوار گزیده در ضمیر خورشید نظیر اورنگ آرای جهانباني پیش از دیگر اخلاف جا دارند - و خاقان مهربان بدوریِ ایشان رضامند نیستند - بمنصب والای دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار و علم و نقاره

و تومان طوغ و آفتاب گیر و خیمهٔ سرخ که جز پادشاهزادهاي دیگری بمنصب آن مرخص نمی گردد - سرافراز ساختند - و سرکار حصار را که حضرت فردوس مکاني در آغاز جلوس مبارک بر سریر سلطنت هندوستان بهشت نشان در تیول حضرت جنت آشیاني عنایت نموده بودند - و آن حضرت در عهد دولت خود بحضرت عرش آشیاني و همچنین حضرت عرش آشیاني بحضرت جنت مکاني و حضرت جنت مکاني بحضرت صاحبقران ثاني ادام الله تعالی ظلال عاطفته علی رؤس الاقاصي والاداني ارزانی داشته بجاگیر آن اختر برج سلطنت مقرر فرمودند - و فوجداری سرکار مذکور بمحمد علي بیگ خویش قلیچ خان مفوض گردید - اسلام خان را بخلعت خاصه بر نواخته از پرورده نوازي بوالا پایهٔ بخشیگری اول رسانیدند - بخشی ممالک گذارش تاریخ مینماید - خان دوران صوبه دار مالوه بمرحمت خلعت خاصه و شمشیر خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه بلند پایگي یافته بخدمت پادشاهزادهٔ جهانیان محمد شاه شجاع بهادر دستوري یافت - راجه بهارته بندیله باضافهٔ پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب چارهزاري ذات و سه هزار و پانصد سوار - و از اصل و اضافه جان نثار خان بمنصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار - و مکرمت خان که بخدمت فوجداری نواحیء دار الخلافت اکبرآباد سرفرازي یافته - بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار - و شریف خان بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار - و سهراب خان ولد آصف خان جعفر بیگ

بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشت صد سوار - و قاضي محمد سعید کرهرودي که از تغیر مکرمت‌خان بدیوانیء بیوتات رکاب سعادت سربلند گشت - بمنصب هزاری دوصد سوار عز افتخار انداختند - و خدمت دیوانیء سرکار مهین پور خلافت بمحمد یوسف تفویض یافت - و داروغگیء داغ و تصحیحهٔ منصبداران از تغیر قاضي محمد سعید کرهرودي بزین الدین علی برادر اسلام خان مفوض فرمودند - چون بعرض مقدس رسید که از دلایل نجومي في الجمله گراني در سال حال از سنین عمر ابد طراز ظاهر میگردد - از انروکه تصدق عقلا و نقلا باعث رد آفات و دفع نحوصات است - ذات اقدس را بطلا وزن نموده مبلغ همسنگ باهل استحقاق دهند - بنابران بیست و هشتم ربیع الثاني بار دیگر این جهان افضال که همواره به بذل و عطاي اموال جهانیان را از احتیاج بر می آرد بزر سرخ سنجیده آمد - و مبلغ بمستحقین مرحمت شد - و ازانجا که حفظ ایزدي شامل حال این سرمایهٔ امن و امان است درین سال مکروهی بوجود همه سود نرسید - همانا این کلأت از اثار تصدق بود یا صدق حدیث کذب المنجمون و رب الکعبه ظهور نمود *

سلخ ماه نوبتخان از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار سرافرازي یافت *

هفدهم جمادی الاولی موکب جلال قرین دولت و اقبال از دار الخلافت اکبرآباد بسیر و شکار روهتاس و باري متوجه گردید - شاه بیگ خان باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار - و اهتمام خان باضافهٔ هزاری ششصد سوار بمنصب دوهزاری هزار

و دویست سوار - و از اصل و اضافه حسینی برادر باقرخان نجم‌ثانی بمنصب هزاری ششصد سوار سربلند گشتند - پرسوتم سنگه نبیرهٔ راجه راج سنگه کچهواهه که بیمن بندگی پادشاه اسلام از ظلمت آباد کفر بفروغستان ایمان رسیده بود بسعادتمند موسوم گردید - و بخلعت و اسپ و زر نقد نوازش یافت *

واضح باد

که مصنف احوال هر ده سال را یک یک مجلد کرده است لیکن درین جا بلحاظ زیادتی حجم تا این مقام یک حصه علحده نموده شد تا در مجلد کردن بدنما نباشد *